



کتابخانه مجلس شورای ملی  
۱۰۳۹۸  
فهرست شده

قدرت الهی و روح دیندوستی که شاه فرزند ابراهیم کورکشانی

را از نه تحت فرمانت جها آرد ز نور ما در خضر افکند و دولت هم

۷۷۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۱۰۳۹۸  
فهرست شده

کتاب جهانگشای نادر  
مؤلف محمد علی بن محمد نصیر اسرآبادی

شماره قفسه ۸۵۰۰

خطی - فهرست شده  
۷۷۵۶



شماره ثبت کتاب

۷۸۰۷۳

۹۵۸۳

خطی - فهرست شده  
۸۵۰۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

ده روزه خدمت نوید امیدوار در صد ساله نعت کوشش جهان میرسانند و

خو انسا لاراں بنیم نوش از نو ایر جهان که ناگون لذات کام نخبی بکام جرد

ز نزدیک میچنانند سر فرزند دیرسیم صاحب کامی شقه طراز لوار شانش

شایسته خسرو اورنگ قانیه قرمان سلسله عیله ترکمانیه ضرغام اگه

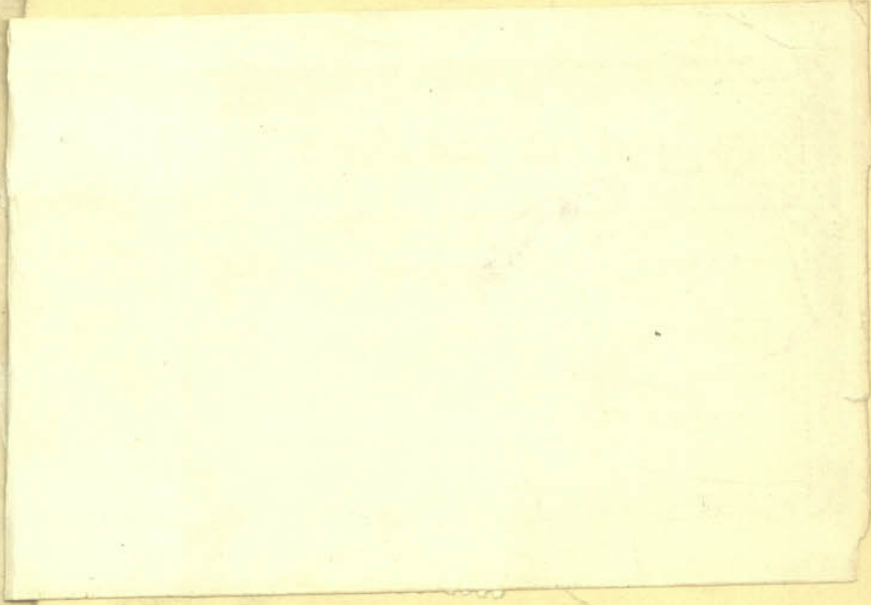
بازرسی شد  
۱۳۸۲

کتاب





قدرت الهی و روح دهنده مسکه شایسته فرزند همت کشورگشا  
 براننده تخت فیروز تخت جهان آرا در زور بار و خشم افکنی و دلیر  
 شیرکتی تان و مملکت گیر سرور که از هم خدکش طعنین انجیر  
 سر بر کشیده و بلند استرزه از پیم بر مملکت تکافتن سپهرین کم  
 در دیده و فتح و ظفر تیغ برین چمن عرض بچشم متصل و اندو از شد  
 ریش صورت ازین لاف فضل در قلبه و بر دوش قلب اعدا قلب پر  
 و در آوردگاه قهرش از شاه المذبح و چو پشان بارگاه جلالت  
 ده روزه خدمت نوید امید و در صد ساله نعت بگوش جان میرسانند  
 خوافساران بزم نوازش از نوای جهان که ناکون لذات کام نجی بکام  
 نزدیک بیچنانند سر فرزند و همیم صاحب کامی شته طراز لور  
 شایسته خسرو اورنگ قائمیه قرمان سلسله بلیله ترگانه صغیر غلام



کلی

تاریخ سی شد  
 ۱۳۰۲





عصفرة العصفرة فاق الاعظم والعالا الاكرم شهنشاهه دران قبح بخش ملوک  
 ممالک مند و تو راں خدیو جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار  
 ابوسعیف السلطان در شاهنشاهی است به یمن پناهش در زر فشان  
 و طبع مهر آسایش در زره پرده خورشید است بهار هم قدر زمره ایلات از  
 تاثیر کبریا بر تیش و کیمیا که اسباب کوشش طلائع دست نهادگشته عنایت  
 انلی و شیت لم زلی که همه ذات حقن ابا بقصا نصیحت خیر در نهان  
 ابراع دست پرورد صانع جمیل و قابل استفاضه فیض برین ریخت و  
 بمقتضا حکمت بالغه با استعداد ماده جایش میزدخت تا تکامله ملک  
 ایران اینجه بنج سدی کال و در عرصه دران سرکشش کردن فرزند حسب  
 لوائه علم گشت ز جو طلم کالای ایران که در هم برای مقام فغان  
 مطلوبان مجسم شد و تخت سرور بر ایران پایل و شمر داشتش جو بر پادشاهان  
 مملکت



بخیر نیست بخشش و ترشده شکن کردیده رسم ملوک طایفه شیخ و فتنه  
 و آتش از عالم و درین موقع یافت چنانچه از قندار اهل صفت طایفه  
 عیلاج و در هرات ابداله و در شیر و انات لکریه و در فارس صفی میرزا نام  
 جبول انب و در کرمان سید احمد نواده میرزا او و در بروجستان بنادر  
 سلطان محمد نام شهر بخیر سواری و در جاکنی عباس نام و در کیلانات سعید  
 نام و در خراسان ملک محمد و سیتا صاحب داعیه و استباده گشته کرده بود  
 نیز آذربایجان را آنکس است آیه چارنا سلطانیه و ابر و از طرف عراق از کرمان  
 الکر از تصرف و روسیه نیز از باب الا براب در بند تا نوزادان حسین  
 را مقصد در آوردند و سپهسواران کمانه صایان خانه استر اباد و اکثر اوقات  
 بخته انیم روشورش معا و بودند و الوال بخیرتیار و فی و اگر اارولان و عباس  
 حریزه و بنا در حقی گشته نشین میان ولایت سرانطاعت باز زده ظاهر گشت





کردند بخدا گریه سچل الله بعد عرس سید و پنجاه پایشان نشود کار با  
زخم حکمت بانه حضرت داد داد که اقتضای ظهور سلیمه دولت بخند  
فریدون سوره از لطف و قهر مظهر آثار جلالت و جمالیته قهار در حضرت  
سحر آفرین نقش غریب بکلمت بر این نگار حضرت باریت نموده گوید  
بخت سعیدش او کلبه آرا عرصه جهان در تو طلعت مگر سترش روشنی  
بخش دیده پر جووان ساخت ای کج نهانان در حسرت این سینه  
روز بز خویش خیزه کذاشته یا صفر نام آورده سلطان تصار بار و  
خضرم در کین باز داشته بود چه سلسله حوادث عالم کون و فاعل یکدیگر پیوسته  
قبل از شروع بکار صادرات احوال آن ارزنده تحت و تاج باریاد حکایت  
چند همتیج است اندانکه رنده این شکر نامه پذیرد طلسم زنده با  
تایخ با نظیر محمد محمد بن محمد نصیر سهرابا در معنی الله عنده از چاکر آن حضور



پرزو بجنبه وقایع مامور است باطنها محمد امورش در ایام سلطنت  
خاقان سعید شهید روح الله روضه تاملور دولت این شاه شاه صاحب است  
بظهور رسید و شروع مینماید تا بر عالمان نکشف شود و ایراج چگونه ایرال  
و مالک چه قسم ویران بود و حضرت بهار عزم ستمین آن ویران را دوست  
کردند و کلها بر این کشتن افسرده راه از هجوم سبزه پیکان پنهان و لکد کوب  
کلیج اوست زمان بود بچه آب و رنگ از تازگی بوجه ظهور در آورده  
سرگذشت محمد کل را از نظیر نشسته غنایب اشعه ترکیب این سینه را  
کن با نطق علیکم با حق از حبه آتش چه در عهد سلطنت خاقان مغفور بر سر  
هنگاه ملک ایران شد اول طغیان سیر و سیر علیجا و مقدمه قندهار بوده در  
ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک بحر مطابق او و میل بوقوع پیوسته  
بسیار این مقال گفته که گویان لقب شاه ناز خان و الا که حستان در آن



پهلوی کی قضا را برود که جیه با تفاق و در قضا برودند ابواب به عتد  
باز دست تسلط بر افغانه دراز کرده میردیس علیجا به حاکم آن گروه از جان  
بسته آمده از رو قطنم رو برزگاه فلک شکوه آورده چون دربار پادشاهی کسی  
و در دولت سراسر سلطنت دادری نیافت رو بر ادت بر تافت و کجی مصلحت  
شافت و در صین مرهبت تبیح امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده اند  
قضا را در وقتیکه که کین خان بزم تنبیه طایفه کارگر در منزل و پیش رخسار قضا  
بود بر سر اورنجیه اوراد سیکر ساخت و مراد خان نام افغان را به فتنی بود و امور  
نموده با تمام کارش پرداخت و بعد از آن همه کجیسه خان برادرزاده او بسپاری  
منصب کشته بخونخواهی ستم بانگت کسر و ج و افواج مختلفه از طایفه کرج  
و عرب و عجم تخریق قضا را و تنبیه میردیس مسم شده جماعت بر آله قضا را در راه با افغان  
علیجا معاند بودند جمیع و کمال قضا را محصور کرده نشست بالاخره در پرت ششم

نصن البارک سال هجده و صد و پست سه هجر مطابق تو شقان میل اردت  
سویسیه بر سپار قضا که داشته نیم خویش پست بعد از آن محمد زمان خان  
قورچی بشیر بان امر نامور شسته و طی مرهس کرده تا رسیدن قضا را در زمانه خویش  
ببر رسید بعد از او دیگر با مور قضا را بر پنده و اخت تا مقده هرات و شورش  
ابدال پیدا آمده میردیس است سال در قضا را حکومت کرده بعد از آن عبدالعزیز  
برادر شیبچار دانشسته کمال با بر حکومت پرداخت و بعد از آن محمود ولد  
میردیس با چند نفر از خاصان او رکن موافقت ریخته او را مقتول گشتند  
شورش افغانه ابدال و سانحه همدات بود در سال هزار و صد و پست  
و نه هجر بر مرصه ظهور آمده تقیسیل این اجمال آنگه انطایفه در عدت از علیجا پیش  
و سابق از پشت هزار خانوار کاپش بودند عبد الله خان لهجات سلطان  
بعد از شنیدن واقعه قضا را با تفاق اسد الله ولد خود را ملتان کجیسه و خان



شاقه حاکم ابدالاشد تا اینکه بقدریات یزدان بقیسیرت تبدیل  
در راه نیت مقدمه قند مار با آن خوش عبد الله با ولد خود وارد هرات  
شده در آن اوقات ایالت هرات با عیالت خان شاپور و چون از  
نصیه حال عبد الله خان آفرضا با طبع ظاهر شد عیالتی خان او را با واکثر  
مجلس ساخت و در خلال این حال قریباً شصت هرات بعباسی نمان شوره  
او را پیدای کرد و بعد از آنکه پنج مریض امان رحلت رسید جنفان است چو  
از دربارش بر ایالت مامور روانه ساختند و معارف این امور رسیده الله  
باید پیش از مجلس فرار و بگوهر شانه رفته شاخ سرکشی برهنه اخت و بکن  
جمیعت افتاد و مستعد همرازه از تصرف و بعد از آن در کفر نخر شمر با جنفان  
حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چند  
محصورین از امداد مایوس گشتند و در غیبه و آشکارا راه سازش و طریق پیکار

با فاخته گزوده در شب بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست  
چهار خند نقر از مردم قریه بدم فرم اعمال هرات در کشت محصور و در بصر و غنچه  
بعد استان بودند و با سنا تریب دادند از سمت برج طلیحانه در در بصر  
و وقت فاخته را با لاد فاخته تیغ استیلا کشیده بعد از امکان قبیل و عارت  
شکر پرداخته شد و بعد از تحلیه شکر از وجود قریباً شصت افغانه اسفراز نیز آمده  
شکر هرات توقف و بانک و قمر کوسیه و غوریان و سرحدات مرغاب  
و با دعوتی را تا تصرف کردند پس اس الله بعلو تخیز قلمه فراه در سال  
تصرف فاخته طلیحانه در آمده بود افتاده شمر علی انفسه ایفار و با زردبان برج  
قلعه صحر و نموده پیاپی در سلم حله بر فراز حصار مقصود بر آمد و آن ولایت را با  
نموده مراجعت کرد درین اثنا فاخته خان ترکان از رحلت بنیه صفویه سربدار  
مور شده در توان کوسیه تا قریب قریب دروغ نخت فاخته مغلوب و ش



بست غوریان برشته از آنجا که طالع ناسا عدو بخار غزو سپیدار در دماغها متعاقب  
بود سردار با فوج متعاقب ایشان کیت تنور بر کجیخته تا صد نفر کاپوش در پشت  
سحر مشهور برادر کنت بطایفه افغان بر خورده و پیاکانه برایشان تاخته ایشان  
نیز چون حریف را خیره چشم بصیرتش را از غبار غرور بسته و دیدند و توشن گریز  
عنان تیغ تیز از میان کشید و سردار را به جسمی از پیش تا از آنرا ازین حس است  
عارس ساختند بعد از چند روز محمود و ولد میردیس بهرم استردا و فراه از قندهار  
حرکت نموده ما پس سواره و زمین و او در کت موسوم به لارام به اسم الله  
جنگ کرده اسم الله لقب رسید محمود چون تصرف قندهار فراه در خیر امتیاع  
بهمان قتل اسم الله گفتا کرده بصوب قندهار شتافت در یعنی هر قرین مقر  
گوگبه خاقان مغفور بود انیر امت را از جلایم فدا مات شمرده بدر بار شامی  
و اسرار ملت نیز تزیلیس او را صدق فرض کرده او را بصورت ضایع

لقب ساخته حقیقتا خان خطاب کرد و کونته بخان قرین تیغ قتل اسم الله  
چنین یافتند اسم را بک شاه ایران دید بعد از آن زمان در ملت زانگان  
گشته تهرات را تصرف و عبدالله پدر اسم الله را بمس سختند بهمال نمرگان  
جفر خان او گرفتار آن قربان شیه در سرخیابان بلخ نوبده خون ریزی است  
از پدر آورده اعیان در ملت پادشاه چون طایفه علیخان و ابدالار  
مشغول کار یکدیگر دیدند محمود را نسبت بخود از هوا خوانان اطلاق گستر  
ببستند صفی تیلخان زنگان او غار را بهر در تقسیم فرموده به حقیقت شایان  
و مدارکات فراوان روانه هرات ساختند در محراب کار فلقه قیام  
او در زمان تلایه فریقین واقع شده سردار مغز بود پسرو امینی مشربعت و قی  
دستی انطباق نیز پادسار کرده افغانه در اولایت اقدار کاهبر سینه  
چند سال آن نواح را در تصرف داشتند تا آنکه با رفیق تیغ جهاکمیر طاهر الهی



فلت زدا سران بلا بود باز در صلت نادره قلع بنیاد فتنه و فدا کرد  
شورشش تکانه استر با دمه تابع خوارزم اندامان در نواجر جان و دشت بیجا  
سکنی دارند اگر چه بعضی اوقات بنا بر صرغ کار اظفار ایلی و انقیاد بکجام استر  
میکردند لیکن در اغلب اوقات فتنه تاخت و تاز و سرکشی و فساد بودند در  
سوالف ایام سرداران صاحب شوکت بنیاد ایشان تعمیر گشته طریقه بستند  
و روز بروز فتنه ایشان آید می یافت تا آنکه خورشید ذات جهان از آرمش  
از افق سرد در طالع شده شب پر طبعان سر بر او نیخول کشیدند  
شورش گزیه و غمستان و انقلاب حدود شیروان است جماعت جارو  
گزیه اهل شیروان را مصدوقه بودند ایلی بر و با طایفه نازخوره در حد  
شک سکنی دارند اتفاق در زنده تمر بنیاد کرده سینان حاکم شیروان جمعیت  
خود در صد پنجاه جمعیت برآید بعد از ورود جمال شکس آنجماعت شون

آورده حاکم شیروان از ابا جمعی مقتول و بقیه لشکرش از قله حبه اموال ایشان  
بصرف اطفالیه درآمد و بعد از چندر حاجی داود مسکو بر با احمد خان کج  
قیطاق و سه خار گزیه حد استان کشته اول حاکم قبه را از میان برداشته  
تغییر شد و ان شد و مخصوص ایشان بجزول پوسته معاودت و نمانه احوال جبر  
داود بدولت یافت او کسی آمد قلعه شافرا تصرف حسین خان کلر پکا  
بعدی شیروان را گرفته قبضه آورده بصبط شیروان نواجر روخته انیمز است را  
به دولت عثمانی عرض نموده راه آنتاب با دولت معدلت اکتب کرده  
از دولت عثمانی فرمان ایالت با اسم حاج داود صادر شد و سارو مصطفی پاشا  
بجای داد او را مامور گشته راه غزیت سرخای سد و در چون سه خار جمعیت  
از حاج داود پیش و بجنب قوه در پیش بود و سایل کج بنیاد فرمان ایالت با اسم  
خود حاصل نموده در آن نواجر را میت اقد ابر افراشت و سارو مصطفی پاشا



با موکب کردید نمر و طغیان ملک محمود دستا بهت تو سنج اتمیل  
انکه در سال سنه روصدوسی در حصار خیر قتل صفی خان سردار دریا  
کردند ارشاد رسید همیل خان غلام بر تبه سپه سالار فرایده نامو بر تخریب است  
گردیده و در ارض ارض ارض چون ملک محمود حاکم تون با رستیلار ماده غزور  
دانشبکا رچندان اقبال با مروغی ارض ارض ارض میگرد سپه سالار و کور فتح خان  
قاجار پیکر پکی شده مقدس با فوج از فر با شیه بر سر قلعه تون با مور و ملک محمود  
محصور گشته یکماه ایام محاصره است و ایافت تا اینکه شبی پرچم نام هر فرزند است  
در خانه فتح خان گسترده بود از فتح خان بنجیده خط گشته خود را بقلعه رسانید  
ملک را از ضعف حال قربان شیه گاه هر داده روز دیگر ملک بهیت مجبور بود  
آره و جنگ کرده فتح خان بزخم کلوله از پا زاده انهمی سبب استعدا و اقدار  
ملک شده همان زمان در آن سدر زمین دم از خود را امینر تا اینکه مقدره

خبر

انکه

اختلال اوضاع سپه سالار رویداده ملک در ارض ارض ارض ارض ارض ارض  
توضیح انمقال انکه بعد از وقوع قضیه فتح خان منور سپه سالار ایالت ارض ارض  
بعلیق خان شامله در آن او این پیکر یکا مروشا جهان و در مشهد مقدس بود  
نموده اما روز بروز خستمال کار سپه سالار از دیاد و انقلاب استداد میافت  
سپه سالار چون اطوار علیق خان را موافق مشیه نیکو خواهد میافت از دو کلاکت  
خواست اورا مسلوب الاجتیا رسازو علیق خان از مضمون و لایحق المکر لایق  
الاجسد غافل گشته جمعی از او باش با او عهد استان بود و بمنبرل اسمعیل خان فرزند  
کشان در از میان خیابان برده مجوس ساخت و فرید ایالت پر دخت  
و در روزی از جسم محرم سنه هزار و صدوسی پنج و افغانه بره سفین سلط گشته  
این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقع پوسته سر رشته کار بست  
الواط مشیه مقدس افاده علیق خان نیز باطلی فرود چیده بود بر چیده با اینکه



در ماه جماد الاول سال الواطه بنای عیقا خان بنحیه در اقبال سمیرنا  
از حبس پرور آورده با شکر حکومت مشول خستند آن حکومت بر کسی با او بود  
الواطه در تنق و فن متهات میر چهند چون حرکات اجتماعت با طایم طبع پیدا  
بود ملک محمود مرسله قلم و اورا تکلیف آمدن ارض اقدس کرده ملک محمود حبس  
روز را از خدا خوان و بچشم روانه ارض اقدس گشته منکن کسرت اگر چه الواطه  
مکنون طمس آن بوده در روز و در ملک محمود با تمام کارش پر و از زمانه محمود  
اینکه همه جاش بر دوش است مکافات عمر اینده هیچ کسینه جو طالب  
انتقام از ایشان گشته ملک را در تنبیه آن سرکش و یار بر اندیش دست پشی داد  
وللا و فاع الله الناس بعضهم بعضا لغدت الارض  
محمود و لدیر و لیس در ساله باسد الله جنگ کرده اورا بقتل رسانیده نیز است  
بر دولت صفویه عرض دستند عا کرده چون این خدمت محض از راه امرا خواهر است

از غنای خود رسیده موبک شاه از آن طرف عازم خراسان شود و فرخ هم از  
از قندار بخت حرمت حرکت میکنم و از طرف بیخ ابد لاکوشیده شود و هم  
انظایفه فیصل با بر امن رساده لوح در دستبان تمیز عقول مرکه ایشان فهم  
نقطه از خط و درست غلط میکردند اقوال و در اندو او را بسم قول اصفا و ایات  
قندار را با واقعا کرده خلعت و شمشیر برابر او فرستاده حسینقا خان خطاب دان  
محمود بنینه بهبان تنبیه ابدال حرمت دارد سیستان بم کردید و در ضلال آن حال  
طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خلا کرده متمس مقدم محمود  
شد و محسود نیز وارد آن ولایت شده مدت نه ماه بصنبط کرمان پرداخت تا  
اینکه خبر شورش فارسی با آن قندار محسود رسیده بهشت انصاف او لقبه بار  
کردید تو صیغ انتقال آن محمود در صین آمدن از قندار چرخ سلطان گلزیه در فر  
ساک بود نایب قندار کرده عازم کرمان گشت چرخ سلطان مزبور قلعه را از



افغانه عالی دید با ملک جعفر خان سیستانه در قندهار مجوس بود و توطیه و تمهید کرد  
با ظهار و تلوخای صفویه سراز کرد پان خمول بر آورده بیتی بر فرسی زبانان کلا  
شورش در داده جمعی از افغانه در قندهار بودند متحول و صبح افغانه پیروان قندهار  
گشته از کیمیت قلعه داخل و بی سلطان ملک جعفر خان را بدست آورده با قاضی  
زبانان قتل آوردند محمود بعد از رسیدن این خبر کرمان را تا مراجع و اسیر کرده  
انگت قندهار نموده و در سال دیگر با شوق تخییر کرمان کرد پان کیر عزیزش شده است  
هزار کس از افغانه قندهار بولچ و هزاره است جمع کرده آمده قلعه کرمان را  
محمود قتل و غارت غیر محصور کرده چون از هیچ طرف احد بر ما را د قلعه کیر  
پزدخت اما قلعه ناچار طالبان و متقبل سپکش شده در باب تعویض قلعه  
تا انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود بنیسه قول ایشان قبول و از کرمان عالم  
اصفهان شد اعیان دولت به تبهید اسباب قال مغول و در وجه فغانه گشته

مردم روستا و باداریراه از قزاقان حکمت بجنگ عار بر بودند بسیف و شمشیر  
و در معرکه و خندان پیکر و در پال و کپال هر یک را اندر دست می رسا قندهار بحقیقت  
تمام میدان کارزارش افشند روز جمعه نیم جا در اول ۱۱۲۰ هجری مطابق ۱۷۰۷  
در کلون آباد چهار فرسخ صهنی قندهار فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب در کمان  
قول را قاضی ثبات قدم و وزیده با احمد خان توپچه باشی و جمعی از اعیان و کبار  
حالت مغول گشتند و تا مرگ تاجان و اسباب اهل ارده تبرک افغان در کمان  
بقیه اسب و اردو شتر اصفهان بنا بر سیه بند در دروب و حملات گداشته  
بعد از ورود محمود و افغانه آمده فسخ آباد صهنی را برانزول خستیا روایت  
سپه آغاز کسبه و دار نموده در غره جادو حاکم سر سال فرورد مطابق ۱۷۰۷  
اتفاق افتاد در ابتدا ارسال بر پنهان توغلیان  
۱۱۲۰ هجری سلطان در اقله ارجان بی محمد عالم آرا بفرم تخییر شستن محمد را



اعتبار بند اخته لنگر بهار جرسن کجایه بنم و غارت که شکر در کشته افغان  
هزارهتن با هزارهتن شور فرزند فرسوخ با دین و هزاره بلبل و بلوچ خار لک  
پا تحت کفش گردیده محسودیان در کمال شوکت دست تاخت و تاز در آرزو  
باندیشه اینکه امداد از طرف باصفی خواهد رسید ملک محبت خود را از هم پاشیده  
ایمان در لیت فکری که بر او کسر شوکت خضم اندیشیدند این بود در سلطان محمد  
میرزا نام ولد البکر خاقان شید را در مقام شکر جب و لیسجد بر آورده و چون  
انار شد و فطانت از نهیینه او تفرس نمیشد بعد از چهار روز او را بدین  
راج و صفی میرزا برادر او را بجا بر او بر سندی ولایت عهدگیه دادند بار در پست  
و مقام شکر جب خلع خلعت جهان با از او کرده مسته عد این فال را با نام شکر  
دالا حصول طحاب میرزا زود در پست و سیم ماه مبارک رمضان در آرزو  
کاشان سختند شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمع منقده و لنگر مستند

کرده نشا امر شود بعد از حسن روح طحاب میرزا افغانه بنا بر صره کشته  
اطراف شکر اسپه بند و راه آمد و شکر را یکبار مسدود ساختند پس با  
تمام کمال قزلباشیه و خاص و عام راه یافتند روز بروز و ضعیف و ضعیف  
کرده تشر غلا و نایزه بلا بلا میگرفت بجز مردم برابر کس تیه میزدند و بزرگان  
در اسواق و محلات اطفال خود را سال را در دیده و کج کرده میخوردند و لبا بر کجا  
کنند چو کندم سینه چاک میزدند و طایر جانها در غنم دانه کفر را دم  
الاک بر او کرده ماند در و سب چون تو را بش حسرت میوخت و چشم در حق مردم  
بر اینها را بر او پر خج کوش خورشید بنیافتند از شوهر چهر زمانه عهد در شهر شیرین  
دندان پا و شکر لب خویش میگردند و لنگر لبان با نایزه قذبات میگردند  
و به کس میوه دهن از ننگ زندگانی بچیدند و پانگور خاک را درخت تاک را  
از کبیر راه چون تو تیار غوره بچشم میکشیدند که از جانه ابریشم تری میگردند



چون کم سپید برک خوردن تیند وند و جمع بوزینه کام نمر آوند از شدت  
جمع نبوست در خان قانداک و آنرا از نذیر مجتهد رفیق خود را بخود سیاه  
میفرستادند که جبهه جاوری میفرستند در تقیتم آن تبه بر خاشمش مینامند کس  
در پی سازد اسپر نمیدید و دانه ماش از شاخه ای عدسی عزیز تر کردید سالان از بر دل  
اسم مان تو مروی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان بر چمن  
خشت کد کبوتر میزند لاله برابر کباب داغ بر دل بر میان میکند اشت و قمر از خشت  
شام کوکوزان میکشد اوجاع مطبعا کرد و چسپان در دانه پنهان صهفان  
یکباره ویران کردید قحط آدم علاوه قحطان اناسر حلت را سر رشته رفت  
کینه تر و خاک غم و موان سرایش نخته تا آنکه بدادش شرمه مصمم گشته در پاره  
شکر محرم اکرام سلسله ۱۱۳ هجر مطابق با بر سنید خاقان شهید را بفتح ابا دروه نذر  
سرور بر سر آن حسرت کش تاج و منزندند و همان شب محمود کس بر بزرگ

خزین و کار فاجات پادشاه مروانه صهفان ساخت و خود در چار و ستم  
مربور بخت فرعون و پیداد شد و احد داخل شمر شده سکه و خطبه بنام خود کرد  
و بعد از آنکه منوج واقعه صهفان در آخر شکر محرم در در اسلطنه قزوین بطحاسب  
بیز را رسید بر او کف شد جلوس نموده گشته بجان قزوین تاریخ جلوس او را  
انرا محرم میباشند در ماه صفر بعضی از افغانه را از اضلال کار حضرت شاه  
طهات با مومر قزوین گشته بعد از ورود افغانه به فرخ قزوین شاه طهاب  
با قلیل همسراه داشت سرخویش و راه آذربایجان در پیش گرفت اما قزوین  
چون پادشاه را دور و چشم زاپر زور دیدند بعد از معاهده و سپیمان افغانه  
داخل گشته کردند افغانه دست تقدیر از استین بر آورده از کوه تا میر سبت  
در از پرورد خستند این غیر احوصله قزوینان بر تافته شمشیر حیت خستند و  
هر کس بجهان خود در او شیخه جمع از ایشان را با تک لاک انداختند افغانه



در باغات خارج عشب بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب همدان تقاریر  
گشته محمود باستماع این خبر با کمال کبر و غرور و بسک و دفع قربان شیه افاده در روئی  
افغانه از قزوین برگشته وارد همدان شدند شروع بجمله اسان امرای مغول  
و معارف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان از تیغ تیر گذر آید و هر جا  
کمال میل صلاح و معروفی میرفت گرفته اشکار و نهانی قتل رسانیدند جمعی را  
قلعه شیراز را مورد سخته ایشان رفته نه ماه شیه از زانجا صحره نموده تیسرف در  
محمود قرین بدو سال در همدان دولایت مزبور است حکمرانی بر فرشته  
دوسه نضانی او را بسک و دفع شاهستان کاندیشه جمع از اولاد و جهاد خان  
مغفور را همدان و کپرس و کینر بودند معروف تیغ یا سمنده نقش ایشان را  
درا لایمان قم فرستادند و بعد از چند جنون قور و فای شده با و طار شده  
دیوانه و از آن خبر و پیکانه کشته امر و نهر او حکم جنون از نفاذ جریان عاقل کرد

در روز نهم شد شهبان المعظم شیه اشرف نبی غمش به بانظار مرک او نیست  
جمع از افغانه را با خود همه استان کرده و از کج همترال برآمده نوبت سلطت بنام  
خود نوبت آوازها ساخته کس فرستاد و محمد در او خیفه ملاک کرده و خیرت  
جالس سرچکه که کردید و در ایام سلطنت خود که ما و یزد و بنا در قزوین و در  
و پل کردید و در ایام عراق و خراسان بجهت تصرف در آورده  
درا لایمان و کیلانات ایکن در مین شاه طهاب در قزوین  
سر با فرستاد و در راست ایمل یک نام از تو این وزیر عظیم را بر هم سفارت  
و عزم استمداد بکلیت روی فرستاد و جمع از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه چاک  
ببر کرد که سردار روسیه آمده سفای ایشان در فرجه رشت لشکرانده شده و  
رشت از در راه فقه برآمده مغلوب و روسیه بطول راه در نیم فرخ رشت است  
مستقامت ساخته با توقف کشوند و حرف روسیه بلکه با خبرش است



ایندولت راه در روز نظر کرده ایم و پیش شاه طهاب بکالت او  
دارالمرزانیان را تا حد استر با دولت روسیه تفویض کرده چو نیست  
ایندولت نموده برج فتح ز پر دایم و باین راه دخل و تصرف در دولت  
دارالمرزانیان استند است تعرض را کشیده داشته بهیچ وجه پیرامون مال  
و غیره نمیکشند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده خیمه  
جمع دارالمرزانیان را با هم بوجوب نوشته همیمل یک بکالت دولت عیاضیه  
بر روسیه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه طهاب جمع برج  
منسوب گشته در فاج رشت تلافی فریقین واقع و قربانیه نکست پخته  
روسیه رشت و کهدم را تصرف بدون شریک و سهم و مانع در حال  
در آن فوج صیقل و اخذ و عمل و جرات دیوانه پر خستند تا اینکه متوجه  
قلندر مشهور با مصیبت میرزا در ماصول چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد

بدون جنگ و نزاع آمده لایچان را دستیاران نیز در تصرف قلندر بود  
گشته و بقاصد چند نظر پادشاه روسیه از راه خشک از سمت قلعه قزلابا  
عساکر پیشا رو وارد شدند و املا آنها نیز از پریم غلبه گزید و روسیه در اعدا عدو  
حالت بودند و در سبب اذن در ضار این دولت نشده از باب اطاعت  
وراندند پادشاه مغز بود امر تخلیبیه نارین قلعه نمودند حسرتی که در روسیه  
از اسودت گویند با سخا ط با کد اشته با د که به وسایلی از این تصرف  
و جهان نقد و مقاطعه و مالوجات حساب اکتفا نموده به بر سلطنت خود متوجه  
کرد استیلا بر روسیه است بملک آذربایجان توضیح انمقال آنکه بعد  
از حرکت شاه طهاب از قزوین به جانب تبریز از ملت عثمانی ابراهیم پاشا  
حاکم ارزنة الروم کرجستان و عارف احمد پاشا بیروان و عبدالله پاشا  
کوچک لودشا حاکم وان به تبریز و خرم پاشا و ابوالعباد کبرانشان و همدان



کشته تهرک با عسکر پشاور خرد و خود رایت عزیمت بر فرزند و با  
دریا لشکر آتش حبه آذر با یکا برایا روجه حیرت انداختند ابراهیم پاشا  
تقلین را بجزیه بصلطه آورده عارف احمد پاشا جمعیت تمام با ایوان  
آند چهار ماه قلع را محصور و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصد  
نمود امانت طالب امان شده قلع را سپردند عبد الله پاشا که در لوان  
هم در آن ل بغیرم تخنیر تریز و ایروان حرکت کرده در صینی موبک  
شاه در اردبیل توقف داشت بر سر تریز آس چون صورت تخنیر در  
سال در این سینه مراد در نمودند عطف عنان کرده در خمر و سلس قلات  
در سال دیگر با برکت قلع و غلبه بر آن مبد مستول کشته امانت امانت  
تبع تریز که ز آسیدند و فتح پاشا و امانت امانت عزیمت نهادن کرد  
فرشته که نشان را متصرف شد بعد از چند پرتاب مکرش تمام شده با

شاه احمد پاشا پیش از دربار عثمانی سر عسکر و عازم تخنیر امدان شد فرزند  
مکره در آن اوان حاکم امدان بود به بهانه جنگ پروان رفته با احمد پاشا بیعت  
و قتل و امانت امدان با سید امداد است سه ماه خود را در قلع را انداخت  
تا اینکه احمد پاشا نیز بعبه و قلع را مسخر کرده قتل و غارت بطور ریاضت  
و بعد از آنکه با مصطفی پاشا تخنیر کنجه و علی پاشا تخنیر اردبیل مامور شد  
بعد از جنگ و محاصره ممتد کنجه بجزیه تصرف رویه در آس بعد از آنکه  
روی ممتد توجه اردبیل شد موبک شاه از اردبیل عازم طران شده بود  
آس اردبیل و معانات را در نهبان و سلطانیه و گران را بجزیه تصرف  
در آوردند در آنوقت در سال از جلوس اشرف شاه طهاب انصاری قیه  
اشرف پنج خبر خستمال آذربایجان و مرجهت حضرت شاه را بکباب طراب  
شینه و مسرت تمام عازم طران گردید و قریه اندرمان در جنب طراب



و همت مضرب حیا م سلطنت بود عا کر قربانیش مقابله چو خست  
در سلما آباد طراں قلاته فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته بود  
هنریت شاهنشاه طما ب از ان زمان عازم ماند در آن دسترا با  
شد شرف جمعی را بمصافحه طما ب و سیدال شهریر اسرار نموده متخیر  
قزوین مامور و خود آسنگ صمغان نموده املای قزوین لایه در مقام عتبات  
در آمدند بعد از آنکه موکب شاهر وارد ماند در آن شهر از آنجا غنیمت بسیار  
منو و فصلی خان قاجار را بر حکومت سمنان سر فرستاد و با جمعی از بزرگان  
و قاجار بعد از آنکه افغان رو روانه طراں ساخت مش را لیه در ابراهیم آباد  
طراں قلاته افغان کشته با خلال اصداد دوستی آل عناد کار فرستاده پس  
فرار روانه دسترا اید و طراںیان سینه مایوس از آمدن افغان مطیع و متعاقب  
شده املای ساده و قم نینیره تا آن ناس با شرف طریق مخالفت می پرورید

راه متابعت کتوده قلعه را سپردند

در سال سیم جلوس شرف احمد پاشا  
واله بغداد از دولت عثمانیه بسر دار منصوب و با فوج عظیم با تفاق  
خاکت پاشا حاکم بابل و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرامصطفی پاشا حاکم  
موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک تصرف  
فیه افغانه مامور گشته و در همدان و از آنجا جمعی را بزر آباد شهر سیر کرد  
و فرامان فرستاده ای طغر نزد شرف روانه و پیام دادند افغانه طایفه  
بله با و سر و بدون الهیت مالک سیر و فرستادند و چون پادشاهان  
پادشاهان میباشند خاقان سعید را با ایشان سپرده اراده در رسم سلطنت  
عارضه گناه گیر کردند شرف نیز از صمغان عازم کلان کشته چایا  
فرستاده پادشاه مغفور راه در صمغان میبود از نوم تیغ خا شربت



شادت چنانچه سرور از زبده پیر روم فرستاده جواب ایشانرا  
سبب و سناج ل ساخت اینغی نایره فرود چشم رویه کشته احمد پاشا سزا  
و پاشایان و عساکر آن مرزوبوم از حدان برایت مندر انجم شده در  
یزد تلاقه فتنه یقین شده و شغال نوایر شور و شین من العکین کردیده  
رومیة مغلوب و مقهور شده رخت غنیمت بود در هنریت کشیدند  
اشرف نیز عازم صغمان شد در سال دیگر مجدداً احمد پاشا سبها  
لوا غزم مندر آخته و طرح مصالحه آمدنست بنابر ممالک و یقین حدود  
و تجدید سنو ربان پنج دستور کردند ولایت خوزستان و لرستان  
فیباکرا زوزنجان و سلطانیة و سنخال و اردبیل و دولت عثمانی و  
ولایات سمت شرقی عراق و دوار المرز باغنه متعلق باشو و برین  
و میثاق اتفاق و رفع غایبه نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام

خویش گردیدند و در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب  
سلطان احمد خان خواندگار روم برهم سفارت برانگیزید بنابر صلح  
و تقویت جلوس اشرف و اردو صغمان از جانب اشرف نیز عازم خان  
بلوچ مامور و مسراہ ایچر منور بود و در بار عثمانی کردید  
اول صفر سمری نام بوده در سمت نخستیار رسید  
حقیقت حال او آنیکه شرایلیه شخرب بود از طایفه کران و در سنه ۱۱۲۲ هجری  
آباد بنجستیار معتب شده او عاشر شادان کی و سپهر خاقان شهید نمود  
میگفت نام فرخ ابو المصوم میرزا بود و ما این اسم را گذاشته ام و فرخ خان  
حاکم بنجستیار از راه ساده لوحی با سرخیلان بنجستیار وجود او فرستند  
شده و مقدم او را که امر و محترم داشته سر بر تبقه افکاش کند آشتند و  
مور الیه زلزله از ثواب صغمان شادان عا کرده با دعا فرخ سمر در یکجا



از بلوکات صغیر که گشته بود از غنیمت آبا و اجداد سر او آدم فرستاده  
اوران نیز با احترام تمام آوردند و در میانها افتتاح کار کرده ارقام طباطبائی  
نوشته حقیقه را بطرف چپ زده خطبه را در میان بروسا جدا بنام شاه  
ططاب خوانده اسم خود را مانند اسم شاه کرده این دو عمل بیشتر  
و کویلیوید در روسایر ایالات است نیز زدا و جمع آمده که اعانت  
بشد و امر را بر خود تقییس کرده در آن نواحی کمال تکلم نموده  
تا آنکه از جانب حضرت ظل الله در خیر شاه ططاب در مشهد معین  
توقف داشت بارکان دولت عمر صغیر نیز معلوم شد امر او  
صدور یافت چون شاه شد که منحصراً به ططاب و ادعای  
او خلاف و محنت او را گرفته با طره چیده بود بر چند نسلند از نوری  
اشاه و الا در غیر دهه دشت متروک که به صغیر نیز بود او را اگر تقویت

لادری

آوردند و این قصیده در وسط شهر محرم سنه ۱۱۳۰ هجری واقع سید محمد  
نواده نیز را داد و دست به تنویر شد مقدس بود شخص احوال او یک  
بعد از واقعه صفهان که شاه ططاب عازم قزوین گردید سید اجمیر  
ابرقورفت و در آنجا قسم مجبور شد بر تقویین خنثی و رعایت فارس  
و کرمان ببرد شاه ططاب با اسم خود ابراز و عوام کالاف نام راه خرید  
این جنس کذب طراز کرده جمعاً از او بپوش را فرستاد آورده عازم بوآست  
دمردشت فارس و دشت فرخ شیراز و امت گردید در آن او  
زبردست خاں خاں از جانب محمود عالم شیراز جمعاً مقابل سید محمد  
فرستاده در سپیل خاں تلاقه فریقین واقع شده سید محمد منزه شده  
با بر قور آمد مردم ابرقور کیفیت تزلزل حکم مجبور او آگاه صبر کرده  
او را گرفته مجبور ساختند بعد از ماه انجمن فرار کرده بکابل مجرم



شافت و سلک جمعیت خود را تجدید نظر نام داد و از جرم رفته در  
و نیز را بدایره صلب و تصرف در آورده جمعیت موفور منعقد شد  
رفته که ما نیز تصرف در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۳۱  
قمری در جلوس اسم پادشاه بر خود در آنده سکه و خطبه نام خود زود  
بعد از چند بر جمعی از جانب شرف بگرفتند و نامور رسید احمد قلعه  
خبر آباد محصور و با آنکه که قارکشته او را با مصفا آورد و با شرف  
کردن زدند و هو اسر و در اسرا و سپردن کردند عاقبت بزور زینا  
سر را زدند محمد علی نام زینا شود بصرف سر زینت کیفیت  
او اینکه در ماه محرم سنه ۱۱۳۱ هجری موافق شام قریس در لباس درویشی  
وارد شو و کشته از آنجا محقر مردم در چشم می شود جمعی از اوطا او را  
میکنند چشمها بر نفس در لظنه با چشم انصاف سر زینت است دارد و

بلا

او باشد او که شد است عوام از نفس حماقت جمعیت کرده خریدار او شد  
نایب شکر با سماع آنچه خوش شده اراده بتبیه او نموده و او فر  
کرده بجویره رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد عیان قصیر سنا  
اینکه شام زاده ایران پناه بدولت عثمانیه برده است بدون تحقیق  
او را تصدیق نموده موخر لیس را بدربار عثمانی حاضر و در ورود او بجای  
اسلامبول همانند ایتیس و در اسکو دار مکان سکنی و خراجات برای او  
قرار دادند بعد از وضع صلح سلطان احمد خان پادشاه روم عتبار صد  
بعضی حرکات او را بشهر سلدنیک و بعد منزل انظر ف قطینه و  
زودیک سر صد فرکت فرستادند بعد از چند روز او را سینه بجزیره  
فرستاده کن او را مخص ساختند و تمه احوال او در پان دقایق  
سال سنه ۱۱۳۱ هجری نگارش خواهد پذیرفت **یحیی نام قلندری**



بوده از سوره قبه تا رفته نه ماه در قندهار در یوزه کرد و ادب  
پس مانده و از آنها سوره افغانه در کسوت درویش به بنیاد  
آمده بعد از قتل صفیر میرزا کرانه میان جماعت جوانان رفته خود را  
بعباس میرزا مولوم و ادعای سراد در خاقان مغفور کرده است  
سرور کوشه کلاه هوس برنگت و بر سنده و عود در فرغ است  
نشت و از مردم جوانان و طراف جمعی از هم و  
چون کارش نایب داشت جناب آسا بهوار سرور سر بر  
باز سر بکر پان عدم کشید و شمع در تیش چون از صدق فروغ داشت  
زود پایاں رسید شکر دست نمیشد میان بهر سید با دعا  
پسر خاقان مغفور خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده بشا هزاره  
خرسوار شهرت یافت و در شمشیر چهار صد و پانصد نفر از عبا

باز

بنا در بر سر خود جمع کرده از آنها زید عبدالله خان حاکم بلوچ رفته  
جمعی از بلوچ با عانت او برخاستند و از آنها بمیان طایفه باختر  
انطا طایفه باو متفق و غنیمت بند کرده با سید احمد نواده میرزا  
داود در آن اوان او نیندر اراستمتتارایت استقلال بر افروخته  
بود بمادله نموده سید احمد را منهنم ساخت و بند بر بنامید و بنا  
را بجهت تصرف در آورده بالا حنده از جناب اشرف جمعی  
برقع او را مور کشته با او ماب و مور الیه شکت یافته بجا بنام  
کریخت و بند با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایت افغان  
زین نام قلندریت در لاهمان عبید و او ولد  
ابراهیم خان نام توپچر بوده با چند نفر از درویشان در یوزه کرد  
و با قلندران مرصه نوز در فتن شده در تیره تکاب فرمول



دلیان بعد درویشگر هیچ نباشد شاهر از کلاه بند پوشت  
تخت بهوس افسر سرور و سریر و از جریده شایخ فیز فیکر علم و  
اقتاده از چادر قلند بر پر یکشنبه کاه سلطنت گذشته با دعا پرست  
شاه سلطان حسین خود را همعید میرزا نام نهاده و جماعت صوفیان  
دشمنند و دلیان رفتند فیه رایت حکم از بر فرشت دلیان  
بارانگوه تصرف کرد در آن اوان مهر رضا خان و دوباره جمعیت خود  
منعقد ساخته حازم لایه کشته در آنگوه ملاقه فریقین واقع قلند  
مقبور شده به باب کمدم کز نخت و در آنجا مجذول اسلک جمعیت  
او از شاهسون سایر رجال نهظم یافته ماسوله فرح اعمال شت  
متصرف و از آنجا حازم خمال شده بر حاکم آنجا فایق آمده بارو میه  
در در و بیل سپو در حواله آنجا حجت کرده شکست یافته بعد از آن

بسیار شاهسون است جمع از شاهسون را با خود متفق ساخته و جمعیت  
انفقا داده بمخانات رفت و با علیقلیان شاهسون که دم از هوا  
خواهر رویه میسند و جنگ کرده باز مغلوب شده ماسوله آمد  
بالاخره جمع از مردم ماسوله به بارو میه اتفاق از بحیابات قلندر  
بگت آمد بر دفع قلندر مصمم گشته و در ماسوله برسد اورنجیه او را  
کشته سرش را بجهت سرگردگان دروس بردند  
بر آگاه و لال دقیقه رس که بهین زادگان آبا علور و اجنات سف  
اند واضح خواهد بود در سعادت یا سرور زاده لطف خدا یرکانه و  
که هر فتنه زنده مادر زاده باشد نه مفاخرتش به نسبت و نه به با شتر  
بسلطنت مکتب زیرا به بدل اول نص و کتاب ارج امر بر شپکه نظر  
بمدهتسان نازتسیرین پایه سلم است ببارت و پستیرین مرتبه اربع



افتخار تیغ برنده را فخر بجهت خدا داد خویش است نه بجان آن گوهر  
گوهر شاهوار را نامانش بآب در کف ذات خود است نه بصلب پند  
خسرو ضایع بر کزیده دوران بزرگ کرده لطف از توانا و امان  
لطف امر استظهارش بشمشیر خویش نه بزور بازو ویران و عیش و پیکار  
و خویش دو دمان با از نسبت دو دمانش چراغ دو دمان افروخته شد  
و خاندانها را دولت خاندانش دولت خاندان آینه و خسته اند  
نیام مصمصام جدیدش را دولت تیمور در آستین است و در خاتم  
کنندش سلسله چکیز و تا از حلقه نیش زخم فکشر قضایر  
نیغ کجش است پت فخر اگر اندر مندوز دار تو چه چو خورشیدش  
زند در پیکر اگر مسد از غرض دم زند دم صبح آتش عالم زند در  
آتش کزید مندر زیم نهد سر کوبه و پیا بایم در این صورت ملک سخن

سخن را از کفارش این طلب باز داشت اولیت اما چون غرض صریح  
کلیات احوال این خدیو به حال است و ذکر انساب نیز از لوازم این مقام  
بر هم اجمال نگاشته روح پیاں میگردم حضرت از میسر قفل و قفل و قفل  
از نوع افشار و افشار و جنس ترکمان میباشند و مسکن قدیم هم میر بود  
ترکستان بود و در ایام مغولیه توران استیلا یافته از ترکستان لاریج  
کرده در آذربایجان تو طرخ خنیت یار نموده و بعد از ظهور خاقان کیت  
ستان شاه به معین صفدر انار الله بر نامه بقبر پات کوچ کرده در چشم  
میاب کوپلان فرخ حال ابو دخرسان که در سمت شمال مشرق است  
در پست فرخ واقع و در قرب جوار مرو و شاجهان است و خط است  
در تابستان آنجا میباشند و در زمستان در دستجرد و در بفر و شاک  
میگردند تولد آنحضرت در یوم شنبه نسبت دهم شهر محرم سنه ۱۱۱۰



بجز مطابق لوی سردر قلعه دستجرد در مکه که لغیر عمارت

عالیه در آنجا احداث و بمولود ایزد شرت یافته اتفاق افتاده است

جد خود زنتی یکپن موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر بیاب

رشد که شسته چون در میان تاحک و ترک و خورد و بزرگ مطهر

کارها مسترک شده در بمبادر حال آثار صلت و فرقیال صلیبیه

احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مویزش صادر شده و در علم

خود را در آفاق بوده پس الانام یک بنا در مشهور است

از آنجا نقش بند کارگاه وجود و ربط

و پیوند فرا و حبت را تا رو بود و پیاپی بر آدم ساخته و باین جنس کنین

طراز جانه قوام و دوام بر و در حش بز نوع بشر انداخته تجرد مضمون

خداوند صمد است و تفرده شایسته ایزد یگانه اندر لیل و دم یو لیل

یک که گفت احب حضرت ظل الله در آن و ان که آغاز ایام شب

جوانه و بهار گلزار زندگانه را بسنگام ریعیان بر میان عیش و کامرانی

بود و این تکرار شسته با با یک کوسه احمد لوه از روز و سافر شاریه

اپور و همیشه در آن ولایت با رنگانیه و انکبیه معرکه آرا از نرم و

بزی و بس بود از جانه خانه نسبت خویش اند و دمان تشریف زنی

مفاخرت در بر خویش دشت آنحضرت طالب پیوند و رعیت

بخوشه کار صبیبه آنفا دمنده که شریک شیکان فاش رنگ

طریق آسناغ و همگانه آرا حنک و زراع کشته جمعی از روی

انظایفه باین علت هم عیش شاه فاد و سنجوایه رنج و غنا شدند

و بلا حشره بکم قضا امر موصلت صورت وقوع یافته از آن محضه

سراوق عفاف در سال هشتاد و صد و سی یک بجز در شب



یکشنبه پست پنجم عشاء جماد الاخره در ساعت ونیم از شب فرود گشته  
شاهزاده رضا قلی میرزا بوجود آید و بعد از پنج سال آنست که در پنجشنبه  
تراش کشیده صبیحیه دیگر او را در سلک پردکیان حرم عفت نظام  
دادند نصرالله میرزا و امانت قلی میرزا که هر آن درج و خسترا نوج  
اندر هر چند که در آغاز ظهور گوکباقال این خبر بود بهمال وقایع و مهر  
در سمت در جزو او پورده و شمس مقدس و قطعات آن ناحیه و در تهم  
ار آنحضرت با فشاریه اضداد و ترکانیه و اگر او را در کلبه و سایر ارباب  
عناد بوقوع مویست و کوشش و سره از اهل ایران و بدان ایشان در  
خشلال کارایشان بطور آید و جنگها با با هر روز دیک و ترک و  
تا جیک واقع شده تا اطفایه را رام و سرحدات رستین آرام گزید  
اگر شمه از هر یک است تحریر یا بدین معطل خواهد شد پیر و زارند

دکله

و کتا پس کرد و خارج از حوضه تدوین و شیراز و دیگر درین پرتو  
نظر باختصار سخن ما مورد غرض است ضبط کلیات امور است اندامه  
جاسم اجمال و ایما زرا امر و شسته کت قلم ایما بخت خستار عنان  
کر ایر سازده بعد از آنکه بزم آرا در دوران در عشرت سرا ایران  
سازمان ساز کوک کرده در هر گوشه از مخالف و موافق نوام و آن  
هر سر پر چون کاسه حضور صد اما بر خسته ترک و تا چک چک اسات  
سینه بنا خست خراشیدند و کو چک و بزرگ قان و خست  
از دست داده در دایره محنت کف زمان افسوس گشتند و هر چنان  
دستی بود سه از کپان و سرور کرده قفاز بر آورده یا از اندامه  
پروان گذشت و هر جا خست مغز بود مانند چوب قد علم کرده  
شاخ سر بلند بر افروخت بطریق مستن ذکر



یافت پا از جاده اطاعت بر تافت و بیشتر مقدس استیلا یافته  
حضرت ظل الله تالی او ان در حد و داپور و کلات و با تهر  
دشت مشغول مگدا در و بچنگ خونریز جلالت و شهباز اوج قشعر  
سکار بر بوده مانند شیر صیاد پسته صمید پسته خویش و طبع خیر  
کام پیکانه و خویش بود چون پند ساقه صبح میانه از ساعت  
هر و ماه خوانا به غم بام اسلایران نیت حریف سکت ظرف  
زمانه از بدتر کاسه بر سر حریفان سگت در راه زلفتنه جهر هرت  
نظا دل گشوده راه آسایش بر دور دور و دیکت است ایمنی را  
حاصله غیرت آنحضرت بر تافته بالهام حن او نپایه نیار و ارشاد  
نخت فرخنده طس از و نیز در غم بلند و قوت همت از جند طوطا  
افشا و اگر او با ت ایلات سکنه اپور و دور و کلات را بجزه

خدمت خود آورده کلات راه حصص حصین و حصار خد آفرین  
بود با تعلقه و تجرد و پیوسته جلالت نگاه اشوب کیتی نورد و مکنه و نا  
و توخوانان اخلاص پرورد بود برابر افراختن پد حق سکران همت  
و پابر جناب کرد کار آغاز کار کردند از غنصه صوتی که همت تبلیت  
به در ناخن شیران کند با حوصله و زنده هر کفشار خستند از و باه باک  
چرخ پلنگ خود عبور بر تر کردن افرازد و سرور بر همیشه کردن  
فرازان کردن بطبق اطاعتش غم داشته اند که روادار و در کردن عتق  
بیکر حرم سازد ایلات عمده به سبب امر توفیق سر قدم ساخته  
سالک طریق خلص کردیدند فرقه بود نیک افشاریه شرف است  
باجنب داشتند و دیگر اگر ادساکی در خبر و اپور و از ایلات  
معظم خرامنت هر چند طوائف دیگر در میان بهره اند و در حدی فرزان



میکشند اما آن دو طایفه از بدو حال بهیستی تا نید خداستعال  
بازور اقبال خسرویر این بنده دودست خضم فکر و ساعد نجات فیروز  
را بسعدت سعادت و آنچه بشتم نگش بودند بعد از چند روز  
از قش ریه صاحب قلعه جمعیت بودند بمقامت مکان عدت  
خود مستظرفه شد با حضرت در مقام کاوش و بعضی بارض اقدیر  
رقه با ملک محمود الفت و سازش و از اگر اودره خبر و پور دو  
با جمعی از اگر اوجوشان پیوستند و هر بار گمانیه عقد موافقت بستند  
و در یک بقدر امکان رکبها ریخته و بعد از پنجیت و بادشمنان  
اینخته با حضرت در آنچه نوا این صد چهار صد خانوار می جلایره  
با طهاب قلی بیک و کبیر با محمد علی بیک و ترخان نام و بقر و سوا  
خود قصور در عقاد و مقور در خلاصه قریب در راه مزاده در شد

در خانم فرم رکاب فیر و زرتتاب و در مختروستی سایه آساید  
رو چرخ و رشید قباب بودند آنحضرت با قوت اعوان و کثرت  
خضمان و فرمت بر میان زده با قاق هو انخوان کزین انگاه را  
خانم زین سخته رایت غرم هسه شسته و با هر فرقه بنا کرد و از کشت  
اینمغز مانند بدر انور روشن  
است که جلوه چند کواکب پنجم تا ظهور کواکب آفتاب است و بلند پرواز  
خانش طبعان تا طلوع طلیعه نیز جهان تاب پنجم در مقدمه کتاب  
سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض قبرس آغاز نمود  
سرگرد و دروس ایرالات فرها از راه ضعف نفس و قوت دم  
بطون خدمت او کردن نهادند و در طاعت برویش کشاند اگر بنده  
قلیع خان نام با پلو و مهتاب امر لوشت را بودند از ولایت نادره روی



بر تاشه و نزد ملک شافتند صد و نجرکت بر طبع غیور خدیو  
سپهال ناطیق افتاده بپاره جوئی کاریشان یک خیال را بر طرف روان  
و تلبیس این امر طالب بهانه شدند تا این که ملک و سایر کجمنته  
چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنجناب از نیشه مند و هر سال  
پس و مقید اینان زمیندانه زرد او روانه کرده پیغامات مژگه بجهت  
عین فرستاده در مار آنرا برض قریس بغیر از همینست بهال  
مسلمانان منظر نیست اگر در عالم ایلی رسم موافقت منع کرد و منع فرود  
خیر و باعث انداد لافا غنی خواهد بود آنحضرت نیز قبول  
مسئول ملک کرده عازم ارض قمش شده بعد از چند ملاقات در  
روز برب ملک هزار صد اقت کرده وحشت او را دفع و در خلوت و  
اشکار شرو و جوش را دفع کند بخت با فشاریه و جلایره در حدت

بودند محمد شده فسر مودند در جرید با نبر خود ساز کرده چو سهند  
منظر این که آنحضرت در اثنای نبر و لب تا نبر حسب لب ملک بود  
با تمام کاشش بر دارند و هو امان نیز هر یک بخویشاں و اتباع  
در آویخته ایشان از مرکز کعبه ترور اندازند و زیکه در میدان کا و ملک  
مشهد با ملک کرم جرید با نبر بود و بعد بم غمان کبر ملک اب  
انداخته چون نام تو سن امور دست را فیض قضات پشت دست  
مبارک آنحضرت که یک تا از آسمان در پیش از پنجه آفتاب پشت دست  
بر زمین گذاشته دست آنحضرت بر هان اب ملک خورده جلوتش  
نیاید ملک از آنگاه سرست با ده هوشش با نخواست بود تهنس بیغ  
مکرده بعد از انقضای میدان با کاتب شهر عطف غمان کردند اما آنحضرت  
پویسته در کین وقت پیروزند تا آنکه بضع مشفقانه امامه قلب قلیح جان



و اما نقل کرده با ظنار لہت سیام ایشان را با خود رام ساخته بعد از  
آن بسہ فرسخ مشہد مقدس تعین بشکار کردہ ملک بجز ہشت  
یک روز پیشتر حرکت و حضرت ظل اللہ روز دیگر قلع خانہ امضا  
را بتقریب شکار سہراہ بردہ بعد از ورود بقلعہ یا خانہ فرخ علی  
مشہد مقدس چون صید بام افادہ را از دست راکردن مقصود  
عقد خدا داد بنود آن و غنایا در طاهر چون قبضہ تیغ لاف  
دستیار و در بلبلان دم شمشیر دم از خونخوار میریزند ازین  
برداشتند و از آنجا عازم آپورد کشتہ ایلات آن ناحیہ را جمع کردہ  
میت بیغ نکینہ جو یا کاشتند  
ملک محمود بعد از وقوع اینوہستہ حشت بگیر چون دست  
کہ از شب خلاف آن صدیقہ را کتیش خربک پد پکان بر بخورد

و بارگراں نیادہ سیر را بر دوش دارد و بسہ منزل نہات سخا  
غذیب جانش نواج انمقال کردید روز اول و دیش کقم  
انکہ روزم سیہ کندیت پس بگرا و چشک ک نوشت ہ ہ ہ متفق  
شدہ بیغ جناب نا در پر در از دنیا کار جنک را آمادہ سازند اگر  
با وجواب دادندہ انجناب کرد غنہ ازیت میوود لا و ریت مط  
الیہ جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتہار تصور غیر  
از حوصلہ ضمیر ما پروں و انجیل از خیر قدرت ما فروں ت ملک  
چون غدر ایشان را ثوب بگردانت انکس رعنا جواب انکر و  
استامم رحیمہ دور کا نمود غرم تنبیہ الظافیہ کردہ چون راہ کجالت  
چوچہ و غنہ مشہد بر کوستانات عظیم و تجو بر دستجات حکم بود  
غزمت ہمت را مقرون بصلحت نہ استنباط و شہر از کس ازہ را



روان خویشا کردید در منزل فر بود مجدداً اگر اگس معذرت  
خواهر نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث خست  
اگر او و موجب نزاع و فساد است این ماجرا در گذر زمان آنگاه  
ملک محمد پادشاه خود پند و مانعش بود فرستاده اگر ادر قطع  
پند کرده باز کرد ایند نمیغیر سبب پد مانع عموم اگر اگشته باقی  
لو از مکه کثیر برداخته بعزم مدینه پیش آید از نامساعدی  
بخت مغلوب شد و در قلعهاست خود متوار شدند و ملک  
بلا مانع در جنگ خویشا شده بناگذاشت در قلع اگر ادر آهسته جمهر  
از عوارات و اطفال ایشان را بریم بوی رفته مال در ارض قهر سکن  
ساخته نام جهنم را ایشان را بر بست کیسه داولا تاخت قلع زین  
راه در فر فرخ خویشا واقع و سقااق انجاعت بوده پیشیند

خاطر خود ساخته مامور کرده در ضلال آسمان خدیو سپاهانند  
بلایان کمان سپه و قش رسید بعد از وصول خبر غنیمت  
ملک بمبت خویشا حضرت ظل الامم کعبه جویشا و رعد  
خردوشا با شوکت و شان و افواج رزم کوشا از راه قصب  
ایلیت بعزم اعانت اگر ادر ایثار و در استه امر کار در فرسخ  
خویشا بقدر از اتباع ملک به حساب تو بنامه اورا از سر رسید  
میاوردند چارگشته کثیر را مقتول و معدود در از آن کرده اردو  
هلاکت جازا سلامت بدر برد ملک محمود از این واقعه بخرگند  
قلعه کیر را تاب و شمشیر عاجر کشر آب داده گرم گرفت کیر  
و قلعه در شرف تخیر بوده دهقا حضرت ظن الامم جانا صف  
سنگ و دلیران مردان کعبه عربده جو بنده زن از هر یک طرف



نمودارشته بجهت خورشید کاف طلب سکون نمود در شکارگاه خود در پای  
 قلعه و سران قلعه خود در ایستادند و در سایه از تنگناز محصور بماند  
 یافته ملک چون پیش از وقت بنا بر مراسم خرم در حواله قلعه سکون  
 تربیت داده بود بعد از وقوع تلاطم و ظهور شکست از در قلعه فرار و  
 در سکو خود تهنیتها نمودند حضرت ظل الاعور ات و ظلال  
 هر قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در کلبه فقلعه درجا  
 داشت نزول در شب اگر او که از خوف ملک در پناه مانده فرشته  
 بودند از مرده و ورود موبق قبر من حیثه تا به و بجهت انداخته  
 بار و سار سده قدم ساخته بخدمت آنحضرت پیوستند و تجدید از  
 مصداقت عهد بنده استند روز دیگر ملک نیز در غم خورشید بماند  
 از قلعه اقی تیغ کشیده اسکن خود نمائند کرد ملک محمود گو اسکنم

افراخت و طبع جنگ اندخت چون حریف را قهر و دست سزا  
 از در مغرب طلب قاصد یافت گشته عنان و کشته سان رو بر رفت  
 و نعل و تو بنامه را حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس شتافت  
 نیز همه جا عسرت آباد و سرحد خویشان از اطراف ملک گردان  
 کردند و شاید ملک از پناه تو بنامه بجهت جنگ پناه نکرده چون  
 طایفه پشت رو کرد آن زمان منکر براق و تلک و همیشگی و  
 خصم افکنید ان جنگ میزدند آنحضرت ایشان را در او بخش تو بنامه  
 و تلک منافع خرم دانسته ترک رزم کرده از عسرت آباد اگر او را  
 مرض ساخته خود بکاتب اپور و صرف زمام عسرت کرد ملک نیز  
 عمره بار را منتقم یافته وارد ارض فیض توام کرد  
 چون تکا قلعیات اپور در در تصرف فاشیه اضدادا



پس محصور شده در صدد مخالفت بودند از کجبه جماعت اول  
سکنه یک قلعه بودند دره منبر خراب بود وقت هر چند موم<sup>م</sup>  
و لشکر ما غارت کتاب و توان بود لیکن آنحضرت از آنجا  
همیشه سرگرم نشاء تائید بودند بشدت بر داین غم طمنه پرورد  
سردگشته با دلیران غمزه بر قلعه فرور را احاطه و اطراف  
از آنجا تک و خاشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه بقیمت  
و آب رود کارگرنیا میسر حواله و سه کوب ساخته قلعه کی نزل  
هرف تیر و تفکک ساخته بعد از چند روز در صواعق با بخر فرست  
انظافیه آتش منور بود و قلعه بجله تیس آسمان تثبت حبه  
معذرت جویان و ندامت پویان کردن بر بقعه اطاعت که استند<sup>ن</sup>  
اساس قلعه را برکنده و هر قلعه را کو چاسنیده با پرورد و سایر

باز

پراکنده سختند چون اصل قلعه با غوا ده نیزه سنگ طائفه کوز  
افشا بود در زمره اتباع ملک محمود انظام یافته رخ از خلک کثیر  
بر تافته بودند بعد از شیت کارینک قلعه را یث توجیه با نضوب  
افراشته مدت سه ماه فستکه را بخصیص محمود را ایند خنث سخت  
از هر طرف حواله تریب داده خاک ریخته است دان<sup>خ</sup> و بلند  
نقب زن و چاه جویان خا را شکنه آغاز نقب زول و مقارن و  
نقب بز جهار هر قلعه از کج کا و برید و کلک بکبر پروین  
په پرده سر رشته نقب را بدت آورده خواسته آید آب بر آن  
بسته آتش فتنه را فرو نماند پروینان شین پیش دست کرده نقب را  
از بار و ط انباشته آتش زدند چند نفر از قلعه کین را در خنث نقب<sup>ن</sup>  
در از نهادن بر آید بادل کوخته و بکری فتنه روانه و یار عدم شد



دیوار قلعه نیزه میهنم گشت اما قلعه کیان باز چوب و خاک بر آن  
موضع ریخته راه و دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چو از فبت کار  
ساخته نیم پل در ارسیل توان از اطراف جسیح آورده چهار صد قلعه را  
بفصله صد ذرع کا پیش از خاک و خاشاک بشا به قمت بلند بر پست  
در ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن شتر صغیر کوه سده به آب برآ  
جاری کرد و در عرض در سرعت آب احاطه بحصار کرده رخنه بر اسکر  
بثبات و قشر دیوار انداخته بسینا دقلعه تبر دسترا سیل به امان چرخ  
خانه حجاب باب رسیده و در بروج و پوست آثار خاویزه طاعون شها  
ظاهر گردید و مردم آنجا کوب طالع را در برج آله منتقل دیده دست  
از جانشند و از عین صطراب مانند سر سگ خانه چشم روان از روی  
ذمت پاس سرد دران ریخته خدیو یکایک چهار هفت از روی سایر <sup>نظر</sup>

در سرمایه فساد بودند و من تیغ یا سا نموده برات نام که گذر  
قلعه راه مرد شیطنت پیش بود بلکه که تفسک نشانه فاجعه شهاب  
ثابت ساخت و برات جیاش را با شتر حواله کرده کنسین و اسر  
استبار ابقلاع دیگر فرستادند پس بجانب اپور و دو مکر یک لویا  
ظفر میوز و بعد از چند روز همت بلند عزم تیره مردم و عجب کردند  
چون شتر افان نام در بزرگ قلعه مزبور بود و جمعی از ترکانیه را با خود  
متفق ساخته بود و در آنجا هر ملک محمد و شتر هفت نفر درخت  
حضرت ظفر الامر در عینی به شغور حاصره باغوا ده بودند طهاب  
یکت و کید جلایر را با چراغ نیک فشار و جمعی از لیسیدان نامند  
باطفاق آن نایره نامور خستند چون آب ریختند از چهار ده بند گلا  
منقب میشد نامورین در سر مزار آب بناز توقف گذاشته بر جر بر تیرت



داوود صاحب قلعته آب کرده کند از زده دهن قلعته شود قراخان سینه  
با جمعیت خود بفرزند دهنه بر سر برج آب با موری محب و له و سنگت  
فانشر داده جمع را قهتیر چسبند پکرا و سیکر کرده تا نا طالعش خانه رو  
میکرد در روز سه آنحضرت از تخیل با عواد فرغت یافته وارد اسپور شد  
اینچنین حال کنینه بعضی قفس صید شهابت و الا سببم شکار پر  
چند جلالت را ایند و سر پنجه را از خیز خسته هنگام شام بخارج استمال  
حرکت و از پراه میاجبال با دلیس ان معرکه جدال خود را بچو رسنه  
رسانید متعنه قه سپه را جمع و تینه را سبب قلع و متعنه کرده در بر  
را نچند جلوه فرما شهب برق جهنم گشته جمع از پای دگا جلالت و سیر  
بر رب متلعیقین نمودند بکنیا راه اقدام نمایند و اگر ترکانینه  
قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند در آن روز متلعیق کیان اقبال کرده بود

پهال بلند اقبال بچاره بند گشتند از اتفاقات در همان شب جمع آنکانت  
مرد با مدت در اغان آب قراخان با جمع از قلعه سپردن آنرا شد  
در کین کین باز داشت و خینه بقلعه باز گشت شب پا دکان در رب قلعه  
خروج آنجمع را از قلعه تصور فرار تر گمانید نموده خبر بجدی و خسته سیر شد  
آنحضرت وقت صبح بفرزند تعاقب بر مرکب تیز گت سوار شده  
در فرخنده از چهارده بند و روز پنجشنبه نزدیک شده قراخان قلعه  
بیست مجسمه از قلعه سوار شده ترکانینه از سمت میمنه و تاتاریه ارباب  
میره از کین گاه آب اندخته و با شمشیر ماراخته از طرف بر ملت  
سپاه کینه خواه تا شته آنحضرت کینه پار حضرت با عرس با سینه نمود  
و بدلول و ان کین سگ مایه بعلبه الفا از قلعته خود و کثرت آنکروه نشین  
با دلیس ان فشار پارسا شت دست از فرزند دست باستمال است



حرب و بیگانه بر دند در اندک زمانه جمعیت آنها نیفه چون طوره  
خوبان تاتار و مار و ترکمانیه تانار و انده و او در فرار کشته و موب  
والا بانصرت و قرو قح و طر بچا رده بر کشته متعارن آن جمع را  
باد امر اسم اعتد از بخدمت خدیو کارگاه است عاصمه  
که قراقرم با چراغ نیک نمودند و آنحضرت نیز مست پذیر کشته گردید  
از طرفین محض و هاشم تاتاریه غائب و خاصه عازم مرو شدند  
روز دیگر سلطان این بند طازم از فرار قلعه چهارم رهت یقیم  
گیر بر فرخت و قراخان شب از قرض بر او رسد پندخت خدیو  
ارجمند ببنام تمام کار قلعه را بچند اعلا را از نظر می نکرده چون  
قراخان حال خود را تابه و روز خود را سیاه دید دست در دهن سپهان  
رزه از قلعه بر آید و متعهد خدیو کند از سر و متقیب رسم فرمانبردار شد

کله

انصرت نیز سوابق حرکات او را بسفوف مقرون در تکرانیه قلعه کج  
داده بصوب اپور دوجه فرستادند و از آنها لقب تصرف شد  
ناله هر روز در غم شتر تارک بود بر خستند چون کانیه علی ایام  
و کله و بیوت در حدودش و درون می بودند در میدان شمال بخار  
سید سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد رسید و کشته و تار  
تصرف کرده بود در حضرت طاهر الاظهر نم تپه ایشان را پور بیک  
تا زان عرصه بنزد و اردش و محمد حسین بیک و ولد سام بیک که  
چشمگین نیزه اظهار میکرد و خلص باس دو دمان حرلت اسیر میگردد  
الاشار و قسیر با جمع از اگر ادوا خواند خوشان بوبک تخریب  
سید سلطان بحقیقت حال و تف کشته چون تاب مقاومت نداشت  
با تاتار تکرانیه انست و اردغانه سه فرسخنا دار آنها بر سمنه



بخت سعید و جمعی از رؤسا و ارباب آستان آن فرساخته اظهار داشت  
و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی کردند پس نام غنیمت بنام  
آپورد انعطاف و محبت حسین پیک همشکرش حضرت حضرت  
یاخته در ضلالت آن احوال باز قراغان ز عجب در راه سر بخت خداگان  
که پیکان کسیر جانش با چند نفر در خاطر زشت سرشت نگرده لفظی  
که زبیر ذات مقدس ساندیک از خلص کیشان غدر و کید بر سر  
بعض خدیویشان رسانیده بکایشان معروض تیغ سیت و تارک  
هوایر مات گشتند

در آشنایی احوال رضایتینان نیز از دربار شاهر میر در خراسان  
یقین گشته از عرض راه در خیره سردار عازم حسد اسان بوجوب بارش  
اداره شوکت نادر و سعید از روزی روز دیگر بود اعلام کرد

آنحضرت تا درود او عازم خوشا گشته سلسله جمعیت را با اکراد  
انفعا داده به تبنیه ملک پرواز و چو برار و الامسلوم بود و معانی  
اتفاق اکراد با حضرت متسع الوقوع است تمهیل با دلیران کزین و زکا  
از نمایان نصرت قریب بود ارقه کباب با رض اقدس افراخته منزل  
موموم بکیر سیر ز راه در کفر نخر مشند مقدس در سمت خیابان عالم  
واقعت جولانگاه با دپاس تیز ساخته ملک نیز به استعداد تمام  
شتافت و فمپس نایره حرب اشتعال یافته و لا و ران نظر توام  
تیغ سیر ز ابرایشان حکم و جمعی از احوال ملک را با چند نفر از سر کردگان  
ایشان روانه دیار عدم ساختند ملک از صدیه چو شکر شباز بک  
یگان مانند صید زخم خورده سگته بال خود را به پناه بخشه کشید خدیو پهل  
نیز همان روز اطلاق شد و اسیر اقدام جواد صرصر فرام ساخته شیر خا



قلعه طوس راه موسوم بقبله جبر تراب و در سه فرسخ ششده معتدله  
در جانب غرب و همت تقریباً کعبه حضرت انتاب کز راه آمد و در  
بر ملک بسته در هر سه روز یک مرتبه ادهم تیر کام را با فوج خون شام  
در حواله قلعه جولان میدادند و در خمار کار سرف و سنان زبان خلی  
اندوه بردل محمودیان میکشاندند محمود چون نرم سازد و میداند از سر  
میدانت و معلوم او بود از جنگ میدانی صده فرسخ خواهد بود  
جدانگشته پشت بقبله داده گردونستیر میکرد و بسیار از مردم آن  
توابع و نواح حضرت آنحضرت را اختیار کردند همان چار دیو از شهر را  
مالک کشت در سیق ایحال رضایتین و اردو خوش کشته شایه در  
با جمعی دیگره همراه رضایتین بودند بقبله مکنینند و زیر کشته بر میان  
حالا گردنده هرگاه جناب نادر بر این نحو عرصه را بمالک سنگ زد

دوازدهم و سنگ افرازد سردار تو ضایع و نقص در شال  
و شوکت تو واقع خواهد شد رضایتین بعد از استماع این سخنان  
یک نام خویش خود را بجانب نادر فرستاد و پیغام کرد که جنگ  
با ملک مقرون بخرم نیت عنان تو را کشیده قدم پیش نکند  
بعد از وصی فرستاده او و ابلاغ این پیام آنحضرت نیرودت با  
بر داشته با نظار و رود سردار در همان روز قلعه جبر تراب  
مقر کعبه فیروز تراب سختند سردار نیز در سه راه اگر از جنوب  
جمع کرده عازم شدند و محله پاپیروا در مقصد کشته ملک بقبله  
شینه سر رشته کار و نام خستیا ربیت سردار در آمد چون حالت  
او دلگیران معلوم ملک بود خود را بمردود غنچه چشم روشن داد  
با غنچه آرمیده از شدت غم و محال با غنچه و تو بنامه از راه



سرولایت روانه گشته بدون اندیشه و محافظت طر مسافت کرده  
و در جبابه و سردار نیز بنه و غروق در قلعه جابر تراب گشته  
از راه دهنه با اتفاق اگر ادمتوجه ارض فیض پنا گشته در باغ جو  
ربع کفر نخر مشد نصب خیم اقامت کرده در شب خبر ورود خود را  
بهم مشد اعلام و ایشان را با طاعت خود و کوشدن در واریه بر  
موزه هنگام صبح هم مشد بر مخالفت ملک اتفاق کرده در  
کشوده با بیاع ملک در در میان شش و بازار بودند در او نیمه شب  
مقیمه و چند نفر از عیال از عروق ریز شتاب برابر اطلاع نوید این  
فتح الباب روانه نزد سردار نمودند از امور اتفاقیه یکدیگر  
بعد از ورود بجای مطلع میگردد و سردار از راه دهنه در خدمت را  
بر میان زده عازم ارض فیض نبات و اعمال و افعال او و لشکرش

در قلعه جابر تراب مانده در جبابه بگت کرده نسبت قلعه مزبور را  
و سردار هاشم و اردماغ خواجه ربع میگرد و نیز خوست فرزند  
خاطرش گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته تاقه فریقین واقع  
و قشون سردار دسته دسته از اطراف جمعیت ملک حمله در گشتند  
اما چون ملک تو بنانه و لشکر را محیط لشکر خود ساخته و در قشون  
سردار نفوذ را تفکیک و استعداد نمود حملات آن فتح رخنه کرد  
بنیابان و قرار ملک گشته کار نتوانستند نمود سردار جنگ را  
موقوف و عیال کاتب شود طمس معطف ساخته تبر استرح  
گردد و بر بالین غفلت تکیه کرد و لشکریان نیز نشسته سپیدار خویش  
پیش گرفته هر یک در گوشه خست آسایش افکنند فرستادگان  
مشد بعد از ورود باغ خواجه ربع جابر سردار را اعلان دیدند



تجارت داشت تا بان کشته در مکان مزبور در اردو معسک سردار  
دشمنه رسان این اخبار کشته سردار نیز پادشاهان عالم انجیرا  
و کاظم پیک خویش خود را با جمعی از قشون در کمال تخریب بکشت  
کین کرده بجنبه شهر رخنه نمودند و چون ملک محمود صیانت  
حرم و منوبانخ در این شهر نام مشهوره در آن اوان کین صحت  
دانش بود و محنت داشته او را در ارک کشته بود و بعد از  
حرم و کسان ملک را برداشته بیج طسراف دروازه ارک  
متو اسر و مشغول دفاع و خود در اسر تها نش کس فرستاده ملک را  
ازین وقت آگاه گردید ملک فی الفور با تو بجان و جمعیت بجانب شهر  
ایفار کرده از دروازه ارک در تصرف صدر بود و خنر شده  
ابواب جنگ ک شود و قنباشته را پارتات از جارقده و واقع صبر

و قرار و شهر را کشته فرار کردند ملک باز شهر را تصرف کشته  
باشی با نفاق اندیش راه مواخذه و مصادیر پیش گرفت حضرت  
ظفر الامر چند از آئینه آغاز کار صورت انجام را بعین ای  
دیده میدنستند مال کار سردار ناپایداری کشته را خواهد گرفت  
اما بعد از آنکه غنچه سر بسته این امر مهم در کلبین بود که مصلحت  
ظفر کیان نگر کرده در صرافت انظار فیه را جزو شرمند است با  
و کاستان احوال ایشان امید به بار نیت بدون اینکه سردار را  
ملاقات نماید غم امپور کرده سردار نیز متوجه خوششان شد بعد از  
سه ماه با تهنیه سردار از سر و قنباشته و اگر او را بر گرفته بود  
جنگ و ظاریات اعاده این مرده رنگ کرده بر سر مشد است  
در باره ملک محمود و بمقابله او پرداخته او سبب خوشان گردید



ساخته این فعه کار سردار بلره از صلیب انظام عار کشته  
دیگر لو اراقده ارش قد علم کرد

در آن دال آذربایجان تفر گویند پادشاه  
بود چون خبر بیع عین دولت رسید مسم غل بر صفحه احوال  
رضایقینان کشیده مجرغان ترکان را بسردار خراسان منسوب  
ساختند اما پیش از آنکه مجرغان وارد خراسان شوند ملک محمود  
عرصه ملک را خالی دیده اولاً تیغش را بر پیشینها و خاطر  
ساخته ملک اتقی برادر خود را بر سر نشا بور فرستاده جماعتی  
ساکر نشا بور چون در عرصه خراسان را بر جناب نادیر سکه  
امید یار و توقع مدد کار از دولت نمیدیدند در مقام استقامت  
در امر حقیقت حال را با آنحضرت اعلام آنحضرت نیز از نزدیک

بدر

موجب والا و تهدید و کم فرستید اهلنا ما فجا نبها بسنا پیا تهره  
رساں کوشمال اعدا کشته خود را مستعد و سگت جمعیت را از اگر او  
کلات و در حسد و امپور و نقد ساخته متوکل بخدا بر کانه و غیرم  
امداد ایشان روانه کشته و اگر او خوششان نیند بموجب اشاره  
بمسکرها فیم پیستند بعد از ورود به نشا بور ملک اتقی مغلوب و  
مقبور و جمعی از اتباع او از محله حیات در کشته خودش در باغ  
متحصن شدند بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران آب لاکه رفیقاً  
کیلان ساکر ارض قمرس سر آمد فضلا عصر بود از جانب ملک  
برابر صلح ذات البین وارد نشا بور کشته چون شیوه جو انمردی  
و قوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد مروت کریمان  
مقتضی آن شاه ملک اتقی را از سنگا ترخص مخص و روانه ارض کرد



سازنده بمعاقدت رسم حاجب نو از ملک راریه حسن فرزند  
 ساخته استگشاف را و اراده خاطر او نیز در این ضمیر کرده باشد  
 طایفه دختر زاد اگر ادب و اوقات زمان ضعیف بنمیزد هرگز نشد  
 گرفتن مال و ایدار حال ملک استی گردند اراده ایشان چون مشوراد  
 از دیوان خباب با در زناشت در عقده آهستماع نام در دو کار  
 سرچینه این اندیشه که پان خاطر اگر در ارکش کش و نایره شرارت  
 آنگیز بود ارتکب نامز نفع با و پار و نشان را در تشریفات  
 ملک محسود از پیم تیغ و سنان جان ستان و لیران صابت کیشتر  
 تو سنان را اسکر خویش ساخته با غدیو غنچه فرجام هر که بجانب میدا  
 اقدام نمیکرد کار از پیش زفته اگر چه آسایش قرارش منهدم و بضر  
 ارتشکریان منهدم گشته اما خد غنچه از افشار و اگر ادب نیز خفت

از  
 حقیقت  
 حال تو همیشه  
 تمام عازم نشا برشته  
 در منزل قهنگاه پارس  
 آشنده و اگر او از  
 بورلو ایستاده و اگر  
 چون ملک محمود  
 مع

بر منزل نیز کشیده ابره سیمان با در آن حضرت نیز زخدا کردید  
 بنا بر اینکه همیشه نوسن سر کسر طایفه اگر اندر شرب میا که آب پهلای  
 خورده در میان خود سر کرده کامل از آن استند با و بجه و اسپیکه  
 برت آورده بودند از صولت کا و غلبه تیش هر یک سرچهر  
 و راه مسکن خود پیش گرفتند و از رفاقت انجاعت کار میری نشا  
 ملک بعد از وقوع اینال نشا بود بر محصور ساخته اسل شجر چون خود را  
 در معرض غاصه و سنگنر محصوره یافتند از در غر در آس قلعه  
 راسیم و ملک حکومت اولایت رافعی خان حاکم سابق قویض نمود  
 انک ارض قریس کرده بعد از ورود بارض فیض بنیاد در خود  
 کمال استعداد و آغاز فرماندهی و استبداد کرده از سبک سرچهر  
 بر سر و سکه بریم و زر زرد چون خود را منسوب بکیان میدانت کلاه کیا



بر او خردت میت داده لیکن با تلف قضا از کفنه لسان الغیب  
میت بگوشش میخاند نه هر که چهره بر فروخت و لبر در آن  
نه هر که آینه سازد کند بر در آن نه هر که طرف کلج کند نهاد و شد  
نشست کلاه دار و این سه در سرد آن چنانکه بود قیج و هتبه  
ایت با این مشبه مهندس و اپور در سزار طاعت بر تاشه بود بخت  
از آنکه تخییر آن کرده کرده ملک استی را این امر ما مورخ است  
نیز از حضرت ظل الله استمداد نموده تا و صمد حضرت بهر منزل  
امداد کار از کار که نشسته و ملک استی قلعه را تصرف کرده بر کشته  
بود از حضرت معبذم چون که مشبه بمبت رادگان حضرت مخنه  
ملک نیز از مشبه مهندس پرور آمده بعد از آنکه حضرت پردازد  
و از آنجا بر سر خوشان آید در شتر پاره از موضع مشبه مهندس است

چنانکه

لایق فریفتین اتفاق بر سر مخالفت تقدیر و حریت نفر متجاوز  
اتباع آن حضرت قیتل و دستگیر کشته تیه فرار و عزم خانه و یاد  
خود کردند آن حضرت با در نظر و کلمات و ملک عازم تاخت  
خوشان گشت بعد از صد و این مین و فخر فشریه ابراج صید  
و عنایه فرصت افشاد یافته از راه قصور عمقا در قشه از ترکانینه  
سمت و رون استمداد و انظار نیند متبویلات ایشان تا  
عمد انقیاد کشته آمدند آن حضرت با طمخالفت کتوده اپور در  
تصرف نمایند آن حضرت با بازار کلمات عازم اپور و در حال  
معرکه آرا سبب دگشته افشاریه فرور بر با ترکانینه شکست نا  
فرار و جمع از ایشان را در پوله نیر متوار ساخت و از آنجا بفرم  
مدافعه ملک مرکب تور بمبت خوشان بر کجسته تا و صمد کسب



بجانب بیابان ملک اگر در آخته و سلک جمعیت ایشان  
متفرق ساخته رایت مرجعت فراموش بود آنحضرت بمان  
اپور و عطف غمان شهب کثیر نوزد کردند بعد از وقوع اینقدرت  
مهر خان ترکان از دربار شاه سب در امر ما مور بود و از دروغ  
گشته فتح خان پات از جانب ملک محمود بگومت نشا بود  
اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار بر سر دریا ملک در  
در مقام خود سرب بر آهسته مخالفت ساز کرده و ملک در به  
از راه رات اینک نشا بود که در فتح خان بمقابله پرداخت قضای  
تقدیر کردن او عرضه شمشیر کش محمود بشه استیلا یافت ملک سخت  
را بگومت قیاس و غنمیت ارض فیض قرین نمود بعد از تسخیر نشا بود  
دایعه و منف با آنحضرت جایگزین میرش گشته ملک بخی را بگومت

الذی

از نشا بطلب و خود با کوبه و از دوام باغ خان شسته  
کرد از اتفاقات خدیو سپهال نینه با لهام ایزد متعال است  
افراز جلال کباب ارض فیض مثال گشته بود و او در جناب و در بنا  
پیر محمد نام در قبل ازین در جهاد نه تون از فتح خان رود کرد  
شده ملک محمود پیوسته بود در آن اوان از جانب او سردا  
و مستحفظ آن نو اهر بود بعد اقیه پیش آس و مغلوب گشته تعلقه  
هر نیت و موکب و الا بطرف ارض قهر غنمیت نمود  
بعد از ورود کوشک محمد در فرسخ مشه مقدس از غم  
ملک وقف گشته حرکت ملک را ولید پیش آمد کار و علامت  
لطف پروردگار دانسته نسبت کوه سنیکین کفر مشه حرکت  
و از آنجا به پیشگاه قدر در سر انجام سبب این خدیو جهاد او



بودت روز و شب وسیله آنکه پارسه آسمان دروهر  
حاخت روانی این خبر و بلند ختر از کواکب آله زیر میباشد  
بیمایم حسن اتفاق و تائید خداوند بفرستد آفاق ملک سحت  
از نشا بود حرکت نماز روز و از منزل طرقه فریخ مشید کرد  
طرف عصر ملک اتحی از نعمت با قدرت و ملک محمود است  
باغ فر بود با قدرت و شوکت بر عرصه کین لقا و کینیند حضرت  
طنز ظفر نینید با دلیران کردن ساز و پار خدای پر نیازها  
و طرف منگانه آرای میدان تیز و آویز گردیده تا افش کلبه  
سلطان روز با رفتی تیغ جهان نوره داز نهاد خسته فرض بود  
قراریش بر آورده جمع کیش را طعمه شمشیر آبدار و جزیر کفش  
قید اسار ساخته تو بنامه و نقاره خانه ایشان را تصرف کردند

تاری

ملک محمود و ملک اتحی هر روز از معصه که بر تافته میباید  
قلعه شگفتند و در نام تو از حصار شدند و از گرفتاران مهر گداخته  
همه شهید بودند از دیوان حسن خدیو سپهسالار عظیم اندوخته بان  
سبابت و جمعه خواص و کسان ملک بودند مامور کلات کشته بگویند  
والا ای کباب کلات اصراف یافت اما محسود بعد از وقوع  
این شکست با غوغا افتادیه در سر کشته با او هجرت و در سلسله  
احاطش پست بود ز در تکیه نسا و درون و اگر ادخوش کسر  
فرستاده فیما بین اجتماع سازش و ایشان را مطهر بوجه نوا  
کرده بموافت محمود تغیب و بمالفت آنحضرت تحریک کردند  
ایشانیند عهد موافت با ملک محمود بسته بکش و ساوسر  
سر رشته اخلص از آنحضرت کشته آنحضرت بجز استماع پختن



تبنیه ترکمانیه را پیشیندا خاطر انور ساخته وقت صبح ترک  
تبع بندگی کثیر فرود جلوه کر میدان روزگردید از اهور و کوار در  
دو ریشتر روز نیست و چنبره رخ را ایلعار کرده روز دیگر در باغ  
بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بطور رسانیده و باز  
مردم نسا را جمع و براه رست دلالت و قلوب ایشان ازین  
استقامت ساخته باز از راه میاب و کوپکان بکابل حمله  
جلوه مندر مار شهب غرم و ایت افزار لوار رزم کشته جلالت  
کیش از راه از همس فدنشان عقاب پر پی سخت در دست کرده در  
ه کوشه گان کین از ره کین نه کردند و خود با چهار صد و پانصد  
نفس بکرا ز نیم سحر وارد قلعه موموم به بهار و ملک محمود  
از شهر بغرم مدافعه بوارش همیکه تلاقه فیقین واقع شد

بقصد اینکه ایشان را بکین گاه و لیل در آن کشاند آن صید خون کوفه  
بر سر تیر رساند جنگ بگریز آغاز نموده کیت برق کت را بست  
بسوق گرم غسان و کیران کران رکاب را تا ظاهر قلعه فافار سبک  
جولان سختند ملک پدید عار برده تغییر در نظم جمعیت خود نه  
بیانات مجموع معاقبت رسیده باز از کیر و دار گرم کردید و کوفه  
از طرفین بعرب آمد چون در آن اوان شدت سرمانشک را از حد  
برده و در لهما یلان از نزول ربف مانند آب در جو پارسیه فخر  
بودست کانه جنگ را سورت گرم کشته شد و ملک بکابل  
ارض اقصی و آنحضرت رو بر ما پور آورد و از آنجا بنا به تالاب  
ادضاع مرد متوجه آن جنبه کشند و بیخ امیقال آنکه از قدیم الایام  
جماعت قاجاریه مرد در اصل مرد و جماعت قاجاریه و عرب در خارج



مرد سکنی داشتند فیما بین قاجاریه بجز از جهات مقتضیات  
عالم کون و فسادات احداث نفاق و نزاع شد آنجماعت در  
ضد دراز ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک بفرقه از تازیانه  
و بجایت ایشان بر فکری که بر داشتند تازیانه میفرستادند  
در صد تقویت را بر فساد آنجماعت در آمدند تا اینکه در شهر  
قاجاریه ضعیف و تازیانه قوی گشتند انظار بعد از ظهور کنسار اول  
قاجاریه جماعت بیعت راه از او برگزیدند و در محله موم بفرستادند  
افشاده بیعت گرفتند بودند با خود متفق شدند در مقام ختم  
و تاز در آن قاجاریه نیز چند نفر را در سایر بیعت را بقلعه برده  
محبوس ساختند و در قبا برایشان ایغار کرده جسم را مقتدر شدند  
بعد از وقوع ایحال جماعت تازیانه و سراب کوچ کرده بموضع مشهور

کمال دره از ده فتنه نخر مرد واقع و سراب زراعت مرد بود  
اقامت و از او یاقیه مار و چاق و ترکانه استعانت کرده آبر افکند  
کیان مقطع و اصل قلعه را از کشت زراعت ممنوع ساختند مگر محله  
از اختلال وضع مرد میان واقف گشته بر طبق استعدا تا تازیانه  
از ایشان بکومت آنولایت تعیین و حاکم فرود بر با نفاق اشرار مار و چاق  
و ترکانه دست تطاول دراز و مدت سه سال آن ناحیه را ختم  
و تاز کردند چون هر قلعه را از قلت آب و از زده کار بخلاکت و زکات  
ببر ضد هلاکت انباشتند دست تفتیش بنام یار و در غم مدد کار  
آنحضرت زده بعضی احوال جویش بر داشتند و آنحضرت نیز از راه  
تقصیب و بیعت و نهمت بر میان زده بغایت حضرت عزت  
جده شان را راه گشتن بغیر تمسبه آنجماعت را به عزیمت با بصره



انفختند

چون کب

جباکش را بعد از ورود و طبعش با اعتبار و فوراً آب عبور از رود

میرگشته درین است آب کشت واقع گشت چون از صیدگاه

غزیت دست تهر بازگشتن با کواخو صمد شهباز طبع غیور و مخالفت

طایفه او یاقیه سرخس کرد که مود و قاسطان بیخوار حاکم آنها در آن

دافواه مذکور بود ارکان را طرن استنک جهت سرخس کرده از سپهر

مبوجه مقصد گشته بر سر دست است بران شدید سر شمشیر کبک

سید فام ظلمت در قامت شب برکن ایام کشت و سرخس

سپهرتین که دوران سس زمین از کثرت سید و آب پابرت لار

و کله کردید و آن سید کوهرا فیضش که آسمان اوج فوج بساج

یکدیگر را گم کرده هسیک بپتی افادند و شدت باران و کثرت کله

اندر

نه حالت رکوب بود و نه قدرت نزول سر رشته جاده یک

نگاه بدر فرست بهمان طریق آتش در خانه زین بسبر برده است کام

طایفه فخر لشکر بهارج قلعه رسیدند و قلی سلطان چون نازل

آسمان در خانه خود معاندید خرافتیا و چارندید ابواب معذرت

گشاده و پدر خود را با نزول و شکست بخت و الا فرستاده سرگردان

قلع و دیگر نین از طرف طریق خلص سپردند چون توپخانه همرا

نبود لیکار قلعه نیز دخت کج چنید بضر از ایلات امر و الا صادر

مجمع سلطان بیخوار بهما نطقت قلعبات اقرام دشت در مقام لغت

بر است با لاف مغلوب و نهم گشته بقلعه تحسرت بازم قلعه

از در طاعت در است مجمع سلطان با اعران و اتباع گرفته بخت قهر

آوردند آنحضرت ایشان را با همه از خوار از ایلات سرسرو و بیا



کو چنانچه نسبت کلمات و اپور در فرستاده خود نیز سایه و صمد

بر سر اپور دیان اینخت

ارخبه

قلعبات افشاریه قلعه قورغان بود متعلق بجا شور پیک پاپا

و تا آن هنگام تخیل آن در عقده تعویق مانع بود چون عاشور پیک

با وجود انتساب باند و ما آن محتمل مخالفت در زمین دل کاشته و حق

ایا را کان لم کفر انکاشته جعفر قایمیک شاد لونی نیز از روستا چشگر

و خوشان در مخالفت این استان عهد است کشته با عانت او می بود

لند الو اظنه التو ابان ب قورغان شقه کاشته در طرف قلعه جبا

ترتیب داده اینخت جعفر قایمیک اظهار عزم کرده در محنت حفا

پوشش او را با طایفه او رخصت نمود از زلف داشت و چون عاشور پیک

بمنان با جماعت خود برسم قلعه دار بر رخت

چون در اینخت

سابقه بنا بر عدم مبالغت ایام دولت صفویه سرحدات خراسان

اگر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه خوارزم تصور ایام مهر در

ترکمانیه بود شیر غانز  
والا خوارزم

مباد عزم آنحضرت اظهار فرشته جول و زرم ساز و بار سال جنود

اوزبک موسس ترک تاز کرده همسره دفعه اوزبکیه مغلوب این

و مقهور کیه تازان معارک سرباز کشته پس شیر غانز ترک تقاول

و مدت دراز کرده و بار سال رسد و رسید آمد و شهباز و فوا

چنانکه داشت و در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم وارد ارض فیض

نمود بنا بر اینکه ولایت چچه در حدود داشت واقع و مردم آنجا

ملک را تابع بودند ملک با ایشان اسلام کرده بدین همسره کار

کرده ایشان را بطش برسانند هر چه بطالبه باج با تبار نزاع و ایشانرا

بقبر رسانیده اموال ایشانرا منصرف کشته و چون در آن احوال



شوکت و اقتدار آنحضرت و الحی ماده ایحیوة مزاج فایم خراسان  
و از سطت شمشیر خون آشامش در هار روز دیک هر اسان بوج  
بسماع دست و دفتر رسیده در باره اترش قبله نام و مرجع خاص  
و عام بود شیر غار زار نشین خیمه پیر خدمت آنحضرت خرقه  
تمناست و ادا اموال منسوبه نموده آنحضرت لازمه محاسبه با نسبت  
بفرستاده او بندول و در استخاض مال و اترضا بر تکرار شریط  
النفات معموله آشته بنمیر و سیله رفع غایله شوروشین و باعستیم  
فیما پیش پانصد نفر از غلامان خاص موموم بالکون جلودار برسم خدمت  
و امداد روانه موکب ظفر بنیاد ساخته آنجماعت در پار قلعه و غنا  
وارد معسک ظفر ثروان و نوازشات خدیو بن خنده فر بهره ور کشند  
و نیز بسبب انقلاب اوضاع مرور و سارقا جاریه را پانصد نفر و قرأ



از جارقته تو دور و رسامید و ارب بر باران سپهر شهریار آورده در  
پا طلعت مغرب ز بقیر پابروی سربند جتند و هم از جانب شاه  
طباب در آن اوان در نازد ران بمر بر در حضا یک معیر الممالک  
بسفارت دستفارس و تحقیق کاران گوگب بقا الانوار از رفیق  
خراسان طالع و فروزان شه و سنر و غ ختر عالم افروزش بر دو  
دیوار شبتان کوشما قیافت نامور کشته در ایام محاصره آنقلعه  
دیدة بصره سلیمان بن عبا مقدم و الانواران و دست تمنا از کلر  
خدمت و الابحید کلها سر نفا کانت سعادت کرم کلر فضا  
ساخت آنحضرت فرستاده مغربور را که مر داشته بعد از چند روز  
اور مرخصی و گوگب پادشاه بهمت خراسان بر غیب و بجز  
فرمودند چون کانیه علی ساکن در و بن باز تجدید مخالفت کرده برقا



سابقه سراز کرپان سرکش بر آوردند بمسئله انظایفه راجد و  
وجه همت منصور و ظمیر الدوله ابراهیمینماز اجماع از سپاه نصرت  
قرین بماسره قلعه قورغان مامور شدند و خود با همان کمان  
و جمع از جانبازان خارج چاول قبله خورسند و سکنه ترکانیه بود  
اموال و در اب انظایفه را عرضه غارت شدند ایشان  
از قلعه بر آید و میا جکت و جمع از ایشان بسات پیمان گن  
هف تیر کلوله تفکرت کردیدند و لیس ان بر قلعه پورش بر  
شیر جبر را گرفتند و قلعه در شرف تیز بود اصل قلعه در دامن  
استیمان آید و نتیجه حضرت ظل الله مجدد از حرکت ایشان غدر پر  
رایت نصراف فرختند و بعد از ورود کوبه والای  
قورغان عاشوریک قلعه دار را پناهی دید و قلعه را تسلیم نمود

باید

سر بر بقیه انقیاد گدشت پس کسان شیرغازی در مدته در رکاب لک  
طریق سرباز بودند بعباس رسد و غلعت و اورش فرموده مرفور  
ساختند چون منینه تا تاریخ پیشینا و ضمیر انورش بود از راه چپ  
و حوض خان و عباس آباد ساحت مرور اطحیح فرود مایه چوید  
صنیا ساحت اولاکس بدولت فرستاده انجاعت سراز طاعت  
برافتند آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین کاره واقع و انجاعت  
مورد تمسین بلع و جمع از ایشان معروض تیغ پدید گشته کوچ کلفت  
خود را که گشته بمبت بندر مر و بشتا فشد و قلعه بامال و حال دنوا  
و عیال متصرف در آید پس حضرت ظفر لهر مال و غنایم بغزبان  
عنایت و اسیران ایشان را مرض ساخته غزم تعاقب شدند نمود  
انجاعت از در طاعت در آید آنحضرت طایفه مزبور را کو چایید



در اصل قلعه مرو ساکن و بنسبت قاجاریه مسدود داده هر چه که در هر مورد  
عاطفت علی در روسا فریقین را از ملت نماند کاب و الایام  
اعراب را با خان کوچ با پور و فرستاده عازم ارض قریس و با مالک  
فرمان نوشته شده رسالتی که مرکب متعین گشت

بعد از حرکت مرکب و الایام مرو ملک محمود چون که پناخ در  
از چنگ خصم قدرت را دیدیم بضمونی که هر در خشنده چون  
پنهان شود شب پره با یکمیدان در فرصت یافته از شمشیر قریس با  
چون اسفراين مرعلا پناخ کرده شاید در آن شب شاه طهارت  
یا شب با خلال کارش بر دوازده سر رشته در تنش از نظام اندازد چون  
صیت مردان و فرزندان آنحضرت در حدود و فراسان بلند آواز

کزاره رسیده اوضاع آن دیار از زلال جویا تیغ آبرش تا  
باز قریس طراوت پانزدهم گشته ولایات و فوجها مور مطلع  
ماه لوا سر فلک نورد آنحضرت میبود شاه طهاب در آن اول  
در شاه رود بطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک  
محمود بچون با سپیدار فتح خان قاجار با امید دار و مظاهر  
واعانت و مدد کار آن زمینبده سریر شکر بار از راه جابجا  
و اسفراين روانه در صحن حرکت خود حضا بیک معیر الممالک را  
بخدمت آنحضرت فرستاده تا مقدم آنرو و فرستاده و  
زمانه نمود اما ملک محمود تا آن زمان در راه قلعه بجوی را مامور کرد  
تصرف و شغل تحسیر سایر فوجها بوده آواز آنحضرت مرکب در  
از مرد و غمیت آنحضرت با رض اقدس وحشت فرار طایفه ملک



کشته دست از کریان سایر جمال باز داشته بمت شمس مقدس سباب  
 کردید و مقارن آن جنس بیک از جانب حضرت شاه مجتهد  
 والای پوسیده چون خبر آمد شاه طهاب بمساجد و قوف و آغا غنیمت  
 دولت رسید غنیمت ارض اقدس را موقوف و غنائی که آن جمال  
 پیا بر اجانب جنوشتان معطف ساخته آنادر عرض راه همیشه در  
 خاطر خیرش خاطر میگردید چون فیما بین حضرت و اگر اد سابقه  
 نزاع و نفاق و عجز و تقارر دعایت ارتقاع است جمال دارد بعد  
 از ورود مویکب و الا بنحو شان لطف یفه در میان احدی است فتنه  
 و شر و کار حضرت را با شاه طهاب بنا ساز میخیزند از آنجا  
 همیشه خداوند بسبب لایسب وسیله مکنیز بهیاست دولت  
 انتخاب بود عکس انمیغ از زردی تقیه طور نموده صدر روز

عذر

طهر بر سر بریش تا کلیم الله صاحب بریش شرح این احوال  
 آنکه فحیحان بعد از ورود شاه طهاب بخراسان چون بعضی از  
 اطراف رو بدرگاه شهر آوردند از آنجمله از طایفه اگر جمعیت  
 کامر انقاد یافتند بود شاه طهاب را بنحو دسرگراییدید قیامت  
 اندیش کار خویش کشته وسیله جوهر آن شاه بفلان خن بر سر کتاف  
 در میان لطف یفه اندازد و خود را در دولت مقدر سازد بختیک  
 شاد و لورا از معتبرین چشم کرک بود ما مور ساخت به با نفاق میخیزد  
 تنهانی بر سر مشد رفته با ملک منکاب جنگ کرم کند با کیت که  
 شام کرم تک و پوشته وارد شود چون عقرب خردند آن همت  
 اینگونه تکلیف تمام شدت بختیک سر عتذ ایش آورد شاه  
 طهاب بیخ تیر سیه فحیحان او را گردن ده انمقد به عیش حشر



آن در حضرتان کشته چون ابواب قلعه را برود و خود بسته دیدند  
بجوم عام و از دحام تمام دیوار قلعه را شکافته بیست مجروح بریار  
یام تپه کفیه نهر شهبوشان بود رفته در آنجا بنا بر جمعیت گذاشتند و  
در آن شب غلغله و غوغا در میان کرد و قتل استرا با دلبند و هر جا که بر  
دست میافتند از لباس ویران میافتند اگر چه از رکن در بود  
غبار فراق فیما بین آنحضرت و اگر امتضا علیکم در این وقت چون  
انظافیه دست از دهن چاکه بسته و بسیار یام تپه جمع از روستا ایشان  
شکایت آنحضرت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل میاب  
در فیره آنجناب متوجه جنوشان بود بر کاب مستطابش پوستند و بخلیفه  
عهد بندگانه بستند و صبه سهام پیک چپک رنگ را برابر تو لیدینایم  
در همان صبح ما فرد آن بر میان جلادت کردند و برابر دفع شکر ایشان نیز

خوردند و بقا و العبدید بر و الله لقیدر بنا بر تفسیر فتح خاں صورت  
نما عکس مطلوب و عکس نیز در صورت مقصود حضرت نجاب  
کردید القصه آنجناب در صد و استمالت اگر ادو منع فناد بر آ  
چند نفر از افشاریه همراه کرده نزد محمد حسین پیک ولد ساد پیک  
و کبیر و شاه ویر در یک شیخانو فرستاده در مصدر حرکت نشد  
منظر نور و دموکب و الا باشند و از همان مکان محیر الممالک را نزد  
شاه طهاب و فتح خاں فرستاده و پیغام کردند که هر چند این  
سلوک و ناسازد چنین قهره منکام دلالت و تعین لیرا  
عازم صبر که سربازانست مقرون بصلح نبود حال حکم تقدیر چنین  
اتفاق افتاده هفتم تعاقب وارد شد اگر در آنخدمت حضرت  
باش فرسآ ورم و روز دیگر خسرو سیارکان بنم فلک را بهر جزو



خیزش آرت و آنحضرت با کوبه تمام وارد جنبوشان و شاهان  
ملاقات کرده عذر خواه گناه اگر ادشند و دفع ماده نزارع اربنچپر  
کردید و در آنجا حکومت جنبوشان باشان آنحضرت بمجره نیک  
تفویض یافته بخطاب خان فایز پسر لوار جهانکشا در پست و دم  
شهر محرم آنستام نه هزار و صد و سی و پنج بر مطابق لوسری اجوبه  
بفرم تمخیز ارض فرست منضت فرموده اول ملک را در عرض راه با عت  
دعوت کرده چون در اسب رنجه غفلت کرد پاکمیر و برشته نجر او  
انگاشته فلک تقدیر کشته بود به نداد حج اب جواب داده کشته  
برجوت و در ارک نشبت و راه ترم و کوده در عت بر بست و کوب  
مظفر در دم ماه صفر وارد خارج شهید مقدس و از همان ارک  
از جانب کوه مسکین در محال غزو کتیس ما کوبه رکنین عبور و زانوین حو

سپاه منصور نهند و در حین عبور از کنار عت ملک محمود با حج  
شهر شروع بانداختن توپ نافرمانا و میند پرواز کرده صد ارعد  
اسا از آن کوشش بکنان میرسانید جناب ظفر العظمی با فوج از کوه  
کوب تا وقت غروب در پار حصار ارک بمحسودیان آتش  
افروز نایزه حرب شدند همگام شب ماند خورشید جهانگیر خان  
ارک کشته شد و ملک محمود از طنور طلوعه نیته طلعت خدیو سپاه  
هر روز ماند خورشید انوار از کنار بر جبر غایب شد بر زوال ختر  
هت خود فال زده در شد حیرت سر اسیمه کشت اما هر روز  
خدیو سپاه با طایفه افشاریه و باقی غنایان پار حصار ارک شدند  
رفته از قلعه نیز جمع بر آست پشت بقلعه کردند و در آنجا  
قضیه مرحوم فخت خاں بوقوع پیوست



چون ریحی توقف شاه طهلاب در بطام خبر آمدن ملک محمود بن  
بسامع عیان حلت شاهر رسید حرکت قاجاریه استر با بدول  
حرکت دستعدا اتفاق افتاده و ایام سفر نیز نموده و سردار لشکر  
در شتند او یافت سپاهیان را طاقت یساق نمانده هر چند فحیحین  
مصدر خدمات نمایان شد بود در آنوقت نیز شرفت کار سلطنت  
منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهلاب را استقامت درین  
از کارکنان آمد دولت چندال طهینان داشت ناچار سپاهان لشکر را  
وسیله کرد از خدمت شاه طهلاب مستعرضت شد به بستر با او  
بیته اسباب سپاه کرده باز در بستر ارحمت حاضر شود و از آنجا  
خدمت او در چنین وقت موجب همدم حلت بود هر چند همرازان  
سرکار طهلاب را نظر رضامند کردند اما در بطام بفرود آمدن

چون بدو اعانت نماند از عهده گرفتند او نیز تهنیت بر آمدن شاه  
کمون درون در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او بشیوه مرده  
منافق و همان حبس و قید او را کیفیت حرکت شاه طهلاب  
تعلق باشد و او را گیرانید و روانه کلات فرمائید مشروط بر اینکه  
بعد از رفع تشنه مقدس باز مرخص باشد شاه طهلاب نیز برین فرمود  
نموده در روز چهاردهم ماه صفر آنسال فتح خان را باروسا رها  
کرد در دربار شاه حاضر بود که اینده فتح خان را در حیمه آنحضرت مجبور  
ساختند شاه طهلاب چون میدانست که آنحضرت بقبر فتح خان  
رضانخواستند و لطفاه به بار داده خود نموده طرف عصر آنحضرت  
بو شوق پهلای سترش و در دربار شاه مشغول رقی و فنن مهمات پیش  
در رعیت بودند بعضی از نزدیکان شاه طهلاب که کینه فتح خان را



دل نخر داشتند فرصت یافته و در جنبه و تمهید محمد نمان قاجار را  
به بافتن خان خلیفه بود از جانب شاه طهاب لقبش او مامور شدند  
کاشکان آنحضرت را خیال اینکه شاه طهاب خود سر مرکب است  
اگر نکته البته با اشاره آنحضرت خواهد بود جرات منع نکرد  
مامورین با تمام کار او پرداخته بر سرش را بجز او آورد پس حضرت  
ظفر الامر مکنف امور سلطنت و مقامات ملک خراسان گشته ایستاد  
اقا سرگردان بلکلی بکلی ولد بابا عیالک و پسر اقا سرگردان  
حکومت سبزوار بشا هویر در یک شیوا نلو تقویض یافت

بعد از وقوع قصصیه فتح خان حضرت ظفر الامر  
تایید زوال کمزورتی تخیل ارض اقدسش سه هر روزه بر سر قلعه رفقه  
معه که ستیز و آویز را فرزند نمیکند است اما چون محسود بر قتل

مرحوم مطلع شرح حاله تا نیامته نمیفرمایند موجب اجازت  
خود دانسته دلیرانه مصمم شد پس بزم جنگ بر سر راه پادشاه آید  
آنحضرت از شنیدن غیر نسبت حبه ساز زرم مقصد ارض  
از خواجه ربیع غم کرده ملک نیز با توپخانه و اسلحه و بقایه شرف  
و در نیمه سفر خارج قلعه قلاته فریقین واقع شد شکست عظیم  
بلکه ملک راه یافته جمع کثیر از اعیان او با برهسینان نامرود  
باشتر ملک بود بر خاک ملک افتاده ملک بجانب قلعه فرست  
و تحصن خستیار کرده دیگر رو با و روگاه نیاورد و مدت ماه  
محصور دلیران جلالت کیش و ملک گرفتار و طس حیرت و تشویش  
بوده تا معلوم روز دیک شرح او بهیچ وجه بهبود کار او را  
نال محمودیت نزدیکان او فرستاده و کجتر از او در چیدمان



میرزا نام در محراب کون ملک پیوسته بود سردار و حجت الملک  
اوشه بود چون لکت کلا را نقش بر آب و نمونه موج سراب دید  
غریب و عینان نام تا پیش در انجمن حضرت ظفر المهر از ضمیمه حال  
تا یونس انوار تا یسیر بان تا بنده بود فرستاده پیغام داد که مرا  
اطمینان کام از جانب آنحضرت حاصل شود شب مستحظین راه دروازه  
میرزا امویه پیشند گشته و دروازه را میکشیم جمیع از شکریان در  
کین بوده بجز در اعلام فردی شمر شوند و در شب شانزدهم ماه ریح ان  
هزار و صد و سرونه حسیب بر مطابق قوس سیر همکاره ظلمت لیدر رو  
غفلت بر دروغ نمودگان تبر فاک اوخت و سپهبد ارماه افواج بجم  
و خرد را متحیر شد بند سپهر بخت آنحضرت نیز با از ده هندار فر  
دلاور پایده از زاویه خواجه ریح آهنگ پار قلعه کرده در محبت دروا

موجود در ملک کین سیتاده ظهور و عده سپه همرا آما ده شدند نیز  
بر وفق تمهید آفتاب سانا کرشته سر را ایشان با طلقه افکنده  
و در وانس را کشوده خدیو آزاده بنیسه در سخت خدا داده و پای  
تبع نزل و دلاوران صف سنگر دهند شکر گشته آن حوضه خدیو را  
تا صبح چهار باغ منصفه شدند محمودیان در محلات و بروج مشغول  
محارت بودند از مشهوره ایحال سر اسیمه خود را بارک رسانیده  
گشته ملک محمود در کام طبع صبح از طرف یکا از سمت خیابان چاه  
و دیگر از سمت خیابان سف در کمال جلالت و بر شش شش شهر فکنند  
حضرت ظل الامر پادگان نزم کوشش و دلیران جو شش پیش بر پیش  
باشمشیر باخته از جانب بکنک پر دخته و تا پاراک نکر حیات  
بسیار از ایشان برک ساخته بجماعت را بارک کرینین و از



تمام شهر تصبیر لشکر فیروز در آنجا بعد از آن حضرت شاه از خود  
بیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز لقبیتل استقامت مقدسه  
ملایک پابن سلطان حسینم ولایت ارتضا کند حدیقه عاقر قمر  
ابو الخ عابن موسی الرضا علیه و علی آباء و اولاده الحیة و الشان مشایر  
بار در نزد ائمه نواف کرد روز دیگر حضرت ظل الله اتمک ارک کرده  
ملک چون او تیر پر رابسته و دست چاره را کشته دید از در استیلا  
در آن حقیقه زیاده سرور راه و رسم چاکر از سر گرفته تحت و اسکر  
سلطنت و مرتب کرده بود همراه آورده سپرده محمد زامر بود و جان  
تون تاب که با پیشه و بناسبت آن عهد در ایام حکومت تون  
با ملک کلخ همیش گرم کرده درین اوقات بر بند و کالت کا کتیه نو  
فناغرا و بود پاسا رسیده سایه تجنده و احوال ملک مور و عفو

و اما کشته ذلک محمود از او تلبیس کبوت فقر تلبیس حبه بغداد  
ترک الدینا لکنیا ترک ریات رازک تارک تجربه ساخته ترک  
قناعت بر خود بست و تحت راپوت تحت تبمید و از هر گاه در آن  
سلطنت بنجیه قلندرز و درویش نقت و تحمیر نموده دریا از حرجت  
استان مقدسه برسم خمد نشست و پرچم در ازاد انجمنت حاکم دیانت  
جام و جرحه نوش جام مراسم کشته بختاب سلطان فانیخ  
بعد از آنکه کلیه فتح شده بعد  
بزرگوار و در دلاور تصرف آن زمینده سریر سرور در آمد چندی  
ازین مغرب آرم غنیمت توقف در ارض اقدس در خانه انور تقسیم نمیده  
جمع گرفتاریه سکنه اپور و توابع را برابر محافظت سرحدات آن فرم  
کده شسته بقیه را با شاه منده رضای تقسیمه ز او محرم محرم باض قهر صفا



و آن مکان زیارت بنیمازاه مظهرهوا حسنت مستقر او مقام اولی  
توقف و قرارگاه دولت ساختند و چون در برابر حال محمودیه  
اقدس آن بوده بعد از تسخیر ارض فیض نمود صفا و منار استانه عقد  
رضویه مذمت و زراعت و دشواری آمد حکم و الا با بنام آن امر خیر و جا  
صادر گشته منار کسب مبارک چون پقرینه بود منار دیگر در  
مجازات آن با وج عیون افزین شده قبه صرح برین اعمود دیده  
و ماه را میسر زانند و با شایع احمد حضرت طنز بعد از فراغ  
از عقد و عقد امور فرا ساس بر عقد کوه مقصود و سابقا لاک  
تپه خورشید معامله آن شد بودند روانه خورشان و چون بعضی از عجا  
عرق و آذر با کاج مقرب با سلطت بودند از جانب آن حضرت  
تکلیف نیافتند و اقدار آن حضرت در رحمت کانا لایم سبع ایشان

خینه در صد و جنجال بر آید شاه طهاب را بنحو استکار مطلوب  
این طلب ترغیب و بنجاب نادر رفیق گردند و ما تلفظ من قول لایله  
رفیق عتید انطافیه ست همین فرخ نخت سر فرستاده حضرت  
طنز را این مقصود با کرد و آید ند چون تکرار این قسم امور را  
مردم بازار را از غارت حجت عا سر می شنید بنزد با بچین سرور  
غیور چه را آن حضرت قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیره حکام  
کار مرد و نامرد است رجوع و در دم با هو امان عازم خورشان گشته  
نه فرسخ خورشان از منصف ب سداقات غرور و منظور اینکه  
در خورشان شاه طهاب و اگر ادمه حاضر باشند بجز کوه مقدرش  
باش این کار فیصل با مقارن آن شاه ویر در سبک شیخانو حکم سبزه  
نیز از سبزه وارد و خورشان گشته در حسین خان حاکم آنها نوشته را چه حضرت



پادشاه در خصوص تمطلب باو تحریر و پیمانگی کشف نقاب از چهره پادشاه  
ما فی الضمیر کرده بود بجنبه نزد آنحضرت ارسال داشت با وصف آنکه  
انجذاب صورت اینغیر از در پرده نهاد داشته نظر هر کرد و هنگام تمام  
در خسرو تیز و محمد از منازل سپهر در طلوع عید هفت و تنها بوسه بر سر  
غرب گرم شتاب بر شاه طلماب برهنه تا بر چهره تران رکاب و  
اقتضای نام شباب بدون اطلاع سرور فلک رخس برهسی کو اورد  
از صطبل باور فین و یار کشته جریده و تنها در لباس تو ابر خود در پیش  
رسید صبح حرکت او بر ارجحان آرا کشف یافت اسباب و  
کار خانات او را در معرکه طفند اثر بود برابر سنیکی پامال غلبت  
دیگر آن کرد و مضبوط و بلوس و مایحتاج بر برابر او در کار بود بجنبه  
ارسال و تتمه را با خود با رض اقدس برد و از منسندل مزبور حرکت

بگلو

و در دیف آباد در سمت غربی خوشان واقع است و معبر اکرا بود  
وراه آید شمر را بر طبقه یکسان مدد و دست خستند و در صحن عبور مویک  
والا از حال خوشان از اکرا در فوج بر سر راه خود جلالت بنیاد است  
بیا رفه پیکان تیر و کلوله گشت اشتغال نایره جنگ کرده از نام  
یافتند شاه طلماب تخریک سبابه تیر شیر شاه ویرد نیان باغی  
هلت نه نبض شناس مزاج شاهر بودند پرده از روز کار بر داشته  
ارقام بطراف ممالک خصوصاً حکام گرایا و استر اباد و مازندران  
دفاشته و حضرت ظفر لهر را بخیانت اسناد و از آن گزوه استمداد کرد  
بلک محمود و ملک اسی روسا سپاه نیزه در راه مرغان فیروز  
ارقام فرستاده هر ترک رفاق آن زنده آفاق نموده راه نفاق  
پیش گیرند ملک محمود اگر چه سخت ابراز فرمان شاهر کرد و لیک چو



دانت و عاقبت بروز خواهد که بعد از چند روز غلبه اتمس رسانیده چند  
بموجب سبب تقاضای غلبه و الا که دید آنا از مواخذة آن ناپاس و حتی شکر  
تجربه فرمودند بعد از چند روز از املات طرائف با مداد قلعه کیان آ  
انحضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده و رفته بعنبرم جنگ  
با دلیران عرصه نام و سنگ سر راه برایشان گرفته ظیفه مباد  
آمده بودند از طرف پرده قلعه کیان از طرف اندرون بیت  
اجتماعه از سواره و پیاده هجوم آورش مستعد قال گردیدند حضرت  
ظل الظربا بسیدان افشار و خلاص کیشان جان نثار معبد که کارزار  
آه فریقین بهم در آویختند و غبار عرصه میبار بپنج فرار بگنجینه  
جفر قاپک شاد لوه از معارف چمپک بود در آن روز بکلوه  
زبورک کشته جمعی عرصه شمشیر آه و بقیه اسار گرفتار کرد

و بقیه ایشان کرم خیز میدان شدند روز دیگر هفتاد و چهل  
در میان طائف اگر اد صاحب شمشیر و بدلا در ممتاز و شمشیر جمعی  
نموده بعنبرم آمدند شاه طهاب استسک قلعه کرده حضرت ظفر  
بعد از طنور سیمر آناه زنان سر راه برایشان گرفتند از آنجا عتیز  
جمعی قتل و اسیر کردند چون در صحرای دشت حبس گرفتاران یافتند  
و حضرت خصلت تغذی دشت چاه طلا نهمه کرده ایشان را با نکل  
انداختند بعد از چند روز فتنه ایشان را منافی مروت دانسته  
بمقتضای رحمت و رعایت اہلبیت مرخص ساختند با وصف کتم  
سرمد در آنسال بگذر اشتداد دشت که کوه و صحرا متصرف از برف و  
پنبه دار بر سر سیر و دواتش نوزان اگر از بستر سنجاب خاکستر بر  
میکرد بر جا خوشی سرد کشته همسیر و خوش ساز در حال شدت



محمود کرده قلع که نژاد در تنگ حیرت انداختند آنحضرت نهاد  
کوه پاریجا بات قدم در زیده آنجماعت چون از ضیق محاصره  
بجان آمد بودند و سایه را کنجینه تبرک مطلب بکلیف داشت  
زبان سیف قاطع جواب آنخرف نجف میدادند طایفه مزبور  
چون دیدند از توسط و سایه کار سرانجام نیافت مستعجز شدند  
آنغزیمصر اقبال از یوسف آباد حرکت و وارد ارض افراسیاب  
ایشان نینه متعاقب شاه طهاب را از خوشان بارض فیض بنیان  
برده امر محمود در صورت دهند و کارکنان آن دولت را غنیمت  
شاید از خارج از حکام ولایاتیکه از ایشان استمداد کرده اند  
رسیده از فرود کول و امر فرور بر برابر شاه طهاب غنیمت  
تمایش چنانکه کشش ثوق بنیطلب بود صورت محمود دهند اگر چه

دلاوران کاب از بکه سرگرم رضاجو آنحضرت بودند برفت  
بسر قائم تصور کرده از خدمت آنحضرت اظهار دل سردی نمیکرد  
اما چون مراکب در ابار شدت سرما در معسر تفت بود با حفظ  
هوا را کار و کار هوا حرکت و غنیمت ارض باریکت و بعضی از سپهها  
خاصه شاه طهاب برابر او فرستادند باز حضرت شاعر و عیال  
هلت بنا را بر بد چنه گذاشتند و راه نامت میسپودند تا مقصد  
کریا واقع و از رسیدن که ملک میسوس گشته محمد خاں قور  
آقا سر سابق و لد اصلا نمان در ایام اقدار فتحه خان قاجار در بار  
شاه هر روز قشرب بساط مجبور بود در ماندران میسبود بعد از  
قضیه فتحه خان از جانب شاه طهاب مامور شد به خزانه و سبب  
سلطنت راه در ماندران میسبود باره در شاه نقل نماید در ایام



بروقی و سبب انعام و جوار غلامان و خاصا از شدت وی و  
دم سرد و فتحی خان در قشلاق نازندان تو او بر بودند و رانرا انعام  
و در و در از ایام دیده آفا شده همسراه مشارالیه بعزم آمد  
اگر ادب است که خراسان کند بعد از ورود و با جرم غیر اعمال کریا  
رحیمیان حاکم آنجا علی الغضنه بش بر شرف الدین نام و ملازم حاکم سبزه  
در ایام مسیح و مروج صاحب جمعیت و شخصیت و استبداد است  
مجرع خان پیوسته بود در نتیجه سبب سابقه نزاع او در قبضت رسانیده  
دیگر و صبح از آفتاب پنج جوین بچهره مسیح کشیده و نمک منزل <sup>علی</sup>  
کرده و مجروحان تمام اساس سلطنت خود را گذاشته فرار رحیمیان  
انهاره اجزیه آخستیا خویش در آورد و اخیر متواتر بیع شاه طهاب و گرا  
رسید بایسک باحوال ایشان راه یافت لادشاه طهاب از خوش  
او

حرکت کرده در حواله نوروز وارد ارض اقدس شمس حضرت طند  
الکمر کس نزد رحیمیان فرستاده تا مخراین و اسباب مزبور را استر  
و در اصل سرکار پادشاه رسانند و در همان اوان حضرت ظل لای  
شب بعد از تخریب از علایق حیوانیه و حواس نفسانیه باقتضای مجرب است  
علویه و مشاهده صور غیبیه و استفاضه از انوار قدسیه در واقعیه  
و در عالم رویا مشاهده مرغاب بزرگه آنرا قو گویند نمود  
گشته آنحضرت تصفیه در دست داشتند بهمان آل قو خاله کرده قورباغه  
انگه آفت زخم زده در بغل گرفته بعد از آن بجنبه قبایله مخصوص  
انجناب بود در برابر آنچینه چشمه و حضور در میان حوضهای سفید بود و بزرگ  
بره و چهار شاخ قورباغه آنحضرت باضرائی مشاهده آنرا  
بگیرند همه رفتند نتوانستند گرفت انفرالام خود دست انداخته مصمید کنند



از نیز در بعل گرفتند و صبح آنجواب را بنزدیکان حضور ما نرفتند  
کردند شکر از خصما را این شعر را خواندند اگر در خواب پسر مرغ و چه  
نمیر تا نه پسر ما دشت و بقبر آنجواب حقیقت فرجامه ایستند صورت  
مفرط است فی الحقیقه نیست چون تو بزکرت بدین مرغاب است  
پادشاهان خدیو پهلای عظیم سلطنت با بر و صید ماه و چهار شرف  
سینه اشاره بر آنست تا بعد از چهار پادشاه بر آنحضرت تعلق خواهد  
چنانچه ایران و توران دهند و ترکستان و سجستان تصرف در آن

روز بیت و ششم شهر جمادی  
خرد و سیارگان رخت بر منزل حکم کشیده شاه پسر پیر بهما  
در شبان خمر و دهنم جو پارا قاز جلوه کرد و عروس دلارار لاله و ریکان  
در مجله کاشن نشو و نما بر خوت و مشاطه قوا را می چسبده لاله ریکان

نیرین و یاسین را بغازه و گلگون و دلکش پارهت عنایب شویزه  
حال در عشق گل مرغ خصما شور اینر شتایع زبان تیز و فاخته بوخته با  
در هوا سر و سر بخت بر میتیان در کوه زنا از سبزه نوخیز سازو  
برک و شنه و خنجر خیز نمود اگر داده سخنان ایشان مانند آب و رنگ  
بهاره پد عمت بار بود از آمدن قاعد و رزیده اگر اسکند کلمات و در  
بمناقت بر آنجسته انطایفه در حال در حبه زبر که در کاشک نام چپ کرد  
اقا ز نورش که دند و تا تاریخ مرد و بجز یک ملک محمد و طبیب غیر کردی  
کوفته جمعا از قاجاریه مقتد و قلعه را تصرف کرده نقاره خانه با  
ملک محمد و بنوارش در آوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم  
به تبسیه اگر آورده خبر نصیحت و انطایفه سر پرست مراد بر و کشیده با  
ابراهیم خان از درستی در آنکه جمعا از لشکر خان فرود را بسوی



ببارش کبر شربت فانی خوشیدل را یکطرف کلا تر درون با  
ترکامینه میرا و عطا ایا و از کیمت محمد حسین خان زعفرانو شاه دیر دیکان  
شیخانو سلسله جمعیت را انعقاد داده با قدرت و استعداد جمعا  
اگر او پرداخته ابره سیمان را در درج مجوس ساخته حضرت خرد گ  
بعد از شنیدن این واقعه با شاه طهاب آسنگ در جگر کرده در را  
خبر رسیده جمعا را که او با کوچ و بنه خود روانه خوشانند آنحضرت  
شاه طهاب را در میان شرف و خوشان در قلعه مومو بد بستجد  
که آشته خود بخوشان انبیا میسر کرده با نطف یفه متلاک کشته اگر چه  
بمراعات آئین ناموس در امر متغرض اسرار زمان آن را هر زمان کشته  
تا امر اموال ایشان و باقی رؤسا بر خوشان را عارت کرده و حکام  
ایشان لذت اندوز مزارت ساخته و از آنجا متوجه در جگر کشته  
بلاغه

انظایفه را کانی غیر معروف تیغ پدید نیغ سختند تته تاب و تفت  
نیارده با سر کردگان خویش راه خوشان در پیش گرفتند جمعا  
دلیران عرصه تیز از موبک آنحضرت متعاقب فراریان تا حواله  
خوشان تکا و کینند و فوج نیز با شاره و الا بر احسرت  
خروج حیات و هم بنیان جمعیت ایشان استنب غنمت را برقی  
کتک و صرصر فرام ساخته نامورین جان نثار ایشان از اعرضه تا وین  
و تیز رود سر کرده آنجماعت راه سلیمان نام شیخانو بود گرفته  
چون از حق نعمت همسایک آنحضرت چشم پوشیده چشمها را ورا بگم  
والاعبرة لنا طسیر از حدقه بر آورده قلعه خوشان را صره  
کردند سر کردگان از قلعه بر آمده دیگر باره متعقب و متعهد شدند  
نیز برابر تمام محبت قهیر و ریت جانگشا را بجا بنارض هر تبر



پرتواند از صلح نمودند از آنجا بر آسینمان با شاره آنحضرت روانه  
مرو و بند سلطان مرو را شکسته تا تریه آنجا در مقام طغیان بودند  
ای عا فرشته قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اگر  
خوشان باز عهد خود کمال و راه پیشین پیش گرفته آنحضرت نجوی  
لا تشر الا وقد تلثت سیم باره بار که عنایت را بنجوشان جلا نموده  
طهاب هر چند در بطن طالب نمیطلب و ندعا بود اما در ظاهر قوت  
کرده بعد از ورود بنجوشان هم جز از خصمان خصوصاً پیر معصیان پنا  
ه در آن زمان ناظم سرکار شاه طهاب بودند چون دیدند ازین سیرکها  
نقش موافق تمنا ایشان از پرده خلاصورت ظهور نمود همه شکسته  
خواستند اگر در این بیابان صلح بمیان سپاه آنحضرت دختر کرد  
شاید باین وسیله کار از پیش بند اگر ادهر چند ایشان را در هر خود

صادق و با آنحضرت مناقب میداشتند اما جرات با آنکر کردند  
مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان معبر حضرت اثر درین  
سبقت گزین گشته قضیه بر عکس نتیجه بنحید پیر معصیان میباران  
ار چون این تیر پیر را در فرج اگر ادله اثر و کنت تمهید را پنداریدند  
حضرت شاهر را بکاتب نیا بو تر عین نموده شاه طهاب  
همیشه پا غرضش در راه پراهر تیز رو و پیک خیالش در نشیب  
و فرار و ادراصلال در مکت و بود چون قدم معر خود را فرسوده و  
سرخ خود را سپوده یافت از جناب ناد در غدر خواه گشته بجا بن  
نیا بو شرفت و حضرت ظل الله اندیشه کرمیت بغرم تمهید اگر  
بسته قلعه را محاصره کرده معریر چون صور کمال چپین دیدند بطایفه  
شاد و قراچو را که مرد شمشیر زن و بهادران صف سنگین بودند



وزایشان استمداد کرده فوج عظیم از آنجا بکوه کوه  
توسن تهور بگنجت هر قلعه بمیدان جلالت قدم نهاده افست  
آمدند آنحضرت همیشه فرخ و طسفره اسبه در رکابش روان تهنیز  
در قباش در معرکه رزم نام آوراج ران است با قلعه کیان گرم سینه  
گشته ایشان را سیر و ادرگر زینت خستند و بعد از آن متوجه اکراد پرون  
شده قلب جمعیت ایشان را بکله زهره شکاف از هم دریده جمع  
ایشان بنمانه قضا در چارتغ اسار شدند با بقره آورده در کنار  
خجوشان بسایه چال انجمن اکراد چون خود را در ورطه بحر و زبون  
دیدند از در استیصال در آن بخدمت آنحضرت فایز شده است  
انصراف موکب سعید بکاتب مشدد و تعدد انجام هر معهود کردند  
پس آنحضرت کرفار از ابراهامات راه در رسم ایت مخصوص بود

حاکم خجوشان دولت شاه ویر در خان مس که در کال اکراد ملازم کاک  
ساخته از راه سلطان میدان بسبزم ملاقات شاه طهاب روان  
نیا بود و کسب اتمشیت این امر بروقی ضابطه و قانون شبده معتد  
و خجوشان فرمت ده بعد از دیدن شاه طهاب غریمت ارض قنبر  
کرده در آنجا محمد کاشان بود مقصود از خجوشان ارد شده شاه  
مطلوب را بستان حصول رسانیدند اگر چه در چنین روزنامه نظره  
نوع و سانس لارا اکراد و قایع بلا حله و تطویر مقال جمله آرا خجوشان  
پان گشته در پرده اجال میمانند ذکر میگویند امور از فایده عاصر  
و خارج از طلب نکاح است اما چون مقدمه موصلت با با عا یک و  
بعد ازین موصلت و خون دلیر نشن غازه آرایش و تیغ تیزش کند که  
پیرایش بوده از نسبت این حالت ابد پویند مشهوره مرث کوشیت



قلم نقاب خفا از چهره انچه عا کاشوده همانا حکمت بالغه امر مقتضی است  
بوده بوسیله این وصلت تولید نیاچ دولت و کوی موالید  
و شوکت آنحضرت شده سرکشان فشار و ایلات اگر عظیم  
ایلات اند بعد از خود آری بجز خود مستدار و با خود آراوه عقیده  
بسته طریق خدمت اختیار نمایند و الا این اده چنان اده قابله بود  
تولید اینهمه فساد و خو نیز و ارباب نزع و فتنه انیز کند

تقدیر الهی علیهم

در خلال اس احوال بطور بیست تا تاریخ در مرو  
ملک محمود نقاره عصیان منسه و کوفته قلعه رهنبرد کرده بودند  
ملک در در خبر هر روزه با ایشان نوشتهات ملرو اظایفه را تحریک  
بفنا می نمودند و چون در مقدمه خبرشان چنانکه مذکور شد ارقام

اول

از جانب شاه طهابش شمر مخالفت آنحضرت صد و میافت  
مخبر داشته خاطر انور این رهگذر عبا را بود کلفت میبود در وقت  
بروز این صده وقت خیانت صمیمه افعال سابقه گردید اقرار او  
اوراج آمده مگر خان چله با مرها فیر اورا بقصاص خون مگر بیک نیا  
چوله از کشکان تیغ پیدا محسود بود با ملک اتقی پاشا  
ملک مگر عا راه برادر کوچک ملک بود نیش بوزیر پیر معالی  
پات فرستادند او نینه مومر اله را در عوض خون برادر خود عرضه  
تیغ انتقام گردید هر سر شایسته تاج بزرگما بود کرف ز بر قضای  
سرد سرد بود کمر و بعد از قتل ایشان ملک اله حاکم سیتان را  
در آن اوان بخدمت آنحضرت آید بود و اولاد او قارب کوچ  
دو سوبان ملک مرخص در روانه و طر مالوف داشتند



توجه در اثنای آنجا که در ارض فیض نجف حسین سلطان از فقیر  
سیتان در صد و دقاین میبود با اعتبار انتاب ملک محمود سیتان  
و اغوار و سادس شیطانی آفاخته جنبه کرد و نایب از حضرت  
در آن ولایت پیروز آمد و درون پرورد کرد حضرت فخر علی  
فوج را به تنبیه او مامور ساخته کار میر میزن چون تنبیه افغانه در میان  
منظر نظر و الا بود در مقدم شمر در حجه الحرام ساله ابهر مطابق  
قرنیه بر پشت شاه و الا جا به پشت هزار نفر از سربازان معرکه  
جانشانی به سراسر تاید ربابه از ارض اقدس حضرت فرمودند و چون  
وصول آواره توجه مویک منصور بنمت تر نزل در سبیل حال عجب  
راه یافته ملک کلبی ولد ملک محمود با ملک لطف را در زاده داد و

نقار سیتان در آنجا بود و فسه ار کرده در صفهان شهر  
علیه پوینتند و مکر بکار مت و تبند و حسین سلطان در قلعه تحسین  
بعد از ورود رایت حضرت آیت در مقام مذمت و بندگی  
عجز و شرمندگی بر آمده اعتذارش تمام قبول یافته بعد از انعام  
و مامورین کوبه شیکب کباب سنگان حرکت کرده سه روز قریه  
اسفندین مخیم سردقات غزوگی کشته روز رابع تربیت هر اول  
و تب و انضباط لشکر هر بر بنیب و تعیین ساقه و جواهرات و اشیر  
طرح و بر تقاریر پرداخته دارد و مثل آباد و بسبب اینکه ما پس آنجا و  
کوه ریک بوم بود و توبه نامه در ریک نشسته پس آنحضرت جمع  
دلیان با اشتراک کرده کوهان برداشته خود مانند مهر بخت  
سوار شده آستین غم و پاهمت بر زده کاه مراره کاه سپاده



بکشید تو بمانه نزد خستند و در شدت صیغه آب خردیم  
سیف یافت نمیشد آنم نسیب اعدا بوده کیشا زوز در آن پان چست  
تو بمانه را کشید در هم شد صفر زول ابلال به بهداوین واقع گشته  
چون بعضی از افغانه در قلعه بهیداوین ساکن و چند روز بوده که  
فیروز را تا در انظار مصالحه افغانه از راه کید اظهار میکردند  
سگدل و جوایر قاتل با گروه چاک کس بودند نیت والار طرک  
برخ افغانیه مصمم گشته بجاعت چون در در معرض بلاد دیدند از  
خنده از قلعه بر آید عهد کرده سر کرده ایشان رفته افغانه  
قلعه نیازا در اطمین خاطر و در رکاب قریس حاضر کرده قلعه را  
تصرف نمود قاهره و هند بعد از استقرار این عهد سر کرده فرود  
قلعه نیازا در دست از عهد خود بازگشت کرده بازگشت از دست

نیز هسل بهداوین اسبب خلف وعده از بیع گذر آید ندان  
دواب و عیال ایشان را معرض نسیب و اسرار آوردند و رعایا را  
به با افغانه اتفاق ورزیده بودند اما داده از مواخذة ایشان  
سیورسات و توب کسر انگار کردند بعضی از قتلجات اظهار عداوت  
کرده کلاتر سنگال از دادن سیورسات ترو ورزیده کس نزد  
افغانه با خرد و کوسویه و غوریان فرستاده استمداد نموده پس امر قضا  
امضا یافت و جمع از دلیران توب قلعه کوب را از ارض پاک  
سطاق از راه بالا رخا ف بر سر قلعه سنگال برده قلعه را صحره  
و منظر ورود و مویک والا و طایفه نیز نصرت لو اباشند و ریات  
منصور در چهارم ماه مذکور آمده قلعه منور را محصور و محاط سپاه فرود  
ساخته از طس فیس بانداختن توب و تفنگ منگاه ساز عرصه چنگ



شدند  
 اینکه در ضیحه و تپان  
 با مرد و الا کم پر کردن انداختن توب بزرگ بجانب قلعه بودند  
 قطب المجر بر سر قلعه آمده نماز توب استیاده متوجه تعلیم توبچیان بودند  
 آن شاه توبچیان را خلا کرده در باره شغف پر کردن آن شاه حضرت بهما  
 غیر غم مرحمت کرده همچنین پیش قدم از انوضع خطرناک در شدند  
 توب از حرارت درون تپان گرفته شراره شرارت افروخت و سید  
 کلانتر درون و چند نفر از توبچیان ملازمان مرموره در آنها بودند بصفت  
 فاخته شدند اگر چه وقوع این حادثه لال است از خاطر که دیدن آنها از آنها  
 در دل حقیقت سرشت اقدس چون کوه پابرجا در حال توله و ضمیر منیر شد  
 لنگر البرز پیکر در پارتختر بود بصیرت کسب زریح نواب و لطف خیرتی  
 امواج حوادث از جا در غم آمد فلور این امر را بر احوال کواکب طالع محض

بهتر محمول شد بود و در سن کام شام و چرخ چرخ از مغر که به  
 رو به منزل غروب گذشت و ماه زریح نگاه بطب لایه دار عسکر  
 نجوم فلک رحمت ضمیمه بر افروخت طلایه داران با سبانه لنگر و حرمت  
 اطراف قلعه پرداخت مانند دیده انجم و ختر از کعبه نیانودند  
 و با طلوع صبح از شب شامه توب و شکست قلعه مسکن نمودند قلعه  
 ذات البروج سپهر بود و از شراره آسمان نوز بوارق شان و صبر  
 فضا را مومن عرصه سپسرخ برین نمود آتش کلوله توبها بر صف سنگین  
 بر برج دوباره حصار رخنه فکر شده روز دیگر بهین پنج توبها عرصه  
 بار آتش افروز خرم هستی مردوزن میبود تا اینکه از صدمات  
 توب حصار قلعه مانند دل قلعه کمان تزلزل یافته یکطرف برج فرو  
 دلیران میدان نیز لیرش برده شیر جاجر را تصرف کردند افغانه



بعد از مشاهده ایصال زرد استیمن در آمده روز دیگر صبح صادق  
تبع خبر کردن مشکند از قلعه اقی با کلا تر سنگان شیر استیمن  
کردن ساخته دست در زمین است زده متعین و ادل سپور سات  
و سپردن قلعه کشته تعلقه برکت و در باره سر کشته بیاد نهادن اندیشه  
آتش قهر مانان شعله و کشته تیریش انجم حشبه بفرمان آن سرور قلعه را  
در میان گرفته شمشیر تیز و در شب هفتم ماه فروردین قلعه تصرف آمده  
مردان و زنان ایشان عرضه قتل و اسیر شدند آنرا زمین لگد کوبند  
ظفر نشان و اموال و اسباب قلعه تمام مطایا که توان کشت بعد از آن  
کار قلعه کیان ساخته و قلعه متعین پرداخته خبر از دست حفظان فرزند با  
رسیده هفت هشت هزار افغانه هدایات با عانت امر سنگان  
وار و تپا کشته اند که کینه والا نیز بفرم مقابله بر آبا و خوفاں راه  
در کفر

سنگان واقع و قلعه حکم و مکان حسرت بود قرارگاه قرار داد و لکن  
بناست قرار برابر فرقه و کرده منزل و مکان متفرقه بود و در  
دیگره افغانه بجنگ است چون در محاربه قربان شیه جبر بود در حال  
دیگر و در آورده شد نخر اردو بر تمانی کشته غنای از اینکه کرب  
شیرت در کفرش یک موش است در مصاف بکنت چون چشم  
مردم ایران عموماً از افغانه ترسیده بود در سال اول جنگ افغان  
و سپاه خراسان بود حضرت ظفر الظفر و ایافته رموزا کامرو عیا  
سج نقد حالت لگد کوبند و سپاه بود جنگ مید از مقرون مصلحت است  
میخواستند استه استه غازی خرد طیمه خشم افکنی ساخته بتدریج  
دلها بر آخته ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را پسورد در عرضه  
شکار شیر کیر سازند و در خست میدان جنگ ذلند الشکر از امر مند



امروزه در همان سکرگاه خود ساز و بسته و تفکک دست  
و باز میگردد باشند تا رفته رفته جبر و بعد از خود آمانی در جنگ میدا  
کار فرمایند و لا و سرگرد پس آنحضرت بعد از صلح لشکر و جنگ  
سکر با پهنه نهار دیران کاران نموده و او در تیررس معبر حضرت  
اشرفیم جلوه فرمایند و با پافاک نوردنش افزونایه جنگ و پکار  
گشته خرسند غازیان تمنا میدان از جا در آمدن تهنه معرکه در زم قضا  
رویة خرم عنان تو حسن غم با پیش کشیده سپاهیان با آنکرده آغاز  
و شوب و تفکک آغاز زد و خورد نموده جمعی کثیر از افغانه را طعمه  
شمیر حرب و لواظفر انجمن ایشان حرب کرده القصة تا چهار روز  
معرکه قاتل همین منوال است هر دو غلبه و حضرت از این طرف بطریق  
خواست بهر آسه در شب چهارم در سپاه خمیه نشین ماه در معرکه پسران

دایرة کماله سپه از خت و اشام نجوم بدین دشت فلک حجم کرد  
افغانه حرب را بدل بهرب ساخته بجانب هرات برگشته آنحضرت  
نیز نقاب را مقبول بصلح ندانسته حرکت بر سر هرات بوقت  
دیگر محمد و موقوف و عنان اشهب کثیر نوردن زمین تمام را بکرب  
ارمن قدس مطوف ساخت

نوروز فیروزان سال و او در زمین کلاه همه در سر منزل  
اطهار نهنک میکرد در روز هفتم شهر شعبان المعظم در ملک حمد از با  
بهار ارفشا صولت پیشک نموده با تیغ شعله در جمع و منان شمع نیم  
اکثر لشکر شتاب درخت و خدیو جهان کیر بهار و مشور غرضش از دیوان  
قصا در ساحت غیر انتشار یافته بود باره بر باره حکم انداخته  
افساد میکان پیران و دار المرزوم برانخت سپه در بند مقدار چنان



تا زنگ از زور بازو سقوت نامیه بر مالک کلزار دست یافته بسوی  
گشت و حکم کلما ترشش و فرمان هوار فروردین چون آب بر بیض  
خاک جابر ششمین تمیز آراسته لازم جشن عید با نصرت و تائید  
تبعیم رسانیده چون از دیوان نفیض الله مایشا و یکم مایه حکم  
قضا بر زوال آفتاب دولت صفویه تصدیق و بطلال آن نکاشته  
کلک تقدیر شده بود روز بروز امور چپه از کرم غیب جلوه ظهور نمود  
و عقده صائب در استقیم از بجز تصنیع اسباب آند دولت قرا  
نمیداد مجلا از مراتب آن احوال آنکه ارکان دولت پادشاه و الایجا  
سبک مغز را با کبر انبیا و سخت دلیرا بست را از جمع کرد و بپوش  
اسباب شکست برابر آند دولت و الادرت میگردند و آنچه منافه  
مصلحت بود بکوه ظهور می آوردند هر چند حضرت ظفر العظمی ملاحظه بک

دلت صفویه پیشتر در مقام منع و تادیب آنجماعت بجزکت  
آمده ایشان بفاقد و مایه حکم نصحر آن اردت ان نصح لکم ترشندین  
با وجود اینکه عس امر و غیر ایشان با از چار دیوار دولت سر ابرو  
نیکدشت پیک جهانگیر قوت طامع را در چهار حد جهان پذیرد  
و جاذبه اشتها را در طلب جلب منافع شسته همه کوه و برزن خسته  
سبک روانه و هرزه در آن حلقه کوب در دست و دشمن گشته  
با برضا جمل خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و  
و منع مفیدان بداندیشان و کفایت نرم تالیف قلوب درشت آن  
نفاق کیشان میگردند مقصود آنکه نظایفه دست برد خارا از کپرت  
حال ولایت کوتاه سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هربت  
و صفیها پر دازند بعد ازین اقتدار و حکمرانی ایشان از زمانه با



چون آن اجتماع سرشته آب و کهر غرض و ترک عادت  
نفس العاده کالطبیعه الثانیه بموجب مرض بود از عین یا انکار چشم  
از طبع خود پوشیده از مضمون غرض دفع و ذل بر طبع ظاهر گشته تا  
دشمنان را بیکو گداشته در فلال کار حلت نادره میکوشیدند لکن  
پادشاه و الاجاه در باب توجه موبک جهانکشایان صرغیان  
گزار با حضرت ناکید و الحاح شدید نموده آنحضرت هر چند در برابر کفایت  
و اقامه معاذیر و پیمان موافق و محاذیر کرده میفرمودند مشداید  
قدر در هرات گذاشته و رایت غنیمت برفع دشمنان و وردت آن  
رویه خرم و مقصود استقامت را از غم غنیمت اولای تبیینه دشمنان  
بر پدخت و بعد از آن کار سفر صرغیان بید ساخت شاه چهارمین  
نخبر انما شر از بهانه دفع الوقت مرشرد و اصرار از حد برد تا آنکه

چنین

فینا چنین مهند شده آنحضرت ارض اقدس و شاه و الاجاه از  
نشا بر بکایت سلطان آباد و ترشیز حرکت کرده در آنجا سلسله  
منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر سه دارو  
ابا گذشته حضرت ظفر المهرتینه کار سفر پدخت بعد از آنکه گو  
و الاثرف حرکت در آمد اعیان هرات شاهر فتنه دیگر بطبند  
افزوده ترانه دیگر ساز کرده و از دایره موافقت خارج آهنگر گشته  
غنیمت مانندان نموده با خود مخمور داشتند بعد از انجام کار هرات  
انمخراسان دژ خدیو پهمال بوده محمد علی خان ولد صمصانان پسر  
السلطنه و سردار سمت عراق و آذربایجان باشد و حضرت ظفر  
پیغام فرستادند بخو که تقصد کرده اند متوجه هرات شوند و خود  
مانندان متوجه سبزوار شدند پس خدیو پهمال از راه خواف و



عازم هرات گشته مایهجه لوار فلک میر چند منزل را رشک فرمای  
 منازل هرات منیر ساخت اعیان دولت شاه والا جاه شروع خلب  
 کار خراسان در روز دیک را از خود هر اسان کرده از آنجمله با  
 پیکاه آخند و در خصوص کسان و موبان و جمعه از ملزمان معکوف و غیر  
 اشر و در موبک والا عازم سفر بود و در قده آفا زود دست تقاول در آن  
 کرده خواسته به بان تقریب سک تفرقه در میان لشکر آنحضرت پناه  
 آنحضرت چون رخ کار چپنیں دیدند از غمیت سفر هرات منصرف  
 و بجانب ارض اقدس منصرف گشته اما در هرات شاه بازار حرکات نا  
 صواب خود متقاعد گشته بر سر قلعه کهنه سنکان ما پس سبز دار و نیا  
 واقع و بسکنار طایفه از بغایر بر خصاص دست حرکت کردند  
 آنکه چون طایفه از بغایر بر سکنه انقلعه سمت مو انوا حضرت طرف لای

داشتند و کار که از اسان سه کار شاه تفریق و استیصال این نوع  
 طایف همت ناقص میباشند بجز یک بعضی از اعیان قتل و در پرا<sup>نظیفه</sup>  
 را انصب العین منیر ساخته با جمعه همسراه داشته از سربدار بر سر  
 انظایفه انبار و قلعه را تصرف کرده منبب و ایر قلعه کمان پر خستند  
 در خلال آنحال بعضی والا رسیدند موس نام دانگاه رؤسای ایدال احر<sup>ات</sup>  
 بود با جمعه از افغانه با تحت ناحیه پارچند رفته حضرت طرف لای  
 فی الفور بر سر انظایفه تحریک لوار منصور کرده بعد از ورود <sup>تک</sup>  
 نیا بود خبر قلعه کهنه سنکان بسبع خدیو جها رسید به شاه دلا  
 جاه نوشتند مقصود ایشان تنبیه از بغایر بر وجه علم بعد تاه  
 چون همیشه تمنا تنبیه افغانه داشتند و حال انظایفه پا خرد  
 افشاده و بمیان معموره مملکت ما پانزده و در کهنه سنکان کار برقی



نمانده جمعیت خود برداشته بسپردار پانیده سر راه بموس کرده بودند  
طماح در جواب او نوشت که شما کهنه سنگان بنیاید آب نیت و  
ما هم بسپردار غیر ایم غله نیستیم در اعیان آن دولت را از حکایت  
خوشحال تخریب اندوز گشته همانا معامله سابق را پیش گرفته مجدداً به  
ولایت خراسان احکام نوشته فرستادند که حضرت را از جمع جماعت  
کما سلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از کلمه خود در این جا  
استقام رایحه تفان کرده دیدند مردم ازین بیخ بر میر توف  
تراز تازه تر میر میر فی الفور در حسین خان حاکم خوشحال را بجنوبشال  
فرستاده متوجه صنبوط قلعه بوده اگر از کرد احد خواهد بود بار در  
شاهزادگان شاهزادگان در رکاب شمر بود آید بمناخت  
پردازد و خود بعد تمام باشکرت پنجم چشم عازم سبزواری گشته اند

استهان باز راه خیر خواهر حضرت شاهر اعلام کردند سبزواریها  
شایان شان سلاطینیت از تقصیر انظار ایفیه در گذرند چون چو  
بروق صواب نیامد روانه کهنه سنگان گشته در قبر بروقت عا  
رسیدند اتباع شاعرین عاجز کسر آینه و خنجر پیدا در اخو نیز  
ساخته بجزه قلعه کرم سبزواری شده بودند اعیان دولت قلعه  
بر روی آنحضرت بسته از باب مخالفت بر آمدند حضرت ظفر  
کس قلعه فرستاده علت منع را استفسار و برابر کشود در  
قلعه تا عصر تک چشم بر راه انتظار نشسته چون کار تمام گذشت تو  
بر حصار و دروازه بسته بعد از آنکه بسفیر کلوله پیغام جنگ با ایفیه  
ناخودمند رسانید ایشان نیز بیست و مجبور از قلعه بر آید پشت  
بیدوار قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کردند



اعلی حضرت شاه بعد از کرده فرجه که به بنات را بن بست و سر کران  
فرانزیر ایت دیدند از میان آن گروه پر خاشاچ بر لب اعدا بر آ  
ب حضرت ظفر اللطیف سوت و شرط کرده فرجه بعد از عهد مصادقت  
کنول و از رضا حضرت اقدس عدول نور زدا اما در اثنای آنکه  
حضرت ظل اللطیف را قاتل میکرد در سلامت هر خود را از بند  
آورده بجز علی خان تسلیم داد و با اسم نیابت سلطنت مامور عراق  
کرده غلامان و محرمان خود را با طاعت او تو صمیمه و تاکید نمود  
شاهویر دینان محرم آن مفاهم و در صد و خیالات فاسد بود  
فرار کرده حضرت ظفر اللطیف شاه و الا جاه را در نزد یک خود جا  
مقام و در بستر آرمش آرام دادند اما امر او اعیان دولت را  
با محمد علی خان از حضور او در رساخته همان شب جمعی از غلامان و  
تعل

شاه بفرم فتنه انگیز کرختی به جانب ما نذران رفتند آنوقت  
چون عدم وجود و غیبت و حضور انظافیه را مساوی میدانستند  
مقرر شد احدی از این نشود روز و یک شاه طلب را با بقا  
چراغ یک افشار و جمعی از معتدل روانه ارض قریس و خود  
سر راه موسر دانگ تا محلات ایفانموده و در آنجا خبر رسید  
موسر پارسا جنبه را تا شش روز از میان قاین و محلات گذشته  
بطرف هرات رفته است ایند اموکب و الا نیز مر حبت و در  
انصراف وارد حواله قلعه فیض آباد متعلق بمیرزا احمد کلان  
اعراب غلیظ بود گذشته کلان تر مزبور در رب قلعه رسته در د  
میدور سات باب ترمز گذشته پس غازیان با بر آن حضرت  
کرفش شهرمانند دلال در بند اشاره خم ابر و در دست هم



آوردند و قلعه را تصرف و کلا تر اسباب کردند و از آنها شدند  
مقدس مقرر که فکر کردید حضرت شاه و الا جا را در م سلطنت  
مبوط الید سختند

چون بعضی از فتنه جوای منجانه طلب طالب فرصت بودند و محرک  
سلسله و رخنه کرده است خدا داد شوند از کجبله تر کمانیه که و میر لود

سار لود ما پس درون آغاز دست در از سر هار هار فی حال لوار نصرت  
انما در موبک شاهر فرم منبیه انظار یقه منجیح استعمال بجزکت آمده  
فرمان و الا بفرقا و پویت و اگر او چپک ک فر اچر لودین سفر حیرت

از مبعک کرم حشر حاضر شوند انظار یقه خصوصا اگر او فر اچر لود بجزکت  
چو حسین خان حاکم چپک ک سر از اطاعت باز زده و رؤسای را در  
سنت مانده و سلطان شهور بکنه خان حسین فرنا جمعیت کار کرده چو

دست را با دو نور  
دشت کنی داشته  
عباد و جمع ای  
همه روز به بیت  
چشمه و در وقت  
ح

موبک شاه و الا جا به توجه سمت مننه و درون بود ظمیر الدوله  
ابراهیم خان کرایا در حین نما و قشون موفور به تنبیه انجاعت مأمور  
ساخته خود از راه کلات واپور در بر سر تر کمانیه روان شده در  
موضع فر بود فیما بین ابراهیم خان و اگر او مجادله قوروت داده  
اولا اگر او مغلوب شده جمع از ایشان مقتدر منکام شام دلیل  
خون شام مبعک خود بر میکشید اگر او تعاقب ایشان هجوم آور گشته  
بجنگ در پیوستند اینده لشکر ابراهیم خان را پائینت و قرار آن  
جاری شده کشت فاحش خروده قریب هزار نفر از غازیان در پیوسته  
وشت نشان مبعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان خود را بجزار  
مشهور بقبله یوزباشی رسانیده تهنیت رحیمان و سرکردگان  
و دیگر از همان خارج قلعه نر میت و بنا نهادند خود عنایت کردند ابراهیم



بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته داشته اند از قلعه  
منزبور بجانب قلعه رازش تافت و در خلال آن حال رایت نصرت است  
تا پلکان و غنچه در دست چپاق و دست رفته از قنوت و غارت ترنگانه  
و اشراق است فرغت و اضراف یافته بوده در عرض راه انجمن  
خدیو جانان رسید با وجود اینکه حدود مانده و سملقان در اول شدند  
بر کوهستان پهن نمود و برف راه را مسدود کرده تزد بر سواری  
دشوار آغزوق را از آنجا و او در روانه ارض اقدس و خود با اشاره  
والا از راه چمبر که ماب بر سر کار داد ایغار و همه جا پا دکال را بستند  
و کوه پند برف مامور شدند بر اثر پایشان بصوبت آنراه را  
طر کرده وارد سملقان و کزنه خان گشته ابراهیمان باقیه لشکر از قلعه  
راز عازم خدمت خدیو گردن افزاز و از روبرو حالت جبهه سازینار

چون از بر در و الا که سه سوته پر و از چرخه سیمان فساد ضمیر نظیر پخته  
بود بنا بر آن نظام ضوابط ریاست و مقتضیات قوانین سیات امر  
والاجنبس هر چه صادر گشته اگر از نیز در مخالفت هر روز زنده تا چند  
روز از قلع و سقاقات خود بر آمده آتش جنگ میافروختند از آن  
معانده سوا حرسه ان خمیر میانه و خستند تا اینکه جمع کثیر از ایشان  
بقدر رسیده ناچار متعهد خدمت و چاکر و مقبل اطاعت و قربان  
گشته عهد کردند بعد از اضراف موکب و الا تمام سر کرد کال  
برسم کرده روانه ارض اقدس شوند آنحضرت بروفق استند عاقد  
و بجانب ارض اقدس حرکت کرده در عرض راه ابراهیمان و محمد حسن  
را از خمیس مرض و تمام معارف اگر در طبق تقه که چنان خود را  
متعاقب برده در مشهد مقدس اقامت و در مقام خلاص و



و تو امر قبول ثبات و استقامت کردند و از آنها چنین گریا را  
 مع طلب فرموده بایالت استرآباد سر فرار بخشند  
 سابقا سمت تحریر یافت  
 در روزیکه مقدمه کنه سکان مع شاهی و الابعاد هر خود را از غنبر  
 در آورده آویزه کردن اختیار محمد علی خان ساخته محمد علی خان نیز با فر  
 از علان و خاصان شاهر صاحب سبط طر الاچوب طرد مع  
 در پیش پایشان گداشته بود و در بسطام گشته از الفقار خان خبر غم  
 خود را بنیابت مازندران تعیین و از آنها وارد استرآباد گشته و بعد  
 چند روز چون که کار استرآباد باخلال اضداد و نزاع و فساد آنها رسیده  
 هم او در آن ولایت رونق نیافته بایالت را بانه قلیان فاجا تفویض  
 کرده بجا بن مازندران شتافت مقارن آن رحیمان گریا که از جانب

در آنجا

طر الله بایالت استرآباد منصوب گشته بود و در استرآباد  
 الله قلیان وارد و هزار جریب دامقاک گشته از آنها جمع از قاجار  
 را با خود متفق ساخته مر حجت و چون در میان شهر تخریک امر  
 فساد داده نزاع اشتداد یافته کار بسیار رسیده بوده امر مملکت  
 خون و مال یکدیگر را حلال دانسته به بنیاب اموال وقت نفوس یکدیگر  
 پر و خستند رحیمان پاشا ثبات بند کرده عازم گریا و الله قلیان  
 داخل استرآباد گشت و کس روانه مازندران و از الفقار خان را  
 یار مدد کار خود میدادند با او خواسته او نیز جمعیت تمام  
 استرآباد گشته و دست تقدیر بر روز دیک گشاده بعد از چند  
 روز در سر پنجه موس ایالت گریا یکمیر خاطر از الفقار خان  
 شده چون الله قلیان زاهد مدعا میدادند او را گیرانیده شب گریا



وارفروج ساخت بعد از آنکه بحرکت فروج او بسبع صدیو کا  
رسید بغرم دفع آن آده فساد جمعیت زیاد بمرعت برق و تند باد  
عازم استر اباد کشته چون آوازه توجبه موکب بهما نیز سامعه ذالفا  
خانرا کوشمال داد و او چنانکه رویه یال بندان میدان لاف و خود  
فروش پمار بازار کرافت تو بنامه زابراه پراه انداخته  
خوبغرم استقبال پیش آمده انا از خارج شهر قیقاچ اندازیم  
کشته راه را گ کرده بکراں پس لوان را بکباب بازندان تافت و بعد از  
ورود موکب جهانکشا به بطام خبر فرار را و بعضی والا رسید کر  
باوردن پادشاه در ارض اقدس توقف داشت روانه ساختند  
چون در آن اوان تکانه بیروت ساگر داشت قیقاچ اظهار بغر و تقاق  
میکردن تبینه ایشانرا از لوازم دانسته قشک چیاں پاده را روانه

استر اباد کرده خود را از راه و منه مرکب ایغا را تیرتک و دیر  
از بسطام وارو کنار ترک فوج از آن گروه بدرک را عرضه بلار  
ساخته وارد استر اباد و بعد از پنج نش روز موکب شاه از مشهد  
مقدس تجمیر وارد شده آنحضرت توجبه بازندان کشت و ش  
طما ب را در شرف توقف ساخته حضرت فخر المبراجیوش  
بخر فروش عازم با فرودش کشته محمد علی خان از توجبه موکب منصور  
اندیشه مند و سبت عام رفته بود بفقو خطا پوش آنحضرت  
مستطرد کشته باز آمد ذوالفقار خان از غایت تنور چند منزل پیش  
از محمد علی خان شپانه رصبر و قرار را کجوهستان لار سپان فرستاد  
چو مقرر شده بوده حکام و امانت کیان راه فرار با آن خیره سر گریز  
پارسد و دمانید مشارالیه کوفه گریز بسته یافته رود غریمت



بر تاقه با جمیع خود بصورت شیر و جرات موش سبب بارز پیش  
شافت هر چند در باره او غفود اغراض مکنون صغیر نور مپود و لیکن  
آن کم عقده زیاده سرباد غرور از دماغ سپردن کرده با عجت  
اطراف در کمال رعنا و خود نماند غم آمدن کرده در صین و رود شروع  
تسلیم و انداختن زنبورک و تفکک کرده مطنطنه شوکت خود را گوش  
زده روز دیک ساخت چو حرکت از رویه ادب هر روز و  
از ناضیه او جبوه که عرصه ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور در شهر  
اورا هوار گران در سردشت از بار سربسک سختند بارانیکه خان  
و طران و در این در تصرف فاغنه بود جمعی را مجبور و شومع امنیت  
و فوج را بسبب کرد که محمد زانمان شالو به فطت راه سمت سمنان حقیقت  
خان زنگنه را بسبب در کیلانات در تصرف رومیه بود مامور مقرر شد

و با اتفاق اغور لوخان زیاد او غفا در منتهای ولایت ماند در آن خطه  
حدود کیلان دارند چون غریت هرات در خاطر اقدس تصمیر شد  
بعد از آنکه رخنه کران فتنه جو را از عرصه دولت زیمه و از انظام هما  
ماند در آن منبر غاصر کردند و ای طر طلب کیلانات بدولت رویه  
فرستاده رحمان گریا را در حکومت استرآباد نگین داده امر فرمودند  
و بانچه استرآباد و گریا در ابتدا از نوروز بموبک فیروز طی شوند  
چون محرم محرم حضرت شاه در ساریسب و دندار کات لایق بحجه  
سرکار خاصه او و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده و پادشاه را در آن  
گذاشتند و تعاقب در موعده مقرر بحسب سفر هرات در شرمه  
حاضر کرد پس عطف عنان بجانب خراسان کرده تو بانه زار از راه  
اسفراین و جنو شان روانه و خود از راه جاسبرم و میا بود اعیان



وارض اقدس را مگر کوبه منصور ساخته متعاقب علیحضرت شرف  
 و بعد از آن رحمتان با قشون ناموره در ارض اقدس بحضرت پیوستند  
 و نوروز فروردین سال در  
 هجدهم شهر شعبان المعظم کوبه نیز عظیم بسز منزل مهر گشته خدیو بهار  
 ساز برک یساق گلزار کرده کردن فرزان گل را بخود و مغر غنچه و آینه  
 و درع و جوش حضرت و فرزند سرد بر آفت و سپاه شکوفه را مقصد  
 همیشه لشکر در بهشت نموده لوار جهان آرا را ز سر و سهر بر افروخت  
 یلان قور شاخ اشبار از همه و اعضاء تیر و سنان تیر نمودن چیره  
 دست چنار از اوراق پنجه حشم افکنی کشودند لاله سپر سیاه بر درش  
 افکنده و کلین عمود غنچه بردت گرفت تیر کشیدند در حقان از رخسار  
 بک و در آفت تیر و کمان برداشتن و نیزه داران چرخ سنان را شکستند  
 ابرو کوبه

بر افروشتند بکینان پکنینه پوشش ابرو از رگلهای قطره بر کباب  
 برک کل بختند و آتش بازای برق توپها سر عدد را بر عاده کرده کشیدند  
 و جنود فروردین با پایان سبک خیر فریم و بعد از آن لشکر بجهت بختند  
 و خطه گلزار را از انقلاب زمان مقام افغان نراغ و زخم گشته بود  
 از اضا دمیگان به پرداخته عمل نموده سوار قمر و غنایب ساخته و  
 معمره پنجه تازک با پارتخت سلطان بهار و متصرفه قربان باش کرده کرد  
 همس جین و عیش با سیران سپاه و عطا جیش آرمسته گشته بعد از انعام  
 مورد سرور بتبینه همباب سفود و افه حشم خیره سر پر خستند  
 و هر یک از دلاوران عرصه رزم را با عطار نقد و آب و سلاح فرا  
 خور گنجایش بهره مند نوازش خستند

محل مجاز افغانه ابد الی حرات در صدر کتب نگارش یافت



ماه محرم سال هزار و صد و شصت و شصت و غلبه با به صفای متول  
شاه خاں افغان در آن و آن حاکم هرات بود بهوس قیصر شد بعد  
آمد چهار ماه قلعه را بضمین محاصره انداخته بالاخره اطراف و دروا  
تاخته رایت عزیمت منگوس ساخت و بعد از ورود بهرات افغان  
بر او شوریده خاں الفقار خاں ولد زماں را از شور اپکس آورده دروا  
حاکم ساختند و در سال هزار و صد و شصت مطابق نیلان سید محمد  
ولد عبد الله خاں پدرش در ایام حکومت زماں در هرات مقیم  
رسیده بود بفرم خود تا هر دو دروازه هرات گشته آمدات فغان و فرغ  
کرد تا اینکه افغانه بر او اطفا ناریه شتره الفقار خاں را ببان خیز  
در غم نسبت قذار و سزاه روانه کرد اللبیار خاں ادر محمد خاں ادر  
هزار و صد و شصت هرات را از آن آورده بر کج حکومت منگوس ساختند

و چون عبد الغنی کوزال به سمت هرات آمد و الفقار خاں را  
از اللبیار خاں متوحش و چند وقت مدارا در هرات همین کرده بجا  
پرده از روی کار برداشت خاں الفقار خاں از باخرا آورده رایت  
فغان بر افروخت و شاه ناریه جدال اشتغال داشت تا اینکه افغانه  
در غم از اطاعت هر دو در چند خاں الفقار خاں را ببان مارو چاق  
فرستاده و اللبیار خاں را ببان خاں هر یک محال و قیصر را پاک  
شدند و افغانه پادشاه کرده بهر میسرند تا اینکه خبر توجبه موبک  
منصور کوش زوایشان گشت تا چار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز شد  
کرده خاں را بدو الفقار خاں و هرات را بانه یار خاں اختصاص داد  
بکلیت سپه کار افغانه و در سال هزار و صد و چهل و یک هرات  
چهارمین حضرت ظفر الامیر است که سفر هرات کرده رایات



بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم ثوال الکرم و چند و شش روز آنروز  
گذشته و انقضای زین رفته بود از ارض اقدس حرکت کرده اولنگ  
یا قلعه راه از سبزه زعفران در طرفه بر صبح فیروزه رنگ میزد و مقصد  
لعل خفاش ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت  
جام چند روز صراقت نام نهادند و در آن مکان خبر رسیده هر  
نفر از افغانه آمده در باغز قلعه فرود آمدند و در آنجا حضور کرده اند حضرت  
غنی الهی با سه چهار هزار نفر از دلیران کازران با بغیاری رفته بعد  
ورود بان مکان معلوم شده افغانه برگشته باز تربت جام مرجعیت  
و تحریک لوار آسمان سا کرده در منزل کاریز تربت جام و قراول  
و تعیین طرح و هر اول و آرایش ساعت و مسدود و تنویه میبندد و میرود  
قول پرده ختم شد به قراول ماه و دیده در آن روشن ضمیران

مغایر مدارات بر فراز نیلگون حصار بر آمده جمعی از سپاه کار آگاه  
بقراول نامور و خود نینت بعد از طلوعه اعلا را لوار منصور کرده قراول  
خبر رسانیدند الهه یار خاں و از دهام تمام وارد کوسویه شده آنحضرت  
اولا برابر استمنان شهر جبر و سار بر اداله نگاشته کلک حاصل کنیز  
و ایشان را با طاعت ارشاد و تحریر نموده آنجا جماعت جو ابر احوال  
شمیر تیر کردند روز دیگر سرجوش و غار و د مضر بنیام سپهر نموده  
طلایه داران مرغ صلابت و پاسبانان کیوان محابت نیش با پند  
لنگر دیز جلادت بگرزند افغانه آمده رباط دیوار پشت کافله  
حصن خود ساخته بد راه پرده ختم پس موکب مسود از و غار و  
حرکت و از نیم فرسخ قلعه بپای کوسویه منحرف گشت افغانه لار  
ترک سیه و سنکر و آهنگ مقابله لشکر حضرت از گردند چون بچو



سپن دگر یافت طایفه افغانه بجنگ قربان شیده دلیر و برو باه بان  
شیرگیر شهنشیر بر ابرای استعلا و بر ولایت استیلا داشتند آنحضرت  
میخواستند و نخت مجاهدان غازی سپاهیان با نطفه خیره سردستان  
ممنوعه بعد از خود آرائی و خود آرائی قدم بمیدان کین گذارند و بر کشت  
سنان جان ستان پرده از رخ کار انظار طایفه بردارند لهند او پناه پناه  
پایه را احصار لشکر و محیط عسکر ساخته جمع از سواران نینه گذارند  
یکه تاران عرصه گیر و دار را در برابر قول همایف برضوان طرح تقسیم <sup>تفنگ</sup> بگفتند  
سپاه کریمه نگاه آرا معرکه رکین شدند افغانه اول بجانب سینه  
حمله ور گشته پادگان طسح بگویم مینه در آمده جنگ در پیویت  
در آن شان جمع از فغان دست بشیر کباب پادگان هجوم آورنده  
و دهن ایشان کشته خیره که را از حد برده پادگان پس نشسته و ابر <sup>کشت</sup>

در آن

ایشان دلیران نیز سر رشته جنگ را از کف گسسته نزدیک بودند  
رو و در مقارن آن آیت فتح الهم بشیر تیر نعره تیز نکند و گنینه  
کشته کینفر از پیش تاران آن فرقه را بر فاک لاک انداختند و بآب  
تغ جهان ز آتش جوت خصم با دپاراسا کنه ساختند اگر چه از روی  
تخت و کتیب نهب و حبیب افواج پاوه را بمیدان رانده سواران  
افغان از پیش برداشته آنها پارس است آنحضرت هر سر کوب سر کشت  
جهان بود زخم نینه برداشت چون شب بر سردست آمده گوگبه ظفر فرقت  
در همان کال و افغانه در کافرقعه نزول کردند باعتبار اینکه آنکال  
از آب در بود نیش جیوش بخبر و روشن از پانک اندک پتاب  
کردند و بخبر چاه آب بر آتش عطر افشانند روز دیگر سپاه نجوم  
از کافرقعه ظلمت کوس رحلت کوفته بجانب غرب میگردند



افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته در یک سمت هرات فرود  
آمده و از راه سرها فریخته در یک طرف رود فرود آمده آنروز از پنج  
سجکت اقدام کردند و اراده خاطر اقدس آن بوده روز دیگر بنام  
کوسویه لوار طرف فرزند سحر کمانه توپ از در دکان فنی کلوه آب  
هر از دهن انداخت و عرصه جهان از سیاه پسه طلعت شب پر خست  
معلوم شد و افاغنه در شب توپخانه خود را نهاد و در آن وقت قرین  
همین حرکت گشته پس انظار فیه در دسته شده و جوارز مرمود خانه  
و جوارز جانب میمینه هجوم آورده به دستور روز پیش آغاز خیر کرده  
پسینجا پایده راه مستحفظ استند بودند از جبار داشتند در آن شب باز  
یکه تا زیند ان لا در مظنه پرواز معرکه سردر غم خراب نادر نشد  
شیر غزال شمشیر بران خود را بقلب سپاه آن گروه زده ایشان را  
پادگان

پادگان رود مفاد آیه کریمه لیسیر الله یخفیث فر الطیب بطور رسیده  
تا وقت ظهر آن حال اشتعال داشت بعد از ظهر سگت فاش باحوال  
انظار فیه راه یافته جمع کثیر از ایشان بود در عدم شتافته بقیه اسیف  
رو بر تاشه عمال و اطفال خود را در قطعات سر راه بودند بر گرفته  
و ردیف خود ساخته تا دروازه هرات عنان بار کشیدند و عساکر  
فیروز را از دهن کافر قلعه و شروع سبب و غارت خیام و آبسا  
انظار فیه کرده توپخانه و نقاره خانه آنجا عت بدت آمده و از منزل با  
چرخه شاه طهاب با غروق و توپها بزرگ تقریباً شاده روان کرد  
با توپخانه جبار از راه سر پهن عازم هرات شدند و الیاری خان افغانه  
مجدد جمعیت خود را درست کرده ما پس ششمه در باط پریال و نهر  
شهر به استقبال آمده سخت بغیر با عوفیه مشعر بطلب صلح بخت و لا



فرستادند بعد از آنکه از راه مذکور برآمده از پشت لشکر حضرت ابراهیم  
میره بقاعده افغانان عده کرده بگیرد که پیش شیران پشه و غایب  
بعد از خود کشتی بیات مجرب بر شیران آتشه با کمال جلالت بقلب  
سپاه حضرت پناه تاشه بر پا دکان جلو او بختند و خیر که آنجماعت  
بکمال رسیده کار از تیر و تفکات گذشته بجنگ کار و دشمنان  
و از ابتدا طلوع طلیعه هر کتیر فرود تا نیمه روز بوارق خنجر و تیر دلدند  
خانمان نوز میس بود هزار نفر تا دوازده نفر که در بضر ب سیف ابدار بر جان  
انداخته تخته با قلب آتشناک تند تر از باد صبا شافتند هر چند  
مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه خرم مانع آمده بود  
رضت نداده قدم پیش نهند همان روز که مقرر که بغر و جاهه  
هین که آتوب جنگ فرودشت باد شدید بر رخوات سجده یکدیگر

بود که گره خاک بباد و عالم امکان عنصرا زیا در و دوشبان  
طرفین از کثرت کرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان  
کشت کردند و در سیم شدت باد و کثرت غبار سنگین برفت  
و باد غرور از دماغ فلک پرود رفت باز از جانب الیه رخا  
ادم آمده طسح مصاحبه حضرت زین کمال فرمود  
کتبه بر عهد تو باد صبا تا تو آنگرد مادام جمع از روز و سار اید ال  
دار حضور داشته فتم خدمت رکال کننند شایه مصلحت یرا  
حصول صورت پذیرفت پس از جانب الیه رخا عبد العزیز  
و چند نفر از مقبرین آمده عهد اطاعت بسته حضرت زین کمال  
انجماعت را قبول و بجانب بوزیرک عطف عنان طغنه شمول کردند  
روز دیگر خبر از الیه رخا و عبد العزیز اید ال سر کرده مقبره بود



رسید شهربانیکه در القارخان حاکم فراه با جمعیت بسیار بانته  
ابدال آمده انظار باین طهینان از عاهده و استیمان پشیمان گشته  
بعد از رسیدن ایچم خرا از قرازلیران معرکه رزم جو را بسمت  
فراه و مقصد القارخان بود روانه و قریه شکیبا را بنیچم از راه  
ساختند و در روز در آن مکان حصار شکیبا انداختند تا آنکه القار  
خان شب در ظلمت لیل از پشت شکیبا گذشته در کین کاه کین نشسته روز  
سیم با جمعیت افغان نمودار و اللیبارخان با فوج از جانب مشرق  
آتش افروز نایره حرب و پیکار در القارخان بنیچم با جمعیت انبوه کبر  
در آمده بر سر راه راهان فیر فرسته متوجه کارزار حضرت ظل  
فوج از قاریانز باده فراه القارخان نامور و او را بسته دلدوز  
و سنن آتش افروز از سر بنه هر کرده از افغانه جمع کثیر در کل  
بزر

تپ و زخم تیر و شمشیر گشته هنگام شام دلیران طریفین دست  
جنگ باز داشته در حواله قلعه موموم پا دکار در نماذیر که کین نصب  
لو اقرار کردند روز دیگر که کوبه زین مسر خاور و سر خاز جلوه کرد  
کرد آنحضرت کس فرستاده شاه و الاجاه را از شاه ده آورد  
بانبه و غرق و جمع از شکیبان در منزل شکیبا گذارنده هر با  
بسیار هرات اعلام حضرت فرجام کردند افغانه باز آمدن  
شکیبان و کوشک جنگ برداشته بعد از تقارب فیتن  
بجمعیت تمام دست شمشیر حمله ور گشتند از نظرف شکیبک پوت  
و نعلک عرصه رزم را از کثرت کشتگان بجلوه بخول سنگ  
کردند صبحگاهان هر روز لویا ماچی فلک فرسار نمودار خست  
خند فقر از افغان و اردو از جانب ایله خان طالب مسلح و امثالند



آنحضرت فرستادگان را بر کرده پند و پیغام دادند مادامیکه عظمای  
افغان در بندت اقدس نرسند تا یکفر از غازیان را جان در تن و تن  
در بدنت ترک رزم و فتح این عزم نخواهد شد بعد از آن صبر از روی  
انظافیه شرفیاب خدمت سرور کرد و فرار از روی عتد از  
سازمین نیاگشته عرض کردند افغانه عظمای و ابداله هر دو رعیت  
قدیم ایران بوده اند و عظمای مصدر خیانت گشته اولافند و بعد از آن  
صفتها را در کاه سلطنت بود تصرف کردند و ابداله در تنها بود  
خواهی ایران با عظمای در مقام جنگ و جدال میبود اگر آنجا مقتضای  
قدرت پیش ازین جنگ دما در ضرورت در مقام مواخذه اعمال زمان منور  
نبوده عطف غافل ظفر توأم و تنبیه عظمای را همسم و اقدم دانند بعد  
از آن تنبیه تجماعت کرده ابداله زیاده بر سابق در صد و ایا و اعانت

بوده حلقه بند که در گوش و غاشیه خدمت در دستش خوانند  
کشیدم چندی نمیفرماید را شاه و الاجاه و اعیان دولت و  
او بود آنحضرت مسؤل آنظیفه را موقع قبول نخشیده ایشانرا  
رخصت انصاف و عنان عنایت بجان سگیان انصاف  
دادند روز دیگر بیت سی نفر دیگر از عظامای ایشان پیش و هدایا فرست  
اند و در وقتیل رکاب فیروز نشان کشته بجلاخ فاخره بهره مند چند  
فرار رو سار معتبر ابداله چاکر رکاب سعادت پود گشته حکومت  
هرات بانه یار خان استقرار و رقم باسم او غرض اصداریافت  
پس فارس زبانان او در قلعبات و توابع هرات بودند باطنیه چندی  
سکنه با دعوات کوجانیده بمال جام و لشکر و نواحر از منظر  
فرستاده مقارن آن عریضه از الله یار خان رسیده غازیان نصر



نشانی از نزل شکیبایی باخت فزاید رفت بودند فزاید خست  
 و اسیر و غنیمت بسیار بدست انداخته از جمله اسرا جمع زنان و اقارب  
 و الفقار فغانند هستند عامیرو دود اسرار منور بایشان در شود فغان  
 و الا باطلاق اسرار منور بغرض صد و ریاضه در چهارم نتیجه محرم است  
 بغیر و زور و اقبال و ارد ارض ارم مثال کشند و مدت سفر منور تا  
 روز و روز و دهم همدسج ماه اتفاق افتاده از آنجا مجدداً فافره  
 با شمشیر مرصع برابر الله یا رخاں ارسال و او را بنوازشات شرفانه  
 مستمال خستند

بعد از آنکه مشهد مقدس مقرر گردید در روز عید ضحی که  
 فیروز شاه را حضرت مرحمت با و طایخ داداده مطمح نظر و الا آن بود  
 در زمان آنسال بر برتر گمانیه دشت رفته موسم بهار در استر منقض نشد  
 در آن سال

و نزدیک برغ حاصل او را مملکت کیر بر کباب همسغان بر فزاید  
 بمفاد او را در الله شینا میا اسباب چون حکم قضا در سر انجام است  
 همه جا بر اراده آنحضرت سبقت کریز هر تنه بعضی خطرات از خاطر خطیر  
 بصول و تیسر قرین است بمضمون صید را چون صید آبی روی  
 صیدا در دود سر پنجه تقدیر کرپان طمس و عنان غنیمت اشرف را  
 گرفته خواهی نخواهی نسبت خراسان کشیدند و آن حکم گرفته نیندازند  
 ضرب دست خراسانیا از چشیدند با شجاعت بعد از نصرت لولای  
 فلک فرسای کباب هرات وقوع پنجر در طرف ممالک شیوع یافت  
 اشرف غلخانه تصدی امر سلطنت بود عرصه را خلا و فدیو سپاه  
 مشغول کار ابد الی دیده جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در در و در شنبه  
 نیز دهم شهر محرم الحرام ۱۱۳۲ هجری مطابق تمام و نایب مجد و خراسان



رایت فراز رزم و پیکار شده بفاصله چند روز هنوز خلع  
انجیب تیغ دلیران کشیده و مرکب تیز کام بهادران چن اشک بریز  
لکام هر دو شبرکت ماه رو طویله آسایش و آرام ندیده بود نوید  
بجست از بیم خدیو فیروزه رسیده فرامین قضای این اجتماع لشکر  
صادر و توپخانه را از راه سرو ولایت مشهد سلطان میدان روانه  
و خود با تان حضرت شاه طلماب در هجدهم ماه صفر از راه نیشاب  
و سبزوار تهرکایت لوار اردما پیکر دزد و اشرف نیز از انظر  
تاسنان آمده اولاب رسد قلعه سید علی قاضی سنان در آن روی بود  
قلعه اورانصرف و قاضی را بدت آورده از آنجا بمصره سنان پخت  
حضرت ظل الامم و استماع بخیر بهت سیاط انیکه مبالغه و اما انما  
بنابر کفر قاضی در آن قلعه رهنش بود بسایط چند نفر از فاشا رو با

بم

استر با دخنر ز دامال استر فرستاده ایشان از توپه کوکب منصور  
انجا رو قرین طمینان ساخته و بر شبات قدم و صمیمانت قلعه کتبه  
نمانید و آنها از سبزو در مرحله پاکشند اشرف نیز از آمدن توپخانه  
مطلع گشته سیدال افغانه سردار و مقدمه بجیش او بود بر سر توپخانه  
روانه در خیز توپخانه آتش فام وارد قلعه هر دو تفرغ اعمال بطام  
و از انظر هر دو فرسخ قلعه مزبور مطلع مایچه لوار نظر فرجام گشته بود  
سیدال از بطام بلد گرفته بکفر سخر قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور  
یافت از آنجا بلد مار گشته روی تافت و در سنان کایکه شربد بطام  
متر کوکبه انجم چشم گشت چون سبب کثرت و ازدحام سپاه توپخانه  
در خارج شهرتدرا گرفته بود آتش سیدال با فاخته شون بر سر توپخانه  
آورده کار ساخت و بجانب اشرف لوار بر نیت فرخت پر



روز دیگر ریات جهانگشا متوجه مؤخر آباد و امغان کشته سیدال از  
مؤخر آباد روانه همان دست و شرف هم از سنان پیش آمده در حاکم  
بیکدیگر پوستند روز شنبه ششم شد جمادی الاول چهل و پنج و چو  
منابع در خروش آمده در کنار آب همان دست طرفین دست از جانب  
مقابل یکدیگر شتافتند در آن روز حضرت تمامی لشکر فیر و زنگ  
قول قرار داده پیکان پاده راه حسد یک با سام سوار برابر بودند  
فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونناخوار خستند و  
مقرر شده افواج ظفر پروه و دلیران انجم شکوه جهانج کرده کرو  
در جای خن در حال آرام و وقار ضبط عنایات و قرار کرده بدو  
امرهای فیر از جا در نیامند و دست به استعمال آلات حرب نکشند  
خدیوی که در میدان رزم چون سپید غمزش بکوبن بجز اشارت یث

موج لشکر در طرفان شود و سکا می بخش که که ان امر ناخبره  
صاحبکتر از یک روان شود و در شام کین چون منع آتش افروز  
کنند برق را قدرت و قوت چنان زدن نبوده باشد وقت بیکدیگر  
چون با مؤثر فرمان در صبح راهرات نفس کشیدن افغانه نیز جمعیت  
خود را دست کرده از سه جانب جلوریز با تیغهای کشیده و زنگ  
تیر به جانب قول نکند و مشغول تیر و آویزند جمع از جواب  
نامراتی همیشه در معرکه جلادت پشیز و در عرصه خصم کفر  
رزم ساز بودند پیش از آنکه از یکدیگر روی تیب جمله و کشته  
هیچ تیر رس کلوله رسیدند و پیمان فرکان زاد آتش دست بپیکار  
سوار فیتله امر و الارا بریم سر کوشش کوشش توپ رعد خروش  
رسانیدند از تراکم سواران ما را یوم تان است با جفا حسین آشکار کردید



زین آینه نشانی انس از عذاب الیم بر کرده چشم پیدا آورد و کلاه  
توب آن گیمه تازان عصه پدما که را با چند نفر زنبور کچر و شران زنبور  
نه نجیب استیقم در محی ذات توب بودند از پیش برداشته افغانه  
از مشاهده این حال مانند توب تشنگان افتاده در زندها و ایستاد  
برآمده انطایفه از هر طرف هجوم آوردند خود را در دریا سار  
شاور دیده بکاتبیت خود شتافتند پس قول همایضه نظیر  
متوجه تیب افغان شسته با توب دیگر علم دار ایشان از پادشاه  
شرف لوامی اقبال را سیر کون دیده دم را علم کرده تو پیکانه و خیا  
و اسباب خود را که شسته مانند بخت خود برشته رو بگریز نهاد  
از روز ازمه ساعتی روز عصر تک نوزید جنگ و بوارق توب  
تنگت فروزان بوده جمع کشیر از افغانه و عطاران مشیت

وزنده دستگیر شد هر چند کمیت تیر کام شوق دلیران نصب تیب  
ایشان سرکش و جولان میگرد چون هنوز تجربه آموز راه در رسم جنگ  
بنوید حضرت ظل الله را شایز اغناذ را بر نموده فسه موده هر وقت  
ضمیر اقدس بر ارادت غیر مقرون بصلاح دانند تعاقب نالد  
خوابم ساخت بعد از وقوع شکست  
افغان را بیت غرم اشرف کوننا شره موکب جهانگشا دارد  
و امثال کشته از آنجا راهی جهان آرایمینه صورت نما را می  
در تو حال نهر و مستقبر بشکاه خاطر الهام پذیر اقدس تا بند  
است سر پنجه بخت را پیش از وقت مالک زمام ولت دیده از  
همان مکان مقدر اطلب ولایت آذربایجان برسم سفارت  
روانه روم فسه مودند پس را کیرستی آرا را همایضه اقتضا کرده



معاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم هسمنان شوند بان غنیمت  
متوجه منزل احوال گشته در اثنای راه با شاه و الاجاه متوجه مکه آمدند  
که کوه خانیست امیر حضرت ظل الله بمفا داعی بر طبع مبارک  
شاه را گوارانده نقاره خانه و خاصان خود را از مکه بیرون  
کو کلب جدا کرده از روستای حرم کباب توبه دار روانه  
انحضرت کاچند رفاقت کرده هر چند مضایق شفقتانه القاد  
مفیدها نیفتاد پادشاه از وزیر او آورد توبه دار شده در کباب  
رحم اقامت انداخت حضرت ظل الله محمد علی خان رسید علی خان  
عرب راه دخل کاه در مزاج پادشاه داشتند بارشاد فقولا  
له قولنا لیا روانه ساختند بهر زبان شاه او را از طیش باز  
برگردانند در روز دینان با نظر شاه و الاجاه توقف کرده

شاه را نیند از غار غیظ افاقه حاصل شده باز گردیده از کرد  
بجینه انحضرت شاقه بنی اعتماد غبار نقار از این سینه خاطر  
یکدیگر زد و دند پس حضرت ظل الله بحسن قیام ز کنگه سردار و او  
غور لو خان یاد ادا چرخ شیره در سمت کیلانات به هفت آن  
مامور بودند مقرر شده بودند در میان فتدین و طران وارد  
ساجد جلال و خود همراه شاه و الاجاه بعزم معاقب اشرف  
تحرکات لو او غور شرف کردند  
افغانه طران بعد از رسیدن خبر بگت اشرف بموجب اعلام  
او متسیرین بدر راه در میان ار که در کنار شهر احوال کرد  
بود جمع و بصدیق تیر بنیاد حیات ایشان را قطع و منع  
و قلعه را خالی نموده بکاتب هسمنان شتفتند و رجاله و عوا



شده بعد از فرسار افغانه بمیان ارک ریخته مشغول به تنب اموال نگاشتند و در آخر روز نوبت کسب بجه خانه افاد و آل ستاره <sup>خجک</sup> دیدار نادانان هر گرجیان وزیر مخیمه روزگار خود تصور کرده بودند از فرسار شادی سرز پانی ساختند به شاد فروخته بجه خانه آمده ناکمان شیره ازال مشعل بار و طافاده چراغ شرارت و پیدار راه از خاندان افغان پاد کار مانده بود در شکر کرده شتا و فقر متجا و رازایش زاپروانه و اربابش بی پروا گشت اما اشرف بعد

واقعه همانند است و اردو در این در استقامت اسلام خان افغان حکم طران و اطلب گشته با توپخانه استعد و چن بار فخر افغان جنگجوی آرزو سرور خارا در میان هر کوه واقع است و نخر متعربش مور را

مانع از ورود است بوجد و لیران فولاد پوش سده است و آن کز گاه تکت را با توپهای ارژور دمان فرار کرده را با پیشانی انبوه گشته خود با سواران جلاوت آیین در یک نشت غافل از اینکه شسته خاشاک راه بر اکل سوزان و شعله تابان نمیتوانست شسته پمپزشک خارا را نتوانست پس قراولان دیده و رود دیده بانان نیز نظر القای خنجر بسبع خدیو غصنفر فر کرده است حضرت بعد وقوع وقوف بر انیال از سمند سبک سیر پا ده کشته پنج و شش هزار کس از پیشانی خرمیه و نخر و لالور ملک قلعه جنگجوی بود فتح فوج مقدمه بجیش کرده بهت شرق و غرب که بقیس و توپخانه و زنبورک خانه را اردو سطر راه رهی کرده و خود چول کوه پاجا و غیره منت بر کمر استوار کرده پورشش دادند بکم تا فریاد پوجیل



دو پتیکان بلکنه پوش ملک میت و دلیران بهرام کیمین سبط  
از جانب کوه منگانه کیر و دار را کرم و بتش افشانه کلولهای تهنک  
دل چون سنگ خرم را نرم ساخته انظار یقه در چون پرتو اناسنگ  
آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان  
از میان دره توپخانه و اساسه خود را که آشته در حال خدلال و  
خواری از روی شرمساری بجانب اشرف در درو را می نمود  
فراری و جمعی کثیر به پنوله فامتواری شدند اشرف بعد از آن  
انحال قپ قلعه کوی از اصفهان سمره آورده بود و قبل از  
این درو را می گذارسته بود در همانجا شسته تو سن کیز را این  
اصفهان صیر زده و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب  
اشرف بسیدال اخصاص داشت و کوچ و اتباع او با ولد او

با جمعی از افغانه در تنوین بودند سیدال خواست خود را بر  
رساند بنا بر اینکه حینقا خان و اغور لو خا شپش از وقت با مراد  
مامور سبت سا و جلاغ و تسخیر تنوین بودند سیدال راه و زود  
بقزوین رساند مسدود یافته خایب و خاسر بارگشت و با شرف  
پوت و ولد او با افغانه خست گفن نارین قلعه قزوین کشید  
مامورین نار با استمهال و دفع الوقت گذارسته اشرف بجهت  
تیه و مدارک وارد اصفهان و الا امر تقبالت عام کنایه کن  
اصفهان که ده حسن از نظر متجاوزان علما و معارف و سایر رجال  
از تیغ تیر گذرانیده از این طرف نیز حضرت شاه طهاب با  
والا بنا بر تنظیم نظام و شستن حمات کجا در طهران توفت و سایر  
اینکه عبور توپخانه از راه قزوین و متعذر بوده عبور نماید کوه



همایون از راه طبرستان عازم اصفهان گردید در همدان منزل قرار داد  
 طرفین ملائکه یکدیگر گشته سردر زنده از آنجا محبت به پیشگاه حضور میرزا  
 باسلام خان افغان در حواله کاشان با فرج عظیم بقول است  
 بردت از استین جلالت بر آورده داد و طلب شده قرار داد  
 اینست و عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبود چه چار افاضه نمود  
 در کوهی محصور گشته ناچار قرار داد با تعیینی آخته بر اگر خسته  
 مسلم از میان آن فوج پرورش یافته شرف خدمت اقدس در  
 یافتند آری اگر کجک ضعیف دست آموز ز تبت آنحضرت شود  
 شبها ز بلند پرواز در آویزد و اگر در باهی تهلان تعلیمش در آید  
 با شیر زبان تیزد  
 اشرف علمای چون پیش از وقت از عسکر

روم در همدان میبود استمداد نموده بود سر عسکر نیز خند نغز  
 پاشایان حلیل الشان با جمعیت شایان مجادلت او روان خت  
 بودند اندیشه رومیه را اینست رفیق عزیمت ساخته با کوه کوه استعدا  
 تمام و هشتم بالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه حرات  
 سایه نزول و ما حیه را ایات جانشان نیز از این طرف بنا میسازد  
 بر تو وصول افکنده فرسخی پس الفیض یقین فاصله بود حضرت  
 ظل اللہی نخت فوجی از اکراد قراچولوه بقرا اوله لشکر و همراه  
 طلحه نصرت از ما مور معتقدند افغان تلاته شاه شکیب کلاله  
 تیغ و سنان بر گردن پانزده عسکر دلیران ساخته گشته اول کلا  
 چون آخر کار بدستان ساخته و به یک کردش میدان حضرت  
 از باده ناب آب شمشیر تا بنک گرم شده چهار صد تن از



ایشان سرت نهنگ افادند و از قتی که قارن خبر ورود  
پاشایان و معبر شرف معروف خدمت اقدس شده از آنجا  
دریای غم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری  
بحر صله اش سفینه امید را بنا خدای لطف خدای یگانگیگر  
تحل تبه است یعنی رانیند از تاج آمد اقبال دانسته نشد  
فریقین از همان کان با سپاه انجم ختم چشم بر راه طلوع طلیعه عزیزین علی  
آمده مسجکاه چو پشم ماه ربیع الثانی آنال بود نخت از طرف  
اروی کیهان پوی همایون طبل رزم سازی بلند آواز و اعلام <sup>بگوش</sup>  
فلک فرساکشته که کوه سطر سلطانی و در بدبیت سلیمان کجاست  
شرف روان با نخت کرد پیا برسد آفتاب یقه خاک پیر خبا  
غذلان موهان کردید چون شپت مورچه خوارت ممتد نزول <sup>فغان</sup>

د

گشته و کوه بلند می در آن موضع و همت راه بر مید آنجک  
بسته بود آنحضرت اراده کردند بر سر راه ایشان زرقه  
دامنه کوه متوجه بجانب اصفهان شوند شاید افغانه از پشت  
کوه روم بمرکه رزم آوردند بعد از آنکه موکب نصرت پرده  
مقارن آنکوه فلک شکوه کردید شرف چون در جنگ حماد  
با عتقا و خود از تیب و دسته آرائ آنحضرت کار آموز و از  
طریق جنگ خدیو جهان تجربه اندوخته بود اندیشه در  
معارضه مثل در آمده بضابطه و آئینی در جباله همانندوت  
از شهریار کشور کشا دیده بودند رنگ جنگ ریخته افواج  
خود را در یک سلک اتفاقا و انتظام و طسراف ارد  
خود را به توپهای کوه بنیال استحکام داده توپهای ثعلب



معات را از جای تیر رسج کوله دهن فوج لشکر زرم  
میشد رعد آوا ساختند و جمع از کله تارال کزین افغان هم  
بمیدان لیر کرد آشته بد افعه پر خنبتند آنحضرت از آنجا  
همیشه خداوند عالم را یار و مدد کار و فرزند و شب جبار از  
همت کسان و هموار میداشتند مقید بخت دست مکان شسته  
بکانب ایشان و مراد و دین چون شهریار جوان بخت را بارشاد  
پر خرد و الهام خداوند صد در همه جنگ بمقتضای مصلحت  
وقت رویه خاص اسلوب عا حده است درین گره طبع  
کانه در جنگ ریخته اولاً لشکریان بسد ام کین راه پاده  
لشکر فیروز چنگ و مانند شیر و لپک در قلاده انتظار حکیم  
با فرسنگ بودند سلسله خود و در از کردن بر گرفت چنگ

بمقتضای

و چنگال دلیر نبی بر سه تو پنهان روان و متعاقب ایشان اعلام  
ظفر نشان ز شقه کشا کرده قول نصرت قرین را حرکت دادند پناه  
دلا و رصدا می نبورک و لشکرت را آواز چخانه و چنگ و شتر  
افشان تو پهای مندی نما ترا در ادب بازار جان فروشی تو پ طلک  
روم و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتش نسنگ آسا غوطه  
کشته کوه شامهوار ظفر ابدت آوردند فیروز و ملها و ذرنگ  
یورش برده تو پنهان را افغانز به تینه دستی خدیو اقبال جهان نصرت  
کرده باب تیغ آتشباران شعله جهان سوز راه زبان شمشیرش بر زبان  
میرسید فرو نشانیدند و جان ناز عسره کین بر سم طرح و گیر  
سواره و حیای امرو اشاره و الا بودند باذن آنحضرت شورش  
انداخته مرکب جلادت بر کفایتند و از جانب پیکه کیر در پناه



چو دریا نخی شد همه دشت و ریغ زین چرخ شب و آسما  
چو چرخ سپهر ز آواز هسبان مکر و سپاه نه خورشید پدید آید  
ماه در انامی گیر و داره شعله سیف و بارقه نسان خیره کن چشم گنگ  
دست جل سبلی زن وی روز کار بود سیدال با فوج عظیم ارشد  
سر لشکر ظفر شار و جهر از افاغنه قسم از نیت دیگر بجانب قول حمله  
و گشتند آتش حرب و ضرب بر افروختند اما لطف جناب  
و اقبال خدیو کامکار مدد کاری و دلیران چیره دست سابقه پایدار  
کرده بسیار از ایشانرا از کسوت حیات عاری قتمه را حمله  
پایر وادی دلت و خوار بر ساخته اسباب نصرت اندوختند  
بعد از آنکه اشرف کار خود را تابه و روز دلت را سیاه دید  
جمع توپخانه و اسلح سلطنت را گذاشته بادل افکار و خاطر لیر  
طالع

در کمال فزلا و تشویش سرخوش و راه اصفهان در پیش گرفته  
و آنروز از هر ساعت روز تا حواله عصر نیمی ان قاتل اشغال شد  
سر و زنده بسیار از انطالیفه و رومیه بت آمد و آنچه ابرو  
گرفتار کند اقدار دلیران شیر شکار بودند خدیو کامکار تن  
مرخص و مورد فوارش ساخته هر یک از ایشانرا بطریق لایق  
نورد و ادبی و نیلبال احمد سرور و منبر مودند چون در روز  
غازیان شهنشیر و آویر بودند جمعی از سبک مغز ان تک  
در بند رستی متاع کاسدین پستی میانشانرا میل توپ توپ  
اطلس شقیه و از لوله فکانت بلوله قماش فرقیه کشته کسب خسته  
پروختند مطایرا آل خود را اگر انبار مال و غنیمت ساخته  
بودند حضرت ظل الله مرعات انمفره مبادا غازیان طالع



از سنه و نه مال که انبار و از سفر حکمت بازمانده بنخیره اندو  
سرمايه آفات و دشمنان نبی نوع انسانست که قمار کردند  
فخر بلوسات و فروش و خیمه و خرگاه داران و سقرات  
و اسباب نفیسه و از انظار غیبیه بازمانده بود فضای مومن  
انها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس پروں بود یکجا جمع کرده  
چون در غنمه بجزمت و الا خوار بودند مانند خوارش زدن چنانکه  
شاعر گفته ماش دشمن از سخی خرم پاه اول شدت دشمنان  
زانکه منقول از اهل عقل بود دشمنان است و دشمنان **در پانچمین**  
**دار سلطه اصفهان** ورود موبک خلف نشان چون شهرت از  
مورچه خوارت حرکت و بجانب اصفهان کریمه منکام شام با  
روز سیاه وارد اصفهان گشته و اسکان با افغانه بار بنجی بر گشته

ماند

بنجی تبه نسبت شیراز سفر کرده صبح قریه نشان حواله شهر  
واقف گشته بشهر هجوم آورده با هم حملات افغانه راه در خانها  
فرصت گزینا فته بودند از سرمای زند که پروں کرده بنب و  
غارت اموال شغیر شدند و بعد از غنمه معارف اصفهان  
دروپ شهر را بته حقیقت حال از حضرت ظل الله عرضه داشتند  
و در پست و چهارم شهر بیع الثلثه اجمیره کوکبه منصور غام  
طرف شهر بود اینچیز بعضی خدیو فیروز فر رسید که برای  
خراین و غنایم تمییس و خود را بیت سعادت بجانب شهر افغان  
بعد از آنکه خاک اصفهان چرخ قدم مهنیت لزوم نماید حکم  
سره سلیمان یافت و پر تو طلعت خورشید را بر در و دیوارها  
مردم اطراف و باز ماندگان عایای افغانه راه مانده بودند



فوج کوفه آوردند اصفهانیان از مرده افغان میگریختند ایشان  
بشمیر و کار در روانه ملک عدم میساختند و بخواهی و کلمه **تص**  
حیده یا اوله الا نصار و حیاله تازه میافتند و بعد از سه روز **اموال**  
افغانه بحیطه نصب در آمده شروع بسال سپاه و ملاحظه لکن  
نصرت پناه کرده غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و  
و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام کشته کسری  
ایصال این مرده و پذیر و آوردن حضرت شاه روانه طهران  
ساختند **ظفر** نوید فتح و ظفر چون پادشاه **سید** نوای عیش و شاد  
بهر و ماه **سید** از آنجا که عرض اصلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود پناه  
ایزدی میگریخته دشمن او را دیار ادا بار کردید و بنی خراسان **ظفر**  
غازیان آشوب آن سرحدات مستغزانیان بود حضرت **ظفر**

معدن

بعد از انتظام امور شهر بنا در گاه خارج شهرت نقل کرده بعد  
ورود موبک شاهی و مکن سریر سلطنت روانه خراسان شدند  
و الاجاه مرحله پهای طریق مساعت گشته در هشتم شهر جماد الاول  
وارد اصفهان در عرض راه بمبراه حضرت ظل الله اقامت شدند  
نزول نموده هر چند قلبا بر نفس آن حضرت بصوب خراسان  
راعب و رفع غل را طالب بود اما چون میدانست آن حضرت  
عنان غریمت بصوب خراسان معطف دارد او وضع **معدن**  
و کار را بشکل اول خواهد شد و در باب فتح این غریمت نیاز مند می  
و برای توقف مبالغه و اصرار کرده آن حضرت بنا را تا بنام گشته  
روز دیگر باز پادشاه و الاجاه سران سپاه را طلب و اعاد  
انیمطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند جناب نادری



تایید یافته رت العرت اند و تاپای همت را میان گذاشته اند  
دست سرکشان و کردن فرازان کوتاه گشته کارها مزاج و نقد  
دست فرسوده شاهای روح یافت در صورتی بعضی هم طلب می نمود  
پرداخت آنحضرت فریاد ابراهیمه کارخانه سلطنت بوده  
راه دخل غیر مسدود کرد و این رخ و منافذ سلطنت پادشاهی  
و عقرب را باب غرض در محفل جلالت بار و در جهات کمال  
یا قه مانع پیش رفت کار و امور و باعث بدنامی آنحضرت در  
پیش درت و دشمنی نزدیک و در خواست همان بهتر پادشاه  
خراسانیا زامعاف و دیگر از آنکه در گاه جهان مطاف  
سازند که اگر دهنی و قصوری روی دهد هرزه در میان همه برهناد  
آنحضرت نمایند و مجلس کهنکوی از ظهر تا عصر امتداد یافت و مگر  
اینکه

ز نزدیک بوده کنین آفتاب از کف سلطان سپه روی رفته خسرو  
زین امر سپه دیدیم که هر نگار را بر زمین زند شاه طهاب بشکست  
خاطر و طلال با طر ظاهر کرده از روی طسح افسر از سر و مهر از غیبت  
در آورده بر زمین آنحضرت چون دیدند این سخن طسح او ناموافق  
و حرکت هم بدون تمام کار نالایقت در مقام اعدا از توفیقاً  
کرده اظهار نمودند که اگر این سئول مقبول پادشاه بنا بر رضای ما  
منوط بر رضای ایشان است گفته بودیم پای تخت را بدست آورده  
حضرت پادشاه را تمکین سازیم اینمضرب آمده انشاء الله تعالی  
بالمره آورده دیار نیستی ساخته آنوقت رایت مرجهت افزایم  
از وقایع ایام **قصه** ایامیکه خبر رسید معتمدی از درامقان سفارت و  
قیس گشته بود در تبریز سفر آخرت خستیا کرده لند از رضا قلی بن



شامورا در عوض او باین امر روانه و مامور و حکام نیز مجوز و  
 کوه کیلویه و بختیاری و ولایت تابعه تقسیم فرمودند چون بخوبی  
 سابقا فکارش یافت حینقی خان زنکته و اغور لو خان زیاد اغبابا  
 فرج مامور بسمت ساجلاغ و قزوین بودند پس رسید ال تا چند  
 بانظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن ایحال شبی مستحضر  
 غافل نموده با کوچ و حساب بجانب سلطانیه در تصرف ریسه  
 بود فرار کرده پس حکومت قزوین و ضبط مال فاغنه معبد و است  
 رضا قلیخان شامور مقرر گشته حینقی خان بسمت فرامان و کلیای  
 مامور ساخته در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبر نشوند  
 و مدت چهل روز در آن ملک و لغز و مظفر و فیروز بکار می کرد  
 عشرت کشید در پانچ به زیارت **بیمه** با شهباز و کیفیت **حما**

زرفان از نام  
 و تیره ملک و  
 نسل

بعدا

بعد از چهل روز حضرت ظل اللهی بنا بر تسابه خبر بکل و تاسی فرغ  
 بر اصل در اصفهان تکمیل طاعت سلطنت و افاضه صورت  
 نوعیه تشخیص مملکت فرمودند و بسمت حضرت رسیده شربا فاغنه  
 بدلول استخوان علیهم السلام فانیسم ذکر الله ضرب دست و  
 رزم کوشش را فراموش کرده در شیراز مکتب و مشغول استخوان  
 جمعیت اعراب سلفان و موله و باقی عشایر فارس و باند است  
 حضرت ظفر اللهی مجددا میان ممت بدفع افتقره برسته در  
 سیم جامدی الاخر کوس قیامت غریب رزم ساز بر بلند آو ویر است  
 جهانگیر آسمان فرساکشته در عین شدت زمستان از راه ابرو  
 و مشهد ما در سیلیمان عازم شیراز شدند شدت سرما بجدی بود  
 و اگر قسم آغاز و صفش نماید چون بر خویش لرزد و اگر در ات



بذکر بودتش در کشاید رطوبت در کامش افزوده کرد و بعد  
ورود مویک نصرت طراز بزرگان شش فرسخ شیراز شرف  
باز تجدید جمعیت و اقسام نموده بستند و تمام بمقابله برداشت  
و از طسره فین تسویه صفوف و ترتیب اسباب سیوف گشته  
سخت افغانه بیات مجموعی بجانب غول حمله و کشته خیرک از حد  
اعتدال گذرانیده به پادگان جلومقارن شدند و پیکان چاکند  
بکلولهای جانسوز ایشان نسبت کردند نوبتی دیگر بطرف نیمه  
آوردند و با مذاقت زنبورک و نعلبند غریب و غلغله پرخ فیزه  
رگمت رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن  
کناری بباد میمنه شتافته بجملات زهره که از و صدقات قحط  
پرواز اساس افکن میفرسایان کرده کشته جمعی از ایشان را بکام

انداختند شرف با افغانه بجانب شیراز رایت فرار افغانه  
افواج خصم افکن و دفع بیخ تعاقب ایشان تا خسته فضای ماموزان  
خون شکر لاله کون و دانه داشت از جبار بر جراحی رود چگون کردند  
روزی دیگر میاه صدیقی صبح صادق اشق زعفران بر چسب بود  
میاصدقی و لا زعفران افغان و بسیدال برسم استیما و اردو  
غان و شرف اندوز بقبیل عقبه خدیو جهان کشته جنبه نیت  
بذکر فضل الماروح پس از زمین سالی اعتدال ساختند از جانب جنوب  
کرد و در جانب اقامه جواب باین نحو شده در حالتی راه نبات پاش  
میراسته اسرامی فاقان مغزور را با اسرامی ایران در مسره و اردو  
ذکور انانما تسلیم نموده خود دسته دسته در حاکم سلطان اقا  
وسر کردگان ایشان نیند در رکاب نصرت انتاب شدند



مانند وایش را بنوید اما او وعده عفو ماستن متوشق و مریختن  
صبحگاهان قطار بخت آسمان بهوج زریں هر تابان آریسته  
کشته و جازه بانان قضا محمد کش اینچار سر ز کار شد ندیدید  
و ملاز عفران حمل محمد علیا دستر کبر را آفتاب سایه پرورد  
خط الهی و دره نامقته درج در دمان شاه بر بود با خواجه سرالبرگ  
دولت رسانیده باره رفتند اشرف را مطنس ساخته پان  
اما سیدال در روز پیش با جوی تالیون آمده از خلاصی کوچ و ولد بود  
خود در ارک قزوین محصور بودند آگاهیه یافته همان شب اشرف را  
بصرافت گریز آورده از هسل حرم پرورد نفرتش هرزده اکتفا  
کرده سبب و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد نبر عماد  
و سیزده نفر از انان در زنان دختران و همشیرا او و میرودید

محمود بود فرصت بردن یافته در شیراز گذارشته بود خواجه بود  
صورت را برای قتل آنجماعت پریش بقیس و خود نکا و کرگیز را  
بکاتب قندمار همیز زده و خواجه فرور ما نقد فرصت یافته بود  
و دو نفر از زوجات اشرف که یک خواهر محمود بود بقتل رسانید  
ام الفساد ما در محمود در از خشم منکر زده نیم جان کرده بود بعد  
و دخل لشکر ظفر پنا داد و نیز جان بقا بضر ارواح داد هنوز میامید  
و ملاز عفران با اشرف پیوسته بودند اشرف از غلبه خطرا  
ضبط ماسکه قرار کرده فرار و قراولان موکب نصرت شفا  
از سیاهی کرد لشکر افغان تفرس اینجی کرده برای اخبار بجزیت  
خدیو کار میآید در عرض راه بمیاصدقی و ملاز عفران پنا  
وایش را با ده پانزده نفر از افغانه رتقای ایشان باز گردانید



آوردند حضرت ظل العرش از ایشان خواستند فرمودند چون  
بختیار خود باین درگاه آمده بودند نگاهداشتن ایشان در کیش  
مرآت و شرح قوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر میشدند  
مبقتضای وقت عمل میشد بعد از عرض ساختن ایشان افواج نصرت  
نشان تعاقب اشرف پرده نشین نزدیک پهنانه در سه فرسخ  
شیراز وقت رسیدند بسبب شدت ایفای راه از کار بر  
از رفتار مانده شب بر سردت در آمد با انتظار رسیدن عقب  
عنان باز کشیده در نیم فرسخ پهنانه منزل کردند از اتفاقات  
چند نفر از افشاریه و اگر ادقرا چور لوه مقدمه بجیش ساخته از بمبو  
نصرت کیش نیم فرسخ همه جا در پیش بودند در سر پهنانه عقب  
افغان رسیده اشرف اول از رودخانه عبور و پسید عمر خا

مشهور بیا چو پسر و مرث محمود و اشرف و در میان افغان صاحب  
عز و شرف بود با جمعی از سردبازان و فدایان افغان فقط  
راه و محاصره بسط پسر ابرو نه خود گرفته بودند قراولان بکنند  
مشغول ساختن افغانه بطلب جمعی از پسر بگذرند با وجود آن  
افغانه از پهنانه جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف در آب غرق  
متاع هستی را با دفا داده دوسه هزار نفر از اطفال خورد  
سال و شیر خواره با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل روزنه  
یوم فی المزمز فرایند وانه و بنیه و صاحبته و امپه انداخته راه لورده  
این المفکر دیدند و مستر اولان سرور زنده و ختره بسیار است  
آوردند و از جمله مقتولین میا چو بوده بعد از کوفرا عقب کشان  
بسر دیار نیستی روان گردید و از فتنه که قاران ماصدق



و ملا غفصه را بود که اجل با بزرقهای ایشان زده هر دو اسیر  
فراک دلاوران گردیدند هر چند با مومنین خدمت شایسته  
کردند اما غفلت عظم نمودند حضرت ظل الله را باها وقت ازین وقت  
آگاه ساختند همانا در اجل بضر از انظار یغیه تا خیر و در انعام  
چهار زود و دیر مقدر بوده و در حین بی بسیار از انظار یغیه از  
پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل با آب  
بر سر پد رسیده چشمهای سرگردگان افش در اگرد ابرامه  
لنا طریق با شماره انکشت خوزیز از خدقه بر آورده سر کرده با  
را بقطع کوشش کوشال دادند و کس برای جمع کردن اسرا و طایفه  
قیس و خود با فوج را پیش منصور متعاقب آن گروه ایفای هوش  
فرنج راه عمل کرده چون فاغنه بچیل گذشته بودند باز بنیر اشعطف

عنان نموده ارقام قضا اینهمه همسراف ممالک اصدا  
یافت از هر راه انظار یغیه عبور نمایند سر راه برایشان کشید  
از آنجا اولاد همشیر کاهی و زمان محمود و اشرف را از راه  
کرمان روانه ارض مقدس میا صدیق و ملا غفران در باقی  
کر قشاران افکار با بنو بایان و اسرای خاندان خاقان مغول  
از شیراز فرصت پروان دل نیافته بودند روانه <sup>نصفها</sup>  
ساختند و از مخیره کاری دیده دید خدیو سپهسالار صرف نفوذ  
شناسان و معیار حقیقت سنج و از انضرب پنا و دانا میت  
انکه در حین روانه کردن کر قشاران بزبان الهام پان سر نموند  
ملا غفصه از اخوب محافظت نمایند زنده خود را با بنو  
سزا دهد رسانید و بدلول از باب الدول مهمون صورت و قی



یا فقه در سپهر رودخانه نشین مجوسین مفرین فی الاصفا و مجوسین  
ملا غفیل برای رفع ذل و خاکساری خود را سبک از باد  
انداخته آتش سرکس حیات را تکیس داد بقیه را محصلان باصفوا  
رسانیده در میدان نقش جهان کبرکف فرمان شاه و الا جا نقش  
هستی ایشان از صفحه جهان ستروند **و از کتاب تالیفات** شهنشاه  
بر جهانگیر خدیو پهل فال میزد و اینکه در ایام توقف در آن بلده  
می نوشتن روزیکه در سنگام سواری عبور و مرور کوکبه آفتاب  
اشراق بر کوه گاه لسان الغیب حافظ شیراز از اتفاق افتاده در  
مزار برای پیش آمد کار بدیوان آن عند لیب خوش کفار تقال کرده  
ایغلی **آن نظم** سزده از همه و لبراک تا بناج **چرا** بر سر خرابان  
چون تاج **ز چشم** تو پرشته جمله ترستان **بچین** لطف تو پس

هند داده حسن **بج** **دکان** شمد تو داده باب خضر بقا لب چو نر  
تو برده ز قد نصر رواج **پس** روان او را آتش داده بقعه او را بار  
متبرکه که شاه چراغ امر بشارت فرمود **از رسالت ایام** تو چو همیشه  
از مبادی دولت علیه کور کانیه و صفویه فیا پس اساس تو سحر  
بود و در ایام قدرت ایران سیزده رومی و روس و هر طایفه مصد  
مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب آن دولت ابد چون امریکه لفظ  
و فاق بوده باشد بطور زرسیده بود عا **بها** مردانمان سالورا  
برای تبلیغ خیر فتح اصفهان بشارت یقین روانه هند و سنا  
در ضمن آن طلب اعلام کردند از آنجا **در** انیمیت فاخته رقد مار  
نسبت بهر دو دولت و الا کمال مخالفت ظاهر و باعث فادها  
متواتر گردیدند خیر قند مار پشینا و خاطر ما می باشد از طرف کجا



جمعی بسد راه فرار و عبور آنجا عت مامور گردند بعد از چندی  
به شهر شیراز فرقدم همایون نفال رشک افزای نیکارستان عزیز  
بوده با تق و انتظام امور آن مملکت پرداختند تا موسم سرما  
انقضایا فیه منکامیکه خورشید جهان تاب از پس پاره سحاب چای  
شد و آفتاب عرش پیا از کرسی خانجوت بایوان محل خراجیه  
قلع ماده دشمن شده فتح فارس میر و حال خصم ابر گردید هر چند  
به غزیت خراسان در خاطر اقدس تقسیم داشت اما اگر از راه  
کرمان میکشند پابان بود و راه چول را چند ان غله و ذخیره  
کفایت ایل رود کند در خرمن گنت موجود نبود و اگر از راه صفت  
متوجه مقصد میکشند دست طور نظام و افغان و عبور و مرور  
کو کبه نصرت نشان احتمال وقوع تحمید به باره بر امامان است

در آنرا

و اینمغز را حصد مروت آنحضرت بر نیافت و از دولت  
علیه عثمانیه نیز جواب صریح در باب رد ولایت آذربایجان  
همدان و کرمانشاهان برضا قلیخان شاملوی ایچی داده نمیشد در هیچ  
شهر شعبان بغیر استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه  
سمت نهادند و همدا و از راه دشت ارزنه و کازران و کشته  
در آفر ماه فروردینزل بهشت فر اعمال شولستان مضرب برآ  
عز و شان گردید **وقایع ایستایل موافق سال فرخنده سال نوروز**  
فیروز این سال در پست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو گو کب حشم  
اغنی نیر اعظم از نهادن خانه جوت شبتان محل علم فرخت و از  
حدیو خطه امکان نشور و ایسکری عرصه خاک بقلم رگس خط  
ریحان نام نامی سلطان امیه اصدا ریفت سرو صاحب



دکلبس از غنچه و گل صاحب چقه و انسر کردید و خود قوامی بر مهر  
رو میان کم فرصت دیر راه ریش انصرف در سرزمین محمد دیوانه  
بود از چرخ دو انیده ممالک کلزار از دست یکدیگر بافتنه جوی بجز  
و عساکر قتل رسانیده لشکر شاه در دیار گلستان آغاز نشسته گری  
میکردند از بیم وصول موکب سلطان بیخ رخت عنایت و تبریز  
هنرمیت کشیدند و خود اندانگیزه سر راه کرم غارت گری کلشن  
بودند از غنچه شوکت نوروزی آواره دیار عدم گردید از قس  
کلزار از فرساید و فروردین با فواع ریاضین مزین ایالات  
کو هساری لاله و گل و احشام صحرائش ریجان و سنبل را ابرویان  
بهار در طرف دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت  
و مکان معین گشت و اسباب سوز و سرد در بزم خج فنیار شیره

غنچه در شبتان باغ در اغوش گلبن آرمید و سرو سی کل و پون  
از جراح دعوی و سب باغ از نوید بخت و مزید سرت و نهت فیما  
فر کل زنج هیچ اتباج یافت جش نوروزی در آنجا وقوع یافته  
تمام رؤسا و عظام ایالات ولایت در رکاب نصرت پناه  
بودند بخلعتی فخر بر و جوش آرستند و مانند غنچه پشت و چپا  
پراز نوروزی کرده بجا های بوتی دارر کنین قامت خویش  
پریسته سه روز آنفرصه و لغنه و ز مقررات فیروز گشته  
روانه به بهبان و در راه حمزیه و الحوزیه و مشایخ اعراب و پیکر  
کو کویلیویه بار و ساسی آنمالک ادراک سعادت تقرب رکاب  
انتساب نمودند حسنعا یک معیر الممالک نیز از جانب شاه  
جماه وارد و در ایندای فتح شیراز انسر مکتل کبوتر برای نهند



و سید دست خلعت برای رؤسای سپاه آورده خبر رسانید  
حضرت شاهی همدلیاراه اشرف بواسطت میاید  
ولما زعفران از شیراز بزرگان فرستاده بود مخصوص شهبان  
انجذاب ساخته اند چون شاه والاجاه در ایام توقف در  
خراسان همیشه شاهداده رضا قلی میرزا را نوید مصاهرت  
داد در صورت معیر الممالک وارد شد مجددا و اربابا  
میرزا ابوالقاسم کاشی در رکاب بود روانه دربارش  
و از صریح سلطنت از دواج بکنف از بنات مکرمات خاقان  
مغفور را بجهت شاهداده رضا قلی میرزا خواستند پنهان  
دادند چون غازی از اتقی السمی درین دولت است هرگاه  
خراسان از ممالک سلطنت موضوع و خستیار آن با میفرزند

مخول و مرجوع کرده هر آنکه خراسان سند میدی مابین شمرند  
ممالک شاهی خواهد بود پس گویند اقبال از راه مرز بساحت  
دیز فول بر تو وصول افکنده از آنجا وارد شو شتر و ایالت  
انولایت را با ابوالفتح خان خویش محمد علی خان قوللا قاسمی  
فرمودند چون بندر و خانه شو شتر بند از بنامای شاپور زود  
است بیلاب مورد و هر تصور یافته بود همت والاه در  
منانت ساد مسند اسکندریت برمت آل بند چرخه  
معماران هندس مشبه و کار آگامان درت اندیشه بر سر کار  
واخراجات آنرا از خزانه عامه مقرر ساختند چون از  
طایفه عرب ترکمانی بسپاه عجم واقع میشد مشایخ ایشانرا  
بگیرانیده روانه خراسان و والاحوزیه را رخصت انصراف



داده از آنها عازم دیز فول بعد از ورود موکب و الا با بنام حضرت  
بلوچ از طرف اشرف افغان با پلچ کرمی روم رفته بود در عهد  
استیصال دولت افغان از شنیده ناچار وارد معرکه فیروزی  
شد یو فرخ سیر کشته نامه و نوشته نامه از جانب سلطان احمد خان  
خواند کار روم و اعیان آن دولت آورده بود بنظر انور رسید  
چون از در بندگی در آمده بود بغایت خاص از جند و با ایلت  
کو کبیلویه سر بلند کرده بعلت اینکه رودخانه دیز فول طغیان  
بفرمان الا کلکها ترتیب یافته بستیا ریر سیا حال و تینه دست  
آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز بزار کلک نهادند  
فرج نجوم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه از ایلات  
کو کبیلویه و الوارنجتیساری و فیلی و اعراب حویره و باغ طیار

هر جا ه منفذ و مخالف بود به تبیین سیات منسوب و حکام  
بسیک ولایات منسوب کشته از راه جناب و خرم آباد فیلی وارد  
بر و جرد شدند و در قصبه بر و جرد حسینقلی خان برکنه بر سر  
حد و دفران ما مور بود بموجب حکم و الا با پنج ششده از کسر از  
متجذبه وارد ارضی نصرت طراز و با ایلت کرمانشاهان فر  
کشته و عازم آنست با استعداد شایان گردید و در همان منزل  
حسنعلی بیک محیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت  
شاه و الا جاه بر کشته عمد نامه و الیکرمی خراسان از اسانید  
مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندمار الی امپ کر پور رس  
الحمد خراسان و عراق است بصمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان  
متعلق بدولت مادریه باشد هر چند همت سرشار حضرت



از حقیقه و افسر سرکران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و  
و الیکری سرکران و اما بتکلیف غازیان و استرضای اهل عراق  
چو هر شمشیرشال را ناصرا نیدولت خدا داد و تقویت بخیر  
این شوکت قوی بنیاد میداستند رضاداده در ولایت  
مزبور که بنام نامی سلطان ولایت تسلیم از رضاعیان  
موسی الرضا علیه التیة و له شازند **در بیان آغاز مبارزه جدی و پند**  
**بارومیه و چون بعد از ورود به بروج در جانب رضا قلیان**  
شاه طویلی روم خبر رسیده ایمان دولت علیه عثمانی بار بار  
قتل کند آشته جواب صریح افاده مذکوره نمیدهند و نشین  
کلاتر بنا و مذبح عرض خدیوار ارجبند رسانیده رومیه آغاز  
تاخت و تاز و دست قطاول بر عجزه دراز کرده اند حضرت

فتح عثمانی

خدیجه

ظل اللسی توکل باز و کرد کار و از آن منزل استخاح کار کرد  
در اول شب با یکدیگر تازان جلاوت شعار بر مرکب صبا  
سوار و بر سم سبای ده فرسخ راه ایغار کرده در منگام  
طلیعه فجر لشکر ترکتان روز سپیداری خدیو خراسان رسید  
پس سپاه سیاهی شب تا صبح آورد و ما هیچ سر علم طغیانه پرچم طلایه  
اخر صبح گاهی توام آشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت  
پیدا گشته اجل بر سر بالین و سپاه بلاراد رکیس دیدند عثمان  
پاشا نام سردار رومیه نهادند و چون همیشه اسل ایران  
مغلوب و زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته  
بعد از اشتغال نایره گیر و در اسکیت یافته بجانب مهدی  
روی بر تافته فرار و هند رنفر متجاوز از آن گروه با چند نفر



پاشایان و رؤسای کینچری و اگراده در معرکه سردار مر بورد  
عرضه شمشیر و جمعی کثیر زنده دستگیر شده اموال و غنایم پسا  
بدست دلاوران ظفر شکار آمده ساحت آنولایت انجودیه  
تخلیه یافت بعد از آنکه برهنه  
بحیطه صلبه ملت ابد پوز در آمد بسامه اقبال رسیده تیمور پشا  
حاکم وان و حاکم پاشا ولد سلیمان باباج از ولت عثمان خا  
سنج بود با چند نفره از پاشایان عظیم الشان و جمعیت فراوان  
قریب سی هزار کس از تو سرکان گذشته بعزم جنگ وارد طایر  
حضرت ظل الله همیشه این قسم بشارت از عطیات ایزدی  
في الفور بعنا ظفر و سر کابل و قین خداوند کبر شکر شای  
اعلام نصرت پرور گشته در صحرای طایره مکان مع و پنا بود

سپاهی عسکر رومیه نمودار شده خدیو بهمال موافق ضابطه و  
قانونه در اگر معارک داشتند سپاه منصور را سه دسته  
کرده قول را عتبه وجود مینت نمودار استند رومیه نیز در جمعیت  
خود را سه دسته کرده پامی جلادت پیش نهاده را میت افزای  
کارزار و نایره افروز ضرب و پیکار گشتند چون رود آب در  
میان فاصله بود از هر طرف تفکک آتش افشان گشتند  
رود گرم سرود بشعله آواز برق خرم سوز صیانت دلیران  
نمود گشته نمیکه باز آری کردار گرم از آتش و تفکک کردید  
دلیران مینت قرین از آب گذشته بشاره و الا بجانب میر  
رومیة تاخته و تیغ کین از نیام آتیه تا کیساعت با شمشیر خنک میگذ  
سر موی جوانان زخون دلیران چون صورت پیران صبا



گرفته نهال یکدیگر دلیران از شکفتن شکوفهای جراحی کل صید  
گلشن مصاف کردید و سر و قامت دلاوران از خاریابی  
دستان و کلهماجی احت سوزی کلین کردید نبوغی بهادری  
جانین بیکدیگر در او خیمه بودند علم دار رومیه بضر بدم  
دلیران از پادشاه آمده علم زدگیت رکاب همس سرگون و لشکر  
رومی را پای ثبات قرار از جای سپردن شده تمام مایه  
و دو اب و اب و اسباب خود را خیمه بجانب کوه  
در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پام  
کردگان است که خیمه بهادران خراسان که کوه و پابان بود  
و بر درپیش اشب برق عنان صرصر جلالت کیسان است  
سنگ لاج انوادی پر نشیب و فراز را فارا و حریر چین پدید

تا تو سرکان و حوالا اهدان تعاقب ایشان مرکب دلیران  
بر این خیمه چون اسبان رومیه در اسطبل فریبی بخورد و خواب  
و مرکب برق مکت دلاوران همه کوه سپید و صرصر زرد بود  
باخته اکثر رومیه در کام خنثیت سیر دلاوران ظفر قریش  
فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و فوجی دیگر با پادشاه هشت رود  
و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غایم بسیار  
قوی میکل با در قار بخوزه کتاب درآمد پس تو سرکان تکلیف  
نصرت اقرار گشته بهادران لشکر سروزنده و اختر ز راه  
فوج عرضه پیشگاه نظر ساخته مورد جواز و عطا یا کردید زنده  
دیگر مرکب جهان کش بر جناح حرکت بود بعضی و الا رسید  
و عبد الرحمن پاشا حاکم سمدان سرمایه زندگیر مغتسم شمرده بهنگام



رومیه سبامی و جریده پیرون فرت موکب فیروزی نشا  
از تو سرکان وارد آمدان که جمیع اسباب و اثاثه و کوچی  
و قورخانه رومیه راه در شهر مانده بود بجهت ضابطه در او  
و ده هزار نفر متجاوز اسیر و رومیه از ولایت عراق و آذربایجان  
بر بست آورده بودند در این وقت فرصت پیرون بدست  
بود خلاصی یافته خدیو جهان کسیر امنای سلیم النفس تعیین نمود  
همگی را جمع و حصانت و دامن عفت شانرا از آرایش لوث نکا  
پکانان و در دست تصرف متجذبه صیانت کرده فرخنده  
روان و اوطان خود ساخته شوند اما عبد الرحمن پادشاه از تحلیله  
از پیغم آفت و فرط مخالفت از بعدان تاسنج به پست فرسخ را  
است در کیشب حل کرده از نماز راه نزد احمد پاشا و اله بعد از

شاقه اگر ادرالان در صین عبور سه راه بر او و عسکر رومیه گرفته  
پانصد نفر سروزنده از ایشان بدست آورده بودند زوسن  
با کشتاران مخطوظ نظر خاکفان در بار عظمت مدار کردید رومیه  
سندج نیز از ملاحظه انجان ترک سندج کرده از آن بوم در  
تکاشی حسبت و بعد از پنج یوم که کوبه عزو احتشام در بعدان مقام  
خبر شکست حنیقا خان نرگنده حاکم کرمانشاهان از بر و مجتهد  
کرمانشاهان مامور شده بودید حنیقا خان نیست  
که استانات فیلی همه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان  
در فرسخ قلعه خیم پاشانام حاکم آنها بود و عسکر رومیه بمقابله  
پروا شده و حنیقا خان فاتیق آمده جمعی از نرگنده و کلهر راه عدیم  
بمجرد و وصول این خبر بمسابع آن حضرت لواهی توجه بباب کرمانشاهان



برافراختند جمعی از دلیران و غار ابرسم منقلای کینزل پشتر  
از موکب همایون روانه ساختند خرمپاشا بجنس شنیدن آوازه  
نهضت ریاست منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را  
ریخته بکباب بغداد کرشیده سینقلی خان بدون نزاع و منازعه  
قلعه را بچینه ضبط در آورده چون تثبیت کار آذربایجان کند  
ضمیمه خورشید لیسان بود بعد از استماع آنچه از اسد آبا و اجداد  
صرف زمام غریمت کرده کس فرستاده در کرمانشاه  
بنای قلعه جدید کند آشته از جانب زکمه و کلدر آنچه جوان کار آ  
باشد ملازم و کار ولایت را منظم ساخته و شهر قلعه قدیم را  
خراب سازند و بنیاد سابقا امر و الانفا دیاقه بوده حکم  
بختیاری کوچانیده در حواله دوست نواز از معاصر

بگرنی

بختیاری کوچانیده در حواله اصفهان جا و سکنه دند و دین  
اوقات آنطایفه موکب و الاراد و رودیده با استحکام جا  
و مکان مغرور گشته از راه نادان در دادن خانوار فخر نامه  
کردند پس حکم و الا صادر شد هزار نفر از آنجماعت راه  
معسکه خفرا ساک طریق خدمتگذاری بودند از سب و  
یراق عاری کرده و بعضی روسا سرکرگان راه فرزند  
بودند مقید ساخته به پیر محمد سلطان حاکم جام سپردند بعد  
از مبلغی ترجمان بجای دوست خانوار چهار صد خانوار را  
آنجماعت را بالکامی جام نقل نمایند و نیز چون طایفه در جزیر  
در انیمت با فاعنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و اسیر  
و غارت بطور رسامینده بودند بعد از فسخ عهدان بر



تنبیه انظار جمعی ماور شده قلع انظار بر وجه کمال و ابلغ  
آمده درین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه که کلان قلمزم بگا  
نصرت نشان شده از آنجا هرگز انظار به متابعت یساق  
تحمل اسفارشاق از راه خود سعی کردن نمی نهادند و در این سفر  
حکم نافذ لا مرکان و باس شدید البیان حضرت ظل الله ایشا خرم  
سخاچی نیز بارگرا کشیده بود جمعی از ایشان بکانب دشت روان  
گردیده و سرگردن هر چند وجود و عدم انظار به خدا بر دگر  
لنگر فزون از شمار امری بود خارج از دایره اہمیت باریک چو  
تیاون در جزئیات مورد فساد کلیات میگردد و در آخر حرکت  
از ایشان بر خاطر خیر آنحضرت گران آمده طرفان نام قابجا  
با فوج بمفاد و ارسال هم و علیهم الظرفان بگرفتن ایشان تعیین  
محصد

اذا

مربور در حوالی خارباشیان دو چارگشته بمضمون فاخذتم انظر  
و ہم ظالمون در باره آنگزده بوقوع پیوست و متعاقبان  
با قرخان بغایر اروانه ساختند و رفته سه چهار هزار نفر از ایشان  
حوالی استرا با جمعیت منظم نموده هر وقت از ترکمانیه دشت  
با فاعنه هرات نافرمانی بطور رسد با مرو استصواب نظر  
ابراہیمخان مراسم خدمت بتقدیم رسانند پس مدت یکماه در استرا  
محل اقامت مرکب نصرت علامت ساخته بضمبط و بط  
امور نظام و ترتیب سپاه حضرت پناه پرداخته کارهای استرا  
انجام دادند بعد از آن  
از نظام مہامم همان گرامان فروع میرش بہوس مستحضر  
تبریز خاطر اقدس شوق انگیر گشته مستقبل حال را از دیوان



الغیب خواجہ حافظ شیرازی تفاعل نمودند این غزل آ  
اگر چه باد فوج بخش باد کلپتر باک چنگ مخور می محبت  
عراق فارس کرفی شعر خوش پای نوبت بعد او و وقت  
در عرّه شهر محرم سگله اجمری مطابق است بیل ریای کیتی کسان  
همدلی عبیرم تخییر آذر باچان وارد سنج کشته هم در آنمزل  
رعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد وی  
یا ز مندا مشعر بر اطهار اخلاص و استعدای رخصت اولاد  
نسل محمود در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسیده  
خبر قتل اشرف را بدین منطد پایچه صحیفه عرض مطلب کرد  
بعد از آنکه این بر کشته روز کاره از شیراز مر حله پهای و فنی  
شده بود بجانب لارر قه بود و چون همه جا ارقام تصافیر جام

در باب منع عبور انطاغی غرضد و ریاقه بود اصل قلعه لاردر  
بر روی آنجماعت بسته راه مخالفت کشودند ایشانم از ترس دهم  
جان در جلا قرار گرفته از راه بم و زما شیر و سیستان سمت  
فرار و مردم قتلجات فرزوره همه جا بموجب امر و اشاره  
خار حمانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانایی  
سبک مدافعه ناتوان میساختند اشرف چون سبب قتل محمود  
از قندمار گناره جو بود از گناره زنده از راه میان آهنگ بگویند  
کرده حسین از اینجی آگاهی یافته باجمیت کامل از قندمار وارد گناره  
اعمال کر میسر گشته ابراهیم نام ملازم خود را با جمعی طلب او تعیین  
ابراهیم تنجس و اثر اشرف ایغار کرده شب در سپاهی طلعت  
بزرگ کوه در سمت سفلی شورابک واقع و نزول اشرف نیز



استقامت افتاده بود و در شده اشرف بازقا و کریر  
زده بر می رود و ابراهیم تعاقب او می سپرد از دتا ای که بهنگ  
آماده طاق او کشته میس به بوی فتیله بد باغش میریزد خراجگر کشید  
بطرف ابراهیم می رود و ابراهیم نیز تیر دستی نموده تفنگ را بر  
اشرف بسته عقده راه در دل تفنگ کرده کشته بود کشته دل  
خود را مانند تفنگ از غم خال کرده و از استقامت خدات علیا  
بنات کرمات خاقان مغفور را برداشته بقصد ما می رود و بعد  
ورود ملا غصه حاج اب عریضه حسین باین نحو صادر شد بعد  
آنکه شاعران کمره را روانه نماید اسرای او را رخصت خواهد  
در ایام توقف ریات همایون در شیراز قرب خا  
نقرا از اغنه در جزین سمب لار شد کرده فرمان استال از قوف

اقبال ایشان مرقوم و مقرر شده بوده از روی طمینان  
در بار غروشان شوند آنجا حکم مبارک را دست آور کرده  
از لار و حواله اصفهان حسیح باز یافت و هر جا دست میفتند  
باخت نظرسینه خراش و لهامی ضعیفان کشته مال ایشان را  
میکردند و بهین منوال از آنجا کشته در سیلان بختیاری به مجر  
خان حاکم جام و محصل آنجا بود بر خورده چون فرمان معطرا  
هر مرزا بچپ دوت و دشمن و تویند باز وی آشنا و پکا است  
در دت داشتند بر محمد خان متعرض ایشان کشته انطایه نظر  
جمع کشته خود را بطلعات در جزین رسانیدند چون قبل ازین  
جمع به تپه سرکشان در جزین قیاس شده بودند در نیوقت به خنجر  
معروض خدمت و الا شد فوجی را تا آنکه بمجاونت مأمور قطع



جمع انظاره محصورین روانه خستند

در غیره صفاخانه را فاش مرکز دایره آبل  
شد خبر رسید تیمور پاشا حاکم دامن علیه ضاحا حاکم کمری بقبا  
پاشای آنست در قلعه میان دو آب و ما پس مقدم و دهم  
و وقت جمیع عظیم منعقد ساخته باخت و آزار ایلات آنست  
اشغال دارند خود یو کامکار بنه و آغزوق را در همان مکان گشته  
طرف عصر با شهب دولت سوار و با دلیران خانخوار ایغا  
پست و در وضعی راه طی کرده سنگام فخر و در کوبه مسعود  
کنار رودخانه چغتو آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیه بود و  
از آنطرف رومیه نیز بتبوی الوف و تسویه صفوف خستند  
متهورانه پیش آمده پد قهای گلگون از خستند همین از این سرالویه

ظفر نضت یافته کرد سپاه خونخوار بچشم ایشان بر آمد پای پاشا  
و قرار ایشان از جا بدر رفته بدون تلاش و تلاش عطف عنان  
بکاتب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان فرسخ ایشان را بقبا  
کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و فوجی از معتبرین ایشان زنده بگه  
شدند تو چنانچه و اسباب رومیه بدت آمده ولایت دهم  
و ساد و جلیغ نگر می و مراغه و ده خوارقان صمیمه ممالک محرو  
گردید روز دیگر آغزوق وارد و بمسک ظفر اثر پیوست و عکس  
منصوره سرور زنده و اشتره را از نظر انور گذرانیده مشمول  
عطایا شد بعد از هر روز به ساحت مراغه مخیم اردوی پنهان  
بود بعرض رسیده جمعی از رومیه بسر کرد که تیمور پاشا بد خوارقان  
ده فرسخ مراغه برسم قرار آمد مذکور ظفر قرین غارم



گشته رومیه بحض ظهور اشعه مایه چه لوای جهات بسمت فرار  
عنان تاب گشته بعد از طی کیفی مسافت کرد عظیمی آواز فرار  
رومیه بود از دامن کوه سرخاب در حواله تبریز وقت ارتقا  
یافت حضرت ظل الهی تو سپان را با جمعی از پهلویان در آن مکان  
گذاشته خود با سپاه نصرت پناه و دلیران جبار نیزه گذار بفرم  
اینکه راه با گروه گیرند از سپاه بمقصد قرب بود شتاب گشته  
معلوم شده که در سیاهی و فوج است که یک سمت تبریز است و یک  
از دفرسخی شتر نمایان میشود پس آنحضرت فوجی از دلیران کن  
تبعاقب فوج پیشین تعیین و خود باقیه سواران و پهلویان پا در پی  
فوج آخر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند فوج اول مصطفی  
پاشا حاکم تبریز و یکپوری قاسمی و تیمور پاشا و سایر پاشایان است

در اول شب از تبریز حرکت ورخت که زیسته از راه صوفیا  
عازم مندرند و گردمان از بقیه عسکر روم است بقدر هزار  
کس در تبریز جمعیت داشتند بعد از فرار پاشایان ایشان  
متعاقب سر خود گرفته میروند و در راه دنباله رو کاروان  
پیش بودند بسبب عنان باد پامیان برق جلال خود را با گروه  
رسانیده جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خون نشان ساختند و  
شیر و لاسیکه در ظل رایت اژدها پیکر چنگ و چنگال طمع آنجن  
فوج هم تیر کرده بودند بدستور با گروه نزدیک شده بجنس  
فئیس انظار یقه تمام مرغان و نسوان خود و اسرای آذربایجان  
همراه داشتند از پیهم جان خود را بدامن کوه خواجه میر جان در  
دو فرسخی تبریز وقت کشیده دلیران ظفر قرین نیز اطراف



ایشان از خود گرفته کار فرمای سیف و سنان تیز و از باس جگر  
کد از قبالب قلب خصم لرزه افکن و تب زیر کشته و دانه کوه  
خانواده میر جبار از شیخ الماس فام لعل کون ساختند روی  
مقبولین عدت ایشان فزون از حوصله قیاس و تخمین بود  
هر از فتنه زنده بازماند چو پیکر و اسرای سبک منظر و غنایم  
موفور و اسباب نامحسوس تصرف در آمده معدودی از آن گزید  
کوی سر خود در باج کال دست از میدان ملاک و شویس بدر بر  
همگام شام هر خسرو جهان کبیر هر تیغ رخشان شعاع را در غلا  
و از معرکه سپهر ترک مصاف کرد قتیله سلطان در آن نوح  
واقع است جولانگاه خیول سیل چین و مقر کوه ظفر فرین کشته  
تو پیمان ز صلح پت و نسجیان مرغ صلابت بجمع آوری سر آمد

یا شمه همه که را بمقتدا سپرده در شهر تبریز باطلاع اینان  
حکمه شیع انور با ویای ایشان رسانیده گذارنده مردم  
چشم بیکانه با طالع نطنه دست درازی بذیل عفاف ایشان  
نشود پس روز دیگر هفت و هشتم شهر محرم بود لوی جهانگشا  
بساحت تبریز نور شجا کردی رستم پاشا نامی  
از دولت عثمانیه حاکم شهر و بود با فوجی با عانت مصطفی شاه  
حاکم تبریز و در همان شب چند نفر برای ایصال خبر پیشتر آمد  
تبریز ساخته چون تبریز میان هنوز سلب لباس رویه از خود  
نگرده بودند با طایف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز بر نی  
از روی متعذر بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرد  
متعذر نشدند و ایشان نیز سالم از شهر فرار و رستم پاشا



ازین واقعه خبردار ساختند در صیغه شاهی مزبور پارکایت  
شده بود عا که نصرت قرین در خارج تبریز بود و چارو  
اورا با جمعه همراه داشت گرفته بخدمت خدیو کا مکاراؤ  
وازرگ قاراں رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه  
جان نجبر مورد احسان گشته در بخت انصاف سرور  
بقیه اسرار العباد کشتی تو پنهان مامور نموده اند از آنجا  
توپهای که پناں و مدافع از در دمان آتش فشا زاده در محراب  
رومیه بدست آمده بود روانه خراسان ساختند و با ابراهیم  
پاشا وزیر اعظم تبریز قاراں بیعیات دوستی نموده  
از مراتب صلح و صلاح فرستادند و مقارن خربخس سلطان  
احمد خواندگار روم و جلوس سلطان محمد دغان ادرش و

قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم بعضی و کلاید  
تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا سر عسکر روم و عبدالرحمن  
پاشا بوده تمامی مسترا و مزارع و دکانین و رقبات آنولایت  
از دولت عثمانیه پسر عبارت از دیوان باشد قرانیت <sup>بصطلاح</sup>  
و ثانی الحال پاشایان با بستد عای طایفه یکنچری و صاحبان  
آنها را بادن و ندرمان قیصر بر آنجا عت تملیک و مباحیه کرده  
قیمت راه مبلغهای خفیه میشد گرفته صرف عسکر کرده بودند  
از تخریص صفای رضا قلیخان شایلو از جانب آنحضرت بطبع  
ولایات بفرات مامور و او را اسلامبول شه سلطان احمد  
خان و ابراهیم پاشا وزیر اعظم نابرا نشان آوازه بکوب  
ظل اللی راضی قبول مصالحه و رد ولایت گشته طایفه یکنچری



در ورسای و جاق در ریش تصرف در کل وزین ولایت حکم  
کرده بودند نوعی غیر از دستین پدین قلع نبال توقع آن  
آن سرزمین بر میگردند به عوا برخواستند در یکجا ولایت را  
بما میفروشتند و یکجا بچم روینسماید اگر متعلق میبری جسم بودی  
اینم نمیگردیم چه جای اینکه زود داده خریدیم باشیم اگر شرفا  
و مال و عرض و سیرت بچم مباح بود چرا حرکت ندر عجم و با  
سخت دما پس الام شده آشوب خوابیده را پیدا و جبال  
ازینده افشانه ساز ساختند اگر مباح بود چرا در انجام استرو  
ولایت باین قیل و قال مانع انجام کار بودید تا اینکه آوازه قطع  
اساس دولت افغانه و اعتلای لوای نادری بکانت آذربایجان  
انتشار یافته بقیه اسیفه ازینها و نذ و همدان رخت بجز و سه اما

بر

کشیده بودند بتواتر و آسند و در کیفیت حال را مذکور خستند  
پادشاه و وزیر اعظم ازین قوم دستی دولت نادری برآید  
راه اقوال رجال سایر به بغم سفر آذربایجان وارد اسکودا  
بعد از ورود کوکبه قیصری بآن مکان پادریه نام دلاکه از نمره  
او جاق بود یک و ناپاک استره و پاک بک شرات تیز کرد  
تبع ز روی خلیفه اسلام کشیده و انیر اینکچری اصلاح نامیده بغیر  
در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی کثیر از معرکه فساد فرما  
آمده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شرفل دارو  
بر توس غمیت سفزده را اسلامبول بر کشته و همت بچاره جوی  
رفع این فتنه کاشته چون کوشش اصل بود پادشاه برای آفتاب  
چرا فساد راضی بقبل دانا دیکو بنا شده وزیر اعظم را نخته



بعد از ملک بر بالای عراده انداخته پروں فرستاد  
چنین است این کرده در لطفش بود پدید آید و نیت  
نه پروں در کس راه آن گشت در هر زم است و در کین در  
با وصف این معنی آن طایفه ترک از دحام و رفع هجوم غوغای  
عام نموده سلطان احمد خان خلع و افسر سلطنت را زین بک  
سلطان محمود برادر او ساختند الفقه شهر تبریز در دست میا  
پامال خود عدوان گشته بود و پیروز مقر الویه فیروز گشت و غیرت  
تسخیر نجران و ایروان در خاطر ضد یو کشورستان تقسیم یافته عجا  
رایت نصرت اثر در خلیج نهضت بال و پر کشوره مقارن آن  
در عره ماه صفر چا پار از جانب شاهزاده رضا قلی میرزا و  
و خبر آمدن فاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آنست را

بمرض مقدس سائیده سبب انصراف موبک هایون گنج  
خراسان کردید سابقا  
در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت بعد  
مخاربه بالنه یا خاں و افاغنه ابداله مجدد ایالت هرات را به  
یار خاں مقوض و مسلم داشتند و عطف عنان غریمت فرمود  
بعد از نهضت رایات منصور بکامب عراق و آذربایجان  
علی شاه در قندمار استقرار داشت چون چهره دستی ساد  
این دولت را دیده و دانت نه خمیر مایه فساد ایران میروید  
پر محمود و برادر او شدند و بعد از طی این سفر نوبت کار او  
خواهد بود با طایفه ابداله از در ساز کاری آمده ایشان را بفت  
ترغیب و آنجماعت را و سوسنه او مورث شده هوس خبت



ارض اقدس از ضمیرشان سر بر زد اما الله یار خان بنا بر نه  
انبار شوعات متواتره از روی عاقبت اندیشی دست برد  
گذاشته پا از جا ده پیمان منحرف نیساخت باین جهت جماعت  
ابدال از سر کران گشته و در جزو کس نطلب ذوالفقار خان  
حاکم فراه فرستادند و نیز بقصد خلاف برآمده وارد ناحیه هرات  
والله یار خان در محافضت درآمده و دو فرقه که در میان اینها  
رسیده سه ماه برای منوال بایره آشوب و جدال اشتغال داشت  
تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در سیم شد شمال الله اجمری زند  
شد والله یار خان با کوچ و اتباع روانه قلعه ماروچان گردید پس طلب  
افغانه از حقوق غنایات حضرت ظل الله چشم پوشیده و در فقر  
عهد کوشیده ذوالفقار خان را بکومت خستیار و بفرم ارض

اعلامی لوامی اقدار کرده الله یار خان نیز کوچ و منسوب خود را  
در قلعه ماروچان گذاشته بامود و قلیخان حقیقی حاکم حسره  
و بعضی از حکام او میا قیبه با او اتفاق داشتند سه روز پیش از  
ورود افغانه وارد ارض اقدس گردیدند از جانب ظهیر الدین  
ایر اسپینان شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت باو به عمل آمد و  
از آنجا ضمیر میر حضرت ظل الله آئینه صورت نمای احکام قضا  
و قدر بمقتضای موشیار مندی ناییده و ناشینده از اسرا فریاد  
با خبر بود یقین میداشت که آن فرقه عهد شکن در وقت رفع محار  
اینک خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی انجمن  
مسعود را از نوکب نصرت نشان روانه خراسان از همدان  
نیز بخواهیم بستن ذکر یافت باقر خان بغا بر برای جمیع آدمی



سه هزار نفر پهلکیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده  
مقرر و اشتند در حین ضرورت بمسکرا برآهیمان بپونند  
بارآهیمان نیز فرمان والا بنفاد قستان یافت و غله وافر  
و ذخیره پشمار در شنبه مقدس سامان کرده بعد از ورود ششم  
بنابر اقلعه داری گذشته از معارضه اعراض نماید و الفقار خان  
بهاشت هزار نفر افغانه آمده در زاویه خواهد بیع باب بل  
کشوده آغاز تاخت و تاز کردند ابراهیم خان خبر ورود ایشانرا  
عرض نموده یازده روز پشت بر لوار قلعه داده گرفتار میکرد  
تا آنکه مقدمه در سنکامی سننج مقرر کوبه مسعود بود معروض  
سده جلال کشته مجدد در باب جنگ میدان تاکیدات بلغیه  
بجمل آمده اعلام شده بدستور از روی خرم و پیداری شغز خود

بلکه

باشند انشاء الله تعالی عقرب رومیه تبذیر از ان ملکات  
پروا کرده خود را با نطفه کم فرصت میرسانم و مقارن  
وصول اینجواب با قرخان نیز با حرکت و پهلکیان پروا  
ارض اقدس شده بعد از چند روز با وجود آنکه از و اج شام  
خاطر ظل اللهی در باب امر جدال و قتال مکرر خطاب یا ابراهیم  
اعرض غم بنام نازل شده میداشتند کلام و فرموده آنحضرت  
منظریات و مایطی غم الهوی است بحریک جمعی از موافقان  
مقروبه تینه عثمانی تسن طبع عنیدر سپاه منصور را بر دست  
آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت کوه سنکیس بالوک کوبه  
رایت جنگ افراشته افغانه نیز بهار به پر دایه در شامی  
کیرو دار با فقه خان سر کرده پهلکیان پیاده بودند خد کشته



فوجی از پادگان او را نوا موز راه در رسم جنگ بودند دل از  
دست داده روی بر تافتند بر ابراهیم خاں با چند نفر کتخت  
به ایش از راه کزیر برگردانند پیکان در پیش نگاه تیز  
و او نیز گرم کرده بودند حرکت او را محول بر فرار دانسته سر رشته  
جنگ را از دست میدهند لشکریان نیز خود داری مکرده روی  
بشهرستان هزیمت و در آن روز سواره بسیار از مرکب هست  
پاده گردیدند و جمعی از پادگان خود را بپاه و قنوات انداختند  
و در ماتم خود لباس آبی پوشیدند بر اینهمان در مشهد مقدس  
تخص حسب و آن واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۰۲۰ هجری است  
صحای علمیت و زرگران مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از ظهر  
این سانحه حیرت آکنده چون ابراهیم خاں از مخالفت حالت غرور

مذاشت شایسته رضا قلی میرزا انیر هرات را بواسطت پاد  
معروض خدمت خدیو کا مکار ساخت چون حضرت شاه  
طهاسب کز بر زبان جاری میساخت موافق عهد نامه ان نظام  
کار عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و جناب  
نادر املاکت علیحه است و ما را کبشورکش ایشان کار و  
نیت لهذا حضرت ظل اللهی امر فرما ساز اجم و قنیه سرکش  
ست عهد هرات را الزم دانسته بد پرا ایشان مصمم گشته  
چاپار سریع اسیر بشاهزاده اعلام کردند در حصار استوار  
قلعه داری شپت بدیوار طینسان اده رخنه در بنیان شات  
و قرار مذمه بنیایت پروردگار باد لیرا حضرت شعار  
مانند چاکپ سوار چسب گیتی فرد را بقی هر دو ماه شب و روز



مرحله پاک شده روبرو وقت خصم تیر روز کار میرسیم پیش  
یک افشار با مالیت تبریز و نجف و خان و سرداری از پکا  
سر بلند و جمع اسباب و ذخایر رومیه راه در قلمه مانده بود  
صد هزار تومان شیر بود با و عنایت و امر و الا سازش و چون  
از ایلات افشار و مقدم و ترکمان کوچانیده در تبریز نیکین  
و شش هزار نفر جوان کاری را در سلک ملازمت مسلک سازد  
و حکومت هر یک از ولایات اشراعی را بحکام کاروان قوی  
و مقروضه بودند و ولایات را متعلق بحضرت شاه طهارت  
بخند مکنده اری آن آستان بجان و جان کوشند و در آن سفر چند  
از ایلات از فارس و عراق و آذربایجان کوچانیده بودند  
و الاغ و خرچی داده بخراسان فرستاده بودند و عدت ایشان

بپناه بشد اگر کسی میرسد از آنجمله دوازده هزار افشار و کلا  
افشاره هزار نفر قتل بوده شرف ایت باحضرت داشتند  
چون سیاب و کوبکان بنجی و سبقت ذکر یافت یورت قدیم است  
و مسکن طایفه قتل و جمعی از آن طایفه کوچیده با امر آنحضرت در آن  
اقدس سکنی اختیار نموده بودند و عوض ایشان از قتلوی جدید  
در میاب و تهمه افشاریه را در کلات ما و دادند و چهل و پنج  
خانوار دیگر ترکمانیه و اگر ادبختی ساری و سایر ایلات متفرقه و  
طوائف مختلفه بودند به دست آنجا آنهارا تدارک دیده در باقی  
ممالک خراسان موطر و مسکن داده مکان سیلاب و قشلاق بخت  
هر یک معین خستند

بعد از قبض و بسط امور و بسط و کث دکانزدیک



و دور بنه و آغزوق را کد آشته با کیه تا ران عرصه و فایه بن  
خراسان ایغا مشی کرده بیون کت و در کت و ارد قزل  
کشته و در آنها چا پار از ارض اقدس وارد و خبر رسانیده بعد  
واقعه ابراهیم خان فاغنه کشته بودند حال مکتب اینکار پهل  
شده شمشیر عداوت بروی ایند ولت کشیدیم دست اینکار پهل  
میکند و هنگامیکه خدیو کرد و در مقام عطف عنان بنایصوب نمود  
بمقام عداوت و انتقام در آید چه جواب خواهیم داد پس بشر  
ایگزنی شرارت و دوزننا دقت و مزاج و خرف نامی محصول  
و توابع شهر آورده نوعی نایره پیدا و فروختند نزدیک ش  
از شرارتش آشور و شرف خرف هر دو ماه و دسته بنبله و اسباب  
و خوشه پرویس در مزاج سبز چرخ برین در کیر و در همه جهتی کوز

در حالی ارض اقدس سکت عمدت کرده مراتع و مزارع را  
علف تیغ پیدا ساختند و بعد از ظهور کمال نبی و فساد روانه هرات  
شدند آنحضرت از استماع این حرکت ترک ایغا کرده در شام  
ماه صفر وارد قزوین و آنچه قشون عراق و فرقهای مختلف بود  
سواهی خراسان تماماً مصوب محمد خان ترکمان بخدمت شاه  
طهاب فرستادند در دایره امر و منی آمد دولت بوده  
پر کار و ار سر بر خط اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند و در آن  
خبر رسیده ابراهیم پاشا وزیر اعظم قبل از مقصد افاد  
اسلامبول محمد نام را از جانب سلطان احمد خان پادشاه پنهان  
روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نمود  
مقصود اینکه باین تقریب احوال و اوضاع حضرت ظل العالی



ملاحظه و از اراده خیال آنحضرت مطلع شوند امر و الا بود  
پوت محمد آقای مزبور را بعد از ورود به تبریز روانه بخراسان  
نماید و سرگردگان فاغنه در درجین از در استیصال در آن  
شفاعت اتحق سلطان افغان در ایام استیلای اشرف حکم  
یزد بعد از استیصال او روی نیاز با این دولت عاجز و نوار بود  
بود و جبهه سالی سده سعادت قرین گشته سه روز آن مکان برت  
قرین مقر کوکبه غر و تکلیف گشته از راه طبرستان و اردایوان کیف و چول  
ترکمانیه بیوت ساکن دشت قماق همیشه طبرستان مترو و نفاق که  
و ترکمانیه کوکلان در حد و در کرایا سکنی داشتند در تقدیم خدمت  
و داد و نسیه اریان محمدان بنو کیکه سبب دریافت رسم فریبنا  
متروک میداشتند از منزل مزبور تجدید منازل کرده چنانچه

هزار نفر از دلیران جلالت نشان از راه بسطام روانه  
موجب جهانش از راه مازندران شتگی اعلام ظفر فرجام  
گشته و مهند شده در پانزدهم ربیع الاول موجب و الا ایستاد  
میدان چپا فرسخی استرآباد بسرمیوت و ایشان از دهنه کرا  
بر سر کوکلان چاول اندازنده تاخت هر دو طایفه در کیر و زلف  
افشاده آنجماعت بر یکدیگر خبر نتوانند رسانید پس کوکبه منصوب  
روز موعود از آب ترک عبور و مکان مشهور بصیبا در امط  
نسرین شکار لوای التوا ساخته در آنجا معلوم شد که آنطایفه توسط  
ترکمانان اغریجه در میان طاله دریا سکنی دارند از توجه ریاست  
اقبال آگاهی فیهت بسمت خوق و جماعت کوکلان کباب لاد  
و سیمبار فرار نمودند پس معاودت با استرآباد کرده فرامیست



مؤکده بعموم سرحدات خراسان نوشته شده راه معامله را برتر بگفته  
مسدود و مقطوع و ایشانرا از گرفتار خیره ممنوع سازند و در غرض  
ربیع الثانی از آب جرجان گذشته از کنار دشت و حدود دامنه و کوهستان  
روان خراسان در مجال قرا باغ فرما اعمال گریه جمعی از متمردین و روستایی  
کوکلان از در عجب در آمده وارد خدمت آنحضرت و مستعد عفو  
تقصیر و عهده دادن بفرغه مال گشته مسئول آنظایفه قرین قبول و در باب  
همایون افند شده و خانوار و یورغه مال را بعتاقب روانه خراسان  
نمایند پس عسکر ظفر تو اما از فوج فوج مرض ساختند روانه بید  
و اوطان گذشته در پیم دلو بعد از سفرات در ارض قدس حاضر  
شوند و در آنمکان از جانب الله یار خان افغان در ارض قدس  
عریفه مشعر بر التماس عفو تقصیرات بر اینها بدار بر مروت نشانی

الوجه

رسیده و جواب او برین پنج از کلمه عزت اصدار است

آنکه عالیجاه الله یار خان  
بداند سرچی در خصوص اخوی ابراهیم منان عرض و استعد عانو  
نموده بوده چون مشارک این ابطالی خود سر منده و از وقوع شکست  
از قضای آسمان بود سگسته دل و سرا افکنده است فرج بعد از  
قلم او را نیازاریم و سر مساری و خجالت زد که خودش ارباب  
غیرت و حمیت را بدتر از آن عذاب منیت و اکنه داریم بر اینها  
منفی دستور نخواهد بود طالبان نام و سنگ را در معارک  
جنگ کشش و کوشش بقدر امکان است در کار اما بعد از آنکه  
شاهدش از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب ملالت ایشان  
و با قبض و بسط جهان معنی کاری و از تقدیرات الهی خستنی



نذرند و نخواهد بود زیرا که بمضمون صدق مقرون کریمه و بالانصاف  
فرغ عند الله ابواب فتح و ظفر منوط بتابند حضرت داور است  
نیز در سرچشمه سی شبر با وصف این معنی که نیکه فی الجمله از غیرت  
برده و رند نیزه و سنان اعداینه سپر سازند اما بطعنه پردانی  
نیزه فحلی کلک امثال اقران تن نمیدهند تیغ تیز دشمن سرکش را  
کردن تسلیم می نهند و بچو بکاری خانه عصاری پدر و برادر را می کشند  
حرف نذر اکنده تر از سیف قاتل و روی ترش را تلخ تر از هر  
مائل میندازد در دو خصم بچکن و نام کنه مبر کاتش کرمی عرق  
انفعالیت از صد و چهلین امری مادام احواله در شکنجه جهالت  
که قارقید لالت بوده مما تر ابر حیات راجع میماند چنانکه اظهور است  
است سپهر از زمین لوامی حسد بعد از آنکه از هر که سپهر با تیغ کشید

رو به بریت میکند و از رنگ زردی بر زمین نشد و می رود  
وقت در ریات جهان کشای هر از مرکز نقطه نصف النهار  
منحرف می سازد از فرط شرمساری آفتاب عسر خود را فری  
زوال می پسندد چند بار بمعانی مذکوره ملامت بر مشایخ  
وارد می نماید چرا از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت چرا  
شمع آسا انیمه سوزنش بر خورد و اساحته از شیخ تیز رو یافته  
و لیکن نخ درین است با وصف اینکه مکر از جانب مادر با حبیب  
رو برو ممنوع و از اوج سماهی خاطر الهام مطاها به خطاب یا  
ابراهیم اعرض غم به او را مسموع شد ما را بر خلاف مایل  
مصدر اینگونه جبل و فصول کشته باستی برهنه در عقل طریق تصدیق  
پوید و یاراه رضای غم ما را بروق ارشاد جوید در انصاف



ساکت طریق صدالامری و تابع مدلول آیه کریمه و هدیه انجیلی  
سخته طعن و توج را سزاوار و شایسته رنجش و آزار پیا شد چنان  
انفالچاه در مقام شفاعت و التماس در آمده بود و حسب اول  
انفالچاه ایندغه زبان تسلیم از زردن و کوتاه و بهمان توپجات  
ساخته سابقه او را در انتباه خستم

چون حضرت ظل الله منزل برت  
مراحل را طی کرده بان آفتاب و ماه جاشاب رسم ایوار و سپهر  
پمودند در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تا جدار اقلیم چهارم و سریر  
این ملینه طارم از سفر جانب غرب انصراف یافته از دروازه افی  
قدم شهبند حصار سپهر گذشت گوگبه خمر و ملک سروری بسطوت  
بهرامی و فرغضنفری وارد ارض فیض مدار و در غارت جنت شربت

چهار باغ مانند روح در قالب غصری شده که رفته چون در آن  
ادقات حادثه شکست بر لبهای مردم آن یار راه یافته هنوز  
در تمام کشتگان خویش بر او تا سینه ریش بمضرب ناخن چکن  
و از جو را فغان باغیفر ناله و افغان در کوس روئین فلک خردش  
اکل بود و دلسوختگان طاق غای و دل از استخوان سپه چو بندی نمود  
از لاله های دین طبع چو افغان بختند و برای گرمی هنگام از سوز  
جگر تشبیه با برمی انجینند موسک آه آتش نشان هرب با سمان  
میرفت و کل غران دل آتش بارشان بر طرف آتاش غم خردش  
میکشید صدای کوس و نقاره آلت سوز و سرور بود از این غمت  
دور دانسته در روز و رواد اهل شهر از نوازش نقاره شادمان  
و آیین بندگی و چو افغان ممنوع ساخته بهمان توپهای عداوار بود



جباگیری و مظنه و روه امبامع حرت و دشمن رسانیدند و بعد  
از سه روز به سفر کشان از پنج راه آمده آسایش کنین شد بدینخت  
بلاخطه سال افشار و ایلاته از فارس و عراق و آذربایجان فرستاد  
بودند پادشاه و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت مشغول ساخت  
فارسان فرستید پشه و چاکپو اران فرست اندیشه را برای تسلیم  
فنون سپاه گری برایشان گذاشته باینی ترک سیه مست چشم جوانان  
و مردم خجگر گذار دیده قان دلیران با جان سیه توز ابرو و تیره دل  
مکان قلب سکش و قیاح اندازی کند بشو و تعلیم پر پادشاه در اندک  
روزی هر یک در فنون سواری رستم بی در در خواری و نیزه زدن  
چرخ و جلا و جلا شدند اگر کار فرمائی دستی در میان باشد  
بناختن شک رایینه سیمایوان کن دل و چون در سفر هرات در حاکم

تقسیم داشت الله یار خاں ابداله تا آن زمان در ارض اقدس مهال  
و نواله خور خواں احسان میبود مستعدی آنکه در مار و چاق توقف  
و مشغول دلالت افاعنه شده باز در سفر هرات با دراک  
ملازمت پردازد لند او را بنقود و افره و خلع فاضله و خنجر  
مرصع و عطایای خاص اختصاص داده مرض و روانه مار و چاق  
ساخت و چون سیه مرقوم کلک پان تراوز کپیاں کوکلان در  
قربانغ محال گرایا بنجذمت آنحضرت آمده اظهار اینیت و تعهد  
کردند و دولت خانوار برسم یورغه مال بشهد مقدس آرد  
سکنی دهند و چون در انجام این امر تا خیر بطور رسید اقیان  
امر و الا صادر شده قشون استر با دبه بهانه سفر هرات آرد  
در سخوات توقف و مظنه امر و آنحضرت باشند و حضرت



والا در روز هشتم شهادت شد باقی از خاصان حریز  
و سبای عسکرم تنه الطایفه روانه و مقارن ورود موکب  
والا بنجوشان ترکمانیه نیز با مثال فرمان در گذشته حضرت  
علی اللہ عطف عنان بکاتب ارض اقدس فرمودند آنجا عت  
خانوار معهود را با ارض اقدس آورده سکنی دادند و مسجدی  
همه جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور در سفره رات ساکن شدند  
و چون بنجره مذکور شد حضرت شاه طلماب در صدف سلطنت  
و شیرازی فاطمه سلطان یکم خواهر قدسیه خود را نامزد پسر  
نقیه ازدواج عناصر و اجرام و همین فرزند مادر لیا و ایام هفتاد  
اعظم رضایت پذیر ساخته بود در این وقت که کوه مقدس پت  
الشرف ارض اقدس تحویل نمود ارقام مطاعه صادر شد و تمام

امرا و حکام و سراسر سپاه نصرت فرجام و عطای احشام  
انجم احشام در بزم ارم نظم مورد محفل عیش و سرور حاضر گردید  
پس کارکنان را با ایل طسار و لکار بنده ان صنایع پرور  
مقام مسلمان پذیرید و بازوی هنر پروری یازیده در آن  
روری عمارت چهار باغ را نمونه هشت و بهشت و باغین بنی  
و طرح چراغان رشک چرخ نمینو شرت ساختند در وجه  
و هم شهر رجب المرجب در صیغه قبّه خضر در آراستگ چهر طاق  
بود و بسطی غیر اذ فرخ نجر حلت افرای جمله عروس آفتاب  
خداوندیت بود و مسر که خدای خانه زنده زهر اسرود سراسر  
سرای چکن و چنان بود مجلس طیبی با هزاران مشرور و زینت  
ترتیب یافته دو هنداروت خلعت کرانها در آرزو بر کرد



سپاه و میران بارگاه و سبک کمان در بار و چاکران جان شارباق  
خانه نوازش عنایت یافته برود و شکر یک مانند کوه آ  
خلع خاری سکنین بسا شایخ کل حله پیش اثواب بویه دایر  
کردید ساکنان عرضه خاک بساط آرستند و شوخ چشمان فلک  
پای کوب سر و برقص برخواستند تا کیفیت برین پنج جشن و خرفان  
وزیر بندی و دلهای خلایق از مویزاید که ناکول لذت اندوز انواع ک  
و خرسندی گشته این هفت راه هفت شاهد ایام و کلکونه جمال  
شهو و اعوام ساختند و در شب هفدهم ماه قران عیدین و  
نیرس واقع شد و این عمارت دلنشین از پر تو وجود مسودان و خنجر  
برج سعادت رسک میت الشرف آفتاب گردید و بعد از سرباز  
کارطی برسم سیر و سکار بکانب اپورد و کلات در سکنه

بود توجه نموده بودند بجناب مرحمت سایه کستر فرق آمل سکنه  
انذار و حسرت کشیدند از فایض الانوار بودند گشته و چون  
خوارزم اکثر اوقات آمده در طش در منتهای معموره سر سدا  
اپوردت یورت اختیار و بجا انسانا و اپورد اطلاله  
قطاول و اضرا میگردند اگر چه ابراهیم خان حکم و الابجیت  
موفور در ناحیه درون متوقف و به تپه انطالیفه مامور بود  
چون عزم بلند و همت آسمان پونند آنحضرت هرگز توقع  
از کسی نداشت و کار را با امید برادر و چاکر گذارشته لهند نظیر  
باپورد احضار و در ستم شه شعبان با فوجی از فدویان جان ش  
ایفار و چهل و پنج فرسخ راه در سه روز طی کرده در محاط سجون  
و طش سبر وقت آنروزه رسیده رجال ایشان عرضه مشیر



و نسا و عورات ایشان اسیر و نهب اموال و هراق بیت  
و مساکن آذخانیفیه بر وجه اکل بعل آمد ابراهیم بنان نیز از آنها نجات  
تنبیه ترکانیه بگفته آذخانیفیه سرکش ابره تیاری سعی دلیران  
کردن فرار کوشمال کامل بخشیده روی توجه بکاتب ارض اقدس بنام  
و سابقا بسمت نکارش یافت حسین علیچای در حین توجه بر آت  
منصور بطرف آذربایجان فاغنه همدات راه بانید دولت  
عهد بندگانه بودند تحریص مخالفت کرده سلسله جنبان فضا  
پیود در این وقت خبر غریمت موکب های یون بکاتب هرات  
رعب اکل دلنمای نزدیک و دور کردید ذوالفقار خاکی  
نزد حسین فرستاده بمبادا علیه بنی تیشب بکل خیش از او استمد  
حسین فرزند بر نینه با گروه انبوه بعزم اعانت بدلا وارد اسفند

شده شاید بایاری کید کیزدم تیغ تیور طالع فولاد پیکر خدیو  
پرور و جوهره و از نالحدیدیه باس شید و منافع للناس  
آن پید او تصورش در عالم دهم چاک اکل قلوب اعداست  
رخت بود ای نجات کشیده نجاشاک راه بر سیلاب شیخ  
بر آفتاب بندد بعد از ورود با سفراز میثاق اتحاد از نظر  
صورت استحکام نیافته حسین استخلاص اسرای خود را وسیله  
اعتذار ساخته عرضیه استکانت آمیز مشرب استعدای خسته  
اولاد و نسوان محمود نکاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب  
ملار غصه ان مقدم خود و استی سلطان ناصری حاکم سابق بیز  
از جمله آزاد کردمای عفو خدیو یکانه بود روانه خدمت نمود  
مسؤل و درجه قبول یافته تمامی اسرای او را در ذکور انانها چنان



نفر بود تسلیم فرستادگان مزبور کرده ایشان را باین مرام و  
حصول کام بازگردانیده حسین نیز دو نفر از مخدرات سزادق  
سلطنت صفویه راه درستان سزار و حجاب استتار داشت  
بلاغ غفیران روانه درگاه سپهر و اوق ساختند صرفه در ~~حکایت~~  
و صلاح در رکعت و در کتب نذیده از فراه عازم قندک گردید  
اما با وصف مشاهده این نوع لطف و مرحمت بایستی ~~ما~~ مادام که  
سزار رتبه اطاعت و صداقت به پدید باز فساد بطن را ظاهر کرد  
دو سه هزار نفر از غلجی را را بر کرد که سیدال باغبانتا فاخته  
هرات فرستاده حضرت ظل اللہ بعد از وصول انچه مقصدی تعیین  
کرده آن دو اختر برج عفاف را از آنها زاره با خواجه سرایان باغرا  
با صفهان روان گردید بجزم سرای شاهی رسانید

نوروز فیروز این سال روز چهارم  
شنبه چهارم صیام نیز اعظم بعینم تنخیر شد حمل رایت عمل  
افراشته ننگشان شهرستان پنج راه از پنج میاق وی در ~~عنا~~  
باغ و گلزار قشلاق داشتند موسم حرکت معین در رسیدن و فرستادن  
بفروشان نامیه طسراف خم و فضای نامون از جوش لاله و ~~کابل~~  
ببر پردنای رکنین و خیام کلکون آرستند دلاوران صندوب و ایوان  
شمشاد و عرعر با ساز و برک تمام بمجسک خدیو بهار در آمد و افواج  
فاخته و مسترمی طوق بندک خاقان بر مع را گردن گرفتند سبزه  
دشته و خنجر و سه برکه سپردش پیر برداشت و چشمه سار از موج ~~ر~~  
در برودخت از سکوفه کلاه خودی بر سر نهاده نوروز فیروز



شخون بدار الملک دی آورده و جنود اردی بهشت راه فتنه یعنی  
کران زمستان است و هجوم سپاه شکوفه و اظهار شاخ سرگل  
شاخ را اسکشت بزیم خسرو اند مرتب یافته دلیران راسته  
خلع زرتاری کو تا کون چپ و دامان آماشاں از زرسرخ مال مال  
و مشوکل شده بعد از انقضای مجلس حبس و سوراخایم عیش و سرور  
رو کیشینه پانزدهم آتش سعادت فرجام با مندر فریدونه  
و کوه کبک کیکاوسی از ارض فیض انساب بمنزل طرق نصب خیا  
زیرین قباب کرده دلیران چند روزه از خونخواری دشمن چو  
دمان روزه دار لب فرو بسته بودند آنروز راعید خود بسته  
از لذت خون آشامی کام جتند و دلاوران تشنه خون خشم  
خشم و بخوردن مال عنایت کرسنه چشم بودند شمشیر کجا بر است

بلال شوال انکاشته هر روزه را کچپنه دمان رزم سگتند  
بعد از وصول بوکب ظفر فرجام بمنزل پوچ کام فر محال جانم  
و اغروق را کد داشته موافق آداب سپاه کرمی در ویه رزم  
کتری تعیین چرخ می باشی و قراول و تربت پت و هراول و قیو  
منقلای و ساق و وصول نموده لشکر حشر حشر را سه قول مقرر کرده  
و برای هر قول ساقه و وصول و طرح و کین از نینه گذاران باغ  
قرین و پیکیان مرغ آمین و تو سپانان و زنبورک خانه جدا گانه تعیین  
و با ذوق شش روزه از راه رباط قومان راه نورد و ادی کین  
شدند و فوج از مقدمه بجیش و کروی از لشکر پر جوش و طیش  
از رباط مزبور چپ اول و بمال شش و سکیان و غوریان انداخته تا  
آن حال معترض هنب و نیما در آمده قلمبهات در سر راه بود بجهت



حرکت مقلح اراده دلیران مفتوح و مقصد فخر و شوق گشت  
روز چهارم شوال المکرم مکان موسوم بقبسه سه فرسخی هرات  
مقرر و پیشان زین کمر و آه خایان فولاد پیکر گردید و دیده خصم اردو  
در چهار آینه کیه تا زان ستیزه جوارش قبه روی مرکب رامینا  
دیده بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و دلیران کینه  
پرداز در حواله شمشیرایت افزا و رزم ساز گشته ذوالفقار  
نیز برای اظهار جود جلالت از غلاف برآمده آن روز دلاوری  
شان با وسعت حوصله تا عصر تک نزدیک باغات شهر  
با تقایف یا غی منکانه ساز عرصه جنگ شد و حواله شام هر طرف  
دست از جنگ و حرب و پاز مضارطن و ضرب کشیدند و بر  
سیدالعلی با جمعی از سواره و پیاده معینم شجون نرسیده به

همایون پوسته بود جاده مقصود ساخته از میان آسین سایه  
رو لشکر فخر اگر گردید چو پیش بجز خروش از پرده داری طلعت  
لیل و تنها جم کرد لشکر و خیل دیده شناسا نسبت گشته در ضمیر  
میب و تو بچکان کیوان نسیب دست از ضرب صفوف و نظم  
باز داشته اکثری از منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در قاف  
زین بودند آن گروه انبوه دفعتا در کنار اردو بصدای شلیک  
حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی در سر نبره یکم  
خدیو هر چه اصدات یافته بود آنحضرت بعد از وصول بارها  
فیروزی شمول با سطت بهرامی و صولت ضرغامی برای تبرج  
اردو بال برج بلند اساس برآمده بوجود صلابت نمود و از آنرا  
نمونه برج اسد ساختند مقارن آن نیند افغانه از میان



بافیله مای سوزان مانند خیل نجوم از رود گمشان طار شد چهر  
از ایشان عاظم برج کرده آغاز خیز که روند خدیو شیر دل خرد  
شیر فلک در برج سپهر از مابش آب میشد با هشت نهار غلام  
تسکینی در آن زمان در موقف خدمت خدیو سعادت تو اما  
بودند بعد از آنکه پرداخته از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خیر  
برج آتشی منبعل ساختند و دلیران خصم افکن و بهادران قلب  
سکن نیز از معرکه فخر اثر پاوه دست بشیر با تیره روز  
در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه رنجیه جمع  
ایشان از منزل مستی دور ساختند روز دیگر طرفین سعد  
قال و میبای جدال کشته ریات طغیان شوکت و فریبان کوه  
تخت سفر قدر بر فراخت و غریو نامی و کوس و لوله و حرور

بر خم صرخ آبنوس انداخت سواره و پیاده افغان سبقت حبه با  
ساز جنگ مانند زیر و بم نغمه بر نیش و فرار کوه تحت سفاد آ  
انحضرت با کردی از یکتیجان کیوان شکوه متوجه سر کوه کشته  
جنگ در پیوت بعد از آنکه از آب خوشگوار خون اعدا اطفا  
نایره حرارت و تسکین شر شرارت شده جانپس آسنگ  
مراجعت کردند نوبت دیگر هوا صاف و آینه خورشید شفا  
بود طس فیس غرم مصاف کردند چرخ آشوب طلب غنچه  
انگیزی سبقت کریں کشته طرح شورش افکنده ابر بغزید آمد  
کوس حرب فرو کوه برق باتش افزونی نایره شرارت از  
جارجبت آسمان کلوه لکرک فرو نخت و باران آغاز تیر باران  
نمود جانپس لاد تیشه کام بمقر خود بار کشته بعد از چند روز



بازد الفقار خان همیشه آب خود سر در زیر پا و توس جلاد  
با دپا داشتند خود را در شکنای زبونان دیده نزدیک تر به جا  
جان بست در زند عهد و پیمان را در میان خود نمونگه با میان خسته  
مهند کرده اند غصه تا جان در بدن در تن در تن از بندش  
کوشش پردازنده شاید کوی از میدان تو اسند بود روزیکه  
شام سیه در رونج و سنان ثواب کو اکب را در کز  
طلعت منجلی و تیغ خورشید را بجا کتر صیقل ساخته <sup>شاه</sup>  
نظر عهد و وشینه با کرد و افغان کیدل و کیر بان پسات مجبوی  
پرون آمده قلعه ساق سلمان را نزدیک بمبکر طرفش  
بود تصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از آنجا  
آرامی جلال شد ناز از این طرف نیز خدیو کشور سردری بن

فیروزی صف آرامی عرصه دلاوری گشته اولاً لشکریان  
از دو جانب در برابر یکدیگر زانو زمین و پهلوی جلاد است  
غریب دندانه ساعت ابر بلا فطره زیز و برق اجل ساخته  
انگیز بود و بیچیک از دلاوران از زخمهای کاری سپلو شکان  
پهلوتی میکردند تا اینکه تاباید الهی پای ثبات دشمنان  
رفته پس نشست و بنفاد کریمه سیزم ابیح و یولون الد بر بطور  
پویت آنگاه کیه تا زان عرصه و غا جلولریز بر سر اظانفیه  
حمله و کشته جمعی کثیر از افاغنه عرصه سیف و سنان و بقیره  
نور طریق فرار و خدلال گشته تو سپانه و نقاره خانه ایشان  
بیت آمده پست و دوروز در آن مکان نصرت اندوز مقر  
کو کبه فیروز گشته هر روز دلیران شیر چنگ بنوید فرج می



وعدکم الله مغاکم کثیرة تاخذونها و فحوا می لهم ما یشاءون فیها  
ولدنیامزید باد پهای غرمت را بچا دل اطراف تیرنگ  
ساخته دوستی سیصد هزار کوفتند سوای سایر اب  
اموال بچطه کتاب در آوردند و آنجا عت از قلعه بر آمده  
نشت بجهاد آغاز رزم سازی و از جانب دلاوران سکیه  
بجنگ جانسوز و نوازی و بنوک سان سرافرازی پیش  
وروزی میکندت نه نیزه خطی دلاوان چن خطوط اشعه  
تا بان سیری از پیکاه فلک جاہ میکند رانید و شبی نمیده  
صولت بهادران مانند اس القول با دست و چهره پرخون  
سر سرکشی مظنه انور نمیریند الله یار خا  
سابقا از ارض قدس از خدمت اقدس مخص و روانه ما

...

چاق شده بود در منزل فر بود جمعیتی از او میا قیه با دعیا  
و مارو چاقه بهم آورده بار دومی همایون پوت و همچنین محمد  
سلطان مروی از منزل مذکوره با سه هزار نفر از لشکر خود  
تاخت توابع فرامه مور کشته بعد از ورود با آنجا مصطفی نام  
ابدال حاکم قلعه خاش حکمت کرده حاکم فر بود را با جمعی از  
مقتول و سزاوار با گرفتاران انفا حضور و الا وقت بخت  
خاش و کده را بجزیره تصرف در آورده چون مت کیتی کش  
را مقصود آن بوده اطرافه هرات محصور بود و منصوص  
شود در پست و ششم شه سوال ده هزار نفر از سپاه نصرت  
قرین را بر سر کرد که کار آکا مان رزم دیده با توپخانه و اسباب  
سپاه داری بجز است سنکر محل نقره مامور ساخته چون آ



حیر رود طغیان است از سمت زنده خان و کبوتر خان کدر  
گاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم میمالا گشتند و  
هنکام طبر محل موسوم بده تو محل نزول ارحم حضرت نشان کرد  
افواج قاهره از چند میل راه سرکش دیده افغان گشته تصور  
چنانچه چنان لشکر ظاهر نموده و دلیرانه از قلعه برآمده به پستان  
دیوار بست قریه شمشاد حص و عامر بود اما دانه جنگ شدند  
حضرت ظل الهی هشتاد و پنج روز می بودند و انور سرور  
برع و مغفله لطف خدای یگانه آراسته بر مرکب کرد و خرم  
سوار و جینای جنگ و کارزار گشته پیکیان پاوه و توپخانه را  
با قول هایون از پیش رو بمقابل افغان فرستادند و انطایفه  
مشغول جنگ سازند آنحضرت با فوجی از دلاوران در دریا

ظهور

غضنفره بضرب کیه او نیز جزاراد و سپهر و بارق سیف و نسا  
تیر خرم غم سر خشک و در را توده خاکتر میا ختند از پشت سر  
انگروه درآمده ما بین ایشان و قلعه فاصل دستورنمای مایل راه  
حایل شدند از یک جانب دمان آتشبار توپ و تفکند  
از دم تهنده زبانه اعصار فیه نار فاحرقت شعل ساخت و از  
طرف دیگر تیغ و سنان باطن دراز کرده بخطاب هل تجزول  
الاماکنتم تعلون بنوا سازی پرداخت انطایفه چون بقدر خدای  
یکانه اردو طرف خود را دوچار سر پنجه بلا و گرفتار شدند  
دیده آسنگ فرار کرده شیر شکاران تا آن زمان از تعاقب  
افغان قلاوه تیغ در کردن داشتند با اشاره آنحضرت سراسر  
خود داری کشیده از دو طرف چنگ و چنگال دلیری میزید



کشتن و بستن و دریدن و شکستن و پداختن و جمع از افاغنه را دیم  
اتسار از سر گذشته بگردن رسید و فوج را از نهرهای عمیق آب  
بگردن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر ~~مجا~~ را با جمع از نهر  
در خاک و آب سر با و فنا دادند علم و تقاره ایشان را بدست  
آورده پس ضد یو فلک جناب مظفر و کامیاب بجا بن  
منزل عمان تاب کشته آب و سلاح مقتولین را بدلیران <sup>نقد</sup>  
استی گرفتار از ابا کلک نیران عطا فرمود

چون جمعی از قشون پات از سر نقره بضا بطه مقرره در <sup>نظره</sup>  
رو و خانه بقرا اول اقدام داشتند از بهمان کرده بر فلک تیر کردند  
رسید استبنا ط فرار انظار یافته کرده از صفحه دشت سر نوشت  
کار آنفرقه تبه روز کار راه کلک <sup>ش</sup> تصاحب غبار نوشته بود و

بگرفتند سر راه ایشان از حریر رود هرات گذشته با همک رو  
چنگ جنگ ساز و تپای حصار هرات مخالفت نوازی آغاز  
کرده بمضرب شمشیر زخمه زنی چار تار پیکر عنصری ایشان  
روز دیگر خسرو زرن چنگ خورشید خاوری با کوبه نیکو خنجر  
همک سر پل مقطعات این و دینیل فام کرد و عازم پل  
مالا کشته در چاشگاه بقریه ما کهمان در کنار پل و قهت نصیب  
خیام اقامت کرده بحکم داور داراشکوه بر جهای متیس در  
اطراف اردوی طفله قرین بر سپهر برین سوده هر یک از <sup>ها</sup>  
و سرداران لشکر در سمت خود خندق و مورچل تربت داده  
جبالخی در عرصه خاک نهادند و بفاصله چند یوم به یوم  
هشتم و یقیناً احرام باشد دلاور خان تا یمنی <sup>ه</sup> بگومت او



و شافلان و عور و ساخره بلندی داشت با سه هزار نفر بخت  
و ادبیات و اردو معکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده  
پر و بره و کشته در همین ایام روزیکه خدیو کا  
طرف عصا رسواری مراجعت کرده بودند در میان خمیه های  
اسلحه حرب را از خود گند و بمبزم تفریح جانب شهر کوشک  
بلندی به بکرم والا بنا شده بود برآمدند ما هم توپچیان افغان  
خمیه مبارک را بنظر در آورده توپ انداختند و کلوله اش سقف  
چادر را شکافت بر جای رسند والا انداخته میشد در کنار فرشته  
بر زمین آمده کینزع پشته سبک نشست و همانا گذشت این نوع  
حظا از واقع عجب است خبر سپه داری حفظ حضرت داور و  
اقبال دولت صاحبقران غضنفر فرجی دیگرند است و چون بجای

۱۲۱  
رقم زده کلک پیاں کردید سمت غربی هدایت عبارت  
از منزل نقتده است مقصد لیراں آس خا و جانب جنوب شهر  
در سمت پل مالان بود مضرب خیام کلک فرساست در  
شرفه شهره خاله بود لهندا در چهارم ذقعه فوجی از لیراں  
لشکر نظر اثر با توپخانه و تدارکات شایان مامور ساخته  
از آب هدایت رود عبور و در محاذات راه کرخ در جانب  
شرفه لوی توپخانه فراهه راه مرور بر افغانه مسدود سازند  
روزیکه مامورین عازم سمت شرقه بودند حضرت ظل الهی  
از مستقر جلال خود با عساکر لشکر غربی متوجه شهر شدند و عین  
بسمت شرقه شوالست پر دخت و مامورین از روی طنبیلا  
خاطر در مکان مقرر دست تفریح و مسکن برای خود توپخانه



15  
ساخت مع هد اسیدال با فوجی از افغانه علیچا و ابدال  
روی جلادت درآمده سر راه برایشان گرفته جنگ در  
پویت دلیران مینه و میره و سرگردگان قلب و طرح بینه  
اقدام کرده انظار فیه را سگشت فاش داده سرور زنده  
بسیار بدست آوردند بعد از چند روز چون محل توقف اردو  
شرقه از قلعه دور بود آنحضرت بخت بغير آن مکان گماشته  
شب کیشنه داد و از دهم شد و نتیجه احرام با جمعی از خواص  
انظرف کرده روز دیگر هنگام صبح و لشکر نجوم امیر فلک  
عزم کوچ و سلطان ترین کلاه هر بارایت کیتی فروز ار  
شرقه آغاز طلوع و خروج کرده اردو را از آنجا حرکت داد و بجهت  
قریه اردو خان در کینه نخر شد است گشتند افغانه پانک نند  
فاز

خاشاک و سر راه بر آتش تاباک کیر و بهیات مجموعی ارباب  
مانعت درآمده کینه تاران طرح بکلمه والا برایشان تاشه تا کوه چنه  
شد تعاقب کرده جمعی ملاک و صحر برخی از سرگردگان نامی رسیده  
خم قرآک ساخته شتر و آب بسیار بدست آوردند و لشکر کشته  
نصیب بضابطه و ترمپ در کمال آرایش وزیب با عنینت  
و کیب آمده قریه اردو و خازان مقرو آنحضرت عطف عنان  
عزیمت بمسقط فطر پرور کرد  
در هشتم  
شهر و نتیجه احرام سه هند از دلیران حضرت نشان با تخمین  
و چکله و غیر اعمال پنج روانه و ما مورین موجب هند ما آن کویا  
غارت و جمعی از لشکر او از یکپه راه در آنست مظهر آثار شترت  
بودند عرضتغ نیر ساخته با اسیر موفور و عنایم نامصهور و



معکرت شده سرگردگان پیرایه پوش خلع فاخره نوشید  
شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطلاح شدند و هم در آن  
او ان محمد پیک مروی در سابق از دربار کرد و نودار بکرم والا  
نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته و او را از نطقه فربس  
شد ما را پاورده مرحمت و خبرگشته شدن عبدالله خان را بعرض  
رینا عبدالله خان بعد از وصول خطاب تسلیم  
خدیو ملک جناب دعوت آن عبدالله آقا الکتاب بسبب  
کشوده از تاج تارک مہامات ساخت و تبارک نفع  
پاخت در خلال آن سال فیما بین او و خدا یا رخ عباسی حاکم سند  
مجادله واقع شد در آغازش تعالی نوایر حرب کلوله بر سر عبد  
خان خورده از پای در آمد بلوچیه چون دیدند بر سر سردار

در

این قصیده در آمد مروی از معرکه حرب بر تافتند امیر محبت و  
امیر امتیاز ولدان عبدالله خان عریضه برسوخ این واقعه نوشته  
مصوب نبی عم خود بر فاقت موفقی سیک فرستاده از  
موقف اعلا نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت  
ولد بزرگ عبدالله خان با رسال خلع نصیبه و تقدیر است  
امیدوار شدند  
نخیکه  
سابقا ایالت با آن شد محمد سلطان مروی از سنکر نقره  
باخت توابع فراره مامور شد بود بعد از قتل مصطفی ابد  
و ضبط قلعه فراره خاش درهما سجا توقف داشت ثانی  
امام ویرومی سار و لیلو نایب دارالامان کرمان با حکم  
سیستان با تفاق محمد سلطان مجا صره و تسخیر فراره مامور



شده فطیرالدوله ابراهیم خان باقشون سرحدات خراسان از  
طیس و کیلیک عازم فراه کشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان  
الصالح او بتقدیم انجمنیت اقدام نمایند و درصین آمدن امان  
ویردی پیک جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس ساخت  
کرشک و بست مزاعمال و توابع قذما معین کشته و مامورین  
تقلعه بست مستول و اسلحه را قتل و غارت نمودند و مقارن  
آن جمعی از فاعنه علیجان از جانب حسین بگریزید که بازو خان  
پاپه در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بعد از خرابی  
صید شیر شکاران کشته و مامورین با اسیر و عنینت پسا برشته  
و با مامورین ملحق و در کالج سنکر ساخته ساخت نواحی فرما  
پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان بجد و وطن خراسان

رتکانه کوکالان از سفر خیر اثر بمساع علییه رسیده ابراهیم خان  
بروئی فرمان آمدن خود را موقوف و عنان غزم بتپشید  
معطف ساختند چون درصین توقف کبیر  
همایون در ارض فیض نمون او زکیان انطایفه متعهد دادن جمیع  
ملازم کشته در این اوان ملازمان مزبور را بنحو تعهد سرانجام و رد  
ساخته بعد از ورود بجد و اسفراين با اعتبار انشا را اخبار خراسان  
انطایفه ایقاذ نایره شرارت و دو اب و اسباب رعایا  
اتحل را غارت کرده عنان یافتند بنا بر وصول اخبار ابراهیم خان  
بعاد و دست مامور و فوجی دیگر از لشکر حضرت اثره بگریزید که  
امیر سلطان خزیمه و علی قاسم سار و لیلو باغات  
اما مامورین پیک نامزد کشته فرمان والا بینه نفاذ پیوسته



اما مویردی پیکت تا ورود سرکردگان سبک عثمانی  
کرده جلوجلا در از جانب قلعه کشیده دارند اما مویردی بر  
خلاف حکم و الا انظر سرکردگان کشیده برای اظهار رسد  
در پست دهم شد ذمی حجه بند از مکان سابق پیش برده نوا  
تا قلعه فندک فریخ و نیم مسافت دارد سرکرده نزول در  
روز و در ایشان بشکرده نو علمیردان ادره الفعار خان  
در فراه میسب و با فاغنه فراه در حواله اشبک کوه و فراه رود  
سرا راه برایشان گرفته محمد سلطان با سرکرده قشون کرمان در معرکه  
مقتول شدند و فاغنه جبری کشته روز دوم و سیم بهین مطلع  
پیش آمده در روز سیم در اشامی کیرود در سرکردگان جدید و  
عساکر کیده از معسکه هایدون نامور شده بودند بسیر وقت جنگ

الرب

رسیدند و پاسدار می و نبات قدم دست تصانچه زن تاب و  
توان افغان کشته ایشانرا سنگت فاحش داده پانصد نفر را  
قتیل و جمعی از نده دستیکر کرده بقیه بجانب قلعه فندک فرآ  
کردند اما اما مویردی پیکت بسبب سوزنم خود و سنگر تعمیر  
داده بود بدین معسکه دو سه نفر سر کرده معتبر کشته شدند  
نیابت کرمان و سرکردگان لشکر مغول و باقی سرکردگان و دلا  
باید از این فتح بغایت پیکران شمول کشته شدند و بعد از ورود  
موکب و الا بمنزل که گمان روسای او میاقیه سعادت یاب  
به بلشیم در بار سپهر پناهن شدند ایشانرا لبر کرد که همعین حال  
ولد ابراهیمان اساحیلو با فوجی از دلیران افواج قاهره  
بمهاجره اسفراين و بفاصله چند روز جمع سربکر دگ سردا



سلطان قراچو لو بغرم دستبرد روانه ولایت فرزند خورشید  
مأمورین شب داخل قلعه خجراں و در کین کین نشسته هنگام نیکی  
صبح جفا نمودند و ز معدوم می جلوه گردیدند ظهور و بر کشته  
افغانه قلعه نیز بسیاری آنچه قلیل چشم خست سیاه کرده چنانکه  
از قلعه آب جلالت بر کنجیه رزم جویان سبام کین از کمر  
کین درآمد تیغ برایشان نهاده سرور زنده بسیار و دو آب و  
اغنام شمار بدت آوردند و در کیش بنه مفد هم محرم سبام  
و صد و چهل و چهار بار از افغانه باز و الفقار خان تجدید عهده  
تا رمقی از جان ایشان باقیست در کشتش و کوشش کوشند  
پس در وب قلعه را ماند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت  
تمام از رودخانه هرات رود عبور و بهت اولان آغانه

شرو شور گردند حضرت ظل اللهی از سنه از منظمی و برای شاه  
فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود و عبادت هر روز مشغول  
نظاره بودند و بیدار بانه دیده ادراک فهم این معامله کرده  
قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با  
افواج خوخوا را عازم کارزار شدند فوجی از جانب شرق بر  
سرایشان رسیدند و خود با جمعی از پیش روی انظار ایفای  
تاخته سرور زنده موفور از ایشان بدت آمده تتمه از شرط  
اضطراب خود را با آب زده جمع نامه زندگیران در آب شستند  
دو الفقار خان نیند در رودخانه از آب غلطید به تیردستی  
طالع بدر رفته اما آب سواری او با زنی و یراق او بدت آمد  
و همچنین کیده نیند چون نمک از سایر ماکولات در دست



نایاب بود در ظلمت شب فوجی از انظار یافته مکمل نشانس  
برای تحصیل مکمل نسبت کرخ رفته بود بدین حکم و الا فوجی پیشه  
انظار یافته مکمل کیر پرده و اشته شمشیر زهر اکبول تلخی شور از  
جان شیرین بکنجت و هر روزه دست قضا برین نوح ابرو  
چرخ شور چشم مکمل بر چشم آگروه می نخت تا اینکه زمان  
محاصره چهار ماه امتداد یافت سیدالاح از جانب حسین  
با فوجی با عانت بدلا آمده بود چون اکثر لشکر یانش در محاصره  
عرضه شیخ قبا و بقیه از همدان قوت گرفتار جوع و غما شدند  
و در شب غزه صفره جوی می مفرد از شهر در آمده روانه  
وادی کبیر گردیدند  
افغانه  
چون پای نخت راست و اسباب سگت را در دست دیدند

چند نفر از روسای ابدالاله یار خان در خدمت آنحضرت  
مپود روانه کرده توسط شفاعت او استدعی بنای کارهت  
و متعدد دادن خانوار جمع از روسای ابدالاله کشته هر چند رعنا  
بلند پرواز همت آنحضرت بخرد در قلعه قاف تخریب ملک  
دلی پذیر نشین منیکرد اما بنا بر صلاح وقت و باستمرار کار  
انظار یافته بحسب ظاهر از در نخت کیر و با در نیامده بعد  
روانه نمودن فرستادگان ایشان چون ابراهیمان نیز در آرزو  
از اردوی هایدون روانه شده که دیدند مظنون افغانه آن  
حسین از قندمار با عانت ایشان مرآه باعث رقص ایشان  
شده بعد از قول خود کمال کرده پیغام دادند افغانه بر  
تختین انجیر کس روانه همراه کردند بعد از رسیدن



وقت عمل خواهد شد ای حرکت مروحه جنبان نایره غضب نخت  
کردیده فرمان الاصدور یافت در مقاطعه این امر حواله  
بشمیرتینت فر بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت  
و قلعه داری کوشند روزیکه مندوی تیره روی شب از  
انجم کواکب سنگ فتنه از دفر فرو ریخت و اقباب زد  
کوش بعد از تیغ کشیدن برده فرخ چرخ نیلگون آویخت پرخ  
دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرگردگان ابدال  
وارد و در معین و متحد انجام امر مقرر و مستعدی صد و  
مشورمان نیازمند تقویض ایالت هرات بالنه یارخان  
شدند و دوباره این متناپذیری انجام گشته الله یارخان است  
سرمه ساز فرمان هایون رازیب فرق افشار و هتیار خود  
۲۱

ساخته با سرگردگان در پیچ هسم ماه فروردین روانه هرات  
شده بعد از دوسه روزانه یاسل با سیصد نفر از عظامی پرخ  
دروازه و روسای صاحب نام و آوازه وارد اردو  
ظفر از و میکشای لاتی معروف مشکاه نظنه ساحت و بر طبق  
عرض آنجماعت مقرر شده ذوالفقار خان برادرش احمد  
خان مرضی بوده روانه فراه شدند اقامه کرین زوایه عمر  
کردند و الله یارخان با سرگردگان رخصت انصراف بقلعه  
یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه با بوخان افشار فرستاد  
عرض کردند که چهل هزار نفر از غلجی آمدند و ابداله فراه میاند  
از موقف فرمان اقدس مرضی باشند اول به پیش غلجی  
پردازند چون ای حرکت و سخن دروغ واهی و عاری از خرد



و یاد آوری زلف حیل و سری بود پیغام دادند  
اندوئی <sup>هر</sup> میطلبیدیم سالها پرسیده راه خانه و خود <sup>بر</sup>  
علیخان و ابد الاهد و با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی داشتند  
ایشان باید با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در <sup>معه</sup>  
کس خود آزماند نمایند و آنوقت در مجادله بروی کشیدند  
پس مقرر شد و لیدران با بستن چپا دل کشته نهال نیره دستا  
در آن چند روز با شطرنج بهار سارکاری کرده در حد <sup>نفسه</sup>  
خشک لب و شسته کام مانده بود از جو یا خصم سیر  
سازند الله یار خان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته باروی  
نیاز به رکاه خدیو دشمن نواز آمده چون عهد انطرافه را  
مانند آفتاب زمستان و محاب تابستان اعتبار نبرد

عبدالعزیز با بعضی از سرکردگان مامور توقف در اردوی <sup>نمی</sup>  
والله یار خان رخصت انصراف بشریافت در دوم <sup>پس</sup>  
الاول عریضه از جانب سرکردگان اسفراز رسید مبنی بر آنکه  
ذوالفقار خان بعد از ورود با اسفراز باسیدال <sup>از وقت فرا</sup>  
در آنجا توقف داشت افاغنه اسفراز را کو چاییده روانه <sup>روانه</sup>  
ساخته چون بمعنی زد لایب و اضعه نفاق بود یوسف سر کرده  
باریکرانی با کمینف از چاکران در بار روانه قلعه ساخته بانه یار خان  
و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و بیگانه <sup>حشت</sup>  
آئین فرستادند فرستادگان بارگشتند و خبر رسانیدند  
افاغنه بانه یار خان بطیایان همداست گشته در مقام <sup>کثیر</sup>  
مپاشند پس عبدالعزیز را با چند نفر از سرکردگان <sup>در</sup>



همایون بودن جن نظر ساخته با تو سر کرد کار از آن  
جبل مرکب بودند مانند ادب سپاه چال افکنده که قلم  
بطلان او را قسار کار کشید یوسف مزبور خرد و با  
صداقت وزیده بود حکم اقلو یوسف او طهر حو صول  
مانده رخصت معاودت یافت

چون الله یار خان بسیدار رخصت حصا  
دخت رول مسانت دیوار کار خود را در نفاق و دور  
گیر کرده دست امید را در جل المتین اندی ولت پایدار  
و برمت بروج استحکام در بند ما پر دخت و رنگ سیره  
رول رنجت در سیزدهم ریح الاول فوجی از زرد کوشان  
پشه در شب سیاه سمبت قلعه سفید فرستاده انظاره

بنا

از شیخ تینه دلیران و می خود را سخن یافته مجدداً جمع را  
بطرف بادغیث روانه کرد ایشان پارقه سبب باز آمدند  
و پنچین موسی دانکا با جمعیت کامریش از حواله چشمه و نقل  
تاخت بادغیث رفقه فی الفور با مرد الاجمعی تعاقب  
او ما مورد و گوگنه والا با فوجی از بها در آن سبب راه هر یک

در قبض روح ثانی عزرائیل بودند عازم محل موسوم کچیریل  
مبعرجا دل چنان بود کشته افغانه نینه بیات مجموعی  
قلعه سپردن آمده پایدگان ایشان از جانب کوه و سوا  
از پشت دیوار بست تا کی ساعت شب آغاز جنگ کرد  
شب تا رابستاره ریزی کلوله نمونه روز قیامت بود  
شعله تفکک و زنبورک سطح زمین را نمونه چسب زنیفا



ساختند و شب را خدیو فیروز روزگار در همان مکان  
پناور و وسیع بود بر روز ساینده صبحکامان باز آید ای جان  
آمده در بندرگاه شیراز خیره سری دست جلالت کشد  
پای متراشده از ضرب دست دلیران سر کوب بلخ  
یا قه راه گریز سپرد در آنجا بعضی رسیده دلاور اینکه  
مامور بقایب بودند بر خورده و از شش تا بانگ سیف  
لامع و حضرت دلیران برانیت قاطع بسیاری  
افغانه سایه نشین دیوار عدم باشاه فاجدهم شدند پیش  
عطف عنان مبتقر دولت فرمودند و سینه دلیران کینه  
فاک عرصه سیاوش از اسب افشا تیغ روین تن چو  
خون سیاوش بر کین و بار و دوش زمین از اجساد گسکان

بیا

سکین ساختند و یکم اسم الله یا رخاں در سمت کوزران  
جنب هرات رود با خورد و بزرگ قلعه همگانه آرامی عرصه  
کارزار کشته گوگینه و الا با تو چنانه بمقابله پرداخته از باغستان  
صفوف خصم باغی به تیز دستی تو چنان آتش دم بدم بر مید  
و در لب آب رود از دمان بزرگ زبانه آتش بر زبان میسند  
بفکینان قدر انداز در بار سحر و شرمی نقد جان ز سر سنج  
کار پر شمار از خندانان تفکک بر یکدیگر مرسد و دلدل  
یکه تا حرف مستی اعدا را از روزنامه ایام بگردد شیخ جانان  
میزد و دند همگام شام و صولت قلعه دار سپهر فیضی میران  
چهر سگت طرفین غارم جا و مقام خویش گردیدند و همچنین  
مکر آن کر سنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از ل



رخم سیف و سنان از جان سیر میکشند و با وصف اینکه هر  
طرف از کرپان حصار سرد بر میگردد و نیش مغضبه سگاف  
و گویان در سز زرش ایشان سر مول خود داری و نیزه بلند  
بها در آن کوتاهی در دل آزار می میکردند باز از شدت جوع  
در دل اشتها در آمده برای خوشه برخوشه پروین دریا  
و برای مستی گاه کا و کجبره کجکشان می بستند پادشاه  
جتاب می لیسیدند و بشوق شیر از تابشیر صبح چشم  
میکردند لقمه کلوله از دمان توب پر درون محبت بجان  
دل شکست میکردند و در عوض ناگول نیش و سنان او شتر  
جان کرده رخمهای کاری می خوردند و روزی شام و شب  
نمیرسیدند و چهل سینه سر معروض عرضه حضور فرشت

دلم

و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد و حصر عرضه خدمت کشیدند  
میکشند چون کوچ و متعلقان الهه یارخان در مار و چاق بود  
حضرت ظل اللهی جمعی با استحکام باد غیثات و بجا صرة قلعه  
مار و چاق مامور ساخته مامورین قلعه را تصرف و کوچ و کسا  
اورا بت آوردند

در بیت و یکم شهر بیخ الشان تا زکام جمع از افاغنه را  
هوای بلند پروازی سب افاده سمیت کبوتر خان بل پروا کرد  
از حسن اتفاقات آفتب جمعی از شاه بازان اوج دشمن شکار  
بقراول استمت مامور گشته بودند طرفین مانند شیشه حجر  
و پنبه و شتر قلاقه یکدیگر شده جمع از آن گزده بمطوره عدم کوه  
و بقیه بویرانده حصار سر در زردیافتیه گریزان بود و جبهه



دلیران نیز با حاطه آمکنان دختند هنگام طلوعه فجر  
خسرو زرین افروز سپهر پابک بامشب تیز کام سپهر گذار  
قدماں جهان از سر قهر و کین باد لاوران ظفر قرین متوجه گما  
گشته الله یار خان نیز از قلعه برآمده فوجی از هیکلیان گزید  
بعد و محصورین تعیین کرده آنطایفه همه جادوش بدوش  
رزم ساز و حرب کنان با ولوله و افغان رو با آمکنان گداشته  
در یابی لشکر فیر و زمی اثره محیط انورانه بودند تبحر یک  
عصای موسی اعجاز اعنی انکشت اشاره والا بعد لول فایز  
البحر فکان کل منبرق کالطود اعظیم کوجه دادند تا ایضا  
داخل حصار گشته پاران خود پویند پس آنحضرت سوارا  
خونخوار و دلاوران نیزه گذار را و دسته کرده هر دو

در سر راه ایشان سکیمت تعیین و تعیینان حالاک و زبر پیر  
پاک را در محاذات راه باز داشتند افغانه بعد از  
لحظه درنگ پشت داده مانند موج از پیکر گیر روان و چون  
سیل که مساران عبده کنان بجانب قلعه شتابان گشته چو  
بجز خردش نجا می فشیم من الیم ما غشیم اطراف ایشانرا  
گرفته و نمود امی حال منجا المورج فکان من المرفقین بطور  
اود و جمع کشید از افغان غریق لجه فاکشته آب نیزه  
وار از سر ایشان گذشت و جمع رسم بقید اسار گرفتار شد  
روز دیگر مجلس نیومثال آراسته عبد الغنی و باقی سرکرگان  
افغان در اردوی فلک مثال بودند بجهل اندس باران  
هنوز آفتاب کینیزه بلند گشته بود هزار و سیصد نیزه



سر بر سر نیزه بلند کرده سرگردان مورد عطا یا  
در وسای افغان سر بر زیر اکنده غریب بحر خجالت و ان  
کشته بعد از فتح  
وقوع دلاویز در همان روز طرف شام خبر رسید افغانه  
قلعه او به را تصرف کردند اسمعیل خان ساچلو به بشهر  
مامور باستحفاظ انجام شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر  
در آنوقت بگومت غوریان سرازیر داشت و زهرا  
ان قبیل رسانیدند آنکه چون فارسی زبانان او به  
با افغانه و مساز و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان  
رفقا تحقیق احوال ایشان مامور گشته با علام کلانتر او به  
بد و همدان فغان به کرد که شیدم و شرف سلطان

و ایاز نام از هرات عازم او به و شب در خارج قلعه کبیر  
کرده در هنگام صبح در پنجه هر انور مفتوح و در واره قلعه  
کشاده ش افغانه از کمینگاه بسید و آن قلعه را تصرف  
کرده و اسمعیل خان و رفقای او را قتل رسانیدند و چون  
قلعه مشحون بخیره وافر بود بنا بر اقلعه داری گذاشته  
پس حضرت ظل الله فوجها بمحاصره قلعه مزبور تعیین و پنجاه  
مخاربه واقع گشته شد و ایاز با جمعی قبیل رسیدند و نیز در  
این احوال خبر گرفتار درویش خان هزاره بعرض واکسید  
بعد از ورود موکب و الاجد و دهرت  
چون درویش خان با مخابرات با افغان قندمارا چیه  
درگاه آسمان جاهه سرباز زده دلاور خان تا منی با جمعی اردو



خراسان بتپینه او مامور گشته مامورین پورش برده قلعه  
تزاز راه مسکن او بود تصرف او را دستگیر ساخته بدگاه  
معلی فرستادند و مومنی الیه در روز و روز در باریت  
سرا به بوسه گاه سرکشان بود بیخ تنیز کردن تسلیم نهاد  
دوشن از خجالت با کرکوشی پردخت

در اوایل شهر جب الجب

الله یار خان شیخ الاسلام افغانه را با سعادت نام محمد  
خود روانه در با عظمت مدار ساخته تعهد نمود هر گاه

در قلعه او به محصور سپاه منصورند با کوچ او در راه  
پاشند مرضی کردند بدو عنده جبهه ساسی آستان  
قدر خواهد بود از جانب آنحضرت نیز این سؤل پذیرا

عقل

بقول دوسایط مامور بتوقف گشته فرماں والا در باب خجسته  
کوچ الله یار خان و اطلاق محصورین او بفرصت و ریاضه لیه  
خان بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردیر انکار گشته  
زن خود را املاک ساخته باز سپرد شرمی بگریزیده است  
مخالفت بر افراخت و در چهاردهم ماه فروردین آنحضرت  
با فوجی سمیت کازر گاه توجه فرموده بودند از راه چمبر  
وغرور آواز بلند آوازی نفیر بل لجوانه عتو و نفور بکوشش  
غیور رسانیدند ما بین تحت سفر و کازر گاه بمجرکه جگند  
شافت و جانی عمر بسیاری از افغانه رفتند جوی از چای  
شمشیر ابدار شست و شوی یافت و حمزه سلطان فلفل زای  
صنی ایالت هرات بالله یار خان مغرض میپود بر تبه



و کالت همتیار یافته اله یارخان بقلعه هرات شامه  
رو ازین آستانه بر تاقه شامه و اسکبار اله یارخان  
بود در اشانی منه ارکشا حقوق عینیت خدیو کا  
کشته چون محافظت یکدروازه از جانب اله یارخان بقلعه  
فوفلرای مخصوص بود متعهد گشت هرگاه از قتل او  
شود طایفه مزبور دروازه را بر روی کاشکان ایندوت  
خواهند گشت و برای امتحان این اذعان در شب پستم حبس  
فرمودند اما فوفلرای از جمله اعاضم افغان بود چند روز  
از اله یارخان روگردان و دخیل دارالامان دولت  
پناکشته بود از خدمت آنحضرت مستدعی تقدیم  
کشته روانه شد اله یارخان دانست و حمزه در کجا بندست

از در منع و جدال در آمده اما در اشانی محاربه بقبله  
بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بکلم فرماں فرمان تیغ  
په اما از عقب قوامان شافت پس در هر طرف از هر  
شرف و جنوب و شمال هرات نزدیک بقلعه باز کا قلعه  
بلند اساس بنا دهند از هر سکر فوجی از بنا در برابر  
مزبوره مامور و مقرر فرمودند به شدت محاصره کار  
بقلعه کیان تک و غذای ایشانرا منحصراً بکوه کوب  
و لنگت سازند بعد از چند روز اجتماع دیگر مفری  
و سوار مقام اطاعت مقررند و دیدند از باب استیصال  
در آمده مستدعی حضرت اله یارخان و عفو ذلات و  
متعهد استدر اک تلافی مافات شدند پس در غره



ماه مبارک صیام به باشاره ابروی هلال شمشیر و لیراں  
لبازخون آشام فرود بسته و از تشاره خانه اقبال آوار  
نصر فرموده و فتح قریب بر خواسته گردفتنه فرو نشاند  
نخش آویزه گوش مخالفان کشته یساقچیان کیوان صلابت  
برای ضبط دروب و تکلنه قلعه تعیین و طواف ایف افغان  
از دروازه سمت خود کرده کرده آغاز در آمدن کرده بجزای  
لویجبول مجا و مغارات و مدخله لوتوالیه و رسم بجزای  
نجات بنساج قلعه و قتل می نواح کشیده الله یار خان  
رفقای او و مشمول عطیه امان شده بودند با مشور عفو و بدقت  
عنایت سالم و غانم روانه تلمان گردیدند و برای حمل کوه  
باقی افغانه هم و دواب و الاغ سرانجام یافته از ابتدا

ارض قدس و اپورد و الامشای راس احمد سمنان کال سکون  
بجهه ایشان تعیین و ایشان را فتح فوج روانه خراسان ساحه  
محمد سلطان حاکم عالم کیفیت احوال او سابقا نگاشته لوصه  
گردید با یالت هرات سر بلند و بختاب خان فایض و بره  
مند گردیده در هفتم ماه مبارک رمضان با جنود نصرت فر  
و دبدبه و آئین داخل قلعه کشته بساط تکم کسند  
بجو که سابقا نگاشته  
یافت ظمیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس بر  
و تپه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود به سخواب انظافه  
از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شده جمعیرا  
سفر هرات تقدیر کرده بودند روانه دربار فلک مدار سخته



ملازمان فریبور در غره محرم وارد درگاه جهان پناه و با هم  
 گشتند و ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر منظم جماعت  
 سرحدات خراسان بموجب اشاره و الا با سپاه امیر و در  
 کردید در پهنیم <sup>سبع الاول</sup> وارد در در فلک جاه و از آنجا روانه <sup>در</sup> فراه تهرکی  
 لوای نصرت التو کرده فیما بین مجاربه واقع و شکست فاحش  
 بجال آنظایفه راه یافته سه کرده افغانه با جمع معترض فنا  
 درآمد پس ابراهیمخان با بشاره های یوں در مقام تغییر سنگ  
 در آمده قریه موسوم به سمر از برای نول خن تیار و با فوجی  
 دلیران بآن مکان آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شدند  
 از مشاهده اینحال جناب قائل گشته از قلعه بر آمده از طرف  
 هجوم آوردند دلیران خراسان نیز بتایید کردگار جهان

در

و اقبال خدیو کا مران صف آرای معرکه کارزار گشته ارگز  
 انکیز ملاج مظنه آثار و خوف افسر بود فتنه دور قمر پید  
 و از دلوله و آشوب بهادران حاکم از دلول و بقول الان  
 یومندان الفس بود قیام قیامت هوید گشته در یک ساعت  
 هزار و چهار صد نیره سه در عرصه میدان چمن کوی غلط  
 گشته سز کردگان و جان سپاران بطلبایمی خاص اختصاص یافتند  
 و چون در آن اوان مذکور میشدند و سزایان از حسین غلط  
 استمداد کرده از جانب او جمعی با عانت ایشان می آیند  
 و تاخت بلوچیه کر سیرات در حوزة تصرف و اختیار  
 حسین سپوزند مطیع نظر آفتاب اثر بود و لهذا اطمینان یک  
 جلایر چرخ پاشی لشکر ظفر اثر را با فوج روانه فراه گشتند



که اگر از افغانه قندمارا شرمی ظاهر شود با اتفاق ظمیر الدوله  
ابراهیمینان بعد آنکه پردازند و الاطه اب بیک نیز از  
چاه نجم الدین و پایاب باخت قلنجات بلوچ رایت میر  
افراز دو بعد از روانه شدن طهاب بیک چون مجرب  
کسان حسین امی اظهار اطاعت با پیش و تنوقات  
لایقه وارد در بار فیروزی اختصاص گردیدند و عمال  
ضمیر حانیت شانس قدس اقتضای باخت کر سیر  
کرده طهاب بیک را بمجاودت مامور ساختند تا  
مردم فراه بعد از آنکه همسران را در مانده روز خویش  
و گرفتار حرب و تشویش دیدند از آمدن ایشان مایوس  
چند نفر از رؤسای فراه برسم استمداد نزد حسین فرستاد

حسین نیز دو هنر از نواز جوانان نامی خود را بسر کرد که سید  
بمجاودت ارسال داشته بود و مقارن آن الله یار خان  
فراه و امانا آنجا از فرج هرات آگاه شدند بمطاهرت  
سیدال اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال  
افغانه علیخان از نظر فیهنگام شام داخل قلعه و فریاد  
نیز از این طرف آغاز کوچ کردن کرده بار بر سختی فرار و  
گریز بغرم قندمار استوارتبه نصف شب این خبر بانامی قند  
بعض ظمیر الدوله رسیده در ساعت جمعی از سر بازان  
دلیر را تعاقب ایشان فرستاده سرورنده بسیار  
آورده چون اکثر سپاه رزمسازان راه غلبه طمع در چنین  
اوقات حجاب دیده پناه و پرده راه شناسان پناه



بر کسب و غنیمت پرداخته بودند بقیه اسب خود را نیز  
سجده کشیده قلعه فراه با اولکند و دلارام و توباع  
بجایه تصرف در آمده تمامی اهل قلعه و بجا ماندن  
بدلیلان طغیان غنایت و محنت شوم و مقرر کردند  
خان با افواج نصرت نمودن و آنه موکب همایون کرد  
حضرت ظل الله بعد از فتح ارض بطن و بسط امور خاصه  
عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام میر شد  
انگ و خاک و سنگ آل و ادیر از خرام سبب  
خرام کت عنبرین رکت و بالعل بخشان هم سنگ  
فرمودند از کون بوز این طلعت و نور آفرین آیه اللیل جلنا  
ایة النهار بصرة بطور پوست و نقش جا اسقزین طلب

در صفحه باطل نشست خدیو فلک قدر مانده بر زمین  
گذشته پامی سلیمان خارج شهر بند شریف بر طرف  
عصر بتقدیر دولت مرحمت فرمود

سابقا تحریر یافت حضرت ظل الله بعد از فتح تبریز  
بیب وصول خبر سانحه خراسان فتح غنیمت سمیت  
ایروان و خجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدیر  
افراختند باین حقه دست رومیه از کار رفته بود  
کیرال و دل از دست رفته ایشانرا شکیمان حاصل  
باطمینان تمام و خاطر جمعی بصبط ولایت برداشتند  
و چون شاه طهاب کز راهها میگردید حضرت ظل الله



مملکت جدا گانه است و در سردار و ولایات اذربایجان

اعتیاج بوجود ایشان نیست بعد از آنکه رایات عتق

پیکر بنجاح تحصیل مال کشی بی چشم ظفر بجانب خراسان گردید

امسای دولت شاه و الاجاه را مضمون آنکه بهایهوی

دست افشانی ایشان ظایر شکسته بال جمعیت رویه

از آشیان قلاع روم کرده منع مراد پر بسته بام و کنج

تمنار در بسته دست مراد ایشان در خواهد آمد هنوز

اقدس مقرر گویند دولت بود برای رفع مایقال اراده

اعمالی است شاه ایران و مکنون ضمیر را بنجد یو کشور گیر اعلام کردند از آنجا که

جنگی و مملکت ولری در حرم کلخ صباخ امرای صاحب رامی شاهی با مقرب

رود در مقام آنکه اینها تجدید امر فرموده یافته و در ایامی که موبک و الا مشغول محاصره و تخریبها

بیکه مرفوع

بود بقلید آنحضرت که اجتهاد بر میان بسته در ماه چهارم

الآخر هندار و صد و چهل و سه مجری مطابق است این از

اصفهان با کونکه تمام و احتشام الا کلام بعینم تخریب تا

آذربایجان را است افرار غر و کشته بعد از ورود بهمد

و لعلیخا نیز برای تنیت جلوس سلطان محمود خان با نایب غیر

شاه و یکصد و شصت و غیرین روانه و بار روم ساخته خود و

تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از بستون یکت افشا

جمعیت کامر مستعد و امیر احتشام را بهوایمی حد

منعقد ساخته تغییر داده حکومت تبریز را بفرمان قلیخان

تفویض و از تبریز با تمام قشون عراق و آذربایجان

و حکام ولایت اینطرف رود ارس و عدت ایشان



هفته هزار نفر میرسد بجانب ایروان تکاوران میرشد  
جماعت رومیه اردو بادونجی از اخلای کرده بقلعه ایروان  
نزد علی پاشای حکیم او غایب در آن او ان اردولت عثمان  
سرعسکر دوم بامیور پاشای غمستحفظ آن مرزوبوم بود  
علی پاشا بنیاد ایروان برآمده در کنار رودخانه کرکانه  
فرسخی ایروان مورچل و منظرین ترتیب داده و راه آمد  
شدر ابسته برچو در قربانیه کوکبه شاهی با دریای لشکر  
از کرکانه چامی تندر از نیل عبور و علی پاشا نیز مقابله است  
فیمابین تلاته واقع و رومیه تاب صدقه فوج منصور نیاید  
مغلوب و توبخانه وارد و می خود را بر جا گذاشته  
بجانب ایروان منهدم گشته قربانیه بسبب توبخانه

و امانت ایشان پرداختند بعد از آن کسب موکب  
شاهی از قلعه ایروان گذشته در جانب غرب قلعه درسه  
فرسخ در محل موسوم کبار کرخام نزول افروختند و بعد  
چند روز چون قربانیه را تو سن جلادت سرکش و نعل  
با دپای غرور ایشان در آتش بود عثمان خود داری است  
و پامی تبه از از جای رفته روی برافستند و بجانب  
اردو خود شافتند هجده روز آن مقام مقر کوکبه شاهر  
گشته چون اه آذوقه مسدود بود غله با خطاط و غلابا  
رومی آورده دیگر در آن مکان کشت و توقف نموده حرکت  
و از راه دو قوزیولوم از ارس گذشته از راه خوبی و سلما  
وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسیده علی پاشا از آنجا



ایروان احمدپاشا و الابداد بربعکرمی منصوب و پیشتر  
عراق و آذربایجان مأمور مذکور کتب شاهی از تبریز عازم  
رنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود بمنزل بهر بجهت قتل  
قوللر اقای پیکر پکی فارس با قشون دبار دوشی شاهی پوت  
و اینضی مایه اعتضاد و ماده استظهار ایشان گشته از آنجا  
از راه درجسزین عازم همدان و مجمع آذربایقشون و چرکیک  
همدان و ولایات نواحی پرداخته در قشون موسوم کبوترخان  
مراعمال همدان خیم توقف برافزختند و احمدپاشا نیز بعد  
استماع خبر شکست شاه و الاجاه جمعیت خود را منعقد و  
نموده حرکت و بدو منزل ارض شاهی رسید از آنجا همدان  
صلح و آسایش مآورد و دولت تهر در میان متاع خود

و سرمایه باحتکال قماش عقل و شعور در بازار تبریز نیک و  
بد بودند بقصد جان خریدار کالای جلای اینجی گشته یکبار عطا  
ار دورا برسم سفارت نزد احمدپاشا فرستادند روز  
دیگر طلایه عسکر در میه نمودار گشته امنای شاه کرم کربلا  
ضمیرشان در کتاکش سر پنجه خوف در جای صبح جنگ  
و دامان خاطرشان گرفتار خار گریز و در کت بود  
ناچار سوار گشته چنار کارزار شدند درین اثنا فرستادند  
اینطرف سفیر خوش تقریر توپ کوه کوب کرم صیقل  
گشته تا با ارباب نصیبت تهور قربان شینه را کبوش و میه نشین  
در آرزو حضرت شاهی قلب را بجهت جان بلوچ و مینمه  
باجه امر اسپرده خود در جانب یسار مانند قلب قرآ



گرفت و چون تیر سپه امور جنگ برای قدم سپه محمد خاں  
بود مشارالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و بانگ  
طنخ و ضرب عنان تاب جانب حرب کشته توغس تیر کام  
خوف و سرکشی کرده بمیره خورده نظم قرار میره راه  
مستقر لوای خاص پادشاهی بود از تورک انداختند و بعد  
از آن رومیه بجانب قول هجوم آورد کشته رایت قزاقها  
سکوس ساختند چهار پنجاه نفر از سواره و پاداه قزاقیه  
در آنمغز که قیل و کرفار شدند و تمامی تو سجانده و امانه رشا  
و اهل اره تبصره رومیه در آمد پس بقیه اسیف لکوز  
کرده حرکت بدیاد و اوطان خود شتافتند پادشاه بقیه  
از خواص هانم صفهان احمد پاشا کرمانشاهان همدانرا

بالم:

بستور ایام تسلط افغان بجهت تصرف در آورده علی پاشا  
هم از اسیران گذشته از راه خمی و سلساس آمده قلعه و  
در مسکن و یورت افشارت محاصره کرده اما رخنه در  
اساس قلعه داری افشاریه نمود است افکنند بعد از سه  
رشته مراغه و تبریز را تصرف کرده محمد خاں در منزل  
مار و چاق ساروق منج حال قسم بپنجایح افغان خود  
با جماعت بلوچ و هزاره فرار و ترمز اظهار کرده بالای  
باستالت محمد علی خاں و غیره بازگشته بخدمت پادشاه  
آنکه شاه طهاب برادر داشت  
موسوم بهمید میرزا در صینی و محمود علی خاں امر تقبیر  
کال نموده الماس نام مباشر خدمت و مورق پور مستحق



شاهزادگان بود چون اسمعیل میرزا الفتی دشت او را  
زخوار و در جوا که کرده از میان شاهزادگان مقتول بود  
پیروان برده اسمعیل میرزا حیران به طرف کت و پو  
و عبورش بولایت کویلیویه اتفاق افتاده صفی میرزا  
نام مجبول خود را برادر شاه طهاب نامیده بود در کوه  
کیلویه لوی اقتدا فرشته بود و صفی میرزای فرور برادر او  
یا فته او را احضار و کوش و پنی او را بریده مرض اسمعیل  
بازنده صحرا نورد و ادبی حیرت پیود تا اینکه در اصفهان  
در محله عباس آباد ساکن گشته اما در اوقات شاه طهاب  
از سفر ایروان مراجعت نموده بود و موکب های او شغند  
محاصره هرات پیودند اعیان دولت شاه رفقه

بودم.

بر بعضی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت لب  
او در جزوباد راه آمیزش گشاده همه استان شد بود  
شاه طهاب را بر طرف و او را برابر او رکنت شاه  
تمکن سازندیک از هسل توطه نقض عهد کرده شاه طهاب را  
از این فقره واقف ساخته در روزیکه مهند بودند مکتوب  
طاهر سازند پادشاه مسابقت جسته در نکامیکه اسمعیل  
میرزا در حمام بود جسمی فرستاده بر سر او ریخته او را  
و بحضور طلبیده بعد از جواب و سوال و تحقیق و علل  
و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا تجا بل نموده در حضور  
خویش بر او را تیغ جفا کرد زنده خون او را بگردن فرست



و چون بجزیکه سبب نکارش یافت رضاقلیخان شالو <sup>محمود</sup>  
از جانب جناب نادر طلب ولایات و ولایات و ولایات  
نگر لو از طرف شاه بتینت جلوس سلطان محمود خان  
پادشاه دپچاه روم بآن مرز و بوم مقرر شده بود بعد  
از آنکه خبر ورود مویکب شاهی بر سر ایروان و سگشت  
او با ولیار دولت عثمانی رسید رضاقلیخان از اقلعه  
ماردین و ولایات از اجزیه فرستاده مجوس و اختیار  
صلح و جنگ را با احمد پاشا و لایحه تفویض نموده بعد  
از سنج و اقیه سگشت همداں بهتیا طایفه مبادا  
جناب ظل الله دوباره از خراسان بعزم اغانت <sup>نخست</sup>  
شاه و قصد دفع و کینه جوئی متوجه روم شوند احمد پاشا

بجای

باذن و فرمان پادشاه و الایجاه روم راعب صلح  
کشته راعب افندی فردار را بر بار پادشاهی <sup>نست</sup>  
و امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی <sup>نینه</sup> محمد صفا  
خان عبداللوه در آن اوان توپر ماشی بود ما مور با تمام  
این امر کشته بار راعب افندی روانه بغداد و مقدمه صلح  
بر اینج بنا گذاشته و ولایات جناب نادر مفتوح <sup>تدا</sup>  
کرده اند او لیا ر دولت صفویه متصرف کشته <sup>نظر</sup>  
رو و ارس بایران و آن طرف بدولت عثمانی متعلق  
باشه معلومه آن <sup>نینه</sup> محلی از کرمانشاهان بایران بوده <sup>بصفت</sup>  
ارپاتی مبرکار احمد پاشا مقرر کرد بدین دستور حد  
سنور فیما بین <sup>تدا</sup> یافته از طرفین و ثانی مقبره مرقا



قلم معاينه شمس واد صلح نامه را مصحوب خستق سبك معير الحك  
وميزراكا في خلفا بدرگاه معلى فرستاده وچگونگى را اعلام  
نموده مشار اليها حشر ماه شعبان درخير كار هرات  
نزديك با تمام بود و در بار سپه احتشام خديو  
علام شد چون انقسم مصالحه خصوصاً بعد از سكشت  
بر طبع غيور حضرت ظل اللهد درست نيامد لند اصلحا  
مربور را با مضا قبول مقرون ساخته در او اسطه  
محمد آقا نامه در عهد سلطان احمد خان از جانب ابراهيم  
وزير اعظم برسم سفارت آمده بسبب خلع سلطنت  
سلطان احمد خان و قتل ابراهيم پاشا جواب ان  
تعيين مانده محمد آقا در ارض اقدس توقف داشت او را

طلب فرموده باستعمال روانه استينول و پياد شاه و اب  
روم اعلام كردند يا تمامى ولايات ايران را در نمايند  
ويا آماده جنگ شوند و خبر توجه و الارا بجانب بغداد  
صريحاً با محمد پاشا نيز نوشته شده در تيمه كار بوده همچنان  
باشد و مقدر از افشاريه را نيز روانه اصفهان ساخته عينا  
دولت شاهى نوشته است شيعه و بلبلد ايران ارقام  
مشعر بر توجه موكب طفر اشر باين مضمون غراض صديقا

اگره كان استر ان الاملا و اعيا ممالك محروسه  
بترقيات يزدان موش و توجهات خاطر و الامتور  
بوده بداننده از آنجا به بركات و غيايات ايزد او



جل شاه العزیز و غیر تو لای فاذا ان ائمة را شی شریک  
الله علیهم شیع فلک ساهی هلال آسای و الاراد شیع  
خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین همیشه نصرت  
و ظفر پیشرو و جیوش اقبال نبیوش را سر و شش غیبی سیر  
و باز دی با نیروی سخت فیروز را در کشایش قلاع و بلاد  
دست دیگر است در این اوان مہمیت نشان باطاف  
قادر منان فاغنه را بدالہرات را از دم شمشیر غایبان  
عضنفر و بہادران از در در کانتہم حمہ مستقرہ فرہ فرہ  
قصورہ فہر و مصداق و طنوائی ما نعمتہم حصونہم در  
قلعہ ہرات متحصن و متوار بر بودند بمفا و وقفہ فلان  
الرعب کونہ احوال مبدل و بفقہای و زلز لو از لالی شیدا

ارکان صبر و قرارشان نزل بایقہ اشدت حجج با  
و از خوردن خم سیف و سنان با ما آمدند ما نیز نمضمون  
و ان احد من الشکرین استجارک فاجرة و مدلول اخر العقب  
القدرة انطایفہ را اماں و کبوحیدل از قلعہ ہرات فرما  
دا دیم شصت ہزار خانوار از ایشان آنچه تا حال در حقہ  
فلاکت و در ورطہ ہلاکت بودند تکما با خانہ و کوچ کاہنم  
جرا دقشتر متفرق ساخته بمالک خراسان الماخوار  
و شہر یار فرستادیم کجہ اللہ تعالی بمقابلید تا یادت ایزدی  
فتح قلعہ ہرات میسر و تمامی ایل مزبور با طویف علیچا  
قدما رہ با انطایفہ اتفاق و رزیدہ بودند مطیع و مسخر  
طوق اطاعت و چاکر و حلقہ خدمت و فرمانبر گرد



گرفتند در خلال این احوال از انجام مهمات فراخی صادر  
و سرکشان حدود خراسان را بتبینه کامر فرموده بودند  
نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللور رسید شعر بر اینکه  
نیامین اولیای دولت عثمانی چنین قرار یافته در ممالک  
انطرف رودارسن و می و هیظرف بقرب باش تعلق  
داشته باشم حتی انصالحه در نظر با حکم نفس بر آب نمون  
موج سراب دارند زیرا مقصد کما استخلاف اسرار است  
مطلق آن نپرداخته و آن امر هم را در ضمن صلح منبع  
ساخته است وجود امثال مانند کان به توفیق کرد و کاتب  
برتر و اقتدار یافته ایم همین است به مقتضای کلیم رابع  
کلیم سول غیر رعیه یا رضعیفان نموده شر مخالفین را از

سرسلین دفع و ماده فساد را از مزاج مملکت بکنیم  
نه اینکه قهقش غفلت بر دل زده تابع راسی دشمن و رضا جو  
خاطر خصم عهد شکن باشیم بجز الله تعالی امروز روزگار  
تیره و دست اقبال خسرو چیره و ضعف بدخواهان قدر  
و غلبه از دین مر قنویت از انظار نفع کم فرصت در آی  
گریمه اذاجار اسخوف را تیم منظره و الیک تدور  
اعینم کالذی نعشی علیه فر الموت و اذا ذهب الخوف  
سلفوا کم بالنته صددا شحه علی الخیر بمصدان حال نیست  
تحمیل ماین امر کردن از حمیت دور است و منافذ طبع غیور  
است چون صبح فر بود مغایر رضا بر جناب سجاده و  
مخالف مصلحت و دولت ابدت خاقان بود لعل



امضا مقرون نفرمودیم از آنجا سر پنجه شوق طواف  
روضه ملائک مطاف حضرت امیر المؤمنین و مولای  
متقیین غالب کل غالب و مطلوب کل طالب عباد  
ای طالب علیه اسلام کرپا کبیر خاطر هفت کرین است  
توفیق استخلاص اسرای مسلمین را در راه احدیت میا  
پا شایسته الله تعالی بعد از عید سعید فطر به معنای جود علم  
و مهر کای تیدات لاری از خدمت سلطان اقلیم و لیا  
ارضا عین موسر الرضا علیه التجه و الهی منحصر کشته چشم  
پر خاشجوی قومی چپک و عساکر هزار خور فیروز چپک  
بدون تهن و در آنک کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود و جوی  
ش طغیان نمود شوخ جویم سویا چنیدر میروم بمجا

رو بر زمین تا یاکه را خواهد میس که باشد و لاله  
لینی ای فاعل کک غدا الا ان یشاء الله اگر قدم  
در ره خاندان صدق بدرقه رمت شود سمت شنبه  
دشمن آتش نهاد با دپهارا کبوسر خاک بر سر کس است  
رشته باز آید کبوسر هر کس در این امر داخل نباشد از کسوت  
حمیت عار و پله بهره از سعادت دین دار و سزاوار  
لعن حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و معدود  
در زمره خوارج خواهد بود

نوروز فیروز این سال هایون فال  
در پست و حرم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاده  
بجگم نوروز سلطان افواج قاهره نسیم فاتح ارک



توی بر توی غنچه و قلعه در بسته اهل بازار کشته ده سرخ لاله  
و قلعه سفید شکوفه مسخر سلطان بهار کردید و افغان عهد  
بهار از کوه دو شاخه شاخسار استنک شیوه سوراخ کنسیر  
نموده لشکر نیما کردی و بهر از شهر بند چرخ مباد افرم و رخت  
با افر کشیده قوت نامیه و پیشانی کش سلطان فرید و حشمت  
فروردین است بزم دار السلام چرخ از ریاحین الوان ختام گلگون  
بر اطراف دست و چرخ و صحیح کلشن زود خدیو نسرده مزاج  
دی به باعث خستلال اوضاع بساں بود با مرقد پان طبع  
از شوق و عمل گوشه نشین و نوباوه کل ز زرده قوت نامیه  
و مولده و نچه نفس نایه بود نافذ الامر عرصه خاک بویط  
زین کشته در دار الضرب چرخ از زر سرخ کل سوره دریم

دنیار لاله عباسی بنام نامر سلطان نامیه رواج یافت و خطا  
قمر و هزار دستاں با هزار زبان در منابر شاخسار  
دعای پادشاه زمان رطب اللسان کشته مجلس تجویل نام  
جمیل ترمت یافته نه هنر اردت خلع رخسده و اسبا  
ارزنده بسداں سپاه و چاکران در گاه از جا به خانه  
احسان عنایت کشته بعد از انقضا بر حش نورد ز کار کمال  
سرکار و الا با مرهایون بهیه و سیاق سفر عراق پرداخت  
روز عید سعید فطر از پیل مالان نهضت و در جلگه کریرا  
قباب خمر گاه آسمان چاه بزرده مهر و ماه منداخته نام  
صحرا از سادات رکنین رسک کستان چس کشته  
ظہیر الدوله ابراهیم خان نیز در آرزو با افواج نصرت



نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت پناه و رد  
دیگر همگن پرایه پوش خلع آفتاب شعاع شایه  
فراه را بعلاده حکومت قاین با سمعیان خان خرنیه و سکو  
اسفرازا با سمعیان سلطان لکنرو و پنج سلطان در زین  
سکنی داشت مفوض و هر یک را روانه محل خود ساختند  
و طلماب سیک جلای را بحکومت محال از قوشخانه و  
چرمغان و حاجلار را بحطاب خان سرمنه از و جمع از <sup>غیر</sup>  
همراه او کرده مقرر داشتند سه هزار نفر از ایلات  
و تفکیکین سرحدات آنجا ملازم گرفته رفته در چند برکه در  
جانب دشت قچاق و قسمت قلعه متین احداث کرد  
در آنجا توقف و هر وقت از بیوت و کولان <sup>مهر</sup> کسرا

شود بپینه ایشان پردازند بعد از انجام امر فر بولاک  
جهاگشا بجانب خراسان در بهتر از آمده چون همیشه  
فتح و ظفر دو اسبه با استقبال موکب همایون میآمد و سکر  
جام از جانب لطفعلی سیک کوسه احمد لو و عاشور سیک  
پاپالو از موقف فرماں مامور به بتبینه ترکانه طرش بود  
چاپار وارد و خبر رسانیده فوجی از ترکانه <sup>آهسته</sup>  
بکده لک و چشمه خلیج من محال اپور و عبور کرده آن  
ناحیه را تاخت و سرگردگان با جمع بتعاقب ایشان  
پویان و در سمت سفارقه پویان سر راه بر آفتنه  
جویان گرفته سرور زنده بسیار یافته بدت آورده اسرا  
و انعام را تمام استرا کرد و ندیس کوبه و الادر <sup>نصف</sup>



ماه فرورد و اردارض اقدس کشته مردم دیده اعیان  
از ادراک طلعت هر پرورش هم دیگر چشم روشنی  
و وضع و شریف از شرف اندوزی خدمت فرخنده  
کوهرش لالی سگر الهی مشقت زبان سفید چون سنجک  
و میرزا کافه نجو که مرند کور شد در هرات از خدمت  
شاهی برای ابلاغ مرده صلح آمده بودند مقدمات سفر  
عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی  
مواد بایشان مذکره کرده ایشان را بر فاقه ملاحظه  
ملا باشر و میرزا ابوالقاسم کاشر در پانزدهم شهریور  
روانه اصفهان ساختند حکومت را پیش از وقت بخت  
شاهی عرض و حال نمایند اینصالحه مقرون بصیحت

۱۰۰

موجب شای بجانب قم و طهران بنصت فرماید در آنجا  
مقدمات و طی محاکمات واقع شود با تفاق متوجه رفا  
و عازم کینه جود و قصاص از امانه آنروز و بوم شویم در آنجا  
بجانب بغداد است از لوازم هر لوازم شود پس برنگ  
اسباب سفر عراق و تهیه و مدارک بیاق پرداخته چون  
بعد از کشت شای در سمدان و در هر یک از ولایات  
از باب بخی و نفاق بخود سری اتفاق نموده تمکین حکم  
و عام خود نمیکردند لهذا پیش از توجه موجب منصور جعفر  
از سرگردگان را با سپاه بکو کیلویه و لرستان و گنا  
و سمت سیلاخور و چالین و قزوین و سایر ولایات  
عراق و معانات وارد پیل تعیین و ختیار رحمت



آذربایجان را بطغیان یک کوچ احمد لوتفویض فرموده بکجا  
حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند مترصد طوع  
طلیعه هایون باشند و چون در محاصره هرات حدما  
پسندیده از عبد الغر کوزا با بطور پوت شایسته تری  
و تربیت بود لهذا او را بجناب خان و حکومت ابد  
صاحب رتبه و قدر عالی ساخته بکار رؤسای افغان پیرا  
پوشش شریف فاحشه و مریض ساخته بمساکر خود  
رفته در روز حرکت همه اشراق بجانب عراق باب و  
یراق فرجیث الاثاق در موکب فیروزی اتساق حاضر  
باشند و در مقدمه ذیقعه بعزم اتساق و اشط  
ضوا بطحد و دشت و اپورده یورت قدیم نهند

است از راه کلات عازم اپور کشته دو روز در کلات  
ه قلعه خدا آفرین از کنگه غریبه روی زمین و در وسعت  
و رفعت نمونه پهن برین است بسیر و شکار پر دشته از آنجا  
بجانب اپور توجه فرمودند در آن خطه دلگشا ازین  
نیز با سرکردگان و رؤسای عساکر سرحدات از حد و  
و درون وارد حضور اعلا گشت و ضبط در بطاعت  
خراسان و بست بند سلطان مرو شاهان با و مقوض بعد  
از یک هفته از راه درخرو میاب و کوپکان و خرم دره مرقد  
ایلیان خاصه بود او هم زین تمام را صرخرام خسته  
از شرادامای گلگون نژاد تیز کرد و خانه زادامای خوش پیکر  
نامون نوز و بلزمان کاب عنایت و چون محل موسوم



برادگان در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع است  
و اینست آب وهو ابر کشته ولایات خراسان بحسب  
از متحدات معمار بلند صفت و بناهای مندرس بطبع ابر  
آنحضرت و سابق در آن عرصه و پذیر عمارات عالی  
در زینت و صفای چشمه و نظیر و در رفعت و اعتدال کتب  
خورنق و صدیر است طبع افکنده بودند و در آن مکان  
کشته تجدید آلبانیه و نشین پنج قدم صمیمیت لزوم غیرت  
افزای اروی بهشت و فرورین و در چشم و حجه اکرام  
ارض اقدس امقر کوبه سپهرترین ساختند و مقار  
آن او ان یکپایان ترکمانیه و کولان هنوز چند ان یکپایان  
بارکران اطاعتش در نداده بودند و در ارض قاهر

که

کشته امر و الا بعد و ریوت کوچ خود را از سمت شمال  
رو خانه زمانه بجانب جنوب آورده از زمانه الحاکم کرام  
سکنی و هزار نفر از جوانان نامی بجهت سفر عراق در  
راه حاضر سازند و در دهم ماه فروردین از جانب  
سرداران روسیه در درشت بودند با پیش و تحفه  
لایقه وارد کشته عرایض ضراعت آئین بنظر رسانیده  
بر اینیکه مقدمه تحلیله کیلانات حواله برای زرین قاهر  
و موقوف با امر و اشاره مقدس است <sup>اکت</sup>  
تحریر یافت حضرت نادر می در غیره حضرت نادر  
مازندران امقر کوبه فیروز نشان ساختند <sup>بطلب</sup>  
ولایات دارالمرکز و پادشاه خورشید کلاه روس



فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیر  
ممالک رومیه با نظایفه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان  
قبول و انجام این امر را سرداران خود در کیلان  
میپویند محمول و موکول و ایلی را خصمت انصراف دادند  
در هرات میگردیدند هر آنکه ضرب سردقات دولت  
بود ایلی معاودت و حقیقت حال را معروض داشتند  
و الا رسانیدند و از آنجا بموجب اذن و فرمان پادشاه  
روان گردیدند و پادشاهی شش بنیامین اعیان دولت  
شاهی و سرداران روسیه امر مصاحبه چنین گفتند  
یافتند که مجال کیلان تا ایطرف سالیان متعلق تا ایران  
باد کوبه و در بند و سایر مجال آنطرف بعد از آنکه پادشاه

و نظیر

و ولایات در تصرف رومیه است امتزاع یا بدین  
این دولت داده شود از جانب شاه و الا جاه وزیر  
هم برت فرستاده شود چو دوست و دشمن استوانه  
ذات نادر را باعث قوام و بنیان و موجب  
و ثبات ارکان دولت ایران میدانند و هنوز کار  
هرات فیصل یافته نزدیک و دور چشم بر راه شطرا  
و کوش با و از مال انکار میبودند لهذا روسیه در  
تخلیه ولایات بنا بر ابدع الوقت گذاشتند و وزیرند که  
در لاهیجان بصفحه شماری افراد حیرت روز بر شتاب  
میرسانیده تا اینکه کار هرات انجام و توفیق مویک  
و الا بطرف عراق تحقیق یافته سرداران روسیه اند



راه عاقبت اندیشی کس روانه خدمت اقدس نموده  
تمیشت این امر را منوط با مردن فرمان آنحضرت  
ساختند پس از جانب آنحضرت نیز دو نفر از یاران  
مامور گشته رفته روسیه را از دارالمرکز خارج کرده  
هر گاه آنطایفه ببارشورش بجه طوفان بادبان کشتی  
غنیمت نیفزاند و در دریا کنار طبع لنگر توقف انداختند  
چگونگی را صریحا سیریا بعضی و الارستان

و چون به جهت فتنه  
از انظام مہام خراسان حاصل گردید روز جمعہ بیست  
و ششم دیگجہ احرام ہزار و صد و چہل و چہار ہجر ہجرت  
سپہان نہیب بکلم فرما زوال خطہ تصانیست و چہا

دقیقہ از طہ انقضایا قہ از عمارت چہار باغ عزم طہ  
روضہ رضیۃ رضا و استمداد اروح مطہر آن پادشا  
کشور ولایت ارتضا نموده عمارات قدیم را با شقہ  
ماہ سر علم رسک پت اشرف نیز عظم ساحہ بد  
ہفتم ماہ محرم بشوکت کسری و جم خارج شد را مضرب  
خیام انجم چشم و مقرر دوی کو اکب خدم ساختند  
منزل را دکان توپخانہ و قورخانہ از سہ راہ سبز و ا  
فرستادہ موکب ہمایوں از راہ خوشاں کوچ بر کوچ خانہ  
مقصد کردید چون ترکمانیہ تا آن زمان ہزار نفر لازم  
معمود را بروقی ہنماں حاضر کردہ بودند بعد از رو  
بجنو اب اغر و قرابا افواج قاہرہ از راہ بظام



روانه و خود عازم شد ک گریا شدند و مقصود آنکه اگر  
ترکانه در ادای تعهد تماول و تمدن نمایند از راه دشت  
به تنبیه ایشان پرداخته باستر اباد منصرف و اگر  
روسیه نیز در تحلیله ولایات اتمال نمایند از استر اباد  
و ما زندان چون بلای ناگهان و نوازل آسمان یعنی دلا  
عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان همان سازند و  
در روز و در شب با جرم پانصد نفر از ترکانه مأمور برسم  
بسیاق وارد موکب خورشید اشراق گشته بقیه سبت  
دشت فرا کرده ند چون موسم شدت تابستان است  
در دشت نایاب بود و هزار مادیان از سببان سوار  
غازیان اشخاب کرده دو هفته از نفر دلا و را نصرت

بزل

انتساب را رفیق رکاب ساخته باب آذوقه در  
روز قدم بودی ایغار کند اشتد چرخ در صحن حرکت  
از جاجرم مقرر شده بود و طما سجان جلایره در حید  
مشغول بساختن قلعه بود از راه دشت بجنود نظر نمود  
ملی شود مشارالیه جمعیت خود عازم خدمت خدیو <sup>رکاب</sup>  
و در عرض راه بجمعی از ترکانه میوت از سطت پنا  
نصرت شعار فرار و در امکان اقامت اختیار  
کرده بودند و چار گشته مردان ایشان طعمه شمشیر  
و زنان ایشان عرضه اسار گشته با غنایم بسیار بموکب  
والا پویت تا حواله کوه بلجان و مشهد مصریان بیجا  
ایشان ایغار مش کرده مانند رنک پریده و مزج <sup>مید</sup>



نشانی از انطایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام غریبت  
نموده در حین انصراف طلماسبجان جلای را بتفویض  
سردار رقدما رسرا فرار و مقرر فرمودند رفته قلعه  
چندیر راه از آب و آبادی دور است خراب و از آنجا  
عازم هرات گشته و پیر محمد خان پیکر بیگ پیکر هرات  
هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوائف ملازم کار آمد  
کرفته باتفاق یکدیگر جهات امنیت را نظام دادند چنانکه  
کار رقدما رو با طلماسبجان و اقدار عرب افکن و لیا  
سرکشان آندیا را بشنود و از آنجا مرض و روز  
ساخته موکب و الا از راه اترک منطف و در میت و  
چهارم ماه فروردین بکبار رود در جرجان وارد گشته اراد

توجه نسبت کیلان در خاطر و الا تقسیم داشت عریضه  
مصلان و اما کیلان رسید مشعر بر اینکه روسیه بخبر  
انشار آوازه ورود موکب و الا تمام کیلانات را  
خالی کرده سپردند پس حکم منیت نشان با حضار عمل  
و روسای کیلان غزنفا دیامه حرکت و از راه علی بولغ  
و امغان روانه و در منزل قوشه بار دومی همایون  
ملحی شده و از آنجا ولایت طبران مخیم خشم گشته و  
عمال اما کیلان در آنجا شرفیاب بقبیل عقبه سپید  
گردیدند و بعد از تیغ محاسبات و تشخیص معاملات  
اتولایت ایشانرا مرض و شروع بملاحظه ساکنان  
فیروزی تواماں کرده پنجاه هزار تومان برای تحفه



اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بجا ضرای  
رکاب انعام فرمودند و در منزل شهریار محمد خا  
بلوچ از جانب شاه و الاجاه با ایالت کوئیلویه سر فرما  
دشت بخدمت و الا فایض گشته چون طایفه بلوچ و ابا  
ولایات از حیابات ابواب شکایت کشودند  
بمعرض مصادره در آمده محمد علیخان پیکر پیک فارسی نیز  
جمعیت کامران قشون فارسی و عراقی منعقد ساخته  
تم بموکب و الا پویت و منظر نظرا قدس آن بوده از  
راه سفر امان متوجه مقصد شوند چون بخدمت شاه بجا  
تکلیف آمدن بقم و طران شد. بود او را بمعنی بکسر  
کیشی و بداندیشی افتاده کس نیز داحمد پاشا و الا بعد از

فرستاده بارومیه بنای سازش گذاشته و چون در  
چنین وقت امر خطیری مثل سفر و مپشینا و همت  
والا بود مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و متضخم معاص  
بود برای اصلاح کار حال او عطف عنان بجا بجا  
کردند بنا بر اینکه عبور شکر منصور بسبب عدت از معبر  
قد و دستغذر بود پیش از حرکت موکب و الا افواج قاه  
فوج فوج بعضی از راه قد و دوبرخ از راه نطنز متوجه  
گشته متعاقب لوای آسمان ساوا اعلام فلک فرساکه  
کرده باغ هزار جریب برای نزول کوکبه پر فروز تعریف  
چون خدیو و الا جناب بسبب شدت کرام



و تابش آفتاب چون ماه جاشاب به با فوج کواکب  
شبها طی درجات منازل نماید برسم ایوار و شبگیر  
قطع مساکت و مراحل میفرمودند در شب سه شنبه چنان  
شهر صبح الا اول دو ساعت قبل از طلوع فجر از منزل  
نظر حرکت و امران از جناب شاه طهاب تهنیت  
آمده بودند اردو در باش سطر با هم وارد حاکم  
جنود قاهره غزاکاب بوسی در یافته هنگام طلوع فجر  
رایت ظفر آیت نور پاش فضا شد کشته در حیدر  
کوکبه والا توپهای اردو در مان کوه تواج بروج شد  
میدان بجلوه ظفر همغان کتیه بر عراده های سپه  
میا داشتند عقده عنم راه در دل کرده بودند با

و مانند لوله شعبده باز در عرصه نشاط از دمان آتش فشان  
آغاز کردند و از غنیمت دیدن توپهای آتش دم الما هم  
مانند نجات خود در خواب بودند پیدار و از سیاه ستر  
طالع همیشه ارگشته و تماشای گاه آن سردر شتافتند و صبح  
آفتاب را در کیزمان طالع یافتند القصة حضرت ظل الله  
باغ هزار جریب را از نزول موکب معود سعادت  
آباد ساخته شاه و الاجاه نیز وارد سر منزل اقدس و  
بره یاب ملاقات کشته بعد از انقضای مجلس در عمارت  
خلوت بساط نشاط گسترده آرزو و آتش را با جام  
عشرت طلب تجرع اقداح راح ریحانه و نوشید  
باوه ارغوانی پر دختند غرض از بزم خلوت آن بود



ه انشب به حضرت شاهی چانه چنان هموده باده طینت  
نوشد و آینه دلها را صفا و بدکان را از یکدیگر اطفاد  
چشم از گزند شهادت پوشیده بمصادقت و وفای کوشند  
بعد از انجام کار رومی و اصراف آنحضرت بخراسا  
باز حضرت شاه بدستور سابق برونی خاطر خود  
بکار مملکت پردازند و هر یک از رخنه گران ملک را  
خواه کهنیل و دخیل دولت سازد هر چه چند آنحضرت  
از در اسحاق در آمد شاه و الاجاه بالقامی جوابهای سخا  
پرداخته چون آنحضرت این وحشت و نفرت در طبع  
ملکه راسخ دید روز دیگر با حضار سران سپاه و رؤسا  
کارگاه فرماندهان داده مجمع کنکاش آراسته و کنگرهای

دوشینه را پان کرده منم بودنده اگر در مدافعه شخ  
کوتاهی و دهنیه واقع شود مفاسد عظیمه تصور کرد و اگر  
اقدام با آن شود در صورتیکه پادشاه همه جا برای لغت  
و با مخالف موافق باشد چگونه اطمینان میسر خواهد بود  
اعیان و اکابر بیک عرض کردند سر رشته نظم دولت  
ایران بکشاکش دشمنان قوی بچه از کف بدر رفته بود  
بزور بازوی حضرت بدت آمد شاه و الاجاه از  
واقبال بری و قامت ایلتش عاری از طراز سرور  
ممالک رونق از توجبت و سلطنت حق است آنحضرت  
از قبول آن تماشای کرده چاره را تعیینی او و جلوس <sup>ناله</sup>  
علاء که عباس میرزا ولد شاه و الاجاه در آنوقت



هفت ماه بود دیدند بنا بر نظم کجا و مصلحت ملک هنر  
خطاب شاهی را عباس میرزا گذاشته نوبت سلطه  
بنام او بلند آواشاختند و ارض اقدس بجهت سکنی شا  
طما ب مقرر داشتند در آستانه مقدسه رضویه  
بجنبه سال زمین نیاز و بندگی پادشاه بنده نوازه سلطه  
عالم معنی عبارت از آنست بسر برده در چهارم ماه فرورد  
او را با تفاق همه حرم با تخت روان و مدارکات شایسته  
روانه خراسان ساختند روز دوشنبه هفتم آناه  
در طالار طویل بزم خنروان ترتیب داده پنجاه اردت  
خلعت کرامت و ائواب هر پیرایه فراخور رتبه و پنا  
بامیران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت

فرمودند و چون سابق از فارس علمیرد انجان بلور است  
روانه هندوستان ساخته بودند در این وقت نیز محمد علی  
خان قوللر آقاوسی و پیکر چکا فارس برای یاد اوری <sup>به مظهر</sup>  
روانه و احمد خان قنبر آقاوسی پسر زال خان بجان  
روس برای تبلیغ خیر جلوس مامور گشته در دار السلطه  
قرهین بجهت توقف عالیحضرت شاه عباس و پروردگار  
حرم سلطنت مقرر گردید و در خلال این احوال خبر طغیان  
بنجیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان معروض  
سده سپهر نمود و محرک موکب منصور باسجد و در کرد  
بعد از ورود در ایات هالیوں <sup>هفتاد</sup>  
احمد خان ولد قاسم نمان بچناری در سفر هرات



از سعادت اندوزان خدمت رکاب نصرت پناه  
بود بکومت بختیاری منسوب مومی الیه بعد از  
بخیل آباد در مقام ضرب و شتم تکلیف بختیاری  
شخص فرزند در زیر چوب مقتول شد اقوام او سیر  
اورتجه احمد خان از پای در آورده کوچ کرده بجان  
کر میرات فرار کردند فرماں والا بقبر نفاذ پست  
سر در حوزیه از بهبهان بود با جمعیت خود عام  
شوشتر و بابا خان چاوشلو سر کرده لرستان  
رودخانه معبر انظار یافته است آمده سر راه برایش  
مسدود سازند و در پست و بنام ریح الشان جمع  
ناید سجانی با فوجی از جنود طرف نمود بغرم تبیین نظر

روانه و مقرر داشتند اردوی معالی با توپخانه و قوا  
و آغز و قشش روز بعد از حرکت موکب منصور متوجه  
از اصفهان روانه گشته در زاویه مقدسه اما فراده یا  
توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و در روز  
لوی آسانا محمد خان بلوچ را منظر نظر مرحمت فرمود  
بینات کو کلهویه سه افراز و ما مور ساختند با  
امیر خان سیک قرقونایب فارس تبیین شیخ احمد  
و اعراب هوله و سایر اشرار آسنت و بنا در پرد  
پس از راه سر چشمه متوجه کوستانات بختیاری  
و بلندی پهلوی بر چرخ برین میرد گشتند الی کلک برهنه  
پا اگر خواهد بدگر شمه از صعوبت و سختی آراه پردازد با



در سنگلاخ حیران دست و بلند سر کرد آن قدم فرسای  
عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود موکب مسعود با کج  
طایفه مزبور رخت بقله قاف نامندمانه یعنی قلعه  
مور کشیده محصور شد بعد از سپت و یکروز سرپاش  
سنگ و دل ایشان متکنت آمد از قلعه برآمده با کله  
قائلیں حکم شمع از راه انقاص پاسا رسیدند و مقر  
گردید سه هزار خانوار از جماعت مفت لکت را کو  
کوچانیب روانه خراسان سازند پس حکومت با بوالفتح  
ولد دیکر قاسم خان عنایت شربت جاکشا  
از میان ولستان فیما از راه لیلان وارد کرمانشاه  
و روز نهم جمادی الآخر ارضی هایون و توپخانه نیندر

زاویه امام تراده سه صلح حرکت کرده در کرمانشاه  
اقدس سویت و نیز دست سیصد خانوار زنده در  
استیلامی انصاف تا آن زمان در سمت سر بند وسیلا خور  
ببر کشی و شرارت مشغول بودند حکم والا بجمده با بجا  
چاپوشلو و سرکردگان در بر و جرد بودند غرضاً  
بر بر آنطایفه رفته تبیبه کام در باره ایشان بعد  
آورده جمع از روسای آنطایفه را مقتول و مابقی را با  
خانه و کوچ روانه خراسان نمودند بعد از آن افواج  
در لرستان و بر و جرد و همدان دشت با مروال  
معسکه حضرت اثره در کرمانشاه بود حاضر گشته چنانچه  
بدریا پیوستند



۱ ارگمانشاهان اعلام      کیتی نورد فلکنت  
 ۲ فرسا و طنطنه شوکت در بی طریزین آسمان ساکنه  
 ۳ در سپت و دوم ماه مزبور او اخر قوس بود برج  
 ۴ حوت محل کوکبه نیر عظیم یعنی صحرا راهی دشت منزل  
 ۵ ماه سر علم گردید چون احمد پاشای باج الا از جانب  
 ۶ پاشای ولا بغداد بحکومت ذهاب در شش منزل  
 ۷ کرمانشاهان و همت منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر  
 ۸ عثمانی در آن مکان بجا فطت مأمور بودند اغروق ارجوی  
 ۹ همایون و توپهای آذر جهات را در راهی دشت لکه  
 ۱۰ مقرر شده کوچ بر کوچ متعاقب میآمده باشند و خود  
 ۱۱ کت و در کت با فوجی از ننگان لجه جیک از راهی

بعزم شیخون ایغار و بعد از وصول بمنبرل کردند معلوم  
 شهره جمعی از رومیه در طاق گرمی در راه مای معروف  
 گذرگاه لشکر فیروزی اثر می توانست بود بقرا و له اقدام  
 دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمن و یسار  
 در جانب جنوب کوه بلند برف داره بکوه کاروان  
 اشتبار داشت بنظر در آورده لقب لا و زنی الهام بنام  
 و راه نمائی تا نیدات سبحان عنان غرمت با نظر  
 منحرف ساخته بلد مای مهارت پیشه صحه انور کوه  
 کرد آنواد می تدریه بقریه و پیشه به پیشه بودند بد دست  
 الحاح و نیاز بعبان توس غرم خدیو صاحب اندیشه در  
 او نیجه عرض کردند طایر و هم هیچ بلند پروازی در



عبور ایمکان بال و پر کشوده و غفای غم هیچ کرد  
بقله قاف این کوه فلک سگوه آتک صعد و غنیمت  
انحضرت قبول این معنی نموده باز بلند پرواز برادر  
هوای عبور از این مکان پروبال کشوده هر جا اقبال آسا  
پیشین شکر افاده کردی مای کوه و پیولهای آموغ  
ستوه راکا هی سواره و کاهی پاده پیوند نشدند  
راهی بود بس صعب المسالك در راه عبورش از چو  
چشم بخیلان تک و پای اشهب اندیشه از تصور است  
و بلند جایش لکن بود آسمان بظاره رفعتش هر روز  
کلاه آفتاب از سر بر میگرد باز کرد آن آن امرت  
و صبح مقوس هر شب بقصد قلعه رفعتش ناک شهاب

از اخته تیر مرادش بر پای آن سبک میآمد بار گشته  
هما خیال است القصه آنگوه بلند و آن قلعه آسمان پوید را  
بصورت طی کرده هنگام غروب آفتاب نشین  
آمده چون پای کوه بغرزول خدیو فلک سگوه بر سر  
برین افروخت نظم افواج منصور را دسته بسته برت  
کرده باز جوادیت نکات را مرحله پهای ساختند و  
در عرض اه بنا بر پرده داری ظلمت لیل سر رشته  
جاده از نظر کم گشته انحضرت خود بختجوی راه پر خسته  
و پانصد شصت نفر از دلاوران در اطراف رکاب  
والاجمع و در شب پروانه و ارجاں سپار شمع  
بودند از خدمت اقدس غایت گشته بقیه لشکر از



عقب می آمدند بعلت آنکه کشتی در طلب واقع شد  
سخت شان مغلوب راه زنان خواب و صحران پذیر  
رکاب طفران تاب شدند مقارن طلوعه صبح  
بجای قلعه می رسیدند انیمغیر معلوم رای جهان کشت  
از آنجا همیشه آنحضرت جنود غیبی را و سپاه تانید لهر  
مدد کار دانسته در قید قلیل و کثیر لشکر و جمع جمعیت  
قشون و حشر مستطین پناشند بعد از ادای نماز با حاضری  
رکاب بر سر قلعه ذهاب چپاول آغاز و مرکب ترکار  
جلوه ساز کرده رومیه از فیصل اسبان دلاوران پدا  
کشته بجوای فاصحه اف دیار رسم جایشین اجل را با خود  
و همیکه سر از بستر خواب برداشته مرکب را بر سر بایز

دیده سر اسیمه امکن کریز کرده جمعی از ایشان عرضه  
تبع کین کشته احمد پاشای باج الا با اکثر سواران در نما  
رومینه زنده گرفتار کند اقدار و اسبان جبان خود  
دم و باد پایان خاک نورد آتشین سم با اختره و کسب  
بسیار نصیب یلان طفر شکار کشته اگر چه از ماهی دشت تا  
ذهاب براه متعارف بست و چهار فرسخ مسافت  
اما از سیرا هسی پنج فرسخ نمیبوده آنحضرت با وجود  
ایکله کوه ابرف بسیار گرفته بود به سیرا هی تانید لهر  
در یک شبانه روز طی کرده بنه و آنغروق نیز بعد از پنج روز  
مبوکب و الاپویت و اطراف قلعه ذهاب را بر جا  
تسکیم ترتیب داده جمعی را برای جمع و ضبط محصولات



قلعه ذهاب و جمعی برای ضبط غله و ذخیره خمت  
قرای حوالا بهر زمینین نموده و فرمان داد <sup>لطفا</sup>  
پیک کوچ احمد لونیاب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت  
قشون های اردلان و همدان را در سر راه با خود رفیق حش  
از راه قلعه مشراچولان وانه را ردوی معالی شوند بفر  
انجام این مهم روز جمعه غزه رجب المرجب از دبا  
اهتر از لوای ظفر انتاب کرده چون استحکام قلعه  
بعداد معلوم و متحقق بوده اگر موکب و الامتوجه بفر  
شوند احمد پاشا بقلعه داری مبادرت و به تحصن خود  
پرداخت منزل بمنزل از راه قلعه علی پیک عانم  
کر کوک شدند شاید احمد پاشا بن تقریب میدان

وسیع دیده مبرکه که جنگ آید مفید نیفتاد از راه نابلد  
بلکه بعضی از اسباب اسباب و دو اب هر <sup>ج</sup>  
در حین عبور از آب و یاله باد فافرت انحضرت در  
بسیط خاک به تیز دستی در آک آتش را سالمتر از آب  
میکند رانند لشکر ننگ پیکر از عبور منع و بقدر نیم دروغ  
بالاتر بدالت الهام خدای داور معبر خاله از خط پیدا  
کرده اردو را بدو آفت و مخافت گذرانیدند در منزل  
خرما تو قبایب خیا م غزو و یکتس بذروه چسب برین سینه  
نه هزار نفر بهادر از انجمن دسته دسته ساخته هر <sup>ت</sup>  
سبب تاخت ستمی تعیین و خود فوجیر را بر کرشمه بجان  
کر کوک ایغار و هنگام طلوعه صبح چاول سبب قلعه <sup>حش</sup>



سرورنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج هفتاد  
نیز نیمی مأموره را تا حقه با سرور زین و اسیر و مال کشید  
باردوی همایون محلی کشته دو هزار نفر از طایفه پاتا  
در پشت فرسخی کرکوک سکنی داشتند ایشانرا کوچانید  
روانه خراسان ساختند و از همان مکان هفت هزار  
نفر از لشکر منصور را بمجا صرة قلعه کرکوک مأمور نمود  
لوامی نصرت انمارا بجانب داسش کرد پنهانست  
داده از راه شترانیه عازم بغداد گشته بود در قراپه  
لطفعلی بک نایب تبریز باشهر از فساد عساکر آن  
باچان و دو هزار نفر از کردار دلال وارد شهر  
نشان کشته چون او بسیار تنگ بود مقرر شد لطفعلی

با جمعی بر رسم منقلای از راه داسش کرد پعبور و شهر و  
جلوه گاه خجول سپاه منصور سازند و کوبه و الا نیز اردا  
کردند کشته قراولان جلالت اثر در دو شهر نخی اردو  
ظفر کسرت فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند فی الفور خید  
فیروز چنگ با جمعی از کیه تاران بر اثر ایشان شتافته علو  
کردیده قباح نام سر کرده عساکر دیا بکر بهت ج باد و  
هزار نفر از رومیه از جانب احمد پاشا عقبه او ایان  
آمده دلیران مانند کرک کر سنه بر فوج غم تازد سخت  
بگرفت قباح استفتح کرده جمعی را مانند ریه پیش انداخته  
باردوی همایون آورده در سلک عراده کشان نظام  
یافتند توپخانه و الاروز دیگر بعد از ورود بمنزل با



خان سیزده فرسخی بغداد اردوی همایون را در نیکی چه با همکوش  
فرموده خود هنگام شب افواج نجوم سما قطره سال  
از جبهه کمکشان آغاز عبور و خیل کواکب از شواغ مدارت  
فلک عزم مرور کردند با فوجی از یلان منصور متوجه بهر دو گشتند  
هجر بهر روز از تصرف مستحطان در آرزو آتش تا حوال  
صبح ایغار کرده طلعت شب مانع وصول مطلب گردید از بجای  
سبب بغداد چپ اول انداخته از کیفه سخی جمعی از قراولان  
رومینه بمعرض قتل در آمد. جمعی از اعراب کنار جبهه در کجا  
عبور بودند با سیر و هنب درآمدند و چون بسره صدیقین پست  
ه احمد پاشا در گاه دل را اخبار تفرقه و تشویش خاک ریز  
ساخته قبله داری پرداخته است از آنجا بجانب نیکی

ه قرار گاه اردوی طفنه نشان بود عطف غافل  
خبر گرفتاری فلاح و سانحه قراولان  
ه بغداد رسیده بود محمد پاشا حاکم کوی با جمعی از پاشا  
و رؤسای رومینه و دوهن را نفر سوار بر آینه  
گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود  
نمود و تحقیق مقرر که کوه مسعود از راه رست بجانب نیکی  
غزیت کرده آنحضرت از سمت دیگر به بغداد قدم  
فرسای شهب توجه شد و هیچکس از آمد و رفت یکدیگر  
واقف نگشته بودند صبح آنحضرت زمام غزیت  
بمسترد دولت انعطاف دادند نشان پایشان مشهور  
دیده دلیران فرزانه کشته بر اثر آن روان و عسکر



نیز گرد سیاهی اردوی که با پوی را در سمت یکا چه  
 سراسیمه نسبت بغداد بر یکشده در عرض او فریقین دو جا  
 یکدیگر گشته اولاً خدیو کامکار با سه هزار نفر از دلیران  
 نامدار پیش آن رسید گاه دشمنان را بر یک شبانه  
 تیز پرواز بودند با ایشان در آن نخیته بهر شمشیری شیر بر  
 ضرب دست دلیری از پا در آورده همه آنهاست فرا  
 کرده اما چون جنگجویان رزم ساز در میان آن گروه قلعه  
 فاصله بودند آن گروه راه گریز یافته در طبرستان العیون  
 ایشان همه ضعیف کین بسته خم کنند افواج ظفر قرین  
 کشند محمد پاشا نیز دستیکم و بسلسله گرفتاران پویت پر  
 ریات جهان کشف و فیروز زوار و منزل یکا چه گشته

و کذا

یکروز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف روز دیگر  
 حرکت کرده برای تقسیم مکان نزول خاک فلک نظر  
 در اطراف قلعه کرم جولان ساخته سر آن تپه راه درختان  
 فراز مطهره در روضه معطر اما بین ما بین کاطین علیهما السلام  
 در دو فرسخ بغداد وقت اختیار و در غزه شعبان شاد  
 و شوکت و شانزاد آن مکان همه دشمن سپه دو آرمند  
 در روز پیش قر اولان روم با محمد پاشا  
 شیر شکاران گشته بنده نام افشاره کینه عثمان نور از بر  
 هستی در انداخته سرش را آویزه فراگ جلا دت حشا  
 سر کرم تعاقب بوده از رفاه دور افتاده و سر رشته  
 جاده را از دست داده شب در آن صحنه اسر کرد آن بر



میرد در هنگامیکه تیغ بند صبح سر بریده خورشید از دامن  
در آورد بند عا خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن  
چند نفر از عثمانوی هسل قلعه بسر وقت او رسیدند چون  
پای گریز داشت تیر و ستر کرده سر را در گوشه پنهان و دلگ  
برایشان ملاقات کرده گفته بود از خدمت آنحضرت  
میآیم و با محمد پاشا پیغام زبانه دارم پس او را بقلعه نزد احمد  
پاشا بردند مشا را لیه باین پنج از جانب آنحضرت ادای  
پیام و رسالت نموده چند روز است که این ولایت جولگان  
خیول و لیران طغر نشان است یا پروان آمده جنگ کن  
یا قلعه را بسپارد در جواب گفته بود آنحضرت بزرگ  
و فرمانروای ممالک ایران و در آن دولت صاحب است

حل و عقد امور است لیکن با آنحضرت قیصری نبسپرد  
قلعه ماذونیم و نه بجنک کردن ما مور پس جمعی از نیکو پنا  
همراه کرده او را اسبجارج قلعه میرسانند بعد از آنکه آنحضرت  
معروض خدمت والا کردید قیاح سر کرده دیار بکرا  
بعد از خواهی اینکه تلغ این پیام با قلعه خدیو جنبته فرجام  
بنوده صورت واقعه خود دیگر است نزد پاشا فرستادند  
در چهار دهم شهر شعبان العظم جبرستین ممد و دکمشال  
برای شطابره و ز صورت انجام و اتمام یافت و جمعا  
جزایر چای بجافلت ابوحنیفه معین گشته اند احدی از عوام  
مصدر پادپه و خلاف احترام کنند چون قلعه کیان خدیو  
آن نواحیرا پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد



دو آب سپاه فیروزی آب رفته از خرما تو و مندیلم  
اذوقه حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر این که کشتیهای دجله  
تا مارومیه در نظر فوج جمع و ضبط کرده بودند  
تخصس بسیار چند فروند کشتی در میان دولاها یافته شد  
جمعی از افاغنه را سوار آن کرده بانظر آب فرستاد  
شاید شکری در آنست ساخته توانند فوجی از قلعه کلا  
بدانچه ایشان پرداختند چهل نفر را مقتول و بقیه کشتیها  
نشسته خود را بسا حل نجات رسانیدند چون احمد مصطفی پاشا  
والا بغداد و قره مصطفی پاشا و الاغرفه از جانب احمد پاشا  
والا بغداد آب دجله را در میان حاضر دیده با فوجی از  
رومیه از سمت کمنه بغداد آید در محاذات اردو

مغلی در آنطرف آب منطیس و مورچل بسته با لوسپنا  
و اسباب کارزار و لوای قرار نصب کرده بودند مگر  
خاطر اقدس آن بوده شاید ایشانرا چرخ دریا بند است  
ریسانندی شخص فریاد چو بطریق خبر بر روی آب تعبیه  
یافت آب و شتر بالای آن میکند  
آنکه در خلال این احوال شخص مزبور بر رسم سفارت از جانب  
احمد پاشای حاکم بهمنیه وارد دربار عظمت ماکر شبتعلیم  
او و حکم محکم حضرت ظل اللہ فرسند ما نبران چاکند دست  
از نخلستان آن ناحیه تجمعی سطر و عظیم و چو بهای کز  
و ضخیم بطول چهار پنج نزع قطع و حمل شتران کوه کوهان در  
محل موسوم بدو خاله در هفت فرسخی بغداد و اوست



حاضر کرده خدیو شریا جناب بعد از نقل اسباب منگام  
شام باد و از ده هند از نرسپاه خون آشام روانه و هر یک  
از سواران تحفه چو پیشین کرفته صبح وارد حواله نمود  
و در فرسخی بعد از کشته آلات خبیثه را با ریسمانهای محکم و  
طنابهای قوی یکدیگر بسته و چکنهای بزرگ را پر باد کرد  
و با آن چو بهابسته مانند جبر بر روی آب کشیده و در  
انرا بقائمه و عمود بزرگ محکم کرده بعد از آنکه خدیو دریا  
باد و هندی را پانصد نفر از آب عبور کردند همگام شام  
در غره ماه صیام آر کشیدن تیغ هلال بر صورت تمام  
لبند اقبال برات استلال میکرد چون آنحضرت را آسپا  
و انزل جنود الم تروما از عالم عنیب پشرو میباشند مقید

}

کمی و بسیاری لشکر کشته با همان فوج قلیل آهنگ را  
کرده مقرر داشتند بقیه لشکر هر قدر میر با شمشیر  
از کلاک از آب گذشته متعاقب بموکب فیروزی اثر خود  
کردند تا آنقدر روز دیگر هزار پانصد نفس فرصت عبور یافتند  
چو سر رشته طاق را اندر زیر پای آن کردند و فرار از  
از دست داده کسبخت فوج تا آنهم متعاقب بموکب  
روان گشته حضرت ظل الله است تا صبح ایغار کردند  
و شاید غفله سیر وقت پاشایان رومیه در مقابل  
و خیره اما این هاما این کاظمین علیهما السلام با پی اقامت  
افشردند از بسند سبب سستی بلد و اعوجاج و شکست  
راه همگام طلوع فجر هم ذات یکا چه شش فرسخی بعد از



رسیده قزاقان طبرستان دوچار یکدیگر گشته و نفرات اول  
رومیه از دم تیغ دلیران زلف بدر رفته خبر عبور یکن  
جهاں آشوب را از آب برومیه رسانیدند و رومیه <sup>الف</sup>  
بند و آغوش را رنجیده سر اسیمه بجانب بغداد شتابان  
کردیدند چون در انصورت ایغار پناهی بود آنحضرت  
از روز در آن مکان توقف و در طرف شام از آنجا عازم  
بغداد و حوالا صبح روز سه شنبه دوم شهر رمضان  
سجده مسجد بر آن رسیدند هر چند آن مکان شمشیر بنشین  
و فراز بسیار بود لیکن از همکاره تا سید الیاریار و بازوی  
اقبال پدیدار و مدد کار پیاپی هر پست و بلند در نظر هست  
عالم نور دهم و موار است حضرت ظل الله فی فیج <sup>ک</sup>

پروانه پادشاهی شمع جهاں افروزند و فیروز بودند  
بهفت قسم انقسام داده رایت ثبات و قرار افتاد  
احمد پاشا ملاحظه لشکر حضرت از نموده بعلت ایشان  
و کثرت خود مستظرف نموده حصار قلعه ماخر عاقبت شسته  
سه هزار نفر سواره و پیاده رومیه و یکچهارم او توپخانه و  
تمام بس کرد که احمد پاشا و لاغرفه و قرا مصطفی پاشا  
فرستاده آنطایفه فوج از اطراف شیراز <sup>ش</sup>  
بصورت زهره شکان طرح جنگ افکنده سخت کرد  
قراچورلو نامور گشته دست بشمشیر قلب آنکس زدند  
و در آنجا ک پر مغاک از کثرت چاه و سوز حکم  
خانه زنبور داشت بنیش سنان لذت شهزادگان



در کام ایشان سازند پا دکان رومیه ماشه را بکنند  
سوار کرده در کین گاه انظار بودند دفعه سلیک بکنند  
اتیش دم دلیران شیره و شش مانند شیر از آتش رم کردند  
پس بر کانه کولان را بمقابله ایشان مامور ساختند آنها  
نیز بهین منوال روی بر نهند و همچنین دسته بسته با مر  
مرکب جلادت بمیدان آتش و تاب التهاب نویر بکنند  
نیارده باز کشد سواي دلاوران افغان در جای خود  
شیره پایدار پیش گرفتند هر دفعه رومیه با ایشان حمله  
در میکشد سینه را هرف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا  
بربان سنان و دمان بکنند جواب ایشان میدادند چو  
اکثر افواج رومیه پیاده و عدتشان از حد زیاده بوسه

شان آماده و سپاه انیظرف بسیار کم و همه سواره  
چند روز بود در سعی و تردد قدم فرسا بود و دمی از کار  
بکار نیاسودند آنحضرت در مقام دلداری آنها برآ  
ایشان از صبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم دل  
میورده اگر از دشمن روی بر تانند مانند جمله عدوی  
در قنات اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت  
پذیرد و دافع خیر سکرف بر آتش افندده غیرت  
غایز یا پل آتش نزدیک بوده با صابت عین الکمال  
کرفار کردند خود بجز حوصله را ازین واقعه دل در بر نداشتند  
ماهی در شبکه خطر اب افتاده لحظه بلخه در خاک خنجر  
جبه سانی ناز و طالب امداد از خدای کار ساز بودند



در ظلال این احوال کرد و سیاهی فرج تا ناله آراب گشته  
میآمد از چند میل راه عیان گشته سر به چشم ظفر و غبار دید  
خشم خیره سر کرد دید خدیو هر نفس یکراحت جان ما را پیش خفا  
في القور ایشا زابر گرفته مانند لعه برق و فحه صصره کسیت  
دیگر بجانب رومیه حمله در ساحته بتاید الهی و سطات  
اقبال ظل الهی اساس و قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد  
منزوم کرده تیغ یا نای تا پای سله سرافشان کرده نجر از نفر  
متجاوز از ایشان باتش دستی سیف و سنان اکنون ارشپت  
بنا پایان سجاک هلاک افاده تو پنهان و امانه ایشان کهنه  
بغداد و سحر تبرت در آمد هم کام شام بنید ظفر  
و بلوغ مرام مجازی ارجوی ظفر فنه جام منکر رومیه بود

ک

گشته نصب اعلام نصرت ارتسام منبر مودند در آرزو  
طایفه افغانه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت  
نشان این فتح نمایان شد بودند بهره یاب جایزه و جان  
و شمول غنایات پیکران گشته چند نفر ارتقا چو لو و  
رو سراز دشمن بر تافته بودند عرض شیخ یا سا گشته سر کرد  
ایشان طبع سنن زبان زخمها بر دل و جان زدند و جو  
بسمت سرفرازای وحده و نجف اشرف و کربلا می  
و رومیه یقین نموده کجا آنحال بچپه تصرف در آوردند  
و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی مانده است  
توپ و حوالهای سر کوب بسته هر روزه زلزله در آید  
خاطر پاشا و قلعه کیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد



اسباب پچویه از نذوان از روی آب بآن مکان  
آورده بودند برابر روضه مقدسه کاظمین علیهما  
بها طسری مذکور شد از نوبت نذیه افواج ظفر قرین با  
آب آدوشه توان ذکر و پس از سر آن تپه کوچ کرده در  
امام اعظم قیه شادروان غزو مکتب راسا که ترفیق  
سپهرین ساختند و از جانب حله ورو مایه کیشای  
فراسم آورده جبرستین تربیت دادند و نینه بهار  
غزم متین قلعه محکم در جانب غربا کمنه بغداد در طرف  
و قلعه جات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی حصول  
استوار در کنار و جمله صورت اتمام یافته به یک  
قلعجات فوجی مامور شدند و در سمت شمال قلعه در کنار

دجله قلعه ساختند و جمعیر ایجا فطنت آنجا مامور  
فلک رفت علیحده تربیت داده و پکنیاں قدر اندک  
با آنها سوار کرده و میان شط لنگر انداخته بهمه جهت  
راه قبله کیان مسدود باشد از روی آب بسبت  
بصره و غیره تردد توان ذکر و در آن اوای شیخ عبدالقادر  
شیخ المشایخ بنی امام صاحب جمعیت زیاده و همیشه  
تابع بغداد بود و در کاره معاشقه تفرشته با و ای  
سلک جمعیت خود را انقاد داده متوجه تخریب بصره شوند  
غنی خان حاکم جسمم بامیر خاں پکن  
نایب فارس آغاز مخالفت کرده و از در خود را  
در آمد میرزا با تبه کلا شرنینه جمعی از اعراب قلعه



عوض و مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر و نه محمد علی  
پیکد و حاکم لاریجیه او را مقتول و اموال او را غارت  
کرده بکر سیرات نزد شیخ احمد مدنی کرخت نهاد حکام  
و سرگردگان جویره و کرمانشاهان با شاق امیر خان پیک  
بیتبنیه آن مفسد مامور گشتند مامورین هر دو برابر  
عدم فرستادند

نوروز فیروز این سال بعد از آنکه سر عسکر  
کینه خواه دی از جوش و خروش سحاب اظهار عدد  
برق و معارضه با ولاخر اسان نیز شمرق نمود قضا  
تصاریف زمان جنود کلشن را بپای برک و بار و ترکا  
فیروز چنگل چرخ را بر کتازی عاری از جوش و ترش

سپه دار انجم احتشام چپنچ چهارم در سیم شد شوال سال  
هزار و صد و چهل و پنج بعزم سجد و ضاع جبال بمر منزل  
حمل تحویب گو که غزوشان کرده ساز و برک قوای پیر  
نموده که نفران کاستان از غیرت موی بر تن خار  
و خون حمیت بر تن افشوده لاله و شقایق بجوش آمد نیز  
داران شاخار بقصد کینه جو با شاخانه بر جوشند  
و یاقچیان رعد آواز فوج ریاحین در ساحت دشت و  
کلزار صفها آراستند یلان نیلو فروغ و رودین بالکبر بخ  
آغاز محاربه نمود و در میان نیز مغز سر مارا اثاث بخت  
و قرار خراب و سیکر بایان قسته انکیز برف و سنج را از طنو  
طلیغه اردی بهشت زهر آب گشته و راه عدم همپو



دش نوروزی بصد فروز پ در خارج قلعه بغداد پرت  
یاشته زرمای کل عیار درخشا شرا از هر در طبقهای سیمین  
از اصل آسمان بر عمل زمین نبل و ایشار و هفت هزار دست  
خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید اشعه ببران شکر و عطر  
عسکر عنایت کشته در آن اوقات از شدت محاصره  
کار قلعه کیان بغداد سجد حضرت را را انجامید نوعی تشنگی  
بالا گرفت هر روز جمعی از فرط تشنگی از بالای حصا  
و برج خود را بریزانداخته و از دست و معکر ظفر از میکشید و از جان  
خواب لار فوت و احسان قان سیر چشم مواید گویند  
کشته در راهی همایون مطلق العنان بمر میزدند و در حین  
محرم را غیب افندی دفر دار و محمد آقای که خدای بغداد

از جانب احمد بر پاشا برسم استیما و ارد در بار سپهر  
و در باب سپردن قلعه تا آخر ماه صفر نهند و استیما  
کردند القصه هر روز آمد و رفت سفرا و ابواب کهنه گوید  
احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت و الا مفتوح بود  
در خلال آن احوال توپال پاشای صدر اعظم سابق  
وزیر اعظم و بزرگسرای منصوب بود با صد هزار نفر  
سپاه کینه خواه روم وارد کرد که گویند و جو ایس در کلبه  
مبدل انچه را با احمد پاشا رسانیده در ابقا عهدت  
و در قلعه داری سخت کردید بعد از ورود سر عسکر  
بسامره حضرت ظل الله از ده هزار نفر سپاه کینه  
جو را بزرگ کردی امید آن کارگاه مجاهده و محافظت



بروج و قلجات در اطراف قلعه ترتیب داده بودند  
ما مورساخته بجذی ضابطه را مضبوط کردند بر قلعه  
معلوم کردند در مظهره از آن بجز پیکر آن و ذره ارجوز  
تا با آن کم نماند پس افواج نصرت پرورده فوج فوج و گرد  
گروه قبل از حرکت از راه پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر فرستادند  
و منتقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب کیشبه ششم ماه  
صفر باقیه افواج بجز امواج از خارج بغداد برسم ایطفا  
حرکت کرده روز دیگر حوالا صبح تقبشون پیش یکشته  
در آن طرف نیز کوبه سرعسکر در کنار جبله نمودار گشته  
چون رومیه از کرکوک همه جا کنار جبله را معبر عبور نمود  
ساخته می آمدند همیکه آن در بجز خود بخوار و در یابی نشانی

قرین یکدیگر کشیدند در همان مکان بر موضع ساخته ناممور  
و سمت غربی آن نمود جبله ذخایر بود نصب خیمه قرار  
و سه طرف دیگر مورچل و منطریس قرار داده قلعه  
اینس و حصار آتشین از عراده و توپ بادلیج در هر طرف  
منطریس بنا نهاده و قوایم آنها را بر پنجه های کراپ سنگ  
پیوند داده نوعی مقام اقامت و استقرار توپها  
و تفکات چیاں کردند پس از آن ایشان بمقابله پرداختند  
چرخهای لشکر طفا اثره همیشه مانند ستاره سحری میسر  
کوکبه خورشید انورند بصولتی ترک نیزه گذارند سپاه  
شامی ظلمت از زمینت در بیک حمله ایشان از ابرس شام  
شعه سیف و سنان بق افشان خرم هستی جمعی از



ایشان سوخته گشته تتمه بدون اینکه به پناه لوای سرعگر  
گریزند از همان صرب گاه بجانب کرکوک شامتند  
دلیران طسرح با شماره والا مانند فوج نجوم بامداد چرخ  
انجم کوکب بقلب رومینه اب انداز جویم گشته نظایفه  
غنا پایداری از دست داده منظرسین خود تجسسته  
از اطراف آن شروع با فروختن نایره توپ تفکند  
دشست گرم تو سچانه آتش افشان آغاز جنگ کردند  
زمانه ممتد همگانه گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل  
اللهی بصبط تو سچانه انظایفه میان همت بسته پایگاه  
تفکند چپ را از سه طرف مامور پورش ساخته خود با  
از تفکیان چالاک افغانه پاک بر آن حصن شامتند

گشت چند نفر از رومیه خیزه سر را تارک مغفر بضر  
شمشیر برق آرد در هم شکافته داخل تو سچانه و بعضی از  
تو سچانه را تصرف کرده از سمت دیگر متوجه منظرسین  
گشته مقصود آنکه در همان روز کار ایشانرا بفضل رسنه  
رایات عقاب پیکر نینده قول بزرگ در سایه جناح  
آن استقرار داشت به بلند پروازی سرگردگان جلاد  
گستره هوای ظفر از پرچم زریں بصید گاه خصم افکنی بل  
و پر کشوده بدون امر قد رمون از مکان مقرر پیش آمده  
سواره و پیاده پیکر پیکر ریخته هر کس تمنای خود اسپ  
اعتناء بستی بر کجسته القصه زمان حرب و اوایل  
ظفر و ضرب از چاشگاه تا عصر شکست امتداد یافت



چون موضع جنگ در سمت شرق و سنکر رومیه در  
دشت اتفاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه و  
موسم شدت تموز بود و از یک طرف لشکر شدید الصوله  
از حرارت گرما و از یکجا آب سپاه قلب سوز عطر  
بجای نایره کین را اشتعال داده حوت در تابه فلک  
بریان معین التور بر شمشیر او خاکریا می کشید  
کردن شوش مع بود آب انجمه شمع چنان  
افتاب آتش افروز و نامش زبان در دمان چرخ  
شدی در موج بگو که ز تاب خورش سوزی بال دل  
خاره کاب از قف و تاب بوسه هر از چشمه بود  
سمندر کرد آتش افروز اگر سوی آب آمدی شمر لقصه

خدیو پهل در ضمنی با فوج پادگان در سر منظر بس مشغول  
گردد و در بودنده نفس تهنیتی از پادگان رومیه در زیر  
وپای اشب زریں سنام آنحضرت در آمده صرخ سفله نوا  
شاه اندازی بخاطر رسیده مرکب تازی نژادها یون  
در زیر پای آنرورد ارادیت سکندری یافت پرچم  
کرده بدستگیری نمایند کردگار و عنان اری ایض اقبال  
سوار و متوجه کارزار گشته چون شعله طلعت آتش بریا  
هر کسره در میان آنجهان لشکر ثبات به خورشید انور در بر  
فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه کشته دیدند خدیو  
بجو بر مانند سمندر از آتش روی نیاید گرم سیر شده  
از اطراف آنحضرت لغت پر خاله کردند اما حفظ آهر



سپرداری و عنایت حضرت باری مکننداری نموده که  
بذات اقدس رسیده خدیوهایون مندر در مکه سفینه  
غرضش بادبان قوایم بادپای کعبه نورد در لجه آتش و دیز  
نبردشنا در بود چند از سواران و میته را بنوک سنا  
جانسان بجاک هلاک انداخته کینفر از بنینه زنده مرد  
و مرکب هر دو بصد حضرت آنحضرت بس غلطیده بشر  
پرویش نیز سر کشر کرده بر مرکب دیو پیکر اشخ خورده  
بسر آمده چنیت کشان از جانب خاصش آورده پنجه  
باز قدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار شدند چون  
عش التهاب افکن جگر شیخ و شاب بود و قلب سپا  
چون قلب شتا از فرط تشنگی تاب بود غلطیدن آب

کوز

آنحضرت علاوه کشته دلیران کما آن شه مکر سرور  
کشور تا جداریر از خم کاری و کل اقبالش را در کاش کن  
جماں موسم خاری رسیده ز نام ختیار از دست د  
بفکینان خل بگردی ساق چیاں مرغ منظر از ضبط نظم لنگر  
عاجر شده دست باز داشت خدیو کردون توان چا  
از شده این حال حکایت کنان عطف عنان کرده کس  
فرستادند راهی هایون و اما فلجات از طرف  
کوچ کرده بموکب هایون ملحق شوند و خود بجانب بیرز  
توجه فرمودند و در آن محله که جمعی از دلیران از بیابان  
دل دریا کرده خود را بان دریای آتش زده جمره کوش  
باوه فناک شد و تو سچانه تبصره رومیه در آمده جمعه



در سمت شرقه دجله بودند بلا مانع آغاز کوج کردند  
در بهر نیم بکب والا پوستند چون پیش از وقت کینفر  
از رومینه کرخیه انخره بغداد برده بود جمع از قلعه کیا  
پروا آمده خبر قلعه را قطع کرده جمعه در جانب غرب  
دجله قلعات آن سمت اقامت داشتند راه عبور  
بسته دید جمعیت از راه حله و حله با عانت طایفه  
نبی امام و بلدی شیخ داود خراعی خود را با ضح عافیت  
رسانیدند سر عسکر بعد ازین واقعه وارد بغداد و سه  
روز مکث کرده رایت غریمت بجانب کرکوک خست  
و موکب همایون بعد از ورود بمندلیح ابواب مشاوه  
و کهنکو بر روی سدان و سرگردگان لشکر کشوده فرمودند

این سکت امری بود مقدر و در پرده غیب ستر  
سراسر شده تقدیری توان سجد و از حکم قضا شوال  
برنجید چنانچه مالف کفنه نمبر کند بخت و دولت  
قران بگیرم جبارا کران تا کران کرم سلک لیت  
نیفتد بربت من و سر نوشت از هر چه است بکاسر کرد  
و سران سپاه بالقار مالف عین با عقیده صاف و  
خاله از رپ سجدت آنحضرت عرض کردند توان  
سایه بر زمین از خدای دارد در آن سایه بنزلن هم  
اشارت ز تو کین گذار نما بشارت ز تو جان سپار  
ز ما ندایم اندیشه ار کار زار تن و تقدیر پروردگار  
پس آنحضرت با خلاص کیشاں بدین عنتم فاستحوا



آنچه از خیمه و دو اب و اسباب و باقیه ما محتاج در  
اشرف عرضه تلف و تاراج شد بود بولایت حواله  
فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها با طرف مملکت  
در قلم آمد و نیند بالکای لرستان فریاد و کرمانشاه  
همدان حکام صاحب اندیشه و امیان اخلاص شپه  
کرده ایالت کوکلیویه محمد خان بلوچ تا آن زمان پناست  
اشغال داشت بعلاوه شوشتر و دیز فول کمرت مقرر  
فرمودند با اتفاق امیرخان بکی قرقلوان پناست  
روانگشته آمدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود  
کرده بموکب والای شوش نیز امیرهایون بنفاد مقرر  
شد پس محمدخان پیکر پیکر هرات باشد که در دست

بوده بصیانت حدود قندمار پر از دو طماست بکی  
جلایر سردار قندمار با حکام هنداه و قاین و سیستان  
تو و غیر آن باشند از نفر از لشکر فیروزی اثر تابع مرد  
فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر باشند  
و همچنین محمد از حو بانان غیرت مند خراسان تربت  
یافته رکاب و کار آزموده خدمت خدیو شریا حجاب  
و شیرش معرکه حجت آوری بودند باستعمال و  
اردوی نصرت اشمال گردیدند و از مندلج عازم  
و در پست و دوم ماه صفر وارد آن خطه زنت بنیان  
گشتند و چون سابق برای کوچانیدن فسا و الوارین  
و اگر اردلان و تدارک ایشان صدهندرت تو



زرقدرز و محصلان موجود بود بسبب اینکه کار دست  
عراق اتفاق افتاده تخلیه حد و عراق از ایلات و شام  
مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود که چند  
انطالیفه را بتبعین انداخته آنوجه را بعلاوه صد هزار  
تومان دیگر برای تجدید اوضاع لشکر و جبر و نقصان سفر  
دسته بسته و جو قه بوجه بجزد مسعود از خزانه احسان  
مکرمت کشته تحیب و دامان لشکریان از نفوذ عنایات  
مال مال و هر یک راه آب ده تومان استقاط شد بود  
اب پست تومان عطا و پنچین از شتر و استروخمیه و  
چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغز و باقالات بجز  
و اسباب سفر حتی نعل و منج دو اب و جزویات یک

بروش و فرمان و هدستی قدر از ممالک محروسه  
روز بروز میرسد فیما بین آن گروه جلادت پر و بقدر  
قیمت انقسام یافته در عرض شصت روز جمیع اموری که  
موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود  
صورت انجام یافته و لشکر فیروز را در افواج جمعیت  
کسر در میعاد و مقرر متوال یکدیگر مانند ابر بهاری و  
سیل کوهسار و حجره خار پیوند و وارد اردوی نصرت  
پرورد داخل معرکه شوکت اثر شد یک  
در ایام توقف موکب و الادرمدان بوقوع پیوست  
و تیمور پاشای نا حاکم و ان بعد از وقوع سنخ واقعه  
بعداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود میر



عازم تبریز شد در سمت قراچه داغ توس جلالت  
جلوه داده تبریزیان با قشون مأموره بجنشیدن آواز  
حرکت تیمور مزبور در صد و تخلیه قلعه و شهر تبریز  
در آمده آغاز کوچ کردند لطفعلی بیگ نایب تبریز بجا  
بر خواسته بود مفید نیفا ده شهر اخلا و اظهار فرمان  
و بدسکالاک کردند لطفعلی بیگ آن روز ما شام با معدود  
از افساریه و غلامان خراسان همسرا دهشت در شین  
حیرت بسر برده چون صیانت قلعه با جمع قلیدر  
خورا مکان خود نیافه ناچار با اتباع بجانب مراغه  
عبدالرضاق خان مقدم در آنوقت از جانب فلان  
حاکم مملکت بود در بروی لطفعلی بیگ بسته راه بجز

کوه

گشوده لطفعلی بیگ ناچار عازم خمالکشته تحقیقت کما  
بمعرض اقدس و الارسانید پس از توقف بعضی از غما  
منصوره بجا فطت حدود دارالمرز مأمور بکتابش یک  
قر قلعو عم آجناب در اپور میسود بجناب خان  
و سرداری دارالمرز و ایالت استر اباد سر هندی  
یافت و با جمعی از سپاه خراسان و انه کیلان بسیار  
از ملازمان آذربایجان راه بر هسنز منکانه دولت  
گشته از معکر لطفعلی بیگ فراری و در زوایای حنجر  
دارالمرز متواری شد بودند بموجب امر و الا بدت  
آورده در ایدای این معاری تیغ سیاست برایش  
جابر ساخته و جمعی هم در اطراف ولایات در



دست شخته تادیب گشته کشتد و نیز طایفه بخت یاری  
از کوهستانات خود را و پیشین مغوله متواری بودند  
از استماع واقعه بغداد سرازیر گشته بر آوردند  
ترک اطاعت و سرمانبرداری کردند چون پوسته  
پشینا دهنمت والا آن بوده بعد از فراغ از غمات  
روم باز حضرت شاه طهماسب را مجالس سریر سلطنت  
ساخته بمقاد آن ارض و اسعه شهباز بلند پرواز کشور  
ستان در هوای فضای قایلیم دیگر بال کشاز در ایام تو  
کو کینه ظفر در بغداد کار ما صورت نوعی و کسوت  
کمیت طاهری مایه ملاطحت کبر ملا باشی و میرزا کاظم  
برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس رفته

مأمورین نیز در هجدهم ماه صفر آنحضرت را از مشهد  
حرکت داده در عرض راه بودند ساخته بغداد  
و تعویق مطلب را باعث شد چون سلطنت او در چنین  
وقت غم همایون ظل الله مقصود بان مقام و کین حوا  
بود از مصلحت دور و عایق امور بود فرمان والا  
صدور یافت مأمورین از راه دامغان در مکه  
شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سرار پد  
سلطنت نیز با شاه عباس در آنوقت سکه و اسفر  
بنام او بود از تزوین حرکت کرده روانه مازندران  
شد آنحضرت حجت نشان از مقر کو کینه عشق و شان  
و طهماسب قلنجان بجای راه حکومت اصفهان سر بلند



وزمام مام عمداق را بقضه ختیار او تفویض و جمهر  
از سپاه نصرت پناه را بمبا بعت او مامور و مقرر حشمت  
بودند امر و الا صادر شد و ده هزار نفر از ایلات و حشمت  
ملک عراق در سلک ملازمت انظام داده در مملکت  
عراق و وسط ممالک محروسه است جیسا مستعد بود  
از هر طرف فتنه جوئی و ببر کشی کردن فرزند جمعیت  
خود بتمسبه او پردازد و جمعی هم بجد و سلطانیه معین  
و مقرر شد پیکتاش خان سردار کیلان و لطفعلی پیک حکام  
افشار و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود ولایات  
خود خبردار بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر  
اقدام نمایند

بعد از اجتماع سپاه منصور و انظام و اتساق امور  
در سپت و دوم شهریور الثالث بمبغانه تا نیدات سجانه  
باشوکت اسکندری و فرسیلما نیشوق ملاقات  
عثمان پاشا سرعسکر از بلده اهدان رایت هزار لویا  
کین جوئی و مملکت سانه شدند در روز و روز و کبریا  
بانهای منبیاں رست پان خبر رسیده فولاد پاشا  
واله اورنه و ممش پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشا  
معتبر و سپت هزار نفر از عساکر روم و سپاه آنروز  
بوم از جانب سرعسکر در قلعه کرکوک توقف داشت  
در کنار آب دیاله پشت فرسخی ذهاب در مکالمه



اشتار دشت نصب خيام اقامت کرده منتظرند اگر  
موکب و الایجاب تبریز نهضت کند ایشان بجانب  
کرمانشاهان رایت جلالت هند ازند و چنانچه کرک  
و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو فریدون مندر بجزر  
ایخبرند و آغزو قراکند شسته با فوجی از یلان کرین و بهاد  
ظفر قدسین ایلیار دشت منزل را در دو شب باز روز موطا  
خیول با درقار ساختند هر چند مطمح نظر آن بوده روز  
بشپون بر انظار یفه تیره سازند اما بنا بر عدت لشکر  
سکا معبر افواج کواکب و شهر از جاذبه مدارات فلک زود  
تر گذشت و ما میچه لوای سپهدار روزی کتی فروز پیش از  
عبور کوه فیروز جلوه کر عرصه طنور و بر وزگشته آن

جهاں هند و زنده کشور ستان همه جا مانند ظفر پیشتر  
لشکر حضرت اثر بود بر اهنای آفتاب رانی چونند بر فرا  
تپه بلند در آن نزدیک واقع بود صعود و بدین تحقیق ملاحظه  
فرمودند آندریای لشکر راه در کنار آب دیاله بر اوج  
سیکون موج میزد از لطمه اضطراب خيام رفیع قباب  
جباب و ارگون سار سجد انقلاب دید و دستند  
اکترو و از همچاں عبار کرده بر چرخ تیر کرد میر استیلا  
وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان  
وپا از رکاب نشاخته سر سیمه بر پشت کوسن کریز آید  
بودند دلیران خم آسام با اشاره و الاحبلوزیر با نظایفه  
اب انداخته تا پنج فرسخ ایشانرا تعاقب و سرورند



بسیار و اختراجه پشمار بدت آوردند و جمیع احوال و احوال  
و خیام و اسباب انطایفه جا بجا بحیطه صنبط در آن  
و دلیرانه و دو شبانروز با آب و قچی محصله پهای و آن  
طلب و قدم مندرسای بودی معتب بودند مالک قطن  
و مهارت آسایش گزین خیام راحت و سایه نشین<sup>د</sup>  
استرحمت کش شد و بعد از دو روز در همان مکان خبر حیرت  
افزای طغیان محمد خاں بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعضی  
و الارسید محمد خاں مزبور بخوکیه در ضمن صدارت  
احوال فاغنه مجدد اشارت رفت با تفاق محمود غلچا  
از قدها بر آمده بود بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار بن  
رسید از جانب او بعفارت روم مامور شد بود با بتر

از آن مرز و بوم سخت اشرف بر کشته بود محمد خاں چرد  
خود را از دامن دولت افغانه کینجه یافت لابد وارد  
اصفهان و از آنجا بانام و هدایایه برای اشرف آورد  
بود تقدم امیدواری باین درگاه آسمانجا شافت  
خدیو فیروز مندر در عرصه غمخوار دولت نادره اشرف  
هر آسا نور پاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است  
با او از در عاجز نوازی در آمده با ایالت کوکلیویه عز  
اقتیانش دادند بعد از معاودت موکب و الاجرا  
از رویاه در میان اعیان دولت شاهی باطنها خود  
ناله کار شیخ سیه تاب میکرد که نهادی خود را طایفه  
ساحه در جنبک میدان ایروان و همدان نشانگشت



قرلباشیه و مصدر چسبابت شد در حین ورود کوه  
والا بعراق حقیقت حال او بعرض هایون رسید کچه  
اختر غزتش بعد از چند روزی افول یافت لیکن باز در  
حرکت موکب جهانگشا از اصفهان نینه جهات اب  
لطف خسروان در دروزه پروی بساں خورشید علم و  
فروع نجش ساحت نیک و بد عالمست و دوباره بد  
بستان روز تیره اش کشته او را حاکم کوه کیلویه و شوستر  
و ذرفول ساخت بعد از واقعه بغداد امیر خاں پیک  
قرقلو نایب فارس و محمد خاں باقشون کوه کیلویه و کانر  
مانور بر کاب کشید برای آنکه اولایت از وجود دشمن  
حالی نباشد از محمدان احمد سلطان کهر لوی مروی را باقر

دعا

قاسم پیک قرقلو راه بر تبه ممداری سده افراز نو بگلیک  
یقین و روانه ساختند و حیره محمد خاں خاں و امیر خا  
بعزم اردوی معنی وارد جای در توابع لرستان فی  
شد با امیر خاں پیک و قشون فارس سر پنجه بر کشته شمر  
کر پاکیزه حال محمد خاں و خار خار اندیشهای باطل خار زیر  
دم غزش کشته با فتنه جویان فارس و شوستر و بلوچ و  
هزاره از کعبه مقصود رو کردان و بهوای افسان در بجا  
فارس روان امیر خاں پیک با قشون افسانیه و خراسان  
همراه او میبودند عازم درگاه معنی کشید اگر چه  
چنین وقت به هنگام یاری و زمان خدمتگذاری بود  
ای حرکت فساد کمینه هل آذر باچاں در تخنیه تبریز



این امر حیرت آمیز از فارسیان در مواهبت محمد جان  
بایستی در غم قوی اساس مورث و هنر و تصور و جو  
خلق و فتور کرد و اما چون وقوع اینگونه حوادث در  
پیکاه دل دریا حوصله اش حکم جنبش خار و خس در بر  
بجز زرف و لطافت کیا خشک در بحر سگرف و  
مطلقا و هنی در غمزم و تر لرزا در خاطر آنحضرت را  
نیافته متوکل علی الله تعالی بابت راسخ و همت ثابت  
بعد از پیروز بنده آنسرواق بمو کب همایون طحی شدند  
بقصد مقابله سر عسکر کوچ کرده دریا دهم جمادی الاول  
وارد لیلان سه فرسخی کرکوک گشته روز دیگر سلطان  
خادری ماچچه سبوق بروج عیوق فرخت بمنای

سر عسکر شکر جهان و جهان لشکر در حوالا موسوم بعلمد  
در محاذات قلعه کرکوک واقع است تسویه صفوف  
ظفر و تسوید الوف جنود فتح شوکت و فر کرده عساکر  
فیروز می آل را باین روز قتال فوج و کرده کرده  
نظم نیال دادند طنطنه دلاوران و ولوله رزم کستران  
و بدیه کوس روین و عنبر یونای زین بزوه پهن  
رسید کوبه والاه از آن سلک و نظم و فرسگویی از آن  
رای و غمزم مشهود میارباب رزم گردید آسمان  
با هزاران چشم بنظر آل حیران و زبان دوست و دشمن  
در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند آفرین خوا  
گشت سلیمان بن کویه شکرید چنین در کار



سکندر شت کس این رسم و تربت و آیین بی فریدو  
با آن شکوه این بی عثمان پاشای سرعکه بعد از معاودت  
از بغداد و انواع افتخار و مبایعات مینمود در قلعه کرکوک  
خارج قلعه مکه لشکر طغشمار نصب خیمه تدارق  
لواهی اقدار و اطراف اردوی خود را بجز خندق استوار  
کردند بودند صحت کار را در تمارض دیده از معارضه  
پهلوتی کرده پهلوی بر بستر تا توانی نناده جمعی از سران  
لشکر رومیه بفرمان او پشت بقبله و رو بجنب آورده  
دست دلاوران می یازیدند از این طرف نیز دلیران فریدو  
جنب روئین چپک بصورت شیر و جرت پلنگ  
بدون تامل و در گت مبعر که کین استک و مبارقتیغ

و سنا و انداختن توپ و تفکات آتش افروزیه  
جنگ شدند جمعی از انطاغیه را سر با مانند گوی در  
خم چو کال قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود  
گرفته از هزاره بسمت ارزنده الروم شتابان شد  
بقیه در قلعه تحصینتند ریات منصور تا عصر تنگ  
در دستگاه جنگ قامت اقامت فرشته بیچ  
کوهر نگار ما هیچ زین آن کرده را بمیدان کین آشت  
میکردند چو از معرکه و سرعکه بطور رسید در همان  
مکان مانده کشنده ترا تیر و برنده ترا شمشیر مضمون آن  
مسکت و کلوی کربناب سرعکه بسکت تحریر در آن  
مصحوب کینفر از گرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه بر



ملاقات آنجناب راه دور و دراز طی کرده آمده ایم اگر  
از مردی نشاندارید عبیر که رزم قدم رکنه نجه سخته  
مان و نمک او جاق عثمانی را بر خود طلال سازید پس بظلم  
جواب زمانه در نک کرده از آنجا به وقت ماند  
اعد اسکت بود عطف عثمانی بقرع و شان فرمود  
دور و دیکر بهمین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته چو کت  
غرم تو پال پاشای سر عسکر را در مضمار گیر و در لکت  
دیدند مقید با انجام کار او گشته تسخیر قلعه سورداش در  
دو منزله کر کوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمعیته  
اگر ادب و لباس و مشوون بخیزه و غله بقیاس بود  
وجه همت سپهر ماس ساخته از راه آفریند متوجه است

که

گشته شاید این معنی محرک سلسله جبریت سر عسکر  
از در مقابله در آید در روزیکه موکب جهانگشا سایه  
بامکان می نشکند قلعه مزبور بجهت تصرف در است  
جمع از اکراد با ایلات از حال بعهده با ستظار مش  
حصار از نیم سیلاب شورانگیز و سطوت جنود قائم  
پناه با نقله استوار برده بودند معروض تیغ ابدار بسا  
از دگور و اناث بقید اسار گرفتار گشته غنایم موفور باش  
و تا ز سپاه منصوره با قضای جهان برابر بود اشغال  
چون محاصره بغداد پیش نهاد خاطر قوی بنیاد بود  
مطاعه بعثه نفاذ پورت در امیر خاں پکت با قوش  
خراسان و افشاریه کرمان طاق سلطان کرمانشاه



منظر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله در چشم  
آرامگاه اردوی فولادپاشا بود در حل اقامت  
انداخته بروج مستحکم در امکان ساخته حکام اردلان  
و کرمانشاهان نیز جمعیت خود رفته غلات شهر زور  
و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از  
گردستان و نواحی آن دو آب و الاغ رفته غلات  
مربور را نقل معکرا میرخان بکپ نموده در بروج با  
نمانند بعد از سه روز اعلام ظفر طبر از امکان غلات  
اكثر از نموده در منزل و در مجمع کنکاش انعقاد داد  
در باب غنیمت بغداد و تبریز است اشاره کرده فرمود  
اگر چه اصل خراسان راه صعبی است در پیش و بار گرفت

بردوش خویش گرفته اند اما تاهلال لاغر تان سپهر  
نهد بدر کام کز دو قطره نیناس تا هر دریا را طلی نکرد  
با بحر ذخار در نیا و نیز دگوهرش هوار نشود در این حالت  
اهل قلعه از معاودت سرعسکر با بوس و بشویش قضا  
و غلامان نوسند هر گاه این سیل خونخوار شجر پ اسر  
قلعه بغداد روان و امکان محاط لشکر امان شود حکم  
خانه حجاب و بنیاد تواند قلعه کیان صورت نفیس  
خواهد شد بازی ما کر چه اول خام می کشیم در عقب  
تماشای رکنین زد ما پس کما متفق اللفظ عرض کردند  
ما را تا جان است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید  
در جان سپاری و فرمان برداری خواهیم کوشید بعد از



مکالمات امر و الا بصدور پیوت به اسرار دود و با  
رانده خود را روانه شهر زور و غله یکجا بر احصا کنایه  
نماند به بعد از ورود موکب و الابه بعد از آنجا بدقت  
نقل معرکه نظر مینا دشود

پس موکب

و الا در محل موسوم بقبر اینه کشته اگر اد ملاحظه کرد  
به سپاه نصرت پناه ذخیره و غله کنار دیاله جمع و از آن  
نواحی کوچ کرده میسر دنگال کردند و ضعف و قصوری  
بجال انیظرف راه یافته و یا امری در جانب ایران  
نش به موجب عطف عنان غزمت آنحضرت کشته است  
سر عسکر را از پنجره آگاهی دادند و او نیندیمغی از قبول

دانی

در ضعف حال آنحضرت محمول ساخت چون دولت  
او و اعتلای دولت ظل الله مقدر بود ممش نامی عمده  
پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاده همه جاد  
منزل متعاقب اردوی همایون تو سن جلالت جول  
میداده باش چون متراپه متفر کوبه جلال بود او نیز در اع  
پته در بند هفت فرسخی سرداش راه مکان مستحکم و دریا  
دو کوه واقع و معبر آن منحصرا بر یک راه بود نامس خود است  
خیام اقامت بر افراشت این شده دل پذیر با بنهای  
بعضی خدیو کشور گیر رسیده روز پنجشنبه غزه ماه جاد  
الاخری طرف عصر با فوج گزین از راه با نینج جاده غیر  
متعارف بود و مطمئن عبور از آن طرف نیز مشرب



ایغار را شیرکت ساخته از اتفاقات خواب غفلت  
دید بصیرت قراولان رومیه راه در خارج راه بودسته  
بود از عبور موکب منصور و اهل کشته هنگام صبح در  
وقتی که جهاندار نور بدر بند اقی کوکبه وصول افکند  
خدیو عدو بند کشور کشار ز در بند نهخت زین لوار  
سخت جمع از هزار چپان لپکت صولت پلکینه پوش و  
لغمت چپان برق دست رعد خروش از دو طرف بر  
کوه جاداده دهن در بند شد رومیه مطلع گشته سیر  
بتوی صفوف پر دختند از طرفین نیران قال اشغال  
و بازوی دلا و ازل بختم کلنی و خوزیزی اشغال یافت  
از اتفاقات نادره اینکه سر عسکر بعد از روانه کردن لشکر

پنجال آنیکه مباد امش با پشاج حضرت نادر غلب آمد  
کوی نیکیا مر از میدان باید دست اجل بر قهایش زد  
امداد معاقبت روانه گشته در حین گیر و داده بارقه  
بادج و تفکنت چشم مهر و ماه را خیره کرده غبار عرصه گاه  
روی سپهر نیار ایره ساخته بود طلیعه رات عسکر  
نمودار و سیاهی لشکر از محاذات آذر بند ترجمان مصدق  
یوح اللیل فی النار کردید هر چند وصول کوکبه عسکر  
در سیدن چنین فوجی بچند فرقه هنگام و پنجره معبر که سوره  
بایستی موجب دلیری رومیه و قنقه خاطر دلیران  
ظفر اثر کرد در رخ رحمت دایچ شرم طلب برک  
کرد کله تویای چشم کرک انحضرت بمعنی راعیون



دانسته جنود عظمی با عنایت آند اور جهان پرور کو کبیر  
فتح ظفر کشته فینت بمبافت ربع منبرج رسیده بود  
مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت پر و صفوف  
رومیه را از پیش برداشته بقلب سرعکه به با کمال شوکت  
و شان در تحت روان مرآد برخوردند ناچار بر جنبت  
رفار سوار و عازم منبر ارگردیده دلیران سبکین و یاز  
عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در او سختند و چون  
حضرت ظل الله بعد از ورود بدربند فوج پیرا با دلیران  
ابداله از جانبین کوه بمنتهای در بند مامور ساخته بودند  
بعد از ظهور علامات سگت سر راه بر انظار یف بند  
مامورین نیز از در جانب بخصم افکنی پرداخته و سرین

بفرستاد

انطایفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده  
هزار نفر از آنکروه عرضه بشیر و سه هزار تن از سیر  
سلسله تقدیر گردید سرکراد را شای همز میت الله یارنا  
کریا از مرکب مستی انداخته سرش را بر سردار سنان مطنو  
اثار سروری ساخت و جمیع اردوی پیش ماشا و احوال  
و اقبال و توپخانه و خزانه سرعکه متصرف لشکر نصرت  
اثر در آمد چون اعزاز سیرا بگردن سرداران لازم بود  
سر سرعکه را بخش اولی و مصوب عبدالکریم افندی قاهر  
عسکر عثمانی از کر قاران آن معرکه بود با تحت روایت  
روم روان ساخته برده در مملکت روم مدفون نشا  
و از آنجا باز قراپه مستقر کو کبیر غر و شان بود مظفر



عطف عنان کرده بباخان چاوشلو پیکر کپکارتان را  
با جمعی تعیین کرده در حوالا سفره برای سال و کلک سبته  
از دجله عبور حمله و نجف اشرف و کربلائی معلی را بخیطه  
ضبط در آورده ذخیره را از انظر آب بر قلعه کیا  
مسدود ساخته منظره ورود موبک و الا باشد چون  
اساس خضم قومی بر انداخته وساحت ملک از وجود چشم  
چهره دست پرداخته شد به پینه تیمور پاشا در میان  
بوفور جوهر جلادت مشهور بود عازم و با فوجی از بهار  
جرم و بسای بجانب آذربایجان عازم گشته بعد از  
ورود رایت جهانگشا بانه از ساوجبلاغ مکرخی خبر رسید  
تیمور پاشا بجز دستماع ورود بجزر گشت فولاد پاشا

در کنار دیاله بوقوع پوت تبریز را خاک کرده بدیاری اول  
روان گشته لطفعلی بیگ نایب تبریز آن مقام در غنا  
توقف داشت وارد تبریز و قلعه را تصرف کرد چو  
انچه صورت تحقیق یافت عنان غنیمت بجانب قرآته  
قرارگاه اردوی همایون بود العطف داده از راه  
لیلان وارد حصار ماگوشه و در آن مکان خبر اقدار محمد خان  
بلوچ تبار معروف خدمت والا شد بخوکیه سوت  
ذکر یافت بعد از آنکه محمد از جایدر لرستان برگشته بعزم  
فساد رایت استبداد را بر افراشت در ابتدای کار  
انبار را چپ کرده بقاسم بیگ در قلعه دیز فول  
عازم شوستر گشته شوشتیان با شاره محمد او را نکین ندان



قاسم بک روانه بهبهان کردید بعد از چند روز محمد بر سر  
رفته اورا با اتباع بخت آورده مجوس ساخت و ابوالفتح  
خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد خان قوللر آقاسی را بجلو  
شوشتر فرستاده املا آنجا مقدم اورا نخست نموده جا  
اساکلاه نشا طبر هو انداختند غافل از اینکه آسمان غم  
اینوار از سرایشان پروں خواهد کرد و پادشاهش چنان  
خام آتش طرفه چشمه کانه ایشانرا مملو خواهد ساخت عمر  
و مشایخ حویزه نینز با او سر موافقت پیش آورده دست  
متابعت دادند و او حویزه را بسید رضا برادر سید علی  
و کوکلیویه را بشیخ فارس آل کثیر تقویین نموده آسنگ شیر  
کرده در کفر شیخ شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از

فارس و خراسان و غیره عدتس بسه هزار کس رسید  
بدافعه بر آرم مغلوب گشته بقلعه تحصن جست و بعد از  
سیزده روز در قلعه مزبور محصور بود از همدان آب و خور  
عاجز شد طالب نجات شدند محمد قبول کرده در اسطبل  
بالضوره از قلعه با اتباع سپه و اول روز دیگر ایشانرا  
بارفتا تاراج و در محابس ناکام پرسلویش قاسم بک شد  
املا و اعراب بنا در نیر با او موافقت و زریب شیخ  
مدینه و شیخ خبازه رؤسای آنقوم بودند دم از کبریا و وفات  
اوز و مذرفه رفته رایت اقتدارش ارتعاع یافت  
لشکریانش بمهرار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره  
چون محاصره بغداد محتاج جمعیت زیاده بود محمد حسین خان



قاجار پیکر یک استر اباد را بر داری خورستان و پاد  
مفسدین اعراب و مکن سید علی خان الحویزه مامور و  
باشقور استر اباد و غیره از راه حسان مبادری روان  
و اسمعیل خان خرنیبه حاکم قاین را با ایالت کوکلیویه سرافرا  
و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از زوسنا  
خراسان تیس و دوازده هزار نفر از عساکر فیروزی  
بآثر ابراهیمت حکام مزبور روانه فارس ساختند  
و حکم دالانا فزشره طما سقا خان جلایره صاحب خنیتا  
فاق بود از سمت اصفهان اسمعیل خان خرنیبه از سمت  
کوکلیویه با حکام و جنود کجیم هشتم وارد دشتستان و با  
یکدیگر پیش پیش بدفع آن همه پردازند و ریایات جهانگشا

منزل خرماتو عازم سرسرای کشته شرف اندوز ریاست  
امکان فیض بنیان شدند و در آنجا عیضه بابا خان چالو  
بنظر جناب مبارکاه سپهر جناب رسیده بعد از عبور  
از دجله کیش در حواله کهنه بغداد بانظار اینکه شاید عسکر  
رومیه از قلعه عازم مقابله شوند کشت کرده چون قلعه کهنه  
از محاربه سابق در امکان واقع شد بود سکت و خود  
پرواز خوف چنان هوش ربای دماغ نمیش بود اگر  
عشر انلسکر در سراچه آن بوم و بر از باب کینه جو کشتا  
حلقه بر در میزند و نفس کشیدن باز جواب میندازند  
روز دیگر ترک شیخ بدصح مرصع کمر حله زرنگار هر روز  
بر برگرد با بابا خان بجانب مقصد روان کشته الحله و امان



مقدسه تمام باج گذار راه انقیاد و موکب جهانگشا از سر  
عازم بغداد و در سپت و ششم شد جمادی الاخری سنکفیه  
مقر کوبه فیروز بنیاد کشته سزاوقات جلال سچاپک  
دستی فرایشان موکب اقبال از زری سر شریا فرخت  
اطراف و جوانب آمنزل محل قرار و مقام استقرار عساکر  
ظفر شاعر شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی از راه آغ  
بدر بار فلک مدار فرستاده اطهار عجز و خجالت و از  
دولت عثمانیه در باب استقرار حد و سنور قدیم وردی  
ادعای کفالت و ابراز فرمان و کالت نموده بعد  
مکرار معامه چند روز این عهد و ملتس زبان نایز معروض  
خدمت خدیو عاجز نوازمیکر دید مکارم خسرو انیز

این سول تنای او در مشگاه رامی نور تیرین قبول گشته  
پاشا فرامین موشح سنج شریف و قانون عثمانی پاشایان  
کجه و شیروان و قلینس و ایروان و غیره در باب تحلیه  
قلع نوشته با معتمدی ان خود و همسرای کاشته کالین  
دولت روانه کرد اگر چه در باب پیروان آمد از قلعه نشانی  
قانون دولت عثمانی بود معذرت خواست اما پیشانی  
لایق گذر اینده که قشاران این طرف راه در جنگ سمد  
از لیسک شاهی و در جنگ عثمان پاشا از لشکر ظفر اثر در کنا  
شطب بدت رومیه افاده بودند مصحوب عبد الله فیه  
قاضی بغداد روانه ساحه لوازم خدمت بتقدیم رسان  
از هیظرف نیز تا مر و سادس کردگان و جاق



و طبقات رومیة در محاربه عثمان پاشای توپال در آق در  
کرفارکند دلیران طغرل پوزند شد بود تمانا مخرج و مخرج  
اگرچه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بوده بعد از فتح بغداد  
توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریا بند است  
میرنکشته بود در این وقت در این امر فیصل یافت بلا فاصله  
عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه خله با  
طواف مشیدین شریفین نجف اشرف و کربلای معلی کاشیده  
عطف عنان عزیمت بارگاه دولت و مقرر سلطنت فرمود  
چون رایات جهانگشای روز پانزدهم جب در عین شد  
زمنستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده توپخانه از راه خله

فی روانه اصفهان ساختند ابو الفتح خان حاکم سابق شهر  
نجو که ایما شد نیل روی ساهی بر چسب و خطاطان بر صفحه  
دینا و دین کشیده از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرد  
و مشایخ حوزة نیز با او عهد استان و نفاق اندیش این است  
کشته طایفه کعب و بنی تیم حوالی دیز فول را غارت و فساد  
شرارت کرده بودند لهذا از راه باغبای لواهی کتی کشید  
اتنرازیاقه بعد از ورود بقبله پات بنه و اغروق را  
روانه دیز فول و جمعی بر سر شوشتر تعیین کرده خود  
با فوجی از دلیران از راه پایاں بجانب حوزة شهاب  
کشته روز دیگر طرف عصر وارد حوزة کشته محمد حسین  
سرداراه تا آن زمان کلاه جلالت بر سر کشته در میان قلعه



بست با عراب مطیع ترک تار میکرد بتپه فارس آرد  
کثیره در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت مکتل داشت  
ساخته نه روز در آن مکان منظم جماعت پرداخته عطف علی  
بجانب شوستر فرمودند در عرض راه خبر رسید که ایام  
شوستر از وصول خبر توجبه موکب های یون شبد حیرت شاه  
جز اطاعت چاره ندیدند پس خدیو ارجمند وارد افتخار  
سپه پیونذگشته روز دیگر به سلطان سیارگان در خلوت  
سرای اقی لباس سنج و شمشیر جلوه آرا کردیده در صندلی  
فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان مسمان قهر قبضه  
ابوالفتح خان و تاراج شده در کشته بعد از غارت شوستر  
و قتل آن خیره سمر حاکمی از روسای خراسان با بولایت

بجز

تیسین و چون طایفه بختیاری نجو کیه ایام با آن شد در  
کوستانات بنجد سری سر بر آورده بودند با با خان پیکر پکا  
فیخار با حکام اردلان و همدان و بسیت و چهار هندی را ملازم  
الطجاری ایشان بتپه آنطایفه مأمور کرده از راه دشت  
در دار الملک کو کیلویه است متوجه بشیراز شدند و بنه و <sup>قرا</sup>  
در منزل مهریز گذارشته مقرر داشتند منزل مهنرل مبعوث  
موکب منصور روانه آنجا و دشوند در یک منزل به سبیل  
خبر رسیده طما بصفایان از اصفهان و سمیع خان <sup>خنده</sup>  
پیکر پکا کو کیلویه از مقرر حکومت حرکت کرده اند به بیکر  
طی شمشیر بدفع محمد خان بلوچ پردازند محمد خان نیز از شیراز  
با جمعیت خود بمراغه ایشان مرآه آمد بعد از تعجیل از بهبهان گذارشته



وارد خیر آباد و امر و الا با حضار خوانین فریورده و سپاه  
ایشان صادر گشته مأمورین در محل موسوم بدو کنزی  
باردومی ظفرشان پوستند در آنجا معلوم شد که محمد چا  
امر در در بند شولستان توفت و جمعی را مقدمه کچشر  
فرستاده قراولان انطرف بایشان دوچار و بزبان  
نیزه و سنال به بعضوی از اعضای ایشان شرح درد  
جدال را اگر ار کرده جسمی از آنها تیر عیان نموده فرار و  
خبر جنود مسعود را در در بند بگوش محمد رسانیدند محمد چو  
از توجه موکب اقدس خبر بداشت و سوامی دلیرانست  
کیش دشمنی مانند کفران صفت و لا نعمت خویش بداشت  
انفوج ملابرا طلیعه سپاه سردار تصور کرده با استحکام بنده

و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را پتگیان سپاه  
و جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور بر لشکر منصور فرو  
بست آتش خدیو فریورنده در نیم فترت سخی در بند توفت  
و صبحکامان بسبب دفع اولوای جباکش کرده با خنجر کلاه  
میرج صولت و نیزه داران سماک سوط در محاذ  
در بند رایت سعادت فر اشد و سخت جزایر چنان  
کین و لشکر چنان صلابت قرین را از جانب شترت و  
غرب کوه پورش مامور ساختند فرمان بان بهوجب  
خدیو جهان از دو طرف نایره کین اندوخته ماسد  
آتش بمیل مبرگر کند آتشک صعود کرده هر چند  
لشکر چنان محمد از فرار کوه ژاله آتش از غمام لشکر



فرو میرنجتند دیران آزا قطرات ابر بهاری در شحات  
کو مساری تصور کرده به شیر دستی قدم برتر کند اشک پود  
مردمی استغلابر انقله بلند سر بر سپهرین مینزد دست  
استیلا یافتند و کیساعت کامر از طرفین نوایر شور و شیر  
اشغال داشت تا اینکه محمد بعد از نماز لنگر حضرت اش  
ببالای کوه برآمده همیکه حقیقه ز فرود کنارهای یون مشهور  
آن افیض حال گشته درین اقبال را کور و چسبان زنده کار  
په نوردید دانست که توسنجش به مرحله عمرش طلی  
این المفر کویان شب دیز کزیرا بهیمه نیتیه انیز داده دلاو  
مانند دشته سخن و تشنه بودند بجم و الافوجی از راه  
و جمع از راه سنگ کرا بتعاقبش پرداخته تاده فرسخت

دلاوریر انغان و الهم کام شام در بستن و زدن کوش  
سپاه زوان سیاه دست از دسته تیغ و سنان ناکشیدند  
و چون محمد از پراه بدر رفته بود همگام شام صرف زمانم مقبر  
و مقام کرده سه هنر از فرنججا و زاز نکت چیان محمد فر  
فرار یافته از راه اضطرار جکت بگریز میگردد و تمام می دیگر  
دلاوران و از کویوه هستی مطبوره نیستی روان گشتند  
و جمیع اسباب و ما یعرف آن فشته جو و لشکریا شمشیر  
کسیب درآمد و از همان مکان طلماب قلجان جلایر سردار  
بافوجی تعاقب او مامور ساختند اما او از راه حیل و ک  
با چند نفر از اعراف خود را بکوه کشیده شب همه جا به  
خلاف جاده از راه باشت و میمند است انداز و اورد



شده زنان خود راه در شیراز گذاشته بود برداشته از  
راه جرم عازم لارکشته سردار نیز بعد وارد شیراز و چون  
محمدخان سابقا احوال و احوال خود را با جبهه خانه و آذوقه  
و افزود قلعه شیراز گذاشته بود جمعی از افغان و بلوچ را <sup>فقط</sup> <sup>را</sup>  
انجا گذاشته بود مستحقین از باب استیما در آمده قلعه را  
تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان از جنس بر آورده حضرت  
ساخته بملازمت سردار که استوارتبه سردار نیز بگریز  
بانظرا جمعیت سپاه مکتب و باز بقامت او باکیه تاراز  
کزین توپس عزم رازین کرده روان شد محمد بعد از ورود  
بلا یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد املا انجا فرستاد  
فرستاده کو تو اقل قلعه یحیی را بارفتای او گرفته مجوس محمد

به پیغام تفکات از اعانت مایوس ساخته محمد ناچار بجای  
که میرات پستاقه مقارن آن سردار را تا خطه لار صنبط  
ایضا مکرده بود و او در پشت گرفتار از روانه در اربوا  
ساخت و ریات نصرت طراز بعد از نکست محمد منزل  
بمنزل عازم شیراز و در پست و ششم شد شعبان المعظم و  
و اسغروق و اردوی همایون و از راه همدان جدا گشته بود  
هشتم ماه صیام بمو کب و الاپوت خبر فرار محمد بگریز  
بعرض خدیو که دوں سریر رسیده امر همایون بفرغاد  
و طماستقا خان عساکر نصرت شعار در نسا و جرم گذاشته  
خود بچا پاری عازم درگاه جهانپناه شود سردار نیز در هجده  
ماه فرزبور وارد و بامور علییه و سفارشات بهتیه ارشاد



یاخته مامور شد به با تعداد تمام رفته از روی اشتهار حضرت  
به پینه محمد و شیخ احمد مدنی و باقی سبک کشان اعراب کرسی و  
قلع قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار  
حوزه رسید شعر بر اینکه سرکشان و مشایخ اعراب در قلعه  
کوچک سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب اماں و معتقدند  
کشته اند مقرر شد به مشایخ مرنوبز با اولاد فارس کوچانیده  
از راه حرم آباد رولند استرا با بساحت عساکر منصوره آن  
راه شولستان وارد اصفهان شود و در آن اوان شاهراد  
فضالته میز راه بروقی فندمان از خراسان مامور بجهت پیش  
بود و اردو شیراز و تقیید بساط کرد و قنایا اقدس سرافراز  
گشت

و در

فیروز این سال های یون فال در چهاردهم شهر شوال در هفتاد  
در خطه و دکشای شیراز مقرر کوکبه طفله طراز بود حضرت و فلک  
اورمک اغر منوچهر چوپان حاصل خرا امید به بر شخت خم سپرد  
کوکبه سلطان بهار بعینم جهانگیری نهضت نموده طفل غنچه  
ار شیمه کلین قدم بعرضه طنور کنداشته در مدستان دایه  
ابر بهاری شیر نو سیده و برید صبار کس شملار از این مرد  
چشم روشنی کشته و فساد پیشکان دی رخساره کر قلعه وی بود  
باغ بودند بحکم فرمان قضا از بند رستی قلع کشته و خاقان کتر  
ستان قوامی ربیع بعینم داغستان لاله و شقایق بکیر اسکند  
خیز باد شمال جولان داده و قلعه شمانی قلعه شامخه در ارگان  
جنود و نطاول شباط بود بهجوم جنود خرداد مستخر و لکنرینه کوه



نشین همی را از دغستان کوستان بر انداخت جشن نوروز  
ترمت یافته هر یک از مران سپاه و امیران شکر را بجای  
زر تازی آراسته پیکر و از شش لباس و حشاش زلفیت  
اقاب نور شد چون از جانب احمد پاشا و الام بعد از دو  
دو ماه برای آوردن وثیقه صبح از دولت عثمانی استمهال  
کرده بود خبر صبح و جواب صبح بر نیامد و بوضع پیوسته  
اولیای آن دولت بسبب انقلاب فارس در امضای صلح  
استقرار ننور برفع الوقت میگذرانیدند لهذا قبض و بسط هم  
خوزستان و بنا در فارس و کرمان را بطما بستفا خان کور  
و اتمام هم محمد خان بلوچ و شیخ احمد را با و محمول و میزرا شیراز  
و نا ازمان باستیفای فارس سرهند از می داشت بنیابت

بدر

انولایت سر بند می داده و خاطر از ان نظام امور است  
جمع کرده در چهارم دقعت اسحرام بعهدم استخراج  
و انتداع ممالک در تصرف رومیه در روسیه پیوست  
ریایات حضرت آیات حفظه از از خطه شیراز پنج  
اصفهان استر از یافت در منزل اسپاس بر محال زید قاصد  
ما پار از اصفهان وارد و خبر حجت اثر ولادت نوباد  
بهارستان دولت و اقبال شاه رخ میرزا خلف آید  
شاهزاده رضا قلی میرزا رسانیده روز یکشنبه از دم  
شد شوال مطاب حسد و صد و چهل و شش جبری بعد از  
سه ساعت و کسری ابطال مطهره سدادق سلطنت فاطمه  
پیکم نبش خاقان شهید شاه سلطان حسین نورالله مضحجه



بعضه وجود گذشته از وزیدن نسیم حجت سیمیم این مرده  
روح پرور کلهای رنگارنگ نشاط و شکوفه های سگفتک و  
انبساط از حدائق کلهها شکفته مؤلف این تاریخ در حین و  
این نوید دلپذیر در حضور اقدس پاپ نظیر استقبال فرخنده مالک  
آن عرض بر بند صدقیه اقبال اقبال محمد تقال نموده  
آیه آمد و کذالک رکن الیوسف فی الارض و تعلمه فرمایند  
الاحادیث والله غالب علی امره ولیکن اکثر الناس لا یعلمون  
و حسب فرمان اقدس ضبط آیه مبارکه مأمور شد و از منزل  
مزبور در کمال حجت و سرور و نصرت کرده در میت و پنجم در  
قعه اصفهان از مقر کوبه جانش ساختند و اما اصفهان  
بکرمی همگانه نشاط پر و اشته میدان نفس جهان در بسته باز آنجا

ارم نشان از دروازه خواجه الماطرین سحر افغان و آینه  
بندی بساط کلدوزی کشیدند همل نعمه و ارباب طرب  
در هر جا فوج فوج مشغول را شکری گردیدند و رونق شکش بار  
زهره و مشتری کشند و در آن اوان عبد الکریم لافندی قنبر  
عسکر روم در محاربه توپال عثمان پاشای سر عسکر دستگیر  
و نقش پاشای مزبور با او ارسال شد بود از جانب وزیر  
اعظم دولت عثمانی بانانه احیاء آمین بر نگاه جهان  
آمده در اصفهان توقف داشت حضرت تقیعلی سباط  
یاخته چون مضمون نامه وزیر اعظم شعر برین بوبه عبد الله  
پاشای کوبور لو او غنا از دربار قیصری سپرداری مأمور  
و بصلح و جنگ مازون و در دیار بکر توقف دارد و معتبر



نیز از این طرف نزد پاشای فر بورر قه اموریکه مقرو  
بصلاح دولتین علیین باشد طی نماید هر چند ضمیمه الیما  
پذیرد و الا لایح بود و عرض اولیامی دولت عثمانی تا حیرت  
دفع الوقت است و رای جهان کشار ازین قصد منحرف  
ساخته به بهانه اظهار دوستی و سگستهای خود در ادب  
نماید چون حضرت ظل اللہ میخواست که ابواب نمیطلب  
بمشاح ساز کاری معشوق شد بدون تصنیع نفوس و سفک  
نامه عا بحصول بپرد و برای تمام محبت اصدیرا همبر هر  
افندی از راه بغداد نزد عبداللہ پاشا روانه و پیغام داد  
که مقصود ما ولایت انطرف آب است اگر تضرع  
دادند و بنیاد الامکان پذیر باشند ما خود درین اوقات

در آنجا

انشاء الله تعالی و تقدس بملاقات ایشان رسیده بنی  
کار را میگذاریم و چون قبل از این اعیان دولت روسیه  
کیلانات را بموجب اشاه آنحضرت خالص کرده و سپرد  
در باب تخلیف در بند و باد کوبه باستر داد قلعه ایروان  
استعمال کرده بودند در اصفهان کناس مقبری از جانب  
پادشاه خورشید کلاه روس سفارت مامور و وارد گ  
معنی است مقرر کردید همه جا در موبک همایون باشد

بعد از انشام امور اصفهان در روز هشتم شهر  
محرک محرام ۱۱۸۰ هجری لوائی غریمت از راه همدان بجان  
مقصد افراشته در عرض راه خبر رسیده طما سقا خان



سرد از بعد از مرضی از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه خج و  
قلعه عوض و مساکن اعراب بندر بود پر داخته بعد از انجام  
کار ایشان بمجاصره قلعه باغ مشغول شد چون قلعه کمشک  
متعلق بشیخ احمد دله بود مومر السیه رس الریس مخالفان  
دله بود و جمعیت کامرا اعراب سملقان و افغان خیز  
دشت محمد بلوچ در آن اوان در قلعه دشت بود از ورود  
سرکار آگاه گشته بغرم استعانت از شیخ احمد عازم کمشک  
شد در کیفی سخی آن جمعیت خود در عدتش پانصد می رسید  
رایت فرار از دشت سردار این معنی خبر داشت همه پرا  
بمجاصره قلعه باغ و کوشمال آنطایفه تعیین نموده خود  
با فوجی بر سر محمد الغیار و جمعی از اعوان او را قتل و گرفتار

ساخته محمد با معدودی سببت سواحل فسر را کرده چون شیخ  
از مبادی حال همیشه نشاء خستمال امور سواحل و بنا در مفا  
کلینه صادر میشد سردار بتسخیر قلعه او عازم گشت و در آن  
روزی حواله بر قلعه مشرف گشت شیخ احمد با تمامی اهل قلعه  
و سکر و جمیع قلاع و مساکن آنجا عت در بنا در میو در پیش  
جنود مسعود در آمده سردار بفرمان والا قلعجات راه ایشان  
فساد بود ویران اهل قلعه را کو چاسیده از راه کرمان  
خراسان و احمد مرزور را پانصد نفر از روسای شهر ارباب  
سپه اقدار فرستاد و روز و روز بار دومی مسعود مشرب  
سیاست چشیده سر بگریان منی کشیدند اما محمد بعد از فسر  
از حواله قلعه کمشک راه چاره را مسدود یافت بجانب



سواحل شامه از آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیص مسکرام  
هوله است که بختی شیخ علق و لیشخ راشد هوله کوچ  
در در بند کرفاران دست غازیان است بود محمد را بارها  
او اسیر کند تیر و دست او زینجات کرفاران خود  
و در ایذای انجمنت بنوازش احسان و حصول مطلب  
گشت و سردار محمد را بروق فرمان مقید روانه اصفهان  
ساخته چون حضرت ظل الله عن اغراض انقصیرات  
پوشیده بود منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و  
ساخته بودند در اول مرتبه از اصفهان غرمت بغداد  
پنایت کو ایلو بیعتین و روانه میساختند در حواله قاپو  
کنان او را یکیک باوش کرده فرموده بودند که اگر نیرتبه

مصدر خیانت و شور بجزیره قیصهای توکمان گیران  
او جاق خواهد شد و نیز انجمنت قبول بر دمی نهاد  
مرخص شد در این وقت این فساد طاهر از و بطور  
بعد از ورود باصفهان با شانه هایون در هانجا این  
و عیب و وعید بعمل آمد بود چشمهای آن تیره بخت را  
عبره لنا ظنیر از حدقه بر آورده و چون از حق احسان  
مولای خود چشم پوشیده بود جزای عین را بچشم خود  
معاینه دید بفاصله دوسه روز با کوری قدم بر راه علم  
گذشت و در سیزدهم ماه صفر موکب هایون از هان  
حرکت و چون مقرر شده بود عاشور خان پاپلور در  
آن اوان حاکم او برود سه هانرا خانوار از افشار



کوچانیده درصای قلعه محل عبور موکب منصور است  
نمانید مشارالیه بروق فرمان عمل کرده ریایات کجاشا  
از جانب سنجد وارد آسمان و خانوار مذکوره را در  
دیر روانه بخراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه  
گشته کوچ بر کوچ روانه معال گردیدند چون معتمدان احمد پاشا  
والا بغداد به فرمان قصبه بی برای تخنیه ولایت کجبه  
وشیروان و ایروان رفته بودند پاشایان حکم غردیشا  
جواب داده در تبریز معطل بودند در روز ورود موکب  
اقدس برانده عرق افشان خجالت سعادت قصبه عتبه  
خواقین مطاف و رخصت انصاف یافتند و کبکاشتر  
خان قرقلوسه در دارالمرزا با جمعی از خواقین و حکام

ماور به تبریز و حکام افشار و مقدم و کمریرا ماور بدیدم  
ساخته هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرد  
منظر تفتیش خبر صبح و جفت و متر صد صد و امر مذیوب  
و اورکت باشند و چون جمعی از طوایف در حدود استا  
در جاهای سخت و پشه های پر درخت مسکن داشتند  
راه زبون بخت در او امر فاقان فیروز بخت مخالفت کون  
بطور رسانیدند لهذا حکام استار او اردیبل و کیلاک  
با جمعیت آن نواحی از خراب چپان جلوب نظر پشه به پشه  
معین گشته آن گروه راه در میغولهای جنبل و کرویوای  
کوه تحص و احقا اختیار کرده بودند بر وجه منع کوشمال  
دادند در نوزدهم شهر ربیع الاول خطه اردیبل مقرر گویه



جلال  
بعد از ورود موبک جهانگشا بار و پل تا رو چا پار از جانب  
عبدالله پاشای سرعکرو اردو عریضه آوردند مشعر بریا  
تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از  
دو سال ایچی معتبری برابر عثمان فرستاده ولایات را  
طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر اهل فرنگ  
پای نزع و جنگ وضع منت کرده ولایات را بسیارند و ارجاع  
بوضوح پوست فرستاده انظرف را تا رسیدن جواب  
حسن نظر کرده و سایر پاشایان هم بخو که سبق ذکر فیت  
بفرایم قیصری اقبال کرده فرستادگان احمد پاشا را را  
هنگامه دادند و بستاری سعی چاکپ دستستان کنند

پرچم این گفتگومادر لکنزه و مانع سرعکرو پاشایان دیگر که  
منیت و قلاع سخت بنیسان ایشان از هجوم جنود نصیح خنه  
پذیر منیت چون از جمله پاشایان مزبور هر چند ما منغول بخلا  
شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدیاز  
سرخای خاں لکنزی بوده در آن اوان از دولت عثمانی و کت  
شیروان و دعوتان را در حوزه اقتدار داشت موسی خاں  
حاکم آستارا بموجب حکم های او آن مندرمان را مصوب کنند  
آدم برای سرخای ارسال و سرخای حامل مندرمان گشته  
جواب لاطایه از دمان حوصله اش افزون بود و  
در آنجا درج کرده بوده ولایت شیروان را بضر بشیر  
لکنزی منسخر کرده ام احمد بغدادی و غیر او را چه حد است



از نیت قوله امورددم و در وادی اظهار نماید عاقدم زندانها  
نخست تا دپ آخیزه سرراپشینا و ضمیر انور و شمشیر  
کلید فتح الباب قلاع دیگر دانسته در بسیت و پنجم ریح الکا  
ورود موکب همایون کبار کرد و واقع گشته سرخای از آن  
آذریای خونخوار و لطات جهان آشوب آن بحر ذخیره  
بیار شیروان گذشته است رخت بقلب جبال غمتان  
کشیده فرار نمود و در سپت و نهم ماه فرور لوامی جهان  
پرتو وصول بر ساحت قلعه شامخی افکنده محمد قلیخان سعد  
حاکم اردبیل بایالت مملکت سر بلندی یافت و چون بعض  
رسیده جمعی از لکنیه در غمتان در محل موسوم بلخی در سنه  
شامخی واقع و اصعب مواضع است سلسله حمیت را انعقاد

بیا

در کین فسادند فوجی از سپاه نصرت ما اثر تاباخت  
تعیین نموده پانصد نفر سروزن و اسیر بسیار ایشان  
بیت آمدنایا عفو خطا پوشش شد یاری با طلاق اسیران  
فرمان داده پیکر یک شیروان آنها را بستور خدیو فلک  
سیر بصاجان اسیر و اصل ساخت و بعد چون از کربلا  
محمد یوشخ احمد و انجام امور فارس امر موکد صادر شد  
بوده طما سقلخان سردار فارس با بعضی از خوانین پچاپا  
وارد دربار سپه اقدار شوند مشار الیم در شامخی شرف  
استان بوسی دریافتند و در خلال آن احوال خبر رسید  
جمعی کثیر همراه سرخای خان در قیله جمعیت کرده لوامی  
افساد برپای کرده پس شهیدار کشور گیر نبه و آخر و قرابا



شاهزاده نصرالله میرزا در قلعه شمانی گذاشته چون  
مقوق در پانزده مندر شمانی واقع و اشهای در آنست  
در آن او ان مسکن و مقام سرخای و کزیرگاه آنمغزو خود  
رامی بود برای اینکه او را بجا موجهه اضطرار انداخت  
تیرتخیل آنکارا و جبهه همت ساخته روز شنبه نوردم پرت  
الشان با توپخانه جسد و وارده هند از فراز بهادران  
از ما جریده و سبای آسنگ ققوق کرده مفرشته به جهاد  
سردار و ز بعد حرکت فیروز آباد و باد و وارده هزار سنگ  
دشمن سوز بزم متبینه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام  
امر مقیده بجای و دت موکب والا و اذن مجذوب گشته  
از راه فارس و سیستان و آن هرات گشته بدستور

سرداری قندهار و سپه داری آن سرزمین را مخصوص خویش  
و در کینرا قبرک من محال داغستان خبر رسیده سرخای در  
موضع دوه باطنه پاپن متبینه و شمانی و اهتت با سردار  
کرده بکشت فاحش یافته روانه قمی است  
بعد از واقعه هند از شمانی جمعیت خود را از لکنیه و غیره منعقد  
ساخته وارد قبله و در آنجا نیند لکنیه جار و تمه راجع و آنجا  
پاشا و لکنجه و استخ پاشا و القلیس استمداد نموده است  
پاشا بنا بر مخالفت و الازاده مای کر جستان از اعانت  
تبی کرده اما پاشا و ولد خود را با مصطفی پاشا و توپور پاشا  
و فتح کرای سلطان تاتار و شت هزار هند از رومیه و تاتار  
بمعاونت سرخای فرستاده بهمه جبهه سپت هزار کس معسک



سرخای فرا هم آمد سردار نیز بروی آنها یوں درو  
مقرر از شامی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از  
تفکیان خود را در منزل ده باطنه از کیمیت بکوه وایت  
به پیشه اتصال دارد به راه جنود منصور یعنی کرده پشت  
ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داده از این طرف پش  
سپاه سردار جمعیت اول ایشان بر خورده چون میان حصار  
بود از انبوهی دشمن خبر ندانند تصور اینکه فرات نام  
علام سرخای است به مقابله پیش آمد دلیرانه با ایشان  
و آویز پر داخته ایشان مغلوب و منزوم ساخته فوجی  
در پشت انکوه لوائی قرار فراموشه بودند در آنجا سخت کلا  
کمان انکه حضرت ظل الله است به باین صفت بسر وقت

سیده عنان شکسپا از دست داده روی برافشاند  
از هر سمت انکوه قلب لشکر سرخای پاشایان بهم برآید  
سلک قرارشان از هم کسخت و جمع کثیر از ایشان غصه  
شیخ پدربن کشته روینه نسبت کجبه فرار و سرخای با  
سجانب غازی قوی کسخت و تمام اسباب اردوی  
ایشان اولجه و کسب دلیران ظفر نینب کشت و از آنجا  
غازیان رفته قلعه چاخور راه احداث سرخای و کلا  
سپاس معمور بود دهنب و غارت کرده آتش زده تود  
خاکستر ساختند خود هر نفر بوصول آنچه جمعیه بر سر  
فراریان فرستاده سرخای چون غرمت موکب ایام  
نسبت قوی مطلع بود بعد از کشت شیخ جاضب طعان



۱۵۰  
قرار کرده مرکب گریز را تیرتک ساخته همان شب از  
میان کوه گذشته بود و لیران هنگام صبح وارد آنجا  
گشته جمعی از لکریه و تاتاریه از وحشت طریق فرار را کم کرد  
بودند نسبت قموق افتاده در شیب و فرار از راه دور  
در از با توانا قدم فرسای حیران بودند و چار شکر منفر  
گشته کردن بصدق بیز زخم دلیران شمشیر و حلقه  
کمند خضم افکن در آمد هنگامی سلطان بلند خنجره از جنگ  
سپه آهنگ نزول کرده موکب و الا وارد آنجا شد  
بعد از لحظه در کنت با فوجی از دلاوران سینه کذا روبرو  
چنان خونخوارتجاوت سرخامی سهند کوه پیکر دریا نورد  
بادر قارود در عرض راه بسیاری از آنجا عترت افشان

خیزان طی مسافت میکردند تیرین ملک و اسارتند  
و تمامی الیچیان و اغنا میکه در کوهستان سخت سر را  
بودند تصرف لشکریان در آمد القصه در عرض دور و روزها  
منزل صعب المسالك را با توپخانه طی کرده در اکثر منازل  
ثوب و آلات عراده بدوش پادگان افلاتر جبار  
قتیل قتل و تحویل میشد و بر آن پنج وارد شد و چسکوک کینر  
قموق گشته روز دیگر جواد بادر قار زین تمام آغاز  
کرده در عرض راه عریضه سرخامی مشعر بر استعدای  
عفو تقصیر و صد و رفتن امان و تاخیر حرکت موکب  
ضررت اثر رسید چون در دار لضر ب طمع هاپول شد  
روی اند و در حرف قلم سکه قبول نمود حکم و الا



۴۷ - ۴۶  
 بزرگ می شد

شده در صورتی در پناه عفو و بخشایش با خواهی بود  
 جیپ سالی شکار حضور اقدس شوی و الاراه ایسین پر  
 اشوب را بنجار حوس اینگونه چیل شوال است و با فسون  
 افسانه از دم فوج از در محاسبت افعی سنان شوال است  
 اما سرخای با تمامی لکزیه دغستان تجدی جمعیت نمود  
 در کنار رودخانه در کفر سخی قنون سپه بسته و پل راه میخیزد  
 بر آن بود شکسته مینمای دفاع و جدال شد و آرزو وفا  
 است در میان دره بس عمیق جاری و آینه موج روی  
 آبش چپ نمای شپت ماهی است و از تقو قهرش کار غوا  
 اندیشه در تپاهی بعد از زمانه شعله او از شکست زبون  
 و تعسک از طر مین همگانه حکمت را کرم کرده بعد از

و

حاکم ابداله با طایفه افغان مأمور عبور شدند و بسی پسا  
 راه بار کیت را مژگان دینه مور پیدا کرده چون نوبت  
 در طرفه العین از رودخانه گذشتند سرخای و لکزیه را از  
 ملاحظه انچال زمام تدار از کف رفته روی بر تافتند و کوه  
 مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن  
 لشکریان لکزیه خود اکبوه رسانیده هر چند جمع را پسا  
 خانه زین را خال کرده رخت بیدار عدم کشیدند لیکن  
 سرخای به سرفتنه بود با معدودی کوچ و کلفت خود  
 جرمیه و سبای از فوق برداشته بیدار چرکس و آوا  
 آواره پس آذریای لشکر پر شور و شاد در خانه و سرای  
 و محاساحت و فضای قنوق موج زن و حضور و پوت



عالیه را اساس افکن گشته کنج کاومی خنجر سعی دلیران هر  
راز نهفته و سر سربسته در درون پنهان داشت آشکار کرد  
مخزنیه و دینه کجینه سرخای و اما آنجای آنچه در حلقه  
و باطل موجود بود بسته بر طبق عرض گذاشته و خام  
ولد عادل کرای خاں شمال بزرگ ذاعتان بود  
سرزمین شرف اندوز تقی علیه سعادت قرین گشته  
بمنصب عالی شمال و ضلع فاحسه سر بلند می یافته تهنه  
خدمت و مستدعی عفو تقصیر اما از زمین کردید چون جنود  
بهمن و دی پابرجا ب وصول در تنگای جبال و طوق  
مانع عبور و نزول بود کار سرخای نیز قابل آن نبود  
خود را معطل سازند بعد از کیفیت مال آنوادی بر آمد و شسته

دلیر

و پیاد و شمر بر انداخته شد همین لکریه در قید اسار گرفتار  
بودند و کور و ناشی از ~~...~~ برین آثار  
قنوق کشیده صرف زمام غریمت کردند و بعد از ورود  
بنزل خپرات داغستان معلوم شد که لکریه آسنا سر طغیان  
پیش آورده پل رودخانه سمور راه معبر کوکبه منصور است در  
هم سگشته قلعه کوه راستفاق کرده اند موکب و الا آن روز  
استمنت رودند و دائمی جمع کردن چوب و اسباب  
فرمان داده تا وقت غروب پل در حال استواری بر آید  
بسته افواج منصور را فوج فوج مأمور عبور فرمودند هنگام  
عبور از رود نیل فلک گذشت رایات جهانگشا  
با سپاه آخیم کوکبه عبور و در دامنه کوه بموضع روز دیگر



هنگام صبح آفتاب جبال آرازیست که او شیخ کشید  
بغرم تسخیر شقاق کمزوه صعود بر درجات آنگونه فلک سگوه  
بر فراز کوه زین مترا کر فقه جمعی هم از دامنه کوه صعود  
در زمان و نسوا آنظایفه مشغول بودند روانه ساختند عتبات  
پای تحمل از جار فقه آغاز کریز کردند و آنحضرت با جمعی  
دلاوران تعاقب فرمایان پرداخته و آنروز بام شب  
طیست و بلند آنوادی هولناک کرده بسیاری از نظایر  
از شعاب جبال میناک ملاک میکنند و جمع کثیر کشته  
تمه لکنزیه و اطفال شیرخوار و پنج شش ساله را از فرط  
در میان دریا و آب انداخته نیم جان از برای خود ختم  
شمرده خود را قبله قاف نجات کشیدند زانیکه خرد

شیر شو را خورشید ازین قله بلند خست بسر منزل غرب  
کشید خدیو کشور گیر بغرم آسایش از باره کوه سیر زریه  
منزل کیه زد چون سبب صعوبت کوهستان آمدن راه  
همایون از از راه تعذر داشت امر والا بصدور پوست بن  
و اعز و ق از راه بکنجه و شاه داعی و البرز روانه قبله شد  
روز دیگر آنحضرت از راه چاهمور روانه متبک کشید و آن  
راهی بود غیر مسکوک و سرفای بر بعضی مواضع مکر کوه را  
از سنگ خشت و آجر و ساروج بر آورده از راه جدا  
راهی کرده بود و پیاده یکیک در کمال خست و خطر  
آن میکشید سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت  
از راه مت آنحضرت با طرمان رکاب تمام آنگونه راه



کرده بهیستی ناختمت کرده از رشته سردرگم آزاره پرت  
و خم کشوده در شانزدهم جمادی الاولی محل موسوم بقبوتر  
من اعمال متبله را نقبش قدم متبله گاه اهم ساختند و بجز  
سه روز لشکر فیروزه از شاه داغی میآمدند بار دومی بر  
دنبه و آغوش و قوت شامی بود بر و قوت فرمان بود بر  
نشان می پوستند و طما سبیلینا ج بر داری قدما را  
داشت بعد از کشت سرخای بنو مقرر عازم هرات شد  
بود غنی خاں حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ختند  
در حواله نوز در هرات بطما سبیلینا خاں طی شود  
منزل مزبور از طمورت میرزا ولد نظر علیخان و الا کر خا  
و علی میرزا برادر زاده او رسید مشعر برهینکه در خیزه سرخا

ببر

بسیب جبک از پاشایان کهنه و قلین استعانت کرده بود  
استی پاشا و المقلین با جمعی از عسکر رومیه حرکت کرد و می  
است و المازادامای مزبور با فوجی از کرچه جمعیت و در ح  
راه کاخت بر سر ایشان سینه پانصد نفر از رومیه  
و اسیر سلک جمعیت رومیه قنقره پذیرگشته پاشا صحت  
خود سازی یافته به قلعه قلین فرار نماید و المازاد کا زار  
ایداره این خدمت بجلاع هر شعاع و انواع نوارش و صفت  
بره مند ساخته بعد از هفت روز از قبله بعزم تخیل کهنه  
غزیت افرختند

چون از ان نظام امور شیروان و تپنده لکرنیه  
داغستان سراغ حاصل شد در سیت و چهارم شهر جمادی







ساخته برات حیات بالاشینان آنبرزم جانبارنی را حواله  
بقابض ارواح ساختند و آن فوارهای تیش راه جو پار <sup>نیکو</sup>  
سر بر فلک کشیده بودند از جوش صاعقه باری تشکیل دادند  
بعد از آنکه حواله های بلند سپردند نازل منندله نوازل <sup>سند</sup>  
بود در خارج شهر از چو بهای قوی ترمپ داده شبها پیکر  
قلعه کشیده و سر کوب قلعه کیان می ساختند اما هیکنه <sup>تقصی</sup>  
چو من قامت استعلام میکرد از برج قلعه اساس هر بلند  
انهار اصدنه توپ کرا سنک از پای در آورده چنان  
بیت عظیم را نمونه عظیم میگرداند پس منجینق های کرده  
توان مرتب گشته از دمان خمپاره و دمان منجینق ای و همطرا  
علیم بحجاره من سچیل بر قلعه کیان قرانت می شد و فریاد <sup>ن</sup>

کوکن مشه بردن صبر و سپه کوشید از طرفین کبند نفت داد  
فرامدی دو دستی میدادند دوسه دفعه از جانب سپه داد  
نفت بجانب حصار کشیده آتش زدند خاک پنا و حصار پنا  
فازت یکد فیه نیز نفت نفت بشعبهای مختلف بنا کرده  
نقابان رومیه یکی از نفتها مطیع شد باطل نمودند اما در شهر  
نفت دیگر سه هندار و پانصد من باروط بکار رفته بود غنا  
شدند حواله فخره مستحطان ثوابت و سیار بر فراز این نکلن  
حصار با من و خن مشعل نور و ضیا سر کرم کار بودند و لا  
بجکم والا کیتب را آتش زده از اطراف قلعه و لوله و <sup>دو</sup>  
در افکندند قلعه کیان را تصور سیکه کیفیت بوده نایره <sup>شرا</sup>  
فروشت از خوف یورش برج حصار از دوام و هجوم غنا



کرده بیکدیگر فراز آنقلعه استوار تمام استقرار مردان کا  
دیک کردیدشان از آن آتش جانسوز بقبهای دیگر افتاد  
و در گرفته در نهاد اصل قلعه افتاده اشترجیات هفتصدتر  
از حارسان و جابو کب عمر علی پاشا و الکجه احتراق میش  
از آنطرف رومیه سینه دو دفعه نعت پای سپه آوریده <sup>سه کس</sup>  
سپه داران مطلع میش باطل کردند نعت دیگر عقده در آن <sup>شکست</sup>  
از آتش درون خانه سوز چهل تن از جزایر چپان سپه دار کرد  
و چند مرتبه بقبهای طبر فیض یکدیگر رسیده در همان تنگنار  
نعت بکار دو خنجر و طپانچه دست و کرپان میش و یکدفعه سینه  
وقت عصر در وقتیکه ستمحطان در پشت سپه مشغول صرت  
بودند رومیه با خمپارهای دستی و شیخ آخته غنقله از قلعه پر <sup>زد</sup>

دوید چپار مار آتش داده بجانب سپه داران انداختند  
باتیر و شک و شیخ و نمک هجوم آوردند اصل سپه را <sup>منتهما</sup>  
میدان دو ایندند از آنطرف سپه داران اگر ادو دلیران  
جلالت پناذ با سینههای کشیده برومیه در آتش جمعید <sup>کن</sup>  
و خون کشیده از سر سپه دور کردند چون شهر یارتان <sup>بخش</sup>  
کشور کیر هر روز بر سر سپهها قدم توجه رنج کرده بکار <sup>یک</sup>  
از کار که از آن فرمانبران میپرداختند قلعه کیان <sup>انیمعی</sup>  
یافتند در آنوقت بخوی نایره توپ و تفنگ را <sup>اشعه</sup> در <sup>حشد</sup>  
ه اگر خرم خدیوالو اعظم دستیار دور بر شعله <sup>آل</sup> <sup>اکبر</sup> <sup>پژ</sup>  
و شرمیندشت خرم عمر بسیاری از راهروان طریق <sup>چاپ</sup> <sup>سار</sup>  
باتش جانسوز در میگرفت هر دفعه چنان اتفاق افتاد <sup>فتر</sup>



سوار کردند از پشت سپه روی توجّه آورده به دستی قبا  
پایدار سر رشته کارزار بت کارگذاران شمار میدادند  
کلوله توپ شخصیه را پانده مغز و خون سرانشن بر صورت  
آنحضرت پاشیده در همانجا تجدید جا که گردن کیده نیندر  
مسجد پرده قلعه آنحضرت از سر سپه روز ما آنجا است ایستاد  
میکردند کلوله خمپاره از قلعه پیمان مسجد افکندند از لازمان  
از پای در آورده همین پنج مذلتیزان قال آنجک التلب  
داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمیشد و کثر  
از رومیّه و هل قلعه را با کلوله توپ و تفنگ و چنهاره  
هستی از هم فرو میرخت و از آنجمله توجّه علی پاشا حاکم بر گیار  
بود در حصار با ضرب کلوله توپ از پا در آمد و دیگر و کلاه

بوده با تش نفت سوخته جگر پر را کباب کرد و از نظیر ف  
تیر علیخان توپچی باشی در سر توپچانهای سپه بود و کلوله خمپاره  
قلعه کیان اده فاش گرفت و مانع از رمضان المبارک است  
شانه روزی صرف برون سپه کشته خندق قلعه را چو بهار  
عظیم و سنگهای ضخیم انباشته را از خندق گذرانیده پاشی سپه  
حاجی رسانید چون سبب برف و باران تو برای سپه از هم  
پاشیده توده خاک شدت از بردن سپه برداشته و  
رگت تپه دیگر در آب ریختند برین پنج ما پس سمت  
مشرق و جنوب قلعه راه آب میگرفت سندید تیرت  
داده آب بر بشند دیوار شیر حاجی با حصار بروج نهند  
اندام همیشه نصف قلعه را آب فرو گرفت و اینها و عا



در روی آب حکم نمونه رخانه رجب شد اما محصورین سه طمان  
امداد عبد الله پاشا کوپور لو او غلام در آن او ان بر عسکر  
منسوب و آوازه آمدنش روز بروز دنیا بدشت بدیو ایراد  
واری داده دست از قلعه داری برینیداشد و درین چند ماه  
آنچه لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمد با آنجا  
که کلید کشایش امور در دست کوه توال قضا و مشاح ابواب  
مقاصد در کف ایزد پدیه تمام است تسخیر صورت میسر نیست  
چون پورش همچو قوت راه در رسم خدیو کشور کشان بود و خبر  
از دیلیران خون آشام و عساکر بهرام اشقام را بر سر کرد که چنانچه  
از خوانین گرام و روسای نجیب اشقام با طرف قلعه آمد  
و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمع کرده

مورد

صفی خان بغایری روانه قلینس فرمودند با شاق تا وادان  
و از نا وادان کرچه مشغول محاصره قلینس باشد چون تسخیر  
قلعه مزبور سه روز باز روی پنجه اقبال پیروال خسر و داد کرد  
در سال بعد سیه کردید مجاری حالات این استان  
انسانه و صده الغیر در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم  
صدق مقال خواهد شد تا تو علیم منه ذکر آن  
در ایام محاصره کهنه اردوی هایون در تیررس واقع است  
بودند سیدی در بر خیمه خسر و ان کشیدند تیر مراد پو  
بنک آمده باشد از اتفاقات در خیمه صرم روزی جز  
اسایش نشسته بودند غزم دیوانسرای هایون کرده بکنه  
الجابرخو استه روانه شدند بستوریکه در ایام محاصره



هرات اتفاق افتاده فی الفور توپ از قلعه انداختند و کوله  
آن در پیلوی مسند مبارک بر زمین افتاد و چنان آفت به  
کهنانه حفظ الهی از ذات پهل اقدس گذشت

در صحنی در ایات

جاه و جلال در خارج قلعه توفیق داشت جمعی از بزرگان  
لکنیه جا رفته وارد دربار شوکت مدارک شده بمعا دست زدند  
تعمیر کردند جمعی ملازم بر سیاق در رکاب آقا با شرف  
حاضر سازند و چون در آن موعدا اثری بطور رسید جمعی از  
خواین و حکام نصرت فرجام در حدود اعدا اش مستعد  
و منتظر فرمان بودند بپسند اطایفه بعیتین کرده فوجی  
از معسکر فیروزی اثر بجای و نت ایشان نامزد جمعی از کرمچه

ملازم

کاخت نیز سرب کرد که علمیر زاولد اما مقلی خان از آنست  
رودخانه که باین امر مأمور شدند و مأمورین بعد از انعقاد  
جمعیت متوجه سکنی اجتماعت شد اطایفه نیز از فکاح  
و مساکن خود درخت تحس عقبه کوهی در همین فرزند و دودمان  
البرز بکه البرز پرورده دمان رفتش بود کشیده مانند کوه  
که بحکایت بسته دست بخیره سمری کشوند و علی العفله سوا  
و پیاده خود بلسکر فیروزی اثر هجوم آورده شد اردوی انجم  
اما بجگاه کلوله تفکات ساختند اما خود را نشانه تیر مکت  
کرده جمع کثیر از ایشان بمعرض تلف در آمد روی بر ما  
ببقای خود شافتند پس سرگرد کال کسید و پنجاه تن  
اطایفه راه در دست داشتند از پای در آورنده بکند



دکوب و رفت و روب آن ناحیه پرداختند و تمام قمار  
و مساکن ایشانرا آتش زده اموال و اسباب ایشانرا  
منب و خسار و اناث و ذکور انظار فی راه فرصت فراریت  
بودند مورد قتل و اسار ساختند چون موسم زمستان رسید  
خیل سر ماکره زمین اگر سیر شمرده به سیلان امکان خفت  
گشاده و راه آن نیز منخرسک ممر بود از همس کوه چشما  
عظیم و چو بهای قوی سد و دهنوده آب بسته بودند چرخ  
در رخ بند آینه صیقلی شد بود اما یورش صورت مکار  
نمی نمود لهذا حکم والا غازیان بر کشته جمعی هم از روسا  
اکزوه در اردوی کیوان شکوه بودند بجنب و قید است  
انجام کار ایشان بوقت دیگر حواله کردید و نیز فرستید

جمع از طوائف نخبه تباری و نامور خراسان بودند از  
عرض راه فسرار و در کوهستان نختاری اظهار سرکشی  
و استکبار کردند از موقف اعلی بابا خان چاوشلو پیکر پکا  
کرستان مینا به تپنه انظار فی خیره سرد نامور شد در محل  
موسوم بزیر در قلعه کوهی به شقاق اجتماعت بود پاده  
از اطراف کوه یورش داده بعد از کوشش و کشتن سپاه  
انظار فی مغلوب و جمعی از ایشان برود خانه آن ناحیه  
و فوجی هم بارقه شمشیر صاعقه بار دلیران حسرتی گشته  
با عیال اطفال دستگیر شدند و با اشاره آنحضرت بالوار کینه  
خلیب آباد کوجیدیه روانه خراسان در ولایت جام  
پهلونیش المیت رها کردند و همچنین حکام کرمان



بافوجی به پیشه بلوچیه بلوچستان و وزیرک مأمور فرموده  
بودند بانهای عراقی حکام مزبور معروف عتبه علیاش  
پای مردی سخت چهره خاقان سرکشان بلوچ و دیر  
قرین خدلال و هوای جمیع ابله بی شیخ کج براه راست عدا  
روانه ساختند و قلعه دیزک را منیه تصرف کردند

چون وقت آن شد در آن

قلعههای شکوفه و ریاحین در تصرف لشکر پیکان بهجوم سپا  
آذری و قلعه کشای جنوب در پنج بهاری کشته گشته از دربار  
قوت نامینه آب رفته بجا عسوق اشجار و آب نماند  
بر روی کار آید و بنی الاصفه بهمن غار کمر کلهای ایزد و احمر

بنام

به تسی دستی راه دیاور نامی پیمان سلطان سیارکان  
سه شنبه مست و پنجم شد شوال ۱۱۴۲ هجری علم افروز خطه  
حمل کشته باب الا بواب لاله و کلراه کلید کشایش در بند  
نقل و تحویل او بود اهنرا از چوش یاح ریمعی روی باغ و  
بتان کشاد سر عکر شاه عرصه مید از از کوه فرورد  
حاله دید متوالا در قلعه قارص کلزار بخالفت سختی قرآ  
و پدید آمد آرا فرشته از خلاف خبر پیکان برک پید  
مشرقی نخورده و قلاع رابعه ربع مسکون و چهار حد اقالیم  
سبعه منحد اور لعل افسر کل و خدیو ز مرد سر بسند کشته  
دشمن یامنی باغ از شوکت نابره بهره نبرد مجلس خمر وانی  
کلزار بهار استعاره آب و رنگ از آن کشش ریکور



وبان ارم اکتساب زینت از آن حدیقه چند آیین کوه  
واعستان لاله و شقایق و باغ رسک از آن بدل خجسته  
و سرخامی گل سرخ از خجسته صفای فضای آن بناخضا  
میخارید و اوسمی نغشته از غیرت کبود کشته سر بر زیر افکنده  
در حیرت پیو دشو با انواع خواسته و برودوش روسا  
وسران سپاه از اسباب کلکوں و خلع زر تارمی کوفته  
اراسته کشته بهارستان دیگر بنظر آمد و بعد از انقضای حشر  
نوروزی نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت  
ابدی میوز رسیده در آرزو فیروز خجسته استقح قلعه کبر  
و استرداد ولایت در بند و باد کوبه کردند <sup>آنکه</sup>  
سابق سمت ذکر یافت <sup>چون</sup> کناس الحج از جانب پادشاه

کلاه روس سفارت در اصفهان بهر باب تقسیم <sup>تعلیم</sup> علیا  
کشته از مهران کاب هایون سپود چون بعد از تخیل قلعه  
شماخی خیال نهشاع قلعه در بند و غیره در تصرف روسیه  
بود از ضمیر انور میکنه شاپلی مزبور از عزیمت خاطر اقدار  
اکامی یافته در باب انجام امر سه ماه استمهال کرده است  
روسیه پان حقیقت حال را عرض نموده پادشاه خوششکل  
چون دانست <sup>که</sup> اسما و تعلق او را سودی و عاقبت کار  
بهبودی نیست در باب تحلیله ولایات فرمان فرستاده  
کناس <sup>را</sup> ابحلیه ولایات مازون ساخت لهذا در آرزو  
مینمت اندوز عقد مصاحبه فیما بین دولتین علیتین بوقوع پوت  
از طرف قرین الشرف حضرت ظل الله حکام بولایات



بیتین و در بند و با کوبه و سالیان از ضبط و مقرر گردید  
در دست رومینه باشد جمیع بازیافت و ولایات را  
تا قلعه رسولاق هر اسلحه ممالک جانپس است نصرت  
کرده سرداران و سینه را بدون مزاحمت روانه رود  
نماند و مأمورین بنحو مقرر فرمان پذیرگشته ولایات را  
بمحیطه ضبط در آورند و بعد از طی مرحله را نیز عاقل  
اصل بنای شهر و قلعه شمانی در جای نامناسب افتاد  
افشاده دست تصرف و تسلط لشکر چکانه سرکوب حصا  
آن میتوانست شصت و الایه تعمیر آن مکان تعلق گرفته  
بوقوف و بلدی دیر و را صاحب نظر در چهار فرسخ  
شمانی در محل موسوم به آفتوم به ما پس رود که شهر قدیم

و بحسب مکان امتیاز داشت معین و مقرر گشته بفرمان  
خدیو زمان بنایان مهارت پشه و هندساں در دست ایشان  
با تمام آن بنای خیرند جام دست اهتمام بایزید در گذر  
روزی کسکه آن شخص متین را هد و شش قلعه ذات البرج  
چرخ برین ساختند و سکنه و املا قلعه قدیم را کوچانیده  
در آن مکان زهت پناں سکنی و آن قلعه را دارالملک  
حکام و پیکر پیکان شیروان قرار دادند  
ایبارس خان و الخوارزم حسین و کیل را بموت را با هزار  
نفر از ترکمانیه باخت حدود خراسان فرستادند عجا  
دو فرقه کشته کرده سی جلگای مانه و فوجی سمب الاداغ و  
و سلفان مسکن اگر ادچشکرک است رفته در حینه انظار



مشغول کاوتازی و سکر کم دست درازی بودند حکام آن  
ناحیه با جمعیت کامر سبر وقت ایشان سیده جمع کشیرا  
عرضیغ ساخته در ایدای انجذمت بنوازشات خدیو آن  
اختصاص یافتند

چون متا بوده عجم

پاشای سکر روم با افواج قضا حجوم آنروز بوم بقاهر  
امر هر چند آواز آمدنش بر سیل کوه ساری در مساعت  
وام میداد اما کوه پابر جا از نصنت موبش کر انجانا بجا  
سیکرت بعد از نوز و ز سلطانان ایام محاصره کچه امتدا  
یافت سکر از کر پان حمل سبر بنیا ورده او لا چو  
تاخت نواحی قارص عتین فرمودند شاید سلسله حبسنا

عرق حمیت سکر کشته از قارص متوجه کچه شود سکر  
بنابر تجارب پرداخته از معارضه اعدا ض کرد پس توجبه  
عزمت با نمت در خاطر والا تقسیم مایه جمعی از دلیران  
کیوان صابت و نیزه گذاران راج صلابت سبر کرد که  
چند نفر از خواین بتدید طرق و ضبط ضابطه صحرا  
کچه نامور ساخته فوج پرام مقرر داشتند رفته در اعدا  
توقف کرده هر گاه لکنیه جبار و تله باد اعستان همیشه  
در کین میدان خالی اندک نیند فساد نمایند پلکریکا شیر و  
وحکام آن ناحیه بپسند ایشان پردازند و کروی سینه  
برای صیانت و محافظت سمت ایروان بجانب بخارا  
یقین فرموده بعد از اساق امور و نه نظام کارهای بکنند



و در روز جمعه سیزدهم ذی قحده احکام طرف عصر  
حواله کججه بجز ذخرا اردوی همایون در جوش آن دریا  
پکراں در خوش آمد در منزل آلاکوی محل شش الدین  
لو بعض اقدس سیده تیمور پاشای ملی حاکم و ان باشهوار  
نفران عساکر روم و اگر او ان روانه تعلین است خدیو  
پرور برده آنچه نجب اثر با فوجی از دلاوران نرم آورده  
اینکه شاید راه بر آن خیره سیر کند عازم تعلین است  
اردوی همایون مقرر داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه  
لوری با قامت کشوده نظر انصاف موبک اقدس بن  
بعد از ورود موبک جباکشابه فرسخی تعلین معلوم است  
تیمور پاشا برای اهل و محصورین ذخیره برده و سپرده است

و کار را انجام داده مراجعت کرده آنحضرت اراده فرمود  
از میان کوه مشهور بقایقو لوان سپه ابر بر سر قلعه قازان  
در نو اقا صومعه و محل توفت رومینه است غفلت رفته است  
میشه نماید با وصف اینکه در آن زمان کیه تا آفتاب در درجا  
نور گرم کا و تازی بود میان کوه سار و در مانجو مالا مال  
بوده کوه از دشت و چاه از راه تیحضت عیانت آنحضرت  
پادکاز در آن راه کوه سپدن بن مامور منبر موده و  
روز آنفوج فیروز قدم فرسای سعی کشته سپاه کینه خواهد  
در آنوادی هولناک کوه کوه برف بر روی هم متر اکم بود  
با مال نموده شاید سر رشته عبور بدست جنود منصور  
میزن هر چند خوش مامون نور و زورق آسا با دبا قیوم



بیرگرد با دریا می پکرا انداختند چنان شد که کشته تپاره  
از استخوان بندی محکم کبار نیاید پس مراجعت کرده  
در قلعه لوری بار دومی تالیون پوشید و از آنجا مکنون صغیر  
نیز اقدس بصحبت یک از کرفاران رومیه بهر عسکر نوشته  
ادان از توجه مویک منصور با سمت آگاهی باد و از حمله  
نفران عساکر نامدار و دلیران عرصه گیر و در اعزاز مقصد  
گشته و در غنمه محرم احرام کیف نسخی قارص را مقرر دوی  
انجم اقسام ساختند سحر کمان نزد چرخ مویک  
ز زین کوس کوس رحلت ادای نبی و غریو کرمانی غلظه بر چرخ  
برین انداخت و اعلام ظفر پرور و رایات اردنما پیکر شسته  
خاک و قبه افلاک افروخت و ضابطه و آئینی به پیاسیت

در برابر قلعه تنویر صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار کشودند چون  
سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افند از حضرت گویند  
از واقف شد حصار قلعه در برابر امر غایت ساخته با استحکام  
درو و سپه و شهر پرداختند خود در قلعه توقف و عسکر  
رومیه به شمار افروختن مپسار یکصد و پست هزار میر رسید با هم پرا  
بناج حصار فرستاده بوده از روی ضرورت دست بدیو  
اعزاز رزم نمایند تا عصر غنیمت جو رزم سازان مشورین کنیز  
جانبا زان سعی و تلاش شده شاید انظار غنیمت از حصار قلعه  
دور و هم آورد لشکر منصور کردند مفید نیفا و چون وسعت  
قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و شکر بر نیافت جمعی از پادشاه  
بر فراز تارینج به مشرف بقلعه بودند نصب خیمه مستر و



از این طریقی و خندق استوار کرده بودند لاجرم تو سپاه جلوه  
با مرهای یون حواله قلعه کشیده و بقلب معسکر پروانه ایش  
بستند و بعد از آتش افشانی آن اردو را می بقیان دمان نوبت  
کار زهر چشم معنای افی بگر رسیده سواران و پیادگان سپه  
و سنان صاعقه بار بر آتظایفه حمله ور گشتند بجنس تمام لشکر فرزند  
از آتظایفه روی بر بافته فوجی دیگر از همان خارج قلعه قاصر  
بجانب دال و ارزنده الروم شتافته نته خود را بقلعه کشید  
بارتخص کشودند چون شب سیاه خیمه اطلیس شکاف ظلمت از بر  
آسایش طناب در کشیده خدیو فیروز روز عطف عنان گشته  
اردوی سپهر پناں کرده سه روز دیگر آنکارا مقرر گویه  
گرو بواشتام و تمام نواحی قاصر را با مال سم سمند خود

فرجام ساختند و مکتوب شتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته  
مصحوب یکا از گرفتاران رومیته فرستاده اورا امید بان حکمت  
ترغیب و تحریص کرده جواب از او نیامد معلوم شده بنای  
بر تاشا فل است چون فلجیات کججه و قلعین بجهور سپاه منصور  
و همت والا بمجا صرة قلعه ایروان مقصود بود و صرف زمان  
توجه بجانب ایروان کردند شاید سرعسکر مابدا یکا از قلعیات  
محصور حبس گویه که میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ جنب اوج  
کلیمیا را با فراش قبه بارگاه پهلونیش اوج هر دو ماه صفت  
و بعد از سه روز بکفینه سخی ایروان نزول گویه حبس  
فرمودند حسین پشاه ایروان بصلعه داری پرداخت و  
فوجی از دلیران نرم ساز بوجوب حکم سرور کردند و نفر از قلعه



بازیدر امور و تاخت و تاز ساخته عثمان آقا حاکم بازیدرا  
دستگیر و سر و زنت بسیار پایتخت کرد و نظیر رسانید  
عبدالله پاشای سرعسکر از کار سابق تجزیه اندوز گشته بمقاد  
اذا جاء القدر عمی البصیر انصراف موکب نصرت اثر را  
برضعف حال دلیران و سنج حاد در سمت ایروان محو گشته  
مجدد اجمعت السکر سگسته را درت کرده با کثرت و عدت  
تام موافق ثبت دفاتر رومینه و تحقیق محمد آقامی ذخیره چی  
در محاربه بدت آمد هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده  
یکپنجه بود عازم ایروان شد و بعد از عبور بر عسکر روم  
از آرزوی چای این نوید دل سپند و مرده بهجت پونذ معروف  
خدمت خدیو ارجمند گشته برای سبکباری غازیان به دولت

اردوی اهایوزار روانه کوکبه ساخته موکب و الله عدت  
پانزده هزار شد بقصد استقبال حرکت و سرعسکر به بار  
کوکبه و فرمی آمد و اردو محل موسوم باغ آورد من حال ایروان  
بش چون دست از دامن صرم کشیده بر بنیاد است انست  
با آن گروه آبنوه در دامنه کوه فرود آمد کوکبه و اللاتیر تپه  
در دوشتر سخن آنگونه در جنب قریه اخنی کند می ایروان واقع  
و پس العسکرین میدان مسطح بود برای نزول احشیا رنوده عسکر  
طایر بکنش در مواجی خیال معارضه از آشیان عارض میسر  
باد و بروت در قلعه راقف بلند پروازی متذکر گشته  
هر یک از شیر شکاران را صید قرآک و هر دلیر را  
کر قمار کنند با که تصور میکرد اما حضرت ظل الله کوه چاک



جایا و لشکر گشتی در یاد او بودند آمدن ایشان را دلیل آمدگان  
و از عطایای حضرت آفرید کار دانسته با دل غمی و حوصله  
سگرف و غم ثابت و همت شرف ~~بش~~ شب با نظام  
امور لشکر پرداخته مظهر ظهور صبح فیروز بود انبث در عالم  
دیدند جانور میباید بکاوش و لپک شبامت دارد در میان  
خیمه رشیدی مخصوص آنحضرت در منازل زده میشد رو  
با آنحضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با وحسد و رش هت  
کردن او را گرفتند آن جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم  
کشیده بزانو در آورند و ناپایای جانور قایم آنحضرت باور  
او حیثه لشکر بریه در آنجا حاضر بودند با مداد اشاره کردند بنویسند  
از ایشان مادد و اعانت بطور رسیده بوده آنحضرت بوقت

بازوی شیر افکنی او را از پای در آورند هنگام صبح سر او  
و سرخیلان سپاه را احضار و لا جام هوش و ساعه گوش ایشان  
از باده تلخ این پال برپا خنشد و شخم سر مست می غرور و  
باوه جمعیتش پر زور است در پیش رو نشسته است و در  
اردو و قبله ایروان و زنک چای پوسته است اگر قوری در  
و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از هر طرف بسته  
خواهد بود بعد از آن خواب شبانه را پال کرده دلیران را  
بفرود خصم افکنی دلداری دادند مقارن آن رومیه نطقه  
ایروان پرود آمد از پشت سر اردوی های یونکن زنک چای  
فرود گرفتند هر گاه کنگبه و الا از بالای تپه بمقابل عک  
پردازند ایشان بمعبر حضرت اثر در آورند اردوی عک



نیز از پیش رو آغاز کوچ کرد و همینکه با کوبه و از دوام بر راه افتاد  
خدیو بلند اقبال با افواج خویش از مکر و آراسته در کین کین  
ایستاده بودند از فزونی ز تپه مانند رعد بهاری خروشال  
و چون سیل کوهساری جوشان استکن نیش کرده بود لشکر  
رومیه آوردند و عسکر روم توپخانه را دو دسته کرده یک دسته  
بجانب بسیار داشته و دسته دیگر را بر سر پشته در فضا  
میدان واقع بود و در داده خود در پناه تا ایستاده از  
دو طرف بر خروشنده چنگ یعنی توپ و تفنگ و عصا  
ساختند شهباز کشور کیر با فوجی از جزایر چپان بمباران  
بر سر توپخانه بجانب چپ مامور ساخته قول های یوز اقلیت  
لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانه های جلور را بر سر شال

بشد سخت جزایر چپان بمباران کین پشت گرمی اقبال طغیان  
قرین هجوم آورست توپخانه رومی تل را تصرف کرد و زین پان  
قلب بر عسکر نیز از صدمات توپهای گران دهم شکسته و  
بودی انهم از آورند نیکه تازان جملات آیین نیزه کذا  
ظرف تیرج در طرح و کین مینای کین بودند با شاره خدیو رومی  
زمین از بسیار رویمین تعاقب سواران پدخت فوجی نیز پیشتر  
روی پا دکان بر آمده صید می بدام افتاده را جگر که در اطراف  
کرده بر افشان دست یازیدند و کار بجای رسیده کین فوج  
چرکیت ده فسر نیک چرمی پلتن را پیش انداخته می آوردند  
سواران لشکر تا کنار آره چای از عقب ایشان شتافته در آن  
پناه هزار نفر از آن گروه عسکر ضعیف بلاک و اسیر خرم فرات



شدند و بعد الله پاشای سرعکرا رستم نام فتح چو رودت سینه  
کرده زنده می آورد او را جمعی شناخته چنانکه عادت او شکر  
باود و آنچنین پاشای ناتوان بجوم کشاکش ایشان از هب در  
عظیده سرسرکش بسکت درآمده نیم جان کشت ترا چو رول چو  
صید خود را نیم سبب دید و را در آنجی کرده سرشرا بنظر انور سینه  
و چون طالعش در محافظت آن بزرگ ناسازی کرده بنواشر  
کامر سرافرازی یافت و سلطان مصطفی پاشا و ال دیار کبر را  
به بصاهرت سلطان محمود خان پادشاه و پنجاه روم اختصار  
داشت جلیل بک پیش مستخرسانه از هب انداخته چون حرم  
کاری یافته بود در عرض راه وفات یافته نقش او را باورد  
ظفر قرین آوردند و وازده هنر نفر دیگر از پاشایان و سرکار

و میران بنی سپینج سر بر سر تیره را نگذاشته و تمامی توپخانه  
و احوال و اطفال و خیام و دو اب و آلات و اسباب سرعکرا  
و لشکرانش بحیطه حساب در دنیا به عرض کتاب در آمد و این  
فتح روز بستی و ششم شهر محرم احرام اتفاق افتاد اما تیمور پاشا  
تا حاکم بیان در آغاز اشغال نایه حکمت با اکراد و اسبقه  
کبیر و هزیمت حبه با فوجی از جانب او چ کلید با فوجی از راه کربلا  
و اشترک راه فرار می نمودند از امنه رومات آنحال در دره حوا  
اشترک سر راه بر ایشان گرفته از امنه از پیش رو بچوب سنگ  
و دلیران از پشت سر به تیر و تفکات اسب هستی ایشان زارم زد  
سه چهار هزار نفر از ایشان بچم جان آبی دره پل پایاں افتاد  
مرد و مرکب بچاه سار عدم شتافتند الحاصل بر ابی صبط و



قیمت غنایم و اعطای جوایز در آن مکان فیروزی نشان و روز  
کشت و آن مکان را براد پتیه موسوم و نقش سرعسکر را با سواد حق  
ساخته مصحوب محمد آقایی ذخیره چپ بقاص و نقش سار و مصطفی  
پشای داماد اقبلسه ایروان روان کرده و جمعی از کرفار  
رومینه را ضحج داده و بدرقه همراه نموده روانه او ط  
فرمودند و چند نفر کرفاران رومینه را برای نقل این کیش  
روانه کججه و قلیس و ایروان ساخته بهم عنانی فتح و ظفر و بهم ک  
تائید ایزد و او را کوکبه فیروزی اثر بجانب میلاق حرکت کرد  
پتیه شحاق فخر اصف کوکبه حضرت پروره و بشوکت استقامت  
آن پتیه را کوکبه ابرز شکوه ساختند با با فغان و پوشلو پیکر کا  
لرستان فیلی راه مقدیه فتح و ظفر بموجب فرمان الابرودی

معنی پوسته بود باشد از نفس از دلاوزان رزم کس تر بجای  
قلعه ایروان نامور و مقرر فرمودند و در آن مکان ساها را در <sup>قلعه</sup> <sup>صفا</sup>  
با حرم محترم از ارض اقدس نامور بدرگاه معنی است بود و  
و شرف قیقل بساط اقدس فایز

چون شیت حضرت و اهب پنت  
رست و کشاد امور حصین جهان و قبض و بسط مام قلعه  
میتین چهارگان در دست قدرت اوست بجهت امری <sup>تعلو</sup>  
گیرد بدو معنی و طلب کلید دار الملک مطلب بدت میاید  
رخنهای کشوده از هر طرف بسته گشته و در مای بسته از هر باب  
کشایش میاید بر صدق انمقال مقدمات قلعه ایروان کججه  
و قلیس است در چند سال بنال با برجای آنطایفه در آن



زینارشیه تصرف دو انیده سجدی شاخ و برگ سرکش  
افراشته بوده کبشاکش ازه آمد و رفت ایچیان دهره  
حرف و صوت سفر اهرسوجه از پادرنیما در نیوقت بیهم  
از سرکشان و مینه پامی مردی جلادت سردر پای قلعه کدا  
دست از قلعه داری بر نداشتند در نیوقت خبر قضیه <sup>عبر</sup>  
کنجی رسید اولاعلی پاشا و الامانجا میرزا پاشا نامیرا بچینه  
از رؤسای او جاق بدرگاه کیوان واق فرستاده طلب  
امان شد این مسؤل از حضرت ظل اللہی موقع قبول یافته عبدا  
خان زکمه راه بسراسی ایشان با جنبه مان امان روانه حش  
بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشارالیه در همنه  
صفر قلعه را تحلیله و بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع <sup>سای</sup>

ایران تسلیم نموده با فتح کرامی سلطان المازاده تا ترکام  
کام دل از قشمت عتبه علیا دریا بند و بعد از حصول این سربندی  
بجانب مقصد شتابند مقرر شد پاشای و فتح کرامی سلطان  
با شاق عبدالباقر خان و انه در بار سپهر پناں و جمعی از غایب  
فیروزی نشان رومینه قلعه را از آریه چای و ابتدای سنه  
گذرانیده معاودت نمایند علی پاشا و فتح کرامی سلطان بعد  
ادراک سعادت کرنش و تیشم و شرف پامی بوسی و تسلیم  
پشگشهای لایق گذرانیده بنوازشات خاصه از خصا  
یا قه علی پاشا متعاقب لشکرهای دا ز راه قارص و فتح کرامی  
سلطان تا آره ولایتش دار الملک قدیم بود از راه قطنیر  
طریق مقصد پیچیده بعد از تحلیله کنجی استی پاشا و الما قطنیر



بهمین پنج مورد عفو و امان گشته در دست و دوم ربع الشان  
قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرای ایران و کرجی و توپخانه و قو  
تصرف سرداران این طرف داده خود بار و مینه و قلعه عام  
اخته گردیدند احسین پاشای والای اروان در سپردن قلعه ایران  
چهل روز مهلت خواسته چون این عهد از پاشا محمول بجز  
میشد لهذا تخیر قلعه را بعهده مأمورین امر نموده در دوم پنج  
الشان از سیلاق شقاق خان بجانب قارص لوی کشور گشت  
افراخند در دهم ماه فروردین بجانب غرب قارص معرزه  
است مخیم اردوی کیهان لوی گشته بمیور پاشای بی حکم و ول  
از معرکه پراشوب جنگ مراد پشه پای مردی سعی تیز  
دستی کرده سر حافیت بر برده در قارص سپه و با حکم

و قلعه داران قلعه داری پرداختند و از کنار آیه چای ال  
ارزنده الروم تمامی ابنیه و ستار و مزارع و توابع آنمزد و  
عرضه غارت شد چون بعد از مقدمه قتل سر عسکر شاه علی  
دولت احمد پاشا والای بغداد را بجهت تقصیر منوب حش  
از ایالت بغداد معسر و ل کرده بودند مجدداً بامر عسکر  
و جنگ و صلح ما دون ساخته بودند و نیندر ارزنده الروم  
توقف داشت عریضه فرستاده متعهد امر مصالحه شد پاشا  
والای قارص و ارزنده الروم نیز غرایض ضراعت امتیاز  
جایانه فرستاده تعهد کردند که کارایر و از صورت  
دهند مشروط بر اینکه خدیو بهمال فسخ عزیمت اندیاز  
کرده سپه منون ایذا و اضرار ایشان نکند و چون بجهت



انصاف کزین آنحضرت از علو طبع خطاب بر خاقان چین گنید  
سپه سخن با حضرت فیض و زبردستان و م داشت نیز بر عیار  
عاجز وزیر دستاں آن مرز و بوم عرض و التماس ایشان را  
نقیب الاشرف و قاضی ارزنة الروم پا چند نفر از رؤسای  
او جاق و ارد قاص و با اتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب  
تقتیل آستان سپه نشان و با فرمان امان روانه ایران گشتند  
حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقتی گذاشت اما چون قلعه دیر  
پسود میدید آن مشور شفتت و احسان را حجت نجات خود  
مشرع تجلیه قلعه کرده در پانزدهم جمادی آنحضرت حصیس سپه نشان  
باتوچان و قورخان و امرا بکاشگان آیند دولت جاوید پنا  
سپرده خود با اتباع و مستحطان قلعه روانه دیار روم گردیدند

والانفاذ پویت به بابا خان بکلر یکا لرستان و سرکردگان  
در کنار کما چای ایروان نامور بجاصره قلعه بودند رفته در شهر  
الدین بو توفیق و منظر صد و رام مجدد باشند  
اینکه جمعی از لکنیه داغستان راهوای فساد انکیزی در سر کابل  
ضمیمه بر کرده با چند نفر از اشراقیه اشاق و ززیده قلعه قبه  
محصور ساخته بودند خاصه لادخان شمال از آنظر حاکم در بند  
اینطرف با جمعیت کامل عبدالله ایشان شتافه میسر  
زندگی ایشان بدست آورده و بقیه اسیر راه فریمت پس  
و شمال و جمیع که مصدر خدمت است بودند بنوازش و انعام  
سر بلند می یافتند و هم در آنوقت در شمال آمده در در سبزه  
اوسمی او را با جمعی لکنیه بر سر قلعه ترخوم مسکن شمال است



باتباع شمال مجاد که کرده اوس می فر بود با جمعی معرض قتل  
در آمده تتمه بدیار فرار شتافتند <sup>اینکه بنا بر مصدق</sup>  
مکان در بدو طغیان میل و آشوب تا تاریه و شورش مرد <sup>شجاع</sup>  
بند سلطان مرو بکام و الا انند ام یافته بود بعد از چند هفته  
به بستن آن امر فرمودند آتی بروی کار نیامد ظمیر الدوله  
ابراهیم خاج مأمور به بستن آن بند شد بود بند فر بود بسته  
و آب را بقلعه جاری ساخته تثنگان مزارع و بیابان  
آن سرزمین از ورود آن و دسیاراب و کامیاب <sup>حشید</sup>  
و نیز کناس اچمی روسیه همچو سبک ذکر یافت در صفحنا  
شرف اندوز خدمت اقدس کشته در موکب نمایا <sup>پوش</sup>  
در چینی که آیات نصرت آیات از سیاق ایروان <sup>عنا</sup>

دانش

قاصد شد اورا نصحت انصاف داده میرزا کاظم نصیری  
خلفا را بفرات بعیتس و با یک زنجیر قتل و بعضی دیگر <sup>ایام</sup>  
اوروانه دولت روسیه فرمودند

بعد از استرداد  
قلعبات ایروان و کتبه و تعلین و انتظام انجام امور که در حین  
پیشنهاد خاطر اقدس گردید در عهد هم جمادی الاول <sup>ارفا</sup>  
عطف عنان بکاتب تعلین کرده و مقرر فرمودند هر سرگرد <sup>دکا</sup>  
در تعلین بودند با تفاق ظهورت میرزا و علی میرزا و سید <sup>نفر</sup>  
از نادادان و از نادادان کار تیل و کاخست برای نای کار <sup>کربلا</sup>  
روان در بار فلک پناهن شوند و مأمورین حسب فرمان <sup>عزیز</sup>  
راه ادراک خاکبوسی غمزد و جاه نموده هر چند ظهور <sup>شیرا</sup>



تقریباً هیکری اولی واقع بود و ملکیت داری التی اما چون  
علیمیر از فرقه کرچه بشراف اسلام مستعد و برادرش محمد پاشا  
در جنگ عثمان شای سرعکرا قبل رسیده بود و دوی هیکری کار  
بلاوه کاخت بعلمیر از غنایت و او را بجناب خان فرزند  
و او را با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند و طعمورت میرزا  
بانا و ادا ان از فرمان رکاب بوده در ظل الهی سر برده  
و دره نمرنا تعلین در مکان ات ایل مرخص فرمودند  
کوچ خود را از کاخت بعلمین آورده طعمورت میرزا موقوف  
و ایسکریا با اسم خود داشت و در مقدماش استی شاخت  
کرده صاحب شیشیر و تدریر بود چون این معنی از قوه بفعل ناید  
مایوس گردیده بود بار و ساسی کرچه تو طئه نموده بدو نیکه

دارا تعلین شود بخانه خودش شافت و جمعی را و ادا ان  
میرزا نمان منزل فرار و کوچهای خود را برداشته تهر قتل  
و روس و چکر کس که از آنکه صعب المسالك است بر شد  
خدیو سپهال بعد از ورود منزل موخالی سپاه نصرت نیا  
فوج فوج کرده هر قدر را بستی برای منع و استمالت  
کرچه تعلین و دست و نهم ماه فرور شش چاقاب قار تو  
وصول بساحت تعلین افکنند و از آنجا غت جمع کرده در مقام  
اطاعت بودند مورد امان گشته سرکشان معرض موخنده در  
اندو شش در خانوار ایشان اگو چاند روانه نرسان  
مست زو تعلین مقرر که نصرت قرین گشته از آنجا بر نموده  
والی قدیم را بتهننت سبحان در بند فرزند



ایند عانی که در ضعی که عبدالله پاشای عسکر از دولت عثمانیه  
بسرکری منصوب و عازم حد و دیروان گردید فرمان  
و نشان مقصدی بنفاد قمران یافته بود که خان قدیم سلک  
جمیعت خود را از فرقه تاتاری منعقد ساخته از راه سولاق  
و در بند متوجه ایروان شد و خدیو سپهسالار استماع <sup>علیه</sup> چهر  
سار و دویس لویکلر پیکر شیروان با حاکم و قشون آهرا داد و فرود  
از بنود مسعودش از وقت بدر بند مامور فرمودند که اگر  
از خان قدیم اثری ظاهر گردد در آن آنجی مشغول خود  
بوده معارضه و جنگ روبرو موقوف داشته مرصد  
طلوع طلیعه شیر قبال پروال وسطوع شعله ماچمه ریخت  
اشمال باشند و در فیلد معروض شده و لاشد که والی مری

بدا

بسی که غیر مخصوص بود و سولاق که سوز مملکت ایران و روس  
وارد گردید اما پادشاه سکنه رجاہ روم بعد از اینکه مشاهد  
میکرد که ولایات خوای نخوای از تصرف اندولت پرو  
و ایند فیه نوبت خویش مملکت روم خواهد بود علی پاشا  
والی کنجه را که از خدمت مرخص گشته بدربار عثمانی رفقه بود  
بوکالت اندولت علیه روانه ساخت که با طلاع احمد  
پاشای عسکر حد و سنور را بدستور سابق من الیستیر  
استوار دهد و فرهنگم بجان قدیم بخط شریف نوشته بجه  
اسلام کرامی سلطان ادرزاده خان مزبور که در دربار قصر  
می بود بچاپار فرستاده اعلام کردند که چون حال در میان  
ایندولت بنا می صبح و دوستی است آمدن در ایجاب



ایران موقوف و اسلام کرای سلطان در عرض راه بر عسکرا  
ملاقات و بر عسکر نیز معتمدی ارفیق او ساخته با غرضه  
این سر روانه درگاه معالی کرد که کیفیت حال و مقدمه آمدن علی شاه  
از دربار قیصری بطلب صلح معروض شد و جلال ساخت  
اسلام کرای سلطان فرستاد و بر عسکر و قلیس شرف اندوز  
قتل درگاه سپهر نظر کشید سلطان فرمود برای ایصال فرمان  
اعلیحضرت پادشاه بکنند در جاه روم از خدمت همایون  
رضت طلب شد چون صد و این حبارت از خان قیصر  
افروز مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان نبوده  
فرمودند که همچو شب شمشیر آتش شده از روشنا دیده ام و خصمان  
سورکنین را که از سرک آبی که در میان ساخته بودند شربت فنا

چنانچه برای برکتش خان قیصر شفاعت قیصری در کار  
و این حکم را چون تقویم پاریس ببارید پسر سلطان نورار و آن  
کنجه و عبدالباقی خان زکمه را مامور ساختند که در قلیس توقف  
کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آمدند  
برده در اینجا مشرفان محمد باشند و ریات جهان بخارند  
شبه نوزدهم جمادی اخیری قلیس حرکت و زراه جارو  
عازم مقصد شدند که بعد از عبور از آب قاش چون لکریه جا  
تمه رسانید که شمالی در کار بود در اینجا اردوی همایون  
کنار آب گذاشته عازم میشدند و اینجا عت شدند و پاشا  
از وقت مسا که خود را خالی کرده بر سر زکوه البرز که در  
و صعوبت مشهور عالم است سفاق نموده بودند پاشا را



نشینان و جزایر چنان از اطراف کوه پورش در احته  
مانند هکات سکو و صعود و باش افزونی نایره جزایر لیک  
قلعه زهریری جبل اگر همار نموده یک سمت سقا و آفتاب  
کردند لکن چون آن فوج بی مان ابا خود دست و کریان در طلب  
عادت بلار از زمین صاعد آسمان دیدند شواغ و زویای  
جبال مشرق کشه خود را بجانب او کشیدند و جمعی کثیر از آنها  
قتیل و اسیر و پوتات و منزل ایشان اعراق یافتند گوئند  
و الا از راه سکی و ارش ه نورد و دی المغان و از اجا  
اردوی نصرت شعار کشید بعد زور و دشمنان خنجر کشید  
که خان قدیم جانب در بند رسیده بود و دوزخ لوجه  
جلال آئینده عمان غنیمت برآفته دو منزل می کرد گنج

۱۳۲

قدیم شتا قه است بنا بر آن حکم و الا سفا و پوست که در کعبه بود  
دار و از نهان ااه معاودت و فرمان قضیه را برده بهنگام  
اندولت و لا بسیار چون خان مزبور بعد زور و در کجای  
در بند ایلدار نامی اشمال را زده مای تقی را ششالی و آستان  
منصوب و ایالت شیروان ابر خای و حکومت  
در بند را محمد خان اوسمی تقویض داده هزار و پانصد  
تومان تا پیر کش و شمشیر و کرک با آنها داده سر خای سز  
ولد خود را با پانصد سوار کزین به سمرای خان مزبور  
بعین و بعضی از شرار الطایفه هم عرصه را عالی دیده  
با خان دم از وفاق زده بودند هر چند که اهدا  
رستان کوهستان و غستان را تمام برف فرو

اسلام کرای سلطان



گرفته بود عبور از معابر آن با سانی مفتد و رن بود اما حضرت  
طلی اللہی کہ پست و بلند جهان اماند خورشید جهان  
در نظر انور کیسان می شمارند بجز من بلند و تمت از حمید  
بشجی اہ و اشہد شاہ شدہ پیشہ اطالیفہ کم حضرت  
مشہاد خاطر اقدس ساخته از راه اتلی قاج شماخی رو  
و بعد از ورود بمنزل در کندی زمان یون بفرغ یافت  
و مقرر شد سردار دغستان از در بند آمدہ وارد منزل  
درہ من اعمال طبرستان گشت مشغول جمع کردن  
باشند بنہ و غزو و در موکب شاهزادہ رضا قلی میرزا  
از راه شمران روانہ و خود با فوجی از لشکر حضرت  
اثر اولاً لازم پیشہ ہزار بدون و خاتین گشتہ ہزار

اللہ

از افواج منصور را اینہ نسبت دو قوز پارہ و اتلی پارہ  
یعین و جمعی اسم نامور گشتہ در سمت غربا سر راہ فرزند  
گیرند و بعد از آنکہ لوازم قمت و نہ بعبادت عطف عن  
کرده در حال قبہ بارہی ہایوں پوشیدہ و در پنج ہفت  
سمت شامال قلعہ در بند مضر بنیام سپہ ماند گشتہ  
چون بارض اقدس رسیدہ ایمل در حال شمال جدید و او  
و سر حای سلسلہ کجبت را ہظام ارادہ دارندہ بر سر حای  
فولاد خان شمال روند لہذا رایت جہانگشا از در بند گشتہ  
کرده وارد ماس خانجہ ولدہ اوسمی در انہا تو ہفت  
گشتہ خانجہ نیز با لکیرہ سرماس از و گرفتہ اغا سیر و جمعی  
از ایشان قتیہ و ایر گشتہ تہ راہ گیرش گرفتہ و قہمنا



بمال و نهند و غلات و ذخایر تصرف لشکر فروری مطاع  
در آمده روز دیگر از آنجا حرکت و منزل منزل بهمین بن  
قت و اسرو نوب و حراق قرای و مال لکنه مرشد تاورد  
قریه کید متعلق سباص فولاد خان شمال بود که دیدن لکنه سباص  
داومی ایلدار را در صومر کوبه منصور آگاه گشته هر یک سرخو  
کرده تهمی فرسار کردند و خاص فولاد خان با فوج خود در کین  
بموجب هالیون تخی و بشرق جهه سمت غر و شان  
سرافار گشته از آنها اعلام طنس فرجام قانیزم همیشه  
سرخابی کاب قوق اترار یافته در هفدهم ماه شعبان  
بدورق سه فرسخی قوق وارد و سرخای نیز جمعیت موفو  
فراهم آورده قلوب را اسکر کرده دره راه معبر چوین دریا  
اولی

خوش بود فرود کرده بمقاد خود سر راه بران جنب بکایت  
خدیو پهمال لشکریان از چهار طرف مامور پورس  
اولاد لیران فغان فراز کوه را از نظر ایفیه کر که ایست  
و شیر و احداث شورر شیخ کردند هنوز افواج دیگر در  
دامنه کوه در کا صعود بودند لکنه تاب مقادیر تاورد  
فزار و کیه تازان کریمه از کیمس کین تعاقب پرده شمع شیرین  
جاری ساخته و سرور نیز سپار بدت آمد چون عتبا  
شکی وقت و ضیق معبر عبور کر نصرت پرورد در آن  
ازان نگنایمیر نبود جز ایرچیان نخل شمال البصیث  
قلع جبل مامور و هلاک آن را ملت نزول کوبه منصور فرود  
و در آن شاه ایلدار لکنه و غنستان و او جمعیت متفقد شده



از نیت دیگر معاوضت سرفای می آمد چون ارگشت  
سرفای صحیح خیزد است جزای چنان سرگوده را که تیره تصور کرد  
در کمال طینت آن آمده باشد بعد از آن کاشف لعنت است خورا  
با حسب دست و کپال پدید آید آغاز زرد و خورده که در دهان  
گردوی راه یاران غیش پیش گرفت و جمعی سرکشان هم سرگشته  
بودند کردن بزیش نهاده پیکار بدیدار عدم شمشیر روزی که  
لوائی جهل کجا بجا بقیه قنوق شقه در از نهضت شهر معالی  
آن روسا و تعمیر قنوق وارد در دوی همایون طالب  
اما کشته بعضی رسیدند سرفای کوچ خود را انداختند پس ازین  
سبب او از فرستاده خویش با اولاد بعد از مقدمه نکشت  
بست او را و چون کس که حیث و مابند کال خور از نال گشته  
از آن

از آن که در عفو و بنده است و چون سید اینم چون فرسوی  
بسرحد یقین پویست و است قنوق اینست در سال پیش مورد  
اما ساخته بودند لهند ابا کاریشان نزد حقه بخرم همیشه احمد  
او بی عطف غنا بکاب قلعه قنوق فرستاده بودند و چون وقت  
توجه موبک همایون بکاب غازی قنوق قاضی آق قوشه و آن  
انبار در سر راه فروردستان در آمده و بعد از بارگشتن کوبه  
مضروب تمام مخالفت بر همه جسمی اینخه معاوضت سرفای  
و ساده بود نهی مروه جنین نایر غضب قنوق کشته همیشه  
قاضی و اما آق قوشه چهره امور و قاضی جمعیت خود در صد  
جدال بر آید و نکشت خاشایه مغلوب و مقهور و همکار  
آق قوشه عارت زده و منسوب شدند روز دیگر قاضی بعد



خواهی ایام ناشی شیردست آویزه گردن سبکی ساخته ورد  
اردوی محبت کشته بالماس او سرای آق قوشه را که در تصرف  
سپه منصور بود در دست نمودند پس چون لاقعه قتل مصر  
سر اوقات جلال کشته او محصله در دست خود را برسم  
کنیزان شیتان در دست چند نفر از غنیمت خود را بر ما  
کردن قتل در دست است که در غنیمت و نجاش متعهد  
اتش حکم و فریاد کردید لید تقصیر او متفرد کشته  
نار است که کتبه است و قوز پاره هزار است  
پیش رو خوار گامی تمبر رسم کرده که در دست  
مستقیم بران خانه را در شهر کشته است متعهد در قتل  
کشته بود در دلمور دست که به هر چه صورت است با یاد

موردی

خاص فولاد خان ششمال و باغ که خدایان  
وسران دغستان که بموکب والا سوخته بود  
بنوازشات شایسته بجه منند و برخصت نصراف  
خورسند و خانوار بچهای دغستان و طبرستان  
ما مورد بدربند ساخته زمام است غم را از راه  
بجانب صحرا در کنار میان انطاف دادند  
در میان ورود موکب مسعود و معانی  
و طرح بنای سلطنت در ان موضوع  
نشان در به سنگامی که سرابوستان  
نشان ایران باستانی است ان حوادث  
با فرودگی گذاشته از هر طرف سرکش می بود



شاخ مانند شجر بر افراخت و هجوم سبزه پیکار با  
پر رنگ و بوی این گلستان ادر میان گرفت باغیان  
بایدش و بوستان سرای عقلت پیش از پیرایش باغ  
بنوای زغن و زراع و صفت سبک کلاغ منمثل گشت  
اگر چه خند لیک کردن فراز را که سرباج سلطنت صوری  
فرو نیاورد پیش نهاد همت و الا آن بود که بعد از  
استرداد ولایات منضویه این باغ را با باغبان از  
دارد و باغ ایران را با قلاع منضویه در بسته نصیب  
ملک سپارد و در کلات و پورده که مسکن مالوف  
انحضرت است در اورنگ از و انشته پادشاه  
عالم معنی پردازند در این وقت که بقوت پرنده

بیت

تاسد الهی و نیروی بازوی سہمی و غیرت آن  
خدیو عالم اکا حی کلید فتح تمامی ممالک از دست قشر  
بدست آمد و بزور و بازوی اقبال همانوں فال  
ایرانیان از زیر بار گران این سنگ در آورده است  
سرنش و توج اغیار بر بشیر بران عزم بلند از سیر  
ذوق ملامت کیش کو تاہ کر دند برای کلنج این <sup>خط</sup> ایر  
که چون حوصله و سمیت بیچیک از بلاد توفیق بود  
کرد و بسط را نمیتافت جو لکای معانی که عزم  
دلپذیر و در و فوراب و علف و وسعت صحرا و  
مکان بی نظیر بود و لعل ماسی متحرک شده فرا این مطاعه  
بجیح ممالک محروسه غرضد و ریافت که حکام



وروسا و قضاة و علما و اشرف و اعیان لایات  
در باز چشم حمادی لایخی در صحرای معانی در پایه  
سر بر فلک مسیر نور ملتای حاضر شوند و نیز حکم بهای  
بنفاد مقبول شد که نزدیک بحیر جواد در مکانی که در  
دارس و کر بجم می پیوند و دوازده هزار دست و  
و منظر و سرای تزیینت و در از خوب و نوری برای چنان  
و روسای لشکر با انضمام حمامات دلکش و جاد  
روح بخشا و رباطات با صفا و میدان و بازار  
و سع الفضا ترتیب دادند عمارت عالی  
مشتمل بر حرم سر که شایسته چنان چند کوه  
ایوان بود برای نزول آنحضرت با حجت

بیاید

باین قبله پیوستن برافرازند در انوقت که از شطرم  
از دواغستان و تنبیه سرگستان آن کوهستان فرات  
روی داده عطف عنان فرمودند بعد از  
بجن قلعی با معدودی از خواص از اردوی  
پش فاده شش منزل سبب الما لکرا در یک روز طی کرد  
و اردو قلع اوقوشه از آنجا در شب پنجم  
فرجام صیام صحرای معانی استوار ایات جفا  
ساختند و علی پاشا که از دولت عثمانی بطلب  
بود بجهت اهی عبد الباقیان در کعبه توفیق داشت  
مقارن آن در کشته شرف چیه سال استان  
بنیان دریافت و ما مورین لایات هم آغاز



کرده همه روز فوج فوج سرافرازی تقبیل آسمان  
بر لوج آسمان نمودند و در میعاد مقبر جمیت کل در عیان که  
ایشان بصندت سر از رسید در درگاه سپهر شتابه نظر تقفان  
پذیرفت پس نظایفه را نام بدرگاه جهان بین چهار دوستان  
مستعدان کنون طاهر اقدس ابایشان اظفر کرده فرمودند  
که شاه طهماسب شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاه هر دو  
ایشان در محضر بر یقین موجودند ایشان اودها کبر را  
که بر از زنده افسر سروری دهند بر یاست سلطنت در از زنده  
انچه حق کوشش و سعی بود در چندان بجای آوردم دو لایشتان را  
با اسیرائیل از دست فغان روس مردمی ما کردیم حاکم  
حاکم صلح و قوت در آن مینم که گشمت خربت بخانه و جوس ستم

بدرگاه

بعد از ابلاغ این پیام همگی انجماعت دست خودشان زاندا  
بخبر زنده عرض کردند حافظ تاربخانه دمی نام و نشان خود  
سر ما و قدم سپهر میان خواهد بود امر و زما د شاهی حق  
انحصرت است که با شمشیر آتش را خاک از راز از بدین  
با دینا پر دهنه و مسروق تنخ صناعقه با آتش سحرش  
بستی اعدا انداختند هرگاه خضرش همه از مانا کنان  
بر کسیر دما و همه از خاکساری ادب نیکویم حافظ از زنده  
سپر میان سپهر کشیم دولت در این سرادگانش درین  
درت انحضرت فرمودند ما را هر س تاج و مهر و مهری  
سروری در سیرت این نوع سخنان را موقوف دارند که  
سافی رضای دور از اندیشه باطن و حسن است تا یکنما



کریا نمطلب در کشش سر نه گفت که بود چون با لغه از کتبت  
حضرت ظل الله فیهم بودند که از زمان جلالت حضرت سید  
و قائم النبیین صل الله علیه و آله چهار ضعیف بود که بر کتبت  
خلافت شده که هستند و در کتبت یکی بر خلافت ایشان  
قایلند و در ایران نیز هم سابقا همین مذاهب را می دانند  
خاکا کیستی استان شاه اسماعیل صفوی طاب الله راه و جل جلاله  
در سبادی حال با صلاح دولت خود آن مذاهب را ترک کردند  
تشیع را شایع و سبک بعلاوه آن بسبب فضل پیغمبر و ما  
مفسد است در لهنه و افزوده عوام و کدو شایع جاری کرده  
شهر شرارت بر حقائق زده بر سبب زنجیرت و خاک ابر  
بخون فتنه و فساد سخت و ما دارم که این اشعار را

دلغی

این فتنه عظمی از میان اصل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه  
اهل ایران سلطنت ما را غلبه آسایش خود را طالت نمایند  
این ملت که مخالف زوئه اهلان کرام و دروغ عظام  
ذواب بهایون ماست تا که گردند لیکس چون امام همام جعفر  
امام محمد باقر علیه السلام امام حق ناطق است در روز  
مقلد طریقه و حقیقت حضرت باشند ایشان نیز توفیق الاله  
این حکم بر اسمع رضا صفا داشته کل حنفی این مذاهب  
ایشان ستار روزگار خود ساختند و وثیقه برای ایستاد  
دستقرار نمطلب مرقوم و بهر پاک عقایدی محترم خسته  
بخوانه عمارت سپردند آنحضرت نیز نزال ایشان اندر می  
قول کلمش آن روزی ایشان ابار و بر وجهی حاصل ساخته بودند



که چون پادشاه و لاجا ه روم خادم هر مین شیرین است با  
 در مقام دوستی و این عهد که از جانب شما عمل آمد ماسم  
 بحضرت پادشاه و لاجا ه روم انجی از ستاده شرط قبول  
 پنج مطلب بنای مصالحه میکنم که دریم که رفع اختلاف صورتی  
 از میان امت برید ثقلین و سه لادین و الا این محرم قبول  
 رب العالمین گشته من بعد رسم موافقت فیما بین ایران  
 در روم سلوک در از من طلب اول آنکه چون شما از عقاید لایقه  
 نکول و سیرت تقلید را ما هم کنی تا طریقی صاف و در راه  
 حق است اختیار قبول که در اینید قضا و علما و افتد  
 کرام روم از دعای بصحت آن کرده از احسن نیز شما را  
 مطلب ثانیه آنکه چون در کعبه منظمه از کالی را کعبه بر آید

در ایران

مذاهب اربعه تعلق دارد این مذاهب نیز در کربلا  
 شریک بوده یا این جبهه سری نماز گذارند مطلب ثالث  
 اینکه هر ساله از طرف ایران میر حاج تقی شود که هر  
 میر حاج مصد شام در کمال استوار در حرم حج ایران  
 بکعبه منظمه مقصود در سنه از دولت عثمانیه با میر حاج ایران  
 بدستور میر حاج مصد شام سلوک و سلوک شود مطلب رابع  
 اینکه اسرای هر دو مملکت نوبت کرده باشد مطلق الفان  
 پنج و شش ایران و آن باشد مطلب هفتم آنکه کسب استن  
 در پای شکر کعبه امور محکمست ابرو فی مقصد فی صدر میداشند  
 اشهر مطلب پیران ایران در ادای این مذهب حضور  
 عبودیت را بخش جیس کمریزان ریاچین سلوک گذاری



بدعی بقتی هرت واقبال خدیو پمپل پردخشد

ساعتی پاکه یازده پرده بر گرفت کار سپاس خدایتان باز

در گرفت باغی که طغنه باخته کرده بود علی محمد نهرت

در گرفت رصدندان قیامت یاب و خورشیدان بطیلمی بر پشت

در پنجمینت چهارم شهر سال ۱۱۲۷ هجری مطابق در تقویم

هزاره روز بزرگ و زنده در نامه بود برای جلوس های دیو معین کرد

دکارکنان قزاقی سینه در صحن حسن مسند نمودن با بر کتبه در کین

ریاحین در شورش در کوشش صنف اگر که دیگر کردن هزاران شمار

از خنجره دار کا رتاج طکار بر سر که آشته در لباس شجر بونه دار در خنجره

از اوزار

زاد زانو نشد بر کمان چنار دستمانی زبکر زده در کشتی چهره چیتی

کرتک گشتند وین دلال بر دازاد دنگ زور در دست ریزنگی

بر سر پشته دند و پیکه کله کلک بر عیبه بهر ریز جو با صفت کشته

دچار چنان بنسداد از غوغا و خنجره توپور دشمن از بار جویس در کشت

در کینان سید محمول کلهاه قورده سینه و شب سر که در اوج شرح کرد

بر ارسند سقایان ابر از نیرت در کوه صحرای حمله زان در تهنشند

دوستان با دهب در رحمت کلزار را بسک در حصار از فار حوس براد

پس فرشتان فرودشان با نرسه شت با کاه لاجم اودا و مجر طاب

در استس زیم فلک سوره خورشید قارب دست دیما ز در کار با

از استس بر آورده ادرنگ که کله کله رنده یار چهار صد کله کله

فرمان خنجره سران سپاه و خطایا کاه و خنجره از اربابان







پایون کران لکشمیه انصب العین ضمیر لورثت در از موقوعه  
بناست که در لیر و مند جسمی که از شریع و کله که لظنت از ک  
شکت سرکش فنا و پوند بود زمانه لور خراب لبر پنجه قند در صحنه  
لویض خبیه رجهات ان کر کار در الطها بصیغی ان جلا که از غریب  
این رت ابدین بوجی ت فاعله و با فوجی از خود طهر نمود  
روانه و مقرر کجی که در ارض افرس کسمه آب استعدا و  
کرده از راه با کسیر و مار و چاقی لبر نم شپه علمیدان توجه اندر خود  
شوند و سیه لار در خبیه رکلر حاکم آذر یا میان لظهر لبر  
ابر کسیمان برادر و الا کهر خفت و مقرر شد در تمام صحنه  
دکک و لایات لفظ کمال از حد قلال کوه لار نه چایه و مهران  
در کجته تابع لور خراب باشند و لایت هر است تغییر بر صحنه  
صحنه

صحنه

چو شد و حمت کشته نیز از همه تقریر از زبان است شیر از دهن در کجته  
یزب ز تو ز کجی با است شیر و ان و خطب خانه و لور لکله از لور از لور  
پس عیاش دلا و صبر و لطلب صلح لکله لور شمول عوطف خانه  
در خصت لظرف لور ز لانه داشته خدای قیام ز کجته که  
از املای معتبر لور لبر رت تعیین با شاق نیز از اورد لکسم کاش  
و ملاع که ملاع با ناهیه سیمای و یک ز کجته فیدر سید لای  
روانه در بار کجته در ارضانه و خبر جو کس نعمت فیس لبر را  
با صورت لبر ان حضرت پاشا هکندر جا رود هم  
و انکام لور مصاحبه متعلق لبر و خطبه مذکوره و نمودند و لبر لبر  
تبلغ پیام مذکور با لبر تو لکله و خورشید کله و لور لکله در صحنه  
و لبر کسیمان را در خضر و در لانه مقرر حکومت و کجته از خنده



کدام وقتا و در اشراف این مملکت را که شرف نصیر شده و  
دریا شده بودند بخلع و دانات فایز شده خصم نصیر شدند

دگر بار جهان از بخت فرزند طرادت پیش چون لایم بود  
بهار دلف از کامران نشاط افند و چون  
خسر در کوه سیر نیز عظیم تاریخ روز نشسته هم تقعد  
بهر از نصیر سعت رحمت دنیا و قیسم از بهمانا نه حوت  
عمل خرمید برادر کن جهان از انشت کعب پرر سینه  
قوت نامیه بشاطر خواست طنطنه کور روز روز غنچه  
شم و فرزند بر فلک ایزد پویست دگر با کوی خسرو الی است

کشته

کشته قوام سیر فلک میگرد طاعت خدیو شایسته سر بر سر  
برین بود صنادید ملوک و اعظم امراد سران سپاه  
درگاه و طبقات خلایق مانند کعب بر بهار سرد در را  
با ثواب رکنان و خلق از زمار بر آراسته چون غنچه نصیر  
از شایخ و سفید آن انجمن بر زرب حه دلو از نصیر  
همه کشف کشف کلمت بر آراسته دولت و آراسته  
بین سلطنت عید بو تین استماع کار وقت سحر سید  
دختر قلعه قدما و نسیم افغانه بلکه مدیریت است  
دانشد حضار دمنوی خاطر سر راهی کسوفت منزل  
دایه از دقه می بر استقف روز و روزی کثیر را باور  
بجسته و تدارک انم خیریت از فرمودند و چند روز که



از اشتغال جهان بانی فساح روی ادا بارگاه فلک  
سلطانی را که نقش بدیع طبع سمعت قرین بود همسایه  
خیمه زرینکار کون فلک نموده آسمان دیگری رودی  
زین افروختند و صبح اعظم را که صدی این سیکل  
قباب محوی آن خیمه گمشاں طناب فرمودند و در  
احترشاس از تقدیر فلک طلسم در شبه خیرت  
انداختند با دصف اینکه شرب شرب مخالف شرب  
انجانب بود در آن چند روز رسم تقاضای آب کرد  
هر روز در آن بزم سپهر طبت بگردش اقداح راجح  
پرداختند در سرای معانی رفته است آب زده  
نشسته پیر صلابی شیخ د شایب زده سبر کش

الحمد لله

همه در بندگیش بسته کردی ز چهره کله چستر بر سحاب زده  
شعاع ماه و قلع نور ماه پوشیده غدا بر معکال را  
اقاب زده صحرای سماں چون سه ای میانشان  
خیز و طبع خوابان چون دم سپه بیخانه نشاط بکند در دم  
ذی حجه بحر ام آن سال فرخنده فال را است نصرت  
اشمال بعنتم تخیر قدما را از جلکای معانی در استرا  
آمده از کر مرد و دو شتر و دو که بود آب و علف و شتاب  
دشت روانه نشد وین نامه همایون بغیر تقاضای  
که ابره سینان در منزل قراچین که از توابع کر مرد است  
بسیار آذینا پیمان بودک فیروز می شایان طحی شوند نواز  
ورد و بقراچین ظمیر الدوله ابره سینان میر سادات



خه مت کشته چون طایفه بلباس فرزند از خه قیاس  
که متعلق بنجاک رود مندر صدر حرکات نشت های  
شده بود فوجی از حکام کرام و سپاه انجم هشتم را  
ببر کردگی شاهنامه نضر الدین زاهد خراب طر اللزله  
از راه ساد و جلاع مگری برسم بسای تاخت ایش  
مامور ساخته مامورین در عرض دوشبانه چهل و پنج  
راه طی کرده وارد مکه انجاعت کشته هزار خانواری  
که فرصت فرار نیافته بودند تا تحت بیع کرده برآید  
ابقا کردند و قبیله ایشان در موضع مشهورت گشتن  
احمال مگری که کوهر استفاق نموده دست بر رکش  
جلادت زده محیای مدافه کشتند و لیر ان نضر

قین از اطراف که یورش برده متفاق ایشان را که  
بسیار صعب بود تا بد ز دانه در حال اسباب منظر  
در آورده هزار نفر شتر از ایشان با نرسد بر کرد سینه عرصه  
کرده تخته رقصه جلال کشیده هزار نفر از ایشان عکس  
رودت نرسد زود شاهزاده نضر الدین زاهد را قتل رکلا عازم بود  
و لاکشته در روز و در دو کوب همایون بدار سلطه قوین شست  
قین باره بر مایون پیرت در خجرات سرت از آنکه  
در خلال این احوال معروض شده سپهرتشان شد مقدمه  
بحرین بود لکن در حین رحمت قوین سکت  
فارس در حلقای میقان از درگاه عالیین مطرف حضرت  
انصراف صحیح کرد حضرت ظفر لهر در باب استخلاص



بحرین چند سال بود که در تصرف شیخ رحیم بود و لفظ  
 تا که است بلغمه فرمودند محققان بعد از ورود و شرف  
 ارتش فارس اقلعه نادره لغزیم بحرین پیش از حمله  
 خود در شرف حرکت در آمد چون قهر از ورود و پیکر  
 جبار عازم کعبه معظمه شده قلعه را بنای خود سپرده بود  
 نایب فرور بعد از محال دلات متواتره طوق شده دراز  
 از خود سلب یافته فرار و پیکر قلعه را تصرف کرده کعبه  
 بدر با جهان مدار ارسال داشت در راه نیز مصلوح خانه  
 غنیمت خاص یافت و ولایت بحرین نیز علاوه بر خلافت  
 حکمرانی پیکر فرور کرد و در شرف این حال غنیمت  
 دلاور خان نامش در طغیان زینت و غنیمت خود را

کردن پایه سپهر کرد و در میسر رسید

آنکه مشایبه از قدم الامام با این تهنیتی در محال حق  
 من اعمال زمین را در گذشته در ایام استیلا  
 بنابر زبانه سهی هر با طاعت اقبال فرود نادره خود  
 میگردانید که بعد از ورود و مرکب و لاجرات بحکیمه  
 ذکر یافت در منزل ناکه با جمعی مکر ظفر از پوسته  
 بحکومت او و شاقان و غوریان ساحر هرگز  
 و بعد از تسخیر هرات که روسای کهراد با قات با  
 علی امور بکنای قلعه مسرت شدند در باره او درین  
 فرمان عنده صد دریافت او بنابر آئینه کار گذار  
 طما سبغ خاں جلایر سردار و سر محمد خاں پیکر پادشاه



بدار عمر کرده چون انشد بنامش کا فتر سر ز بامه سی  
 میخورد تا بدستیا رقیب پیدار در کوشال بنهند برا  
 ادب نمکند در دوا در سخن تپه بقلعه برات همیشه تفر  
 ارنگان ادر کوشه مجوس کردند و لاله لاله در در دوش قلا  
 میبود بخش استماع این خبر کوی و نه اورا باهاست مع کر که  
 بسمت غریختان فرار کردند در خیزه سوک نشانی صفر  
 بعد از بود دلا در را حکم فرس بدر کا مع آوردند و هر ادر  
 در از نه از نفر شتر دست بود بخوشان دانستند  
 پیدار در دوش ریه بگوک همایون حضرت ظفر لایق  
 ملاحظه حق سبقت خدمت که در آمدن بر کاب فرزند  
 داشت ادر امر در بخشایش ساختند شمول دلا در فرزند  
 ۱۰۰

تشریف خاص است کتب بزرگ و اوراق طلا با و عنایت کرد  
 خصصت مرحمت دادند و شایسته شد که در از این  
 بعد از در و در کس فرستاده کوچ و ادلا خود را آورده  
 در برات کنی دهد هر چند که از خط چینی و نقش تو میلات  
 دروش معلوم و خوانا بود و لیکن از برای اینکه بر خط هر سال  
 عالم صورت که از کینه میانه نخبند حالت ان تیره در  
 روشن گشته وقوع غیب آن سلوک را هم بر نقض صورت  
 نازند بسواد و پیکر سقته فرمودند آنچه از مال  
 بموضع تلف در لیده باشد کرده اورا با تمام ایل در  
 و خوشان باشد هر خص س از نه روانه غنیه جتال کرد  
 شایسته بموجب فرمان عمر کرده دلا در نیزه نصیحت



کو چیده بایم و اعوان و در غنچه جتن کردید و در آنجا  
دست از استین حریت و سراز کربان دسری را آورد  
آدلا با فوجی رسید و به لکناب در اهاست مشافهت و نظر از  
عالم غنچه تقترین در آن و آن سردار مامور به نظر  
بود حاکم است با فوجی از غزایان تعاقب او پرداخته و  
از غنچه جتن بهمت که استن با کربان حاکم حریت ضعیف  
دعا را نظایفه را بمعرض نصیب در آورده و مرجهت کرد  
باز غنچه و بمکان خود نموده و صفرا ن آن سردار نیز از تمام  
فارس فایع شده بود و از راه کرمان وارد هر است جمعی از  
سر کرده و در آنجا خورشخت که با حاکم حنجره فطرت  
پرورند و دلاور مجتهد بر سر خورشده در کین و نصیب  
۱۲۵

دو نفر بر کرده با حاکم اینجا با کانه از فتنه برآمده  
همینکه دست ایشان از دامن مستقیمت دلاور از کربان  
پرور است نه نفر از سر کردگان با هم از مستحقان شمشیر  
گذرانید و در آنجا بیجا نب غنچه جتن رفت سردار  
بتعاقب او پرداخته و دلاور پای شایسته بند کسب طبع  
و هزاره که سخت سردار چون در تعاقب او بودی مدید بر  
احشامات غنچه جتن که همیشه بر کردن عادت هر  
می از خنچه که شمال طبع داده از آنجا کایت میسر  
احمال نازقه انجی را غارت و هزار نفر سکنه آنرا  
کو چیده و در آنجا سر است خنچه بعد از آنکه دلاور نظر  
بلج و هزاره که سخت افغانه قند با رعایت ادوات



در مرسوم بوقت چهل و نه درشت و نهم زین در او را

سنگ و ادن چون با حین علیی در طریقی معرفت می نمود  
ترکیب خسته در او پیشین و خاطر حش و دلا در سر  
سباده قبول این نغمه حین از خواب شسته صمغ اسان  
تفسیر نغمه او چون در خود اثار بوقت ندید با فیه در کعبه  
له از انباشته زاده در صمیم زار از افسوس کس با حق  
عرضه اعتدال بر بد کاه بمع فرستاده بنا بر آنکه در ایا  
جهتک عازم قند مار بود کار او حواله بوقت دیگر  
جواب از موقوف اعیان عرض در یافت

سابق کیفیت احوال نخستین در نغمه کلام و قیام کلام

بدرگاه

بعد از شهادت مکرر حاصل جام و دست که بکنای سخاقت  
مستقر کردید محمد و احمدی از نغمه حش و در سخت نغمه  
در دروایا حیال و کمال ضمنی تواری بودند جمیع نغمه حش  
از ملازمان کابل ایشان نیز خبر بر در ایام با ایشان  
علیراد نامی بود قدرا راه روی هر دو پیش استند طریق  
که ایشان کردید سخت از در بار بعد اتم در جمع بر  
ایشان با مکرر شده در حمال زرزرا انجاعت منسوب شده  
نایب با خان چو پوشید هم از جوانی و حکم بدفع ایشان  
نازد گذشته با ایشان محاربه و غالب کند علیرادی با  
ساکت طریق فیه اگر کردید بعد از آنکه با با خان حسب الامر  
مانور در بار سپهر ارتقا ع کردید علیرادی با فرضت بکنای



جمیعت ترتیب داده در سمت کوهستان دست بردی  
 و آن در کث و بعد از آن سطح نفع یکپهلو رودی <sup>سخت</sup>  
 شربش را با فوجی شاق حکم شوشتند و نایب کو کیندی به با هم  
 عازم کوشمال ایشان گشته در پای کوه مشهور بنام نزول  
 در چون بسره و صبح پیوست علیمرادی قله کوه هر که بر سر  
 سقناق خویش ساخته در آنجا سخن پرداخت قبول کرد  
 و شوشتند در پای کوه توقف و سطح نفع یکپهلو <sup>سخت</sup>  
 میا که اینک فرار کرده بعد از آنکه سقناق ضعیف را  
 بقدم شعی پیوده بنیسه راه کوه رسیدند الطایفه جمع را قله  
 و جمعی از کوه ایشان را در میان گرفته باند خست <sup>سخت</sup>  
 سنگ شکن گشته هر سر کرده را با جمعی از رعایا که در غار زمان <sup>سخت</sup>

در آنجا

و بقیه سپاه که در پای کوه سالم مانده بود در ولایت <sup>سخت</sup>  
 شدند چون در آن اوان مرکب جهان گشت مشتمل بر <sup>سخت</sup>  
 بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته در این وقت کوه  
 همایون از فرودین حرکت کرده وارد حمال حلاق دبر در <sup>سخت</sup>  
 علیمرادی سر اسیمه رو بود ای مرادی که گشته <sup>سخت</sup>  
 در عدت آن سجا پنجه زار غول دیوا هکن پلین مر رسید <sup>سخت</sup>  
 ببردن در صعبانکه کوه بختیاریت سقناق کرده <sup>سخت</sup>  
 پس همت و لا عازم تنبیه آن سر گشته کان بادیه ضلال <sup>سخت</sup>  
 فوجی از غار زمان کابرا با قشون فیسا دار دلال <sup>سخت</sup>  
 از جانب ولایات <sup>سخت</sup> ترصه کوه مستامات <sup>سخت</sup> فیما <sup>سخت</sup>  
 کوه نورد در راه راه شوشتند از طرف <sup>سخت</sup> کوه <sup>سخت</sup>



از افواج قلمسه هر طرف مار داشتند کرده انبوه با

کو کلبه و جمع کثیر از راه صفها بسبب هزار چشم سختی

ما مور و همت را داشتند هر سه فوجی از نیت خود زوایا حیل

دو غلطی که راه پای سمر در نوشته تحسته و گریخته هزار را

شهر را در میان کشید باشند در آرزو بنه و اعز و ربا با

شاهزاده نصر لکنه نیز از منزل چرپاس برورد و گشته

خود با سعادت و طغری در ششم جهای ثانیه سینه هزار چیده

بجز از منزل فرور عازم گومت گشته در همان در خراب

کو هر چه جمعی از انظار لیفه سکنر ساخته پای قرار استراحت

دارد گشته به هم از اگر داد و افغانه را به تنبیه و دفع ایشان

فرمودند انظار لیفه بتات مکان سینه در گشته به پیشتر

بجز از آنجا

منسوب به قهر شد بدوش از انصاف بسنگ سپردن که

قلعه و تقایق بر رک ایشان بدشتا فیه از انصاف حجت خود

بر گرفته از آب سپردن که بدیز فول جریان دارد و عبور کرده

پل اشک شد و چون صحرای اشک منصور ما مور بود ندانند از راه

هزار چشم از لطف و رودخانه لایض بسط پیر و از بند

ما مورین اگر چه در دقمر لطف لیفه از آب گدشته بود

بسر وقت ایشان رسیدند اما با بیجا دله پرداخته

از آنکه همه امور منقض قهر و سمر در آوردند روز دیگر که

دارد در سر گشته فرمان پیران باشد از انصاف بت یافتن

تل رود خسته مرکب قهرس عبور و فیه از گوه غایب

سفر جنود منصور کردید و در انصاف که فرود زوایا حیل



دسته دسته بختجوی احوال لطف یقه بقصد جیب لاسه تیش

تیس نشه نمودند و ما موریم هم زایش ن را در گوشه و کن رویه

بناک هلاک افکنده بقدر سه سه از غنای زار بقید سب کر فاش

کردید ندوز انکس بکس موسوم بداروره متوجه گشته فوجی را

بکوه بال انکس گداشته از انجا بگذرگاه کتاب رود توجه در

در انکس فوجی را با قشون اولاد ما موریم جیب لاسه تیش

همینند تا حد در استان حشمه باز سالم و غانم صرف غفل

بجانب کوه سالم فرودند و بسه منزل اولاد همگر کرده پشه

و با تظلم مضابطه ما موریم انکس و در پرداحه صاحب نیوا را

مطلع رایات ما یچیز خورشید انور ساشه از انجا داد

بدون منزل لاکر دیدند

بدون منزل لاکر دیدند

اینکه علمیرادی در سمت کوه که کوشش به لکهای

ارستان فیما پیوسته است در پنجه که هر پنجاه گشته چند تاز

رفا و اول طلب آب هر سو قطره زان عرق زایش

بودند در پستی انکس که از در هم ز غنایان در تیشه گشود

او بودند در چهار گشته او را با کوچ دعبل جمع دیگر با او

کر گشته بجز است قمرس آوردند پس فرمان قهرمان قطع

دست نهادند چشیم او صادر گشته دور در صحرای

سیدت نهادت پانیز دتا جان بقابلض اردو کج سپر

دقیع از ایشان که در زردایای کوه از این خط کار بر

نیز دند با تماس استدهای بختیار سر در کاه

مقلد بقلا ده جان سپار بودند مورد عفو خدیو در

حتم

روسی صحیح



و بدست ساریطو ایف خود ما مور بکن حج کشد کینه  
کهستان آسمان پر بندختیار مر شیر شهب خورشید خرام  
کردن سیر کردید از انجا دارد سه چشمه ز زین رود و دما روی  
مسعود پوشید از انجا آیات نصرت آیات بکرامت ضعیفان  
نصرت فرموده در پنجم جلد از اغر خاک صغیران شیر فر  
اشرف قریس سه سه دینه هر دو ماه کردید در میان  
افواج قاهر بصوب بو حستان و حضرت  
فیر در شش ماه در القرا قدما چون تمام شود  
نداید بر کشن بو حستان مطم لطفه از زمین و پر محمدی چو کجا  
سابق ارات دانش خان کچو کچ سابق نقلیس بهر درای  
بو حستان قیس با کتانه و استه لاد کاه روزانه خستند

و در هفتم شهر حجب از صفهان حرکت فرموده از راه  
ارویه در کمان بیابان کرک لولای کشورستان بی فتنه  
افزختند و در حال ایستادن مراد سلطان است جوی حکم  
باب الا بواب در بند را بسبب سانه فتنه حیدر خان  
مکمل ک شیروان مقید بدربار فلک افشار آورده اند باز  
سرای عمربیا را رسیدند

اکه در صحنی مرکب امادین

از کوهستان بختیار بنصرف و در در چشمه کردید  
رسیده همه سنانی برای نطفه لبض امور بدربند رفته بود  
مراد سلطان است جوی در آن لادان حکومت ایشان  
سرا فرار شدت نابرس بقعه نقاشی در فیاپان در جهیران



بود امر پامیه را دست آویز فساد ساخت مردم از لایست  
 مبادرت لکن بجهت زه در لای و باد پامیه معتاد بود و در جود  
 تحریک بشورش کرده حمدینان را بقتل رسانیدند  
 این حرکت از انانیا در بند دامن انانیا غضب آگشته سردار  
 و قتل و تخریب و غارت پیش و در ایالت شیر و لالی تیس و باغ  
 از غزای چنان بسرام کین دانه و حکومت در بند انانیا  
 و از چهره لغایت و متفرق شده بودند سردار خان مرگیان  
 بدست آورده تا دیب که شمال کامر دانه بخت سلطان  
 متکلیان زرد در صفهان چندان از زردی در بند دار  
 معنی و معروض شده است ساختند و بر آنکه پامیه عمر جدید  
 در دست انانیا در بند پرگشته بود آنکه تا این مبدع را

خبر فرزندم

در لای

این قصد و غم بود و نذر تسخلفت همیاشکسته دانسته بودند  
 و عاقبت کاسه در سر ایشان خنجر کشیدند و حجت شمشیر  
 باز حیات خدیو جهان دست مراد ایشان را بر نهادند  
 و از کرده بر عهدار اسمی قطف و قوتل جسته بنظر مردم کشید  
 بارک قلعه در بند تخمین جسته هم عمر از انانیا در بند در این  
 سر از زرقان ایشان در حید بودند ایشان را ارک بنا بر قلعه  
 و ستانکه و مراد سلط از آنکه سرمایه ف و بود گرفت در بند  
 فرمان مسلمانان خطاب با هم میفرمودند و از زرقان لغت غرض  
 یافت چه همیسه که با قوتل جسته بودند بقید ساخته زرد  
 در دانه نماید اسمی بر دوشی من مان عمر که سردار خان ایشان  
 باقیه اش را که که چه کرد شهرستان ف و بود در بند



سایت از یاد آید سخت جدا شد از طعم کلاب حصه  
در صحرای که شایسته است نبودند حکم دلاکو چند قلعه جدید  
شیردان در ده کنه داده طایفه صحرای بسیاری از طایفه کوه  
در ده در قلعه در بند ساکن و سخت سلطان زاده در حکومت  
نگش داده در مراد سلطان مقتید در بار سحره فهد از فرسنگ  
مش ربه در روز و زود سه برهتال تعلیم گذشت و بزرگ  
درود که گیتی استیال است محرم و غرق بنه  
بهر کرد که اما مردی یک قلم در آن اول شن نظارت  
بیانات خاصه بر افراز داشت همسر لطفی فیروز است  
در استال گذرشته در م شهر شوال بغیر از زوال قابل کرم  
رایت افراز لولای همسایران کشته از راه دل خند

ادامه

روانه در یحیی ماه فروردین برج قلعه کرشد سفر خیم  
سهرت شام ساختند افغانه آنکس از در قلعه در برابر  
تو پیمان فرخ زاده آتش دست با شاره های تو بخت  
که تو از اطراف قلعه رعد آلود صفت با ساختند  
از لوله در بنیان قرار بروج جص را زد خستند قلعه کیان از نیم  
بر دام استیال آید شحه قلعه را سپردند از آنجا کلبغیان  
دله با باغ یک لبر داری سوار جات فرس اول و دوم  
در صحرای شکران اینر تسخیر قلعه است لیس با تو گامه در  
تام روانه در دست دیکم ماه فروردین که بنظر از است  
عبور نموده چون بسبب موسم زمستان صحرا خالی از  
و جمع غلات رحس قلعه فدا کر شد تیم را با



کرده بودند لکن از کوشک خود عازم شاه مسجد

بود و اب هر را مقرر نمودند رفته از منزلها

عقل تقویت میکردند و بر اینها شایسته باقی بمانند

جلوه کرد میدان جلالت کشته از قلعه میدانی لیده

انگهان مقرر که کعبه عثمان کردید و از آنجا که راز عمارت

محدودتر از بار با بد دل مضر بن ختام پیران عرصه گردید

و در آنجا حسین با فوجی شهبند جلالت را بهم رسانید

زین کرده از کوه گاه آب میزدند و سینه بر سر راه

آمده در حال راه طغنه از شرش هجوم در انداختند و در

خمر گذارده مانند مرغان صف بر صف پیوسته و در

طرفه عین از کعبه نظر بسته بودند باین در آنجا

عمر

جمعی را بنحاک هلاک افکندند بقیه خائف و غایب شدند

فرار کردند اگر چه شب در حال راه هر کس را بر سر راه

ابانجکان در پنجه خورشید پرده از دور کار برداشتند

در حسین بود بقصد شیخی است بود پس ایات نصرت است

از آنجا در استر از آنجا چون خرمال در با طغان است

سرور کردن فرزند خسته شهبند که در غم را در آنجا

ساحه برهنه آمدند و دست از برار قلعه گران

قلعه قدما که زید کرده است شکرا بنجم حجاب است

ساله از آب که شسته از نیت که هر کس کباب قلعه

آن نیت آغاز بود که ده که چه توب قلعه ترتیب رسید

اما خدیویر تا حجاب رعد برق تو بهار را صد از دایه



بدون اینکه چپ در جیس افواج خوانند و یا بر جبهه در آن کجا  
اثر بفرمانند و در کمال شرکت و وقار که شسته در  
قلعه با فراشتن بارگاه خود جا پای زمین را با آسمان رسانند در

سا

سال هر پوره شب نختنه نوزدهم

بوزار لغت پاره هفت دقیقه داور در مقام شسته و با

اقاب عالی بارتخت زمره نام شاه قلعه قرار گرفته

جنود قوی سپهر بر صوره در لهر لهر عمده حاطه قلعه کلشن برداشت

دوازده ساعت بچشم و در رانوبت بست رسید و افواج

سبک روح نسیم فرودین فاتح قلات غنچه قیصر لکنونه

گشته عرصه جهان را از نجوم لاله در میان شمس صفای کجاست

از

زمین را در مجلس حسنه امین بر ابر حین نوزد زرد کمال فردی

ترین یافته آن بزم ارم نشانی از طغیانی زری سرج و سفید

کله از مشعل بلاه عباس کشته سران و سرکرده کمان شکر از قبا

خانه نهمت سرش را بخلقتی که امانه آراسته بگرگشته در

دیگر فتح خانی را که بچرخ پاشید و کفر در شمشیر

سرا از زردشت با فوج از حق کورانی تحت قدرت ما

سختند شب سیم سپهر از فتنه فرار و خیره آرد

از رخسار غازیان خبردار گشته هنگام شام سید ارباب چهار نفر

از دلاوران نامر فغان تعاقب ایشان رولنه کعبه خدیو بسا

و انفر با فلک فرب را بکلفه چشم رکاب شهنشسته

سوار در هم از دلاوران خوشنودار عزم ایفا گشته از شهر جود



از شفاقات امریکه شمع خان تاخت کای کرده  
بپایان قرار دل و کعبان و چند اول در دهنه کوه  
باز نزول کشوده سیدالبرتقا و در و چون غایب  
از اندیشه خرم عاری خواب غفلت در چشم طای  
دیده مقصد سکه مع انقله بر سر ایشان زرد و نظم  
از رسم اندازد در کین کین بخود سازد در دخت مقارن  
رایات ظفر ایات کشاکشته افغانه ایسکه فرار دین  
بتعاقبشان مرکب خاک نورد آتشین سم را با در شا  
دبیر را زانکوه عسره ضعیف آبدار ساخت به صبر از غنا  
بدانسه که متفقد بقیقه با سیدال خود را اقلات  
تخص خست بر غنچه خدیونا در مظنه دکامها <sup>عظیف</sup>

مفرد

بمقتدر کرده اسیر فروریخ نبیره آورده بود موسوم  
رسول داس مال در اسیر زلف و حصول فایده در شتم  
ذی حجه المحرم از کمان فرور شکریت لاری منصور زنده در  
موسوم بسره شیر به لطفین در آباد آشتیها در اردشاه  
غردشان را با وج آهال افروختند در کمان زینت بین  
بمعدار را ز زرمی و همنه طبع سعادت قسیر قلمه  
دستیته بر عمارت فیعه و بازار و چار و آب بنا  
دعوات به صبر و با طاعت و قوه فایده طبع اندخته  
آب نوردید در لطافت ابر و کوه تر تسنیم بود در  
جاری خستند بنیان چاکدست که از طرف کمان  
جمع کند در مسک فروری از غنچه بودند دست باز روی آهنا



یازم آغا زکار کردند در اندک روزی قلعہ مزبورہ  
 کمال متانت و استقامت بهم رسید صورت تمام بنیہ و عمارت  
 آن بر وضع و نشانیست استیقام یافت و شهر معمور و خلید  
 تمثال در سواد آن طبعند ریخته بنضای تھی شد شمال سبز و  
 ظور آینه مانند ماه بونحو طاق داشت نایاق و مبارک  
 مریوم کردید و در مسجد مسلم ما مزبور شهر و سلطان علی  
 در عهد ما پیش سلف حکومت علی میران در آن  
 داشت از قلعہ فرار و چو در بار سپهر قتل گشته  
 نظریات شریعتی آن مرد خردمند گشته کردید  
 فوجی از علی بنی بزم دستبرد بخار از غنای برآید  
 فوجی از دیه آن بفتح آن نامزد گشته طلبا و جری

ازین

ازین را بر لال سیف لیدار باب مالیدند چون  
 سیدان باطن همه بودند و شد بد قدم حوت از قلعہ سر کرد  
 بعد از وقوع این شکست دیگر سر از کربان غمزل درینا درده  
 بسپرداری متانت حصار بخود داری برداشتند  
 دالای صره قلعہ قند ما مقصود گشته در طرف نقلیه  
 سپهرتند فاصله ربع فوج قلعی است محکم در دایره محیط  
 تمام قلعیات شش هفت فوج میشد ترتیب قلعہ  
 فوجی نامور و در هر صد قدم برجی است از هر  
 و به برج هم نقشه حوت میں گشت و شانه ای حال  
 پایدگان فغان در طاعت شمسینان در درازایی  
 میکند شد ما پس بر برج و برج دیگر باشد



با کفیه رقله کمان مدو و ساختند بهر یک از این دو  
غله مانند و آن سه بر می آوردند مستحقان بروج ایشان را  
بدان شمشیر چون خوشه از بار بر آوردند در سیم ماه محرم  
سال هزار و صد و پنجاه و چهار عرصه از سر کردگان ما بود  
بسیخ رقله است بود در سید شاعر را اینکه توبه و خیر  
بقلعه بسته افغنه از در آستان در آمد قلعه را که سر در  
موقف ایستاد که بر این صفت قلعه تیس گشته که فرزند  
از افغنه را بر گرفته وارد در بار سپهر قد ار شدند  
و چون در صفر به بنیاق سیدال اختر شهر صفا عبور کردند  
منصور واقع میشد چون تو سمانه غمراه بر دلفی  
پیر خسته بودند بر از جهت فوجی تو سمانه و استوار

بیم شمشیر

بسیخ شهر صفا تیس گشته در چهارم ماه فروردین در عرض افغان  
علیه علیا شده ما بریم شهر صفا نیند تو بهار که توان  
خبر را بر تیش نشان برق فرزند جان قلعه کمان سخت  
عرض کرد قلعه را سحر و افغنه انبار اسیر در همان وقت  
جمهر از رسیدن بی فطرت قلعه مذکوره و قلعه شکر نصرت  
در هر سه ماه اول ما مور شد ندد در هر ماه فروردین محرم و  
و غمزدق که در ماه شوال از ترک نصرت شوال صد  
چند در دستن دوازده ماه در فراه توقف داشتیم  
فرس دوازده ماه رسیده شد چون سیدال که قید را  
از قند ما بر است از صدمه میرا طغنه بر قرار در  
قلات تحسین خست که بود با محمد و دل جیس بمهر از روی



افسان در قلات میبود و فوج از بهادران عرصه و غار کرد  
اما مردی یک فرقه تخیه قلعه خرابه مامور است اما مردی  
بدر چند روز نورش رده بر هر راکه در سمت شرق قلعه واقع  
تصرف و لغت در راکه تخیه است مدت سه ماه خود را در  
چون میدید سید مرد در زمان که بهر راکه قرار میداد  
و در نمی آورد از باب استیصال در هر قلعه را تسلیم نموده و باز  
باش ره فرس هم نشانی ای فطرت قلعه تخیه که محمد  
حین اما سیدالوردی فغان در آنجا بودند و  
فرستاد چون سیدالمنجیه در توصیه در است احوال صفت  
در بهت دریافت مردف و پیشه صفت طبعی باشد  
دیک کی پس در از صفت بر آورد به صفت نقل محمد از

اغزاز و گرام بر خستند در پان احوال حسن  
و مال کار سرداران که در کالان است و گفت  
در از صفت بر محمد فغان و سلس فغان را سردار پرتو  
تعیین با تو سگانه و استعداد موفور به شمشیر مامور  
خستند و بعد از آنکه ساحت قدما را مستقر کرده و عرق  
کردید محمد علی یک سال در عسکریات کیش لاج را در کیش  
با هم بر سه اش در بروج و بوجه کور که در تمام کور  
بودند و در فرمودند در فرستادگی شریک طالع  
از دار شدن کنگر منصف و طبع و جنت کرده با  
فیر در مار محاربه و لغات شیر و از در دست نقد نظر  
عرضه بشیر تیز دایره شریک ریحطه کسب در



بدر استیصال آن کرده چون مخالف شیرین در  
خاک سکنی داشتند بر و باه بازی در آن نواحی تا  
میکردند شیر شکار آن شته پستان ایغا و حوالی  
در بسکامیکه صبح یکدختر سوزدم کرک از آن  
افش بر دل و طغف رنکرده و شیر خان در کوشش حجاب  
خر کوش کرده بود بیای جلا دت بر سر پستان  
فوجی از ایشان با بشیر خان سر کرده انجا متار  
در آورده تا محمی ساکن و اما کیش را بهر صفت  
در آوردند حکم و الایمنه تقا ذپیوسته که محمد علی پادشاه  
رفته در خاقان خان را بس در آن بو حستان  
و بعد از آنکه انجام کار انجا شود عازم شوراپس  
تسخیر

در

قبضت آن نواحی پر دازد در سیم ماه محرم سال  
صد و پنجاه هجری بهر محبت خان دیر است ساز  
عبدالله خان که حقیقت اخلاص و زریبای انست  
باید دولت ابد پیوند تقا نکاشته ملک جمال  
دارد در مار سهر مدار شد و بخلع و است شمشیر  
نوازشت و کورین فحاکر شته محمد دایم محبت  
بر تبه ایالت بو حستان سرافراز رفت و کور  
شور به بحرب سلطان نامی به لغت حد لغت  
داشت عنایت کشته همی از غازیان نامت  
بج فطت قلعه و ضبط عدت قبیح پر دازد و  
نفر از زقه کار و بر ایست کرده هر قلعه قوی را



محصور و ازین طرف نیز فوجی بمعدت محراب  
 دروغ اشهر را مگر کشته جماعت شهر را راه فرار نمودند  
 اگر چه سر ذل را من مصد ر کاری که در ایام سردار  
 شدند این بود که قلعه خانی را که بتانت حصار  
 داشت یورش برده بجزیره تصرف در آورده اند  
 سر محمد خان سردار بزرگ بود کم عقل در ماده سرد  
 شخص وجودش بنا سازی و ستیزه رانی محراب  
 از ایشانشان جدا گشته بر سر خارا از زلفه خازان را  
 بدست و گریه بر جهان خطه انداخته و جمعی از کربان  
 به شمشیر و بگوشه قلع و در ایام سبب را  
 ساخته بود و در اشخاص چرخ می با و محمد در قوس  
 کشته

بگردد

حکم دلا سکا بر رفته سپهر محمد خا کلا کردن زده سوار  
 با شمشیری خرد و در کاه سست آوردند درین  
 تسخیر ممالک و دو صد عمرید خواران از غلبه  
 ساقا صورت تحریر پذیرفتند هزاره کامکار  
 رشتا سر از زلفه لایع مامور شده علمبرداران حکم  
 اند خود که در دلدن کوچ غارت سگ تار حوازه  
 افشایه اشک از آب تنوع در لای بود که در لای  
 ساحت قدما بر سر لای تصرف شتاب  
 نرود در میان تارک تو سمانه دستمرد و سپهر خرد  
 کرده از راه غیس و مار د حاق ترمه اند خود  
 چون ولایت اند خود که معظم ولایت بلخ بود سکا

سر ایام است



هفت ختصاص داشت برود که مسود شده بود  
نزل یافت بر این علم دانسان حکم خود را کرده و  
ساخته باستقال ترک شده بود شافیه کلیه را  
سپردند که شیوخان نیز چون طایفه جلا بر بودند و علم  
ایست از باب اطاعت در این رسم لقا و کما آوردند  
شده بود بعد از شظم امیران ولایت علم دانسان را  
با چند نفر از رؤسای آل طایفه روانه دربار ساخت  
خود ترقیه عجمه شراعی ایست از شرط خدمت سر آمدند  
در عزم ریح الاول نه و غرق در با سمر از قیام در  
در سخن می گذارسته خود در سه سخن زول صبح روز  
چهارم در علم بر طایفه را مزمزم با کنگه و چشم

دلمه داد

و استعداد تمام ریاست تو جهه کما نبغ فرشته شده  
ابو حسن خان را الجبانیسه در کفر شهر از میان باغات طایفه  
گشته چون حمت مشایخه بر فرود بخشه های عمود در  
مانع عبور بود شایسته شده بود مگر در کنگه بدست  
کرده در آن بخشه های شسته و باغات تراکم بشیر  
داد شمشیر خست خما لیس وی بر تاشه بالای روح  
در کنگه بمد فیه پرداختند دلیران سپر جلدت بر  
بر فراخ رکنه شنه دست و تیغ خصم فخر یاز سبای  
اشهر بنده است هر روز غازیان در دوازه تصرف کردند  
ابو حسن خان در رؤسای پنج باریک تخبس حسته بخود در  
پرداختند از طرف نیز فرمان پذیران حکم شهادت



تو بهای فتوح کوب و چهار نایبارک بسته شامی  
زخمه فلک حصار و اسرا فرزند صبر و قرار سکنه کرد  
میروند تا این که قلعه کیان را با کتفه سلس صبر و دل  
گشته از دشمن در آید و تمام لایه با قضاة دست  
و اکابر و اعیان همه ساری در بارش شده و الا  
گشته و من غفر و بخیر و بسا سران و سر کوه گان در غم و  
طولت با و توابع فوج و بوک و بوک مگوشت هرگز  
پوشیده شمشیر نواز شرکهند و هم از خوانین همراز  
و ای بچای دل و تاخت سفاق با کرگشته بودند که  
ممال را عرضه نهب و اسیر خسته حصارش و باقی  
مور را تصرف در آورند و الا قند در در

سازگار

بغ و قیمت تا حد و بدخشان از تپت را در زه غلبه و قهر  
سب خلفه دست و در صد و انقیاد در آید از لایه  
ضمیمه ممالک محروسه گردید در روز هشتم بیع شد از تپت  
همان نقل چهار راجه شش هزاره کاغذ و در روز  
بخر امراض عاکمان شده جلال سخت اگر چه شکر  
فلاخ و اس که حال سر کار رالایق در سر لاری باشد  
همراه داشت یکس در لاری و شش نمایان که  
نادر می با صطوح متعارف در از ده هزار تان باشد  
با سیصد دست صنعت و چند اسب با نیم در تظلم  
مصدق سحر است که آنها نزدش هزاره عا  
داشتند که فراخ خدمت به یکدیگر سران و سر لاری



سپه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امر از  
فرمان صادر گشته مقرر گردید که اوضاع بخراست منظم و از دست  
دو فرسرا تمام کرده و تدارکات بیغیه بفرار آورده شود  
عرض نماید بشهزاده منتظر رحوب سر در چشم بخراست  
انتظار می نماید از آب آمویه عبور نموده از راه قوش غلام  
بخارا گشت از نظر طرف سرالو بغرض خانی شاه او را  
بخارا از راه رسد الاغ رزم استمداد چهارده گانه  
اورنیکه و ایلات رگستان را در ساسیه جمعیت اتفاق  
حاصل استمداد در قوش کرد و در حمله چند نفر از لشکر  
شاهزاده زینکم از ده هزار نفر فرزند را با لشکری  
نخبر عن الاسد شمسزاده عبرت خصم را

باز

برابر فوج نصرت شمال مانند فوج غراب در جنب  
تیر خجال اینست تهورانه کوشش بر جهت پادشاه  
مغرب و جمیع لشکر از سر مقتدر گشته در قلعه فرستاد  
و قیامت متحصن شد لشکر خازرم بدون تلاش در بر  
هر نیت عزمت نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر  
در وقوع و قیامت در سر راه پادشاه نصرت پناه آورد  
نصرت از حمله از چهار جانب طرح دورش از حمله  
بفرار و غنیمت رفته استراحت کرده اما کار او عرصه شمشیر  
بسیطه تسخیر در آورده لیکن با مخالفان خود شود و از روی  
لشکر و حمله بهر ات بود در شای دورش نصرت کل  
در اوج نمود و در وقت قات در همان اولی از کار



قرع فرخت روی همه بود شخص از شکیا دست نه جوی کرد  
از جوی روان جان دست طمع شسته نخورد و قهقهه تعزیر یک  
داد خواره رینمه داد و بر زخم کاری ز پای در آورده و خوار  
فی الفور در او نخته او را در همسانها پاره پاره و متبع خوگانه  
از دیار شش آرداره کردند چون نخبه بعرض آقای دادند  
اغنی خدیو داد که رسید فرمایند همایون خطایست این  
جابه کنار او ز کمان ترکستان غرض در فیت مشرب که  
ان سلطنت تا بسیر رسیده سلطنت چکنیز خان در حقه  
خاندان ترکان میشد مقرر فرمودند در شش زاده  
بکار بنام را سپرد اخته از آنجا که در علم ایام کل از اول  
بر او در سلطنت مورو و شش نظر هر سیر میشد

قد از روی

چند نفر از روی اندام را بر این بنی کار دست قرار داد  
انگلت روانه در بار سپهر قدرت از زندونی حکم همایون  
شش زاده هر قوم شد مشهور غنوت را بر لایحه و اول  
از سال داشته خود سعادت دست سلیم نموده به تظلم داد  
امور انگلت پر داد و در هر کاهای لای تو را ان راه فرمای  
بازدی ان قهرام نمودند فیها المراد و اللات سید الله کرد  
جنود قضا کوشمال خرابند یافتن شش هر کرده حکم  
همایون را و اسحال برایش و الاوجه ارسال و ترک حمله  
قرع کرده از آب آشوبه مورو و حقیق را از آنکه گوید  
سخت است حقیقت حال این را در آنکه در حین در  
گوید شود بگور شد در مورو این را در و هزاره را



بکلیع کپ کورنه احمد لو مندوب کشته اورا با تو گاه دست  
تام روزنه سختندش ربه مدت نه ماه بمصره  
قلعه پرده شه کارن خت و در آخر کارهای او سرگذشته  
بعض از فاخته نفاق لیزش را که در مسگر اردو بند نزد  
خوش طلب داشته بایشان محمد و معتمد نموده بود  
افخته را نه سخت نظر بر چند با خود همه تکی از نزد  
حاجی یوش برح در دوازه را بدست دهند انچه  
باس بهانه رفته قلعه کیان انچه در دوازه را در دست  
کار نامه سخت به از انچه غازیان در شمسین پر کرده  
بفرم قلعه کیمه ای در مس صددت برین نزد  
دسر پیکه را بر رو کشیده ما قلم تهر برین قلعه

مهر افروزا

بریک خود را به ف چندین کلوله جانسوز دسه پیرا  
مخالفت تقدیر یا شبه محکم کثیر از قشون و حرم کنگر  
فراقتل رسیدند اسرار در از اج این سوخته  
و قصور غم مغزول و بدرگاه است طلب فرموده  
اصلاح کارش حکیمانچه خوب تا دی که حکم چوب  
داشت مراد فی مزاج او یا فقه گفت دپای سر و تیغ  
گرفتند هر یک از چاکران را که سر بر خاک سپید بود  
ادرا با انکه رسید ای صل دیو ایض پیکش علیدا  
باش را با تلف قاری کیمه سطحی بپوش با کیمه  
مانند بار یک نقب کنند و آلات یوش سردن  
سخت نامورین از روی جسد و جسد کنند لقیه



سپه پرداخته در دهم سوال این است که نخل بر خندان  
که از جانب حیرت بکومت زمین را در منسوب بود  
ندای ماں بکوش غازیان برین و ولد خود بر غم  
سپه بر کلب بنیان فرستاد قلعہ را تسلیم کردگان  
نموده بمرح حکم همایون با نخل که مستحق آن گنجان  
بودند با اتفاق بزرگ سلطان بر راکه معاف است  
دار جان و مال بخش یافت چون نخله قد چار  
سال بود در حرم خیره و دهه سبب قلعہ را  
یکوشند و کثرت آنز قه و حضرت خودت  
مکان مستطیر گشته بدو از طمینان که در چاه  
قلعه دار تحسن داشت تا مدت موصوفه ماهگان

مرداد

استاد یافت در نهم سوال عنایت کوشش  
خاطر قهرس تصمیم یافت اول جمعی از سر باران  
جلادت تسخیر رنجی خارج قلعه که در حرم تصرف  
اف نخله مود ما مور گشته بکلیت را بخور جنبه تصرف  
در آورده از آن برج عظیمی که بر سر از تیره رفیع واقع گرد  
از نخله چند توب مستحق آن برج بودند از این بر شد  
الهی مسخر کرده تمامی مستحق نخله از این جهت آوردند  
و بعد از آن تسخیر برج سکین پرداخته آن برج را که در  
شمالی قلعه در جایی حاصل زین در قلعه که هیچ بنیاد  
که بقلعه قد نار شرف دارد و لیران حکم همایون  
داس جلد دست برین زده سپا میدوی غم مند است



بر هر بچه رده بچ دیگر که از بروج حکمت افزون بود  
در ازا آن که سپهر منور طعنه زان حسیج سیکل و نفع  
از افخته قرقره از بروجی فطنت آن قهرام داشتند  
تصرف دکنند قهرام در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند  
دافخته روح تمامی عرض قهرام در لید و خفیه با  
تعبان نماند تو بهای کوه توان که کوله های مسیر بر  
همهت بهشت نبرد از چنان راه صعب هر ساله را  
از آن بهر دست ممکن نبود بهر از جبر لغت کاشی قهرام  
بر بروج مشهور بروج ده ده که در جانب غربی قرار داشت  
بشد و اسحق عقل جمال اندیش از وقوع این امر سردار  
حیران دنگ را سرگردانست و هر کس آن راه را میخواست

پس سلام

پریح و خرم و آل که سپهر شکوه آسمان تو هم را برای این  
دیده باشد یقین خلد دانت که بالاردن که نیت از  
چنان سکا ز عفتی فک سیر و هم از تصرف قهرام  
پر میریزد متوسطا ذامر پادشاهی چنین حکم بسته ای  
خواهد بود بقصه از بروج سکین تو ب و خیم را در حال  
قلعه کمال سطحه فخرای صدق اشامی و تو درها  
**الناس والحیاء خستند سکر همی لایح**  
از صورت جسمی انداختند و بود از آنکه بنی قهرام ده  
ترزل پذیرفت چون جماعت بخت بر ستخان نیت  
قهرام داشتند مکر و اول طلب دست عاقل سردار  
مرد در کار چنگیزک و فن آن بد از سر طریقه

توجه



در یوم نخستینت در صوم ذیقعد الهجره مبرهالی  
 مهیای کاکش به تمام طلوع فجر سما آن برج در  
 بر دین چون پیش از وقت مطلع گشته حتی بی فوج  
 قریب بهست نفر از راه طلوع مستعمل در حرج  
 عروج شرفات قصر مقصدیست نکر دید پس با نغم  
 یورش نغم گشته به بوزار قضای حین بوز در فرود  
 یورش اندازند در ذکر وقایع بونستل  
 موافق سال فرخنده فال نبرار و  
 صد و پنجاه هجری هسکاف مر شهرستان  
 سیه و سفید لایه ایم شهر ذیقعد راه طلوع  
 غره تسلیت نوز در کام لایه رسید بفر  
 ادر

نوز بعد از الفضا شش ساعت کسر در دوز  
 افسر هر برسم ششون غرم تخیر دار بقرار حصال کرد  
 بیج حمل در لید و افواج سبک ح صبا شمال صبا  
 لولای سه دسی رایت افرار بهار سحره در حجاب  
 حتی ی لورس گشته سبب دار امکنه کشن و اورد  
 باصورت و فرقم بر سر از گنکر شرح مند گنار  
 ذینق بر سر چپ روج حصا چپ سد نقش بر  
 بر فراخت افان غراب و کلغ نغمه میر بر  
 تبدیل یافت ناله جند و بوم از بوم چپ بصیرت  
 و نازک معارضه شد طوطیان شکر فای از  
 انیز روی مذاق بودند در قند ما ریشم زبانه



شکفتان شدند و افواج زراع و زرع در حصه  
چمن سکن گرفته بودند وطن را غراب پس گفته  
در حسرت ایشان تا سدفاحه گوگونان کشید  
خسر گیتی ستان آفتاب جهان تاب طلیعت  
سحر و دارم بخلافه جهان نور وجود و نور خورشید  
هندی انجم دو کوب از مدارات راه بود  
کردند ممالک سبب روز و زو قلعه ظفر بر درخت  
کش ده گشته قلع قلع بهرج و از دیوان قضا صوبه  
دبلاد سبیل و حصار فیروزه سبزه بکار نفس  
مقرر دین کردید فرشتان با فردش با فرشتان  
آسمان نصب از نرس عشق فرس خلد در حصه

خبر اطمینان نموده پایداری بر آسمان او خستند  
دبمس آریل محفل ارم نکار در کمال فرد ز نظم  
بزم نوردوزی دست کش دند روسی لشکر کبری  
د امرای سوار و عظامی کاکه رازها رفته نیست  
مانند زریں کلامان انجم و حشر دوزخ زلیزل  
ثوابت دست رختقهای طلا باف و ابرو ز تبار  
اراسته در حلال ان محفل مینوشم فرا خورتم  
شان نشسته دایستادند و کجوران کامری طبعی  
اشرف چون اطباق حرج هاشمین شان بزم ارم  
سختند و بعد از غنچه کش باغ و گلزار نوبت  
قبال ایدم اگر گشته در همان روز فیروز به تیه



پرداختند و چون طایفه بختیار در دره مرسته  
دارو طلب گشته کاری نداشتند بودند با زان  
ما مورو سه چهار هزار نفر از در آن خوار و بر پا  
عرصه گیر و در آنجا شب کرده در شب مردم بگنجند  
همراه رفتند در اطراف قلعه در پیغوله های سنگی در آنجا  
کوه و دهانهای جبال در کین گزشتند و خود نرسیدند  
برج چهل نین در بناه کوه در جایی که از طرف قلعه کن  
ستور بود تا تظا طلعه روز که رشتند صبر نمودند  
و لغز و زود خفت کردند تا به سفام ظهر از در بر  
اینکه قلعه کیل ادراک نمیشد در همان  
توقف فرمودند در صحنه در آنجا عصر سپردند

دیوان

دم و اسپس بود تا ز ظهر را در او استقامت از آن  
سخت کرده سخت از جانب برج ده ده سواران  
شورش پوش در گفتند چون سینه نسبت لطف  
بختیاری متعلق بود آن کرد سید سخت یار کرد مردم  
بر فراز ستم مقصود گذارشته بر حرال تصرف کردند از آن  
برج مشهور که برج محوم آدر گشته تا متحفظان آنجا بودند  
پردازند برق استیلا در آنجا از خستند آنجا  
بیات محو می گماند برج متهاجم گشته لارنه  
خیر که تقدیم رزینند اما چون فوج فوج از خستند  
چین و بقیه اشین دم و حمله که از آن مرغ تو را هم  
کو کند بدید آن قلعه گیر میرسدند هر دفعه لطف



از حیره در تبر جنود قاسم هر کوب بنمیزفت در دروازه  
بها در آن نصرت قرین نیس که در کس کین بود از  
اطراف زور آوردند پیاپی مردی تلاش از دروازه  
که رتبه یافته بود در حصار قلعه صعود و خروج و ضبط  
در دروازه در روح گردند قلعه محکم شد در آن حین قتل  
از افخته فرصت جست بعضی از زمان خود را در آشته  
بقیتل که در جانب جنوب قلعه در آن کوه واقع  
بود که سخت و قلعه ایست که در آن زمان تا عرصه شهر  
کنندقت در کشید با شاره و الا تو بکند در دروازه  
و حصار قلعه بود در قیتل بسته از آن آوازهای غمناک  
انند ام اساس است و قصر قصر شرکت حین

انبار و از خواب عقلش خرابی نخواستی سدا کردند  
روز دیگر شمس جهان افروز خورشید از بسبب  
سجی با از زیر پرده احتجاب بر آمد زین نام خوان  
بزرگ خود را که عاقله او بود با چند نفر از سرکردگان  
عیلی به برسم نوات که اصطلاح فن آن است  
از دخیل بوده باشد بجزمت قهرس فرستاده  
اما از مرگت عفو و احسان چند روز مانده  
روز بعد ما دلیران محمود و اول قول دست خود در  
روستای افغنت آن مشوررتاج تارک افشار سردار  
اطمینان و تهنیت کرده در بارگاه زرین قیام کرد  
خارج در دروازه بابا و محصرین ششمین آنحضرت







دارالملک مقبره برای تکلیف انولایت خلد چون عهد

کرده بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید

نمانند و در لایحه رقاب تمامی اسرای قلعه و این

بصاحبان اصدار یافته امانت انولایت را از عهد

حاکم ابدالرحمن که طبع خلد ص و در زیرها و عهد

بود و محنت و بزمن دلدوری گرفتار دست نیز از اردو

ابدالاحکام تقسیم و جمعی از جوانان کار کرده غلبی در آن

انتخاب و ملازم رکاب شسته نادرا با در اردو واقع

ایل ابدالرحمن در نشورد و باقی ولایات خردان تو

و توطن داشتند خصصا ص که مقرر شد در آن

کوچیده و آن در آن تو قش و طی لایحه بموجب عین لایحه

الکلمه

در آنکه ایشان سکنی نمایند و انجاعت برادر چنانچه

ماه منور از از غذا کز زینده رود و در آن

مقرر خستند در میان و رود املحان مالک

سکن در جاره روم باقی و تقرای

اند دولت اید سونند باقیست تحریر

که بفرزاد واقعه شورای کسب ای صحرای مغربان عهد

خان زکمه باقی میسر از الوالقا سم صدر اردو

علا کسبه ملاح اردو بار استم و فر بر بهر ای علی

بفارت زودانه دولت عثمانی شده بود و در آن

قرین الشرف پایشه کند در جاره روم لایحه

و حمله نسبت ایشان مرعی رسد بل و مصطفی

چنانچه



والاصول که از وزیرای معتبر اند دولت بودها  
عبدلقد فندی صدر انا طواید خلیل فندی چینی  
اورنه با محکم کی تقیس و بهر ای سنی ای اندوت  
از راه بغداد وارد و در اصفهان کشته از نیت کربان  
مأمور بدربار فلک بنیان شدند در نوردم شهر  
محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه یک هجری  
از نوروز هر دو کشته بود سفرای تقیس وارد  
نادر آنا و بعد از دو روز ما را فاشه حضور است  
کشته اسباب که توان تازی نژاد کل بخت  
مکتوب و هدایای نفیسه که پادشاه و لاجه همگی  
پیشینت جلوس همایون مصوب مصطفی شاه

از غلامان

از نظر انور کشته و تلخ پیغامات لسان و شفا  
زبان کشته با عطفی کورک سمور و اسب بازی  
طلا سرفرازی صهر نموده زیاده بر معمول سلف  
شمول عطفت و احسان شدند چون در نامه  
پادشاه و لاجه روم در باب سر بند حضرت  
ابا بم جعفر صادق از عاں صریح گفته در خصوص  
اختصاص رکنی از ارکان مسجد الحرام بم  
این نیک شمس بقدر کشته اعلام فرموده بود  
هر سه رکنی از ارکان اربعه از نوبت از نوبت  
مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن نمودی  
بفساد یکرود و درفش پیر ج ایران نیز از راه

شاه



متضمن فتنه است و خواش کرده بودند که عذر  
دو ماده اول استقی لقبول گشته مقرر کرد که هر حاج  
ایران را در راه نجف اشرف هر ساله حاج کعبه  
مقصود در بند حضرت ظل الهی رفیق بر  
ایران را در راه نجف اشرف پذیرفتند <sup>مطهر</sup> هر  
بقدر اول از راه سمرقند و مایحی حاج را هر ساله خیزد  
اما که سزند و پانچیر با فندیان عظم مورد  
اغزاز و اگر کم سخت بود طنه کان درگاه  
این امور را با ایشان گفتند و بوجه شریحه اقامه  
در این راه کرده از رفتن جنس و فواخر سالیان  
بر آنچه در سواد زمان میاید هر یک در این

در این علم

و چون مقدمه تخلص بدین تفسیر کن بعد از عرش  
و حی ذریعگی محول و مکرول شده بود که رکن عظم  
بنیان مصالحه بود برای مذاکره انجمن علمیه در آن  
پیکر کج راستان فیما رالفارت تفسیر و فرق  
مصطفی پاشا و فندیان نموده در غره ماه صفر  
نهضت از زلزله در دانه در بار حرمت مراد عثمان فرمود  
در سال تو چه موکب منصور رسد  
و غزنیان و کاهرت موسی خاکی حر و در قیصر  
که در شش یافت علمیه و انشان شایسته در دانه  
و با علمیه است همیشه و الا پسند اعلام کرده بود  
چون شبهه افغنه فندیان در طبع لفظه است حکم



کام و آن نواحی مستقر گردید که سدر راه شهر اراک  
و پادشاه و دلایح نیز در حواصیل نوشته بودند در آن  
بصورتی که در آن تاکید و خزان و فوجی از سواره اراک  
کرده که در سر راه مخالفت سفید شد تا رسیدند  
بدر از مراجعت علمبرداران برای تجدید و یادآوری  
محمد عین الله و ملاقات و در صلاکشان را که عهد اراک  
بود بسفارت مأمور و پادشاه همایون چه خوب تقرا  
مذکور شده بودند در او ایستادند تا رسیدند اراک  
بسمت هند فرار کرده بودند فوجی از غازیان اراک  
تسلی در راه و تنبیه آن طایفه بسیار قتل نامور  
گشت اما کمیدات بعد از آن نظر بر بدست فرمایند

بمقتضی

که فیما بین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت است  
گذرده و ما محبت را از دست اندازیم و در حفظ  
و مرایات حال عیال و مال اندوخت ایستادیم  
و ملاحظه دارند و سرگردان لشکر منصور منزل که گذرند  
انگلیس تا غنیمتی که هست آن ناحیه تا حشره و از آنجا که  
فرزعه جاد در ناحیه قریب هزار نفر از جماعت غنیمت  
در آن نواحی بودند مسروطن تیغ هلاک و خستند  
و دست بسیار از ایشان بدست آورده همه کشته شدند  
و کام فرار نمودند در خلال ایصال معلوم میگردد  
از دست کورگان که کسی بسر راه ماکورد مانع نمودند  
انفوج مقهور نیست غازیان بسیار هستند که مازول از غنیمت



اقرب نبودند از مقام مقررتدم فو در کورند در کباب  
مکت و کلک رابرض عکاف غنه خلقت برین  
بدرار صید محمد خاں زکمان در رسم ساحت  
برای استغرف خلف و در پانویم محرم الحرام  
سال قبل سزم چار از راه سند روانه بندر  
فرمودند ضمن ایش در باب کاه غنیزین کجا  
رفت اما هر گوی که بعد در پیرت در زبانه چهل روز  
اولایت مکت شکر زود جواب بشان بجز در وقت  
رسند مگر خاں دارد بندگان با بلوغ سام اما در کعبه  
والا جاده در جواب تقاضای تها در مخص خاں  
ن هر نموده اور از خصت لهر فترا در چوین کجا

ازین

از رفش محمد خان متفق شد در ادای محرم ۱۱۵۱  
بدرار فتح قدما و فرماں مگو که خطاب مگر خاں  
یافت به وجه حکم شرف مخص است در کشته  
هر گونه جولای از ولت غنه کور کال صادر شد  
بمرض سز و حکم اما لول انصوب در نظر خود  
از راه سند روانه سختند پس غیرت حرکت  
کو هستانات غنیزین کجا در خاطر اقرس تصمیم یافته  
در غره ماه صفر که ایلیا دوم را مخص در روانه  
دیوم فرمودند در جم طعن سرتاب سبب غنیزین  
در استر از راه از حیمه مخور که حد مملکت ایران  
عمود منزل قرار باغ نمیش و سحر غنیزین که مگر کور



سخته از انجی شکر داده نصر لعلی هزاره شکر  
غور بند و ماسن مامور فرمودند با قرصان و کرم  
بود از خطه لهر موکب همایون مغلوب حشر کشیده  
اختی رود قضاة و سادات و علمای و رؤسای  
عقین بیدار قفله سلاخ حسن و نازک شایسته  
روی امید در بریدر ما خسر و عجز و زور در دست  
ضد بود کردن فرار شدند و گوئی و الا از منزل فرار  
حق آیت بکاف غمناک افروخته در دست و دوم  
منور یا چه اعلام جهانت راه افشای قفس  
از آن یکس کرد ضعیف بخش رحمت که غمناک خسته  
حین حرکت موکب نصرت شعار از قدما رفیعی

از انجی

از افواج خطه قرین ابه شیه هزاره و همه کت در و  
زنگی باقی هزاره است که در قهیم خدمات دولتی  
ساکت طریق نافرمان شده بودند مامور کشیده  
تمامی سکت و ادعای ایشان اپامال ستم بود  
بسیار از ره لرامقتول و نواز را مامور نموده  
بعضی و الا از نیدند و حکم حکم بصره و در  
هر سر از سطلق الفان سخته فوجی از انجی  
برای ملازمت بر کاب نصرت اشباح  
سازند و همجنین افغانه هزاره است که هست  
هر یک که بسیر کردن افرا خشد چون در خست  
بیرودی از وی شوکت قاهره از نمای در لهر



که با پیاده افشاید که اندک شد سرافراز غفور خه کوبید  
نوار کشید و از کجا لولای تو چه بیاب در ارگ کجا  
افراشته لعه و لانا لاکام در دوزخ حریق کرده است  
پیموده ادراک تقصیر عتبه سعادت پرورد بشرف خلایق  
فخره سپهر شرف در کرده خصمت نصرا  
یا شسته لوز مر حمت ایشان جمعی از زلف غنچه سپهر  
از دیده لطف و کرم و شریزه خالص در حینان کوه لولان  
قلعه درنا حصار قلعه داری از راه نادان در لولان  
شبه سیم رسیع الاول شینا کشتن سوکب همایون شینا  
دلار ایچو لقلعه رسیدند جمعی از قلعه کابل از دست  
پای جلادت پرورد گمراشد و از غار حماره کردند

حلال شینی نه چون ما مور بخت نبودند بحال ایشان بر داشت  
نصب سردقت کرد و در شکوه و وضع احوال  
انجم کرد و هر دو در داد لکن نیم سفره سخن سمت شرفی شهر نمود  
که کیه جهان کشت نر لعد دارد و انفعال کشته روزه ششم  
مرد و لغز م سیر سواد شمس در ارک بیاب کوه کسند  
آهنگ و لطف یقه ناز لولای رود پیش بازدهم تمام  
از قلعه بر لکه م درت بخت و شروع ماند خست  
و لشد کردند انمنی مهیج مانه شخص خاق کشته  
جمعیرا که در انوقت در رکاب افرس حاضر بودند  
انجامت شاه فرمودند ما مورین است را کشته  
باشم شیره لخته با ایشان در داد کشته تا پای قلعه سراف کشتند



دو سال روز غم بلند خدیو هفت کشته بختیبه قلعه کعبه  
اطراف شهر را محصور نمود منصور خندان کوف  
بحکم دلا تو بهای قلعه کوب را بر فراز کوه شرج  
مشهور بقا پس آکه هم پرواز لسطری و حرم شاه  
عقب ز زمین بال حرج دار است طعمه تو بهای ق  
اناد واریجی نب از مظهر صیپاره مار از حال قوکی  
صاعقه بار حش زلزله در میان شاست برج و حصا  
دو سال و سه روز قلعه کون اند خشد خند روز قلعه  
مانند موی آتش در میان شعله سوز و شر خود چید  
چون تاب تو از از خود سلب دیدند در روز  
ماه مزبور بکسر ای کاروان عجز و ناتوانی دارد در بار  
فدا

بال لقا

عش سبزه زبان نادان اکت کنا **فعل لسنه**  
من اعتراف بقصور ما فرمای کرده قلعه را سر بند  
پیکشهای لایق از شکاه نظر قوس کز نهر خزان  
وجه خانه و فنی نه مانت هی راه در ارک بود سکا  
خانه شریفه پذیرفت شهر داده نصره لایق  
از سزل قراباغ تنه سرکش غور بند و ما مل  
و قلعه ضحک با مور کشته بود تمردین را شمه و قلعه  
ایشان القصف و انجاعت را بخوزه اطاعت  
در آورده در سنت و چهارم ماه فروردین از راه چهار ک  
دارد و شرف اندوز تقبیل بسط خدیو کاکی کرد  
مقارن آن عرایض محرر عینان بصیبت قاصد



نظر و خند مقاصد مضمون اینکه از دولت کویگان  
دوران جواب میدهند و نه خصمت ایام ابتدا  
ازین دوران دیوانی یکسایری تعیین نامه همایون  
دلاجه کفار شن یافت مضمون قسیرین صلوات  
شاه بود از آن محرم خالی لغت روانه در بار شاه  
شاهی شد در خصوص سدره فرار اشعار  
دلائل را شعرا و از جانب آنحضرت نیز <sup>مطلب</sup> تهر  
بمیراث بنام بر عمر آن پادشاه در ماه گو که غرضه دارد  
شد تا کشته بود از آنکه خلف عمر خنده شد  
دیگر را برای تجدید مذکره روانه ختم میمال  
متجدد شد و در آنکه هر شش به سبب نامه پیردا

اولاد باب

اولاد در باب دعهه کردن و ثانیاً خلف آن پسران  
بعده آن پسران اختلاف قانون سلف کل  
لغات داشتند و جواب کموب هاملون را در عقیده  
توقین که داشت هم نامش از خلفت در کجای دست  
از راستی و یگان خوله بود بعد از فتح و تخریب قلعه شد  
چون در صورتی که از از قافله بایران صد دربار  
زبان بران بجا آمدند دستان در لغت مضمون  
السته شنه لطف یقه مرضی طبع اقدس شاهی  
درین حالت را همو خواره یکدیگر میدادند ستم متوجه  
انجامت کشتیم بود از شمه انجاعت چون مردم  
عزیز از باب اولاد بد آمد بودند ستم پوراست



کشند اما انا که قسط نظر از آنه بیست درود را  
نصرت آیات منعم شمرده در عالم است که این است  
بلو از من خدمت که در روایت پر دارند در عادت  
خوش بسته با رفعت عشق در طهر هر رسم عشق  
دلقق کردند چون نغمه کت من در طلقه ادراک و با  
حرکت بر کس ظفر گوگ بود از زاره کفاح که این است  
تحقق داشت در مقام تادیب نظایفه بر لبرم نام  
هر بره نماند قاعه نیا ز روی امید هر گاه که مگر  
آوردند ایشان را این برض طرازی است که مورد عفو و شکر  
فرمودیم دست فرود کشیم هر چه متعرض مال و حال ایشان  
نگردد و ما را از رب دلی الاله الا ان سوار شده ان که

نمود

نمود ما ز بهمان دوستها منظور نظر می باشد  
دچار را از بهر چه هر چند نظر از این دارا که کار  
پست ششم ماه روانه است صحبت با آب است خستند  
هر یک دل بوس طت نامه های بوقال و کابین برین  
مقال حقیقت حال را مفهوم باشد به میان خصل  
سازند بوزر و در دو کابین بحال آب که عالم است  
مانع دیدن در راجع سختی دل را که با  
سیرت و لذت سر نام فانی لقبل رینه چون غله  
و محصول انولایت کف با حال س نصرت  
نمیکند و اندر افوجی از قول منصوره را به فطرت قطع  
دارک ما مورر خستند و در هر از دهم ربع است



تاسد ز دلای عازم که است نایب چاکم و بخار داد  
 در موضع وصل خرم و معبود بر آب و علف کن  
 طایفه افغان بود شد در هم گوشمال سرکشان آن  
 بعبور آید هم نوسه در غنچه و ذخیره هم رسد آن  
 انست فصل حال تحسین جسته در آن زرم از ما بگویم  
 که بود در دشت سهاشته ستفوق در کشتن آن  
 مردی جلالت لکد کوب برکش آن شکر خسته  
 انطایفه بفر از کوه خور اگر چه کسیر ان صدما  
 افق و ستفوقات خویش ستفوق لطافت آن  
 اینسین موج دیدند بحدی و خدی بیکس در روی  
 طوفان جزا دشت را در راه کسیر ان بود کوشش کن  
 و غیره

عیفت و صل انیت پوی شد و بهی سر کردگان  
 در رؤی انطایفه با سعد الله و ملا محمد و لیسیم  
 در قولم اید در بار سعادت شسته خست رکاب آن  
 اعیان را صفت کوش غلامی خوش خست جمعه امقرت  
 این است ان شاره از ادای سبندند و سبند  
 انکال خرم پایه بر سر بنویس بر کوب بر شمرد  
 همدوش اول ماه چهره کشته در پستم شهرهای  
 لاری تو چه بکایت کند ک که در خواب آب و هوا  
 و در فور زنت صفا طعنه بر سر لبت خسته ای  
 سیر در افخشد افخته دیگر انسر زین جمعیت کرد  
 در قله کوه با سحکم اسخ در در پر خستند در



نصرت نشان با مرآت قوس رسد سقا قاش  
عزیم شد لطف یقه چون دست دگره را در زری <sup>یک</sup>  
عزیم کن بد مذط لب اما کشته <sup>توقی</sup> روزی  
دارد در بار فلک شان دشمنان عفو خدایان شده  
افواج کج را مواج که به شیشه سار جات تشنول <sup>بهر خدایت</sup>  
مروج را با نام و جسمی از اولاد لطف یقه را در <sup>سقا</sup>  
انظ م ماکه در دست ششم ماه دارد در با غر <sup>چو کشته</sup>  
از نیکان فوجی بضبط قلعه جلال آباد <sup>و تادیر</sup> و لیر <sup>نور</sup>  
افان در مرتقل لب دل دیوان شده بود <sup>ما کشته</sup>  
حاکم جلال آباد مانع رقص کابین شده بود <sup>و</sup>  
دبا قزاقان از دنیا طریق اطاعت پیو <sup>دیر در</sup> <sup>نخستین</sup>

سیم جملی

سیم جملی الاخری بقدم استقبال پیش لهر قلعه را  
بصرف دادند چون دلیر میرعیس پیش از وقت  
بر دراز کوه را حد اثن سقا قوی محکم کرده بود  
و جمعیت عظیم از مردان کار و دیوان <sup>سور که کار</sup>  
فراهم آورده اس اس لهن را بلوازم <sup>اس</sup>  
استحکم ماکه بود عزیمان دسته دسته سقا قوی <sup>اد</sup>  
پوسته آن شای قوی اس را بدست <sup>سر</sup>  
قاهره در <sup>هم</sup> کشته تصرف در حال <sup>ایشان</sup>  
تبع هلاک و زمان ایشان <sup>ز</sup> همیشه <sup>تا</sup> <sup>سوزان</sup> <sup>دگر</sup>  
ایسر قرانک خسته بدرگاه <sup>مع</sup> آوردند <sup>بهر</sup> <sup>سقا</sup>  
اموران نوحی <sup>ب</sup> <sup>سقا</sup> <sup>راه</sup> <sup>در</sup> <sup>نخستین</sup> <sup>جلال</sup> <sup>آباد</sup>



بچشم ابراهیم قدم فرودید از رشید برودن  
آن دیار هر کس که زین آن در دیر زینت گوشه دست  
روزگار خود سختند در میان ورودش هزاره ضیاء  
قلعه را در منزل بهار عشق بدرگاه معبر و سر راه  
باشن با مملکت و نجات دارا مکران  
چون در این اوقات نصرت آفات عارم  
دشمنان یافت میشن و خاقان کتیرت بود  
خیال نصیب تمیس یک از فرزندان فرزانه گاه  
دشمنان از دکان ازاده نامدار برادران و فرمان  
ردای حکما که ایران از خطه افراس که سر درگاه  
همایون برتقا دیوت که شاهزاده رضی قلیزاده که

دار شد اولاد و در آن اوقات در سر حکمران  
مکن داشت ایالت را بختی نجات و بدرهان  
افشار که هر یک بهرات سپرده و فوجی از غنایان  
بجفت کتیر که داشته از راه خشی که دماست  
دار و در وی نصرت نشانی شود بعد از صمد خرم  
بجستند ز مکرک هایون در نامداران و وقت  
بش هزاره امردان شرف تقا یافته بود که در ایالت  
ه از فوج خطه شاعران کار زرم و پیکار پیکار  
متوجه قند و زنده امور آن ناحیه را منظم زدود  
شاهزاده رودی فرمان آیت از فراتوجه مانول  
کشته یوسفیان نام که تا آن زمان در مقام



اقامت دهر تاب بر کشان آن ناحیه تا سق است  
نیارده سا که طریق بر میت شده شهر از  
انولایت را خا از خند داد و عاری از قفسه و  
در حوزه اقتدار و استبداد در آورده در شهری آ  
امرهای دولت هزاره و صدها که در آن مرسوم قوام  
سر سپهر مدار و حکم بر یک با حضا را در  
یافت شاهزاده راه نورد طریق ارتحال که تفر از  
در دو یکا برین و لغز و ق را در کام که نشسته در  
چهارم رحب دارد خدمت خدو کا که نشسته در  
حضرت ظل الاهی بملاحظه سال عا که در  
شاهزاده آسمه بودند در خسته تا چند روز از آنجا

سال از نظر قیاس که شد و چون ایسی  
از ایشان در سفر معترض اسقاط در آسمه بود  
تازی نژاد و اسلحه غایت و نایت دار از این  
دختر غزل و نصب بکهریکین و فرمانداران  
کامکار تقویض و در جمعه عشر شعبان هزاره  
ب رک تارک اود شاهزاده نصر الله سپهر از این  
افسر سر بلندی که مقر فرمودند در عجب شاهزاده  
حقیقه را نسبت حب زده هزارانکه پاهای بهر از  
یکم جانب مالک الملک تعلق گنید و حقیقه را بدست  
بمان است زنده در ششم ماه رمضان قلمه زار  
دبا گوشت و شان بهان ایران رودان خستند



لوا ای جگ کشک شمس جلال اباد نهضت یافته  
در دهم ماه از جلال آباد که شبته شب شمس  
در پنج قریب بارگاه غرضه بر لوج همه دو ماه نوشته  
شد در اسناد و وارده سزارتن اریلان سیل افکن  
منقلا می شود که در هر منزل شمس را از اوزار  
دو باشد شمس هزار کس به شمس کش موک همادی  
اختصاص یافتند در میان توجه موک و انعم  
مصرفات و تسخیرش در حوال از ولت علی کورگانه  
صوبه داری کل پیش در با ضمه خاں شود و تسخیر  
غنائم و کاهن آل ممالک بجزه تصرف کرد گانه  
بدرفت مصرفان از هر دیش در سلاطین منصفه

لنگر خود دار

مشغول خود داری شدند و در حسنیکه اعیان کاه  
با دعای بیرون عازم شمس جگ اباد شدند شمس  
از موقت اقبال در باب روانه کردن ایشان با هم  
عوضه دریافت مصرفان بلا حظه پارس حقوق اندو  
اید میوند راه امثال بر فرمان بیرون بسته بمرد حنیف  
داس محرم به تیر کردن آتش خنک پرده چشمه بلاد کانی  
پست هزار کس از ارف غنچه خنیر دیش در راه خنیر  
اجتماع داده بی فطرت در بند اشتغال در زین راه اردم  
مرد در منزل موسم بر کاس مصرف سر اوقات  
مجره طناب کشت بند و غرق برادر موک مصرف  
گرفته خود طرف محصر از راه مشهور بر چه که گوید



بمسند در راه بس صحبت در سوار بود با فوجی از فرزندان  
جزار و دیگران نیزه کمر از سبک و حریم بفرم شد  
اینفار صبح روز دیگر در دو ساعت از روز گذشته بود  
فریح راه طی کردند و از نرس راه به بس وقت بجا رسیدند  
معرضان از لیل طلیعه هایلون خنجر در کشته شدند  
برخواستند و صفوف لشکر راسته شدت زان  
صورت زرقب ایشان ریخته در طرفه اهل کجاست  
ایشان را از کندی حشمت کشته عرضه شمشیر ضعیف  
بجمعی از روشی هستند نیزه کمر کشته لقمه را  
فازش گرفته و تمامی اردو و اسباب مخرجان و  
بخوزه تصرف دلیران انتقال یافت و بگزار

ایوان

که همچنان بقدر که کبیر و زبونه داغ و دق بر تکرار  
پوسته متوجه شد در شده آن لکت و کت و عرصه  
از رتو ما محله الویه طغنه رشک ناله فرکر دید سخته ملا  
افرا که در پیش و در معرض سمع داد در دارا  
انکه چون جماعت لکنه ها رفته که در اسب ز کوه  
دارند بنا بر اینکه مسکن ایشان شمشیر کوبت  
پر درخت و راه مای بسیار صحبت است به نظر  
بعضی اوقات از درنا فرمان سپردن میاید و نظر  
ابراهمین پس لا اذریا یجالی بکم دلالا عازم شده  
کشته ادازه شمشیر دختان غزیاں به در  
هستی اهل شقاق و مسکن ایشان از آن شور و خروش



یا شمه مغلوب کشد و شانه اسلحه صمی از ایشان که فرا  
کوه را کمین قرارگاه لشکریان کریں حبه بودند از خطراف  
اغوا ز جنگ و وسعت که رزم را در دست ایشان کار از ما  
شد از این سخنان بگویم قصه بد فکوره لشکر کشید  
پس بهای و قصه را ازین قضیه رشتور بر زمین غم مخور  
راه نیافته بر صلاکشان فرقه را با مالیت لغدگان  
و صفحیال بغیر بر که سردار کرجستان بود پس در از این  
لقب و تقرر فرمودند بهای که نسبت بقدر مصلحت  
شد و تا دیب لطف یقه و حفظت آن نواحی را  
منظر انصراف مویس هیلو باشند در پارسیم  
و خند فرج هم صیام پرچم اعلام نصرت فرج

بلا اله الا الله

بسیار است و چهار آه است از یاقه امر بهای  
صد در مقرون شده در رود که حشر متین است  
افواج قاسم حذر و فرج فوج از آن حشر گمگش  
شان گشته توک منصوره متعاقب غمور کرد  
اگر چه تا حال معلوم نزدیک و دور گشته که در سحر وقت  
از رودخانه منجی برودن سفینه که شش توک گشته  
اما بر اینها قیاس خسرودی در هر یک از رودخانه  
که نمونه بحر زخا و شعبه دریای خود بخوار بود و معرکه  
سید کرده سواره در آب با مردمان از آن  
که شش مع شش از کس از نه لاهور در لطف و  
دزیر آباد پس کرد که قلندر خان قلعه کاخه را میس



سخته رایت خود سرئی افراشته بودند و در اول  
موجب هاون بمدالقه ایشان رود احته در اس  
قرار نمشت خشک کار سید را مان کرده مروت  
نیرتغاف از آب گزشته در سهمت نصیرت  
سهر نمود نمود مقارن آن فوج کشیر از خود بستند  
زین و اورادینه که سببه حکمت را بنفاد داده  
باید از ذکر یا خان ناظم صوبه لاهور می آمدند در ملک  
شش کرده می لاهور مشهور و در اولان گشته فغان  
بستیر و او زانسی سید ایشان نیز را در سینه  
معدودی در مقتضای قضای حلقه دلم گمت در  
رمان یافتند نیز از ورود موجب همایون بکوال

بیان

که باغ شعله ماه سهر کو کبه عرو جاه کردید ذکر یا خان ضمه  
خود را با فوج منصور از قنبل مع رضه خلعت با نوزدید کف  
و کل مصحات خور اطلب امان بدر بار عروشان فرستاد  
نیز روز دیگر رحیمه استان فلک بنیان خاکش تیره کرد  
و صد زنجیر فید که سپید و هدایای دیگر بر رسم کش در پیشگاه  
حضور انور گذر زینده لولازم خدمت انقاد بمقدم شدند  
صلاح فخر خسر دل و اسب تازی را در باغخت دین بریزید  
خبر مرصع باد عنایت و نوازشت دیگر در بار او میداد  
در ایالت لاهور بدستور بق و محول بود که اول گشته فغان  
خان لاهور ناظم صوبه کشمیر که مردم کشمیر از حکومت او  
گیرنده نورد و ولدی طاعت او نمودند پسر در سال اول



توقف داشت باز بایات اعلیٰ در کشته روزانه بود  
و در خان صوبه دار که از خیمه کرف را در در کانت  
اقرا میسر و مجدداً بصوبه داری کابل پیشا در سبند  
و فوجیه العیس فرمودند به محالفت بعبه ضبط کشتهها بر  
رواحه مترودین اردو لند اردوی ظفر قرین پندورسان  
و قوع چند سلطانان فماین علم حضرت خدو  
کسی ستان حضرت تهرت پمش هاست  
و گفت تخریب جهان باد و وقایع آن امام  
تکجیبشیا و بعد از آنکه دار سلطه لاهور بکشته تخریب  
بعضی استادگان پایه سر کردن نظیر رسید حضرت  
پادشاه و الا جا هندوستان از طرف ممالک مجری

سپاه و عازم سفت بله گو که نصرت پناه است ترک جها  
روز جمعه پست و ششم ششم سوال از لاهور نصرت دزد  
خانهای زرف عبور روز دوشنبه بمشقم و نقد اکل  
دارد سه عدد شدند و در انک نصرت تحقیق تویست  
محدثه با سیصد هزار مردمی دو هزار فدی حساد  
توب اردو مان برق هستند و اباب و سه زم  
ولایت چند در مدل موسوم بکمال پست فرخنده  
جهان آباد کشته چون رودخانه فیض به علم دانمان  
بث جهان آباد را که در خراب کرمان اردان  
و طرف دیگرش بکفزی پسته است در انکال حصان  
و غورخان مستیس ترتیب داده توکمانه را محط لاری



خود سخته بفرم مقابله توقف درود خدیو بهمان  
شهر از نفر از سپاه خون آشام را بقراولان یمن فرستادند  
که تا حوالا اردوی محمد شاه رفته دست برودند  
تحقیق احوال او را نموده چگونگی به عرض رسانند  
بعد از روانه کردن ایشان بکرب فوج نشان ایشان  
روز سه شنبه ششم انماه از سرحد هند حرکت دوازده  
بزرگ راه را می دادند و کردی چهارشنبه نهم ماه در  
قصه پشت فرسخی که تا کربال می کرده است  
دشت کشته محرم و بنده و غرق بس کردی  
اف رخصتی شاه جمعی از سرکردگان در آنجا گشته  
رو پنجشنبه دهم شهر جمعه مزبور از راه کربال فرستاده

راه کاروان

راه طی کرده شاه جهان آباد در محصل نزول اردوی  
ساحه قراولان نیز شب پخته مزبور بحوالا اردوی  
رسیده موافق گیش در دیه سپاه کرد کوشه کمان کین ز کرده  
بهم دلیبری در سر توپخانه از جمعی قتیبه و خدیو فرستادند  
دستگیر کرده بفرای عظیم آبلاب گشت کرد و در شام سرگشته  
توقف دشت جمعه یازدهم ماه مزبور در ساعت گشت  
چند نفر از قراولان دلاور گرفت و آنها بحدود راه آوردند  
در تحقیقات زبان از ایشان بهر لایحه متعددی در این  
ساحه بقراولان اعلام آوردند و در همان سر وقت  
ازیکه تا آن جلد دست در آنجا از اردو خرم دشت  
عزم بقراولان بردارند چون از سر راهی تا کربال شش



سافت داشت که چهار کرده آن تمام حضرت زین العابدین  
باریک و دو کرده دیگر فی الجمله خایه از شش در این هم  
بود خدیو سپهسالار شرباش از او دست کرده از جبهه  
و غلبه اردوی مخرجت فرستاده هر یک سمت خود را  
و جادوگان نزول و سواران زمین کیفیت حضرت زین  
جنگ را تشخص داده در سرای عظیم آباد خرم کوک در  
رند در در و دو شنبه و از دهم ماه رت جهانشان  
توجه تا با سر که در ده که دهمی قسمت کردید در  
سیر دهم ماه هم کام طلوع صبح لاری آسمان نهضت  
قول همایون اب هر دو نصیر لیدر از تقویین جمعی  
خوانین اس که برین جنح همای همایون فال شایسته

شاحه خود با فوجی از دلاوران یک ساعت نیم از روز گذشته  
وارد سرای عظیم آباد گشته و چون محل مزبور مشتمل بر حط  
عظیمی بود که بسند و حجر بر آورده بودند حکام انباله در آنجا  
انبا با ستم قلع و رباط معسر در گشته بسرکش پرداختند  
توب بجهار مزبور بسند مع انجاعت از نیم جان لایق  
گشته تا پوس همایون سرافراز و سربند شدند و در آنجا  
سر کردگان قراول داد و نفر شرباشان بروق فرمان حاضر  
گشته که دهم سیر سوزن که از اردوی مخرجت هیدر کرد  
بود بنظر قریب رزید لر گرفتار از با لوارم استی  
بعد آید بوضع پیوست که مخرجت ه از دست برد قراولان  
پایه آن شخص کشید میان مکانی که جای محکم است



خود نموده شر با شرانها که ملاحظه سمیت شروع و غیره  
اد کرده بودند بعضی رسیده اند هر طرف حضرت  
در این سطحی که شایسته نزول گو که حضرت آمدند  
جذب باشند نیست چون ای که باردوی مهرت بیرون  
فتنی بجز میشد و مرضی طبع افسس نبود آنحضرت از آن  
کردند که سمیت شروع از راه بر آمد توجه گشته در طرفین  
که ما پس گزالت جهان آباد واقع است در میدان  
و بیع و عرصه مسواری در سه روز نصب گو که فرود  
ایات عالم افروز نموده اگر مهرت به بقا به آید بجز در آن  
ولا از نماز راه رایات توجه سمیت جهان آباد افروز  
موجب همیون در دوشنبه چهاردهم ماه قمری در پنج

از منزل فرود حرکت و از رودخانه فیض گزشته در دو سو  
اردوی مهرت همگان عموماً سطح دیده خیمه تخت شام  
در مقام افروخته خود با چند نفر از دلاوران خلفه فرجا  
تا نزدیکی مسکن مهرت که علمها رسید قهاریان نمودار بود  
با دپای جهان نور در صبا بارش خسته و بشکر گاه ایشان  
لفظ تحقیق انداخته بمقدور دولت ملاحظت فرمودند بنسنگ  
شام بعضی قهرس رسید که برمان همگس تنان که صورت  
چند محکمت و عظیم امرای هندوستان بود چهل نفر از  
دوستانه و استعداد تمام بغیرم آمدند مهرت و وارد بایست  
شده 25 اسکان جمعی از سپاه حضرت پناه بمقابله او مانور  
شدند اگر چه همه جا بفاصله نیم فرسنگ یکپاشی از مهرت



جولانگاه جنول نصرت کیش بود که از گوشه دکن رسیده  
کرشمی آوردند اما باز فوج اجماع شب بر سر معکراد فرستاد  
صبح روز سه شنبه یازدهم ماه از منزل حرکت و چون دو  
فیض بته جهان آباد جا رسید تا دریای جمول بکفر مع دیم  
چشمه دارد صبح که جهان کیشی انعام نصرت کرد و  
نصرت کیش اسه قول قرار داد و سه روز نصرت بر آن  
تعیین فرمودند که در جانب شمال دریای جمول تا حواله کرمان  
آمده ریات قرار فرزند و شکر یا کثیر کیر مابین دو موضع دریای  
جمول اسپر کیران کرد و در نظیر ختند و جمیر برای خطه  
و موضع ختند عازم راه محمد شاه شدند و در عرض راه  
شب بر سر بریان آمدند سعادت تنان نامور شکر بخت دارد و خبر کردند

که سعادت تنان دیشب از پراهنه خود را بار دوی مگر شاه  
رینده قرار داد انعتاب اردوی او رسیده و بسیاری  
از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نمودند پس نخست  
نیز از غنایات لشکر مگر شاه که شسته سرته اردوی او رسیده  
بکفر مع که میدان سطح بود برای نزول حمتیار و در وقت امر رفت  
نصرت که نیز بقول مسایون طی و در آن موضع نصب کردی  
قرار کردند و در اثنای شمال سعادت تنان آگاه شود که پس تا زبان  
منصور بنه او را تا ختند نیز چون از مردم لیران بود جو صده عمرتر  
این معنی را بر تاقه از راه غنم و در آنجا ختند کشتند و در  
سپه لاهند وستان با و صحنان سر در قشون ختند شاه  
و جمعی از جوانان عمر با عانت او از جای در آن قشون بنام



اورادسته دسته کرده با توبهای سنگین و قشام بکین  
 میدان چند کردند اینم می محک عرق حمیت موش کشته  
 او نیز با نظام املاک که صاحب صوبه ممکن دگر در غلطی  
 اندولت بود و دستر لهرین ضل و زیر ممالک و با تو خانی  
 داران از حد فزون و فیضان است و با شریک تو کما  
 آتشیانه پروی که از نیم فرسخ میدان چند بود با فزونی  
 خود پست پست داده توی صوف نمود به برضی با کبریا  
 و پچیس طول سپاهان کرده نیم و نغز نظم می که صد کوی  
 فیروزه ارز زمیند چنین روز برودند و لغو بجز این  
 ارضی همایون تقرر و سردار استه و معجز حبه برآید  
 کرد و کلام بوار و قول همایون مستقر صولت نصیر الله نیز از

خوانین نادر کشته توبهای کوه تازرا که میدان چند شرف  
 ان لقا پس برق هستند غنشد در تحت لولای شهنشاده  
 که نشد و ریاتیت یوم شریف المومنون نصر لهد  
 ز رزگه لدا شمشید خود با فوج نصرت قرین و با رزان  
 و توبهای صلواتی میداد برود عازم میدان رزم دادند  
 پست نیز تبار و لشکر پیکان بود سرشت کوه کب خوی  
 بردن رفت از هم کشته شده مره برهم زدند و چند  
 شد از لهر شد مرد سپهر غبار خورده کادوس  
 فلک چند آنکه دلم در کشیدی سرانجم بوی کیره دیدی  
 غیو خرم رویان لوله در حج هاشمیں انداخت در چرم ریات  
 کلکوی پیش ساحت پسر را شفق کون ساحت چرخین طرف  
 کین



چرخ فشه جو شور کنی پری پر داجنه بزبان جملار و دیوان  
خونخوار دست با استعمال حرکت دند سرهای پیمان مانند  
در خم چو کمان قولم اسباب غلظت شد و در شکرش با صلا  
در دیان خن سرگردان بر ماشه که سوار لغت میشد چو کبوتر از آرزو  
هستی بیکه میخت و هرگز تا توبه که دهان شرفش میکشید  
شر بر برق متع هر چند در سکر دید قصه از آمدن در نظر ناقص  
شش سعت ناز و حرب در طعن خورشید شغال سوزید  
برق از دهنم خورشید شغال و شته از زبانه ناز حامیه و صف  
سکر دوزخ را کرد و فرمولاره و سیکه تفسیر از زلزله الارض  
زلزالها سیکه تفسیر تیر صدای فایعه شهاب  
در گوش و جان می انداختن من در صورتی که در

کلمه بصیرت

سخت لبصار هم در دیده جلوه میداد کلمه که در کمال  
تفسیر و جعلنا ما رجوما للشیطان زبان حال در نمودن  
منمنی سحابا لیسوق و الاغواق زبان قاطع باد امیر پیر  
شاد و در حبه شکر زرم و کین زخون کش کلکون سرای پیر که  
زود و لغت محسوسه فضایی که چشمت شبیه زورک سبانی  
خاراکندار شد چه چشمه زره بر سر غلطیدن کشتن در مصاف  
شد شسته ریشه چون کوی قاف بسیار کشته چشمها در فضا  
بنمود جای پای تا اینکه سعادگان از کرمندان وی بر تاقچه بر  
اندر شتافت و سعادتان در مجرای برادر زاده که در کوی  
دشمن بهمان سخن با تو باقی خود نیزه گرفتار و فانی را که سینه  
دمدار به سلطنت بود خرد گشته پیر کرد مظهر زبان را در شکر سبانی



دل و کیش بقید رسد که خودش بر روز دیگر بعلت از محکم که کار  
در کشت و دینی اسد در قشون خاص مهر شمشاد در اصف  
دیاد کاغذ و در حین ضایع گو که و اشرفیان و احتیاجی در پیش  
یعنی احمد ضایع که از امرای متبر نه دنا قرصی نفر از امرای خویش عظیمی  
و هزار نفر از لشکریان ایشان عرصه شمشیر زهر اکول کشید و کشته شدند  
پوشید و در شام نظام کهن دست بر این ضایع چون قربت از خود خسته و غافل  
هست نمود و بجهت کسب خویش با کشته دست بیدار تخلص زدند و در این حین  
کوچه سیر و کمانه ناپاک بر دام را با غنایم بسیار و شاهانه افزون شمشیر  
در آنده محضرت عرصه میدان از وجود دشمن سپاه به نفاج کشتن  
شعور کردید بوزد قوی فیس نمایان چون محضرت طوفان قوی خود  
بموجب خندق و کمانه استقام داده بود خسر در کسب کوه سپاه محکم کرد

از این نظر

از این بپوشش نداده از چهار طرف بمحاصره در راه را در ما مورست  
بتصدیر راه قرار ندیدید و در خستند چون کار مرث به خطه را در پای  
روزی نیم خلع سلطنت از خود کرده فهرست در راه بر کره حجاب  
در امر ایستادار تمام وارد در بار سپهر حشم کردید در حین راه  
و نیا به عازم در راه الامان حضور قهرس بود بملای نسبت  
فیما بین حضرت این تحقق داشت از جانب حضرت طهر الهی شکر  
تا خارج از راه می یون به استقبال آن پشته و در خضال نامور  
بمقام درود پاشا محمود انحضرت نیز پیر پنجمه مبارک راه  
اعزاز نموده از آنجا که وسیکی بر روی نهفت م شایسته این سرد  
دست انحضرت از روی تطف کر شه در سند بیان  
خستند در حقیقه زمان خستیا که می آمد دست این



دولت نادریه در لهر و مهرت ه چشت از روز در بارگاه خانی  
مهال آنحضرت میبود اگر می که از این چنین میزبان ایشان  
بود عمل لهر با مهرت ه بود از طحس بر مسکو خود ملاحظت کرده اند  
افواج قاسم بهمان پنج دست از صخره از برادر بدست  
روز شایه با امر از دست از اردوی خود کوچ کرده عازم آمدند  
کردید و بعد از خطه پاسداری حرم است آنندان و اللات خیمه میباش  
دلاجه و سر پرده در حرم محرم او در کس نموسر حضرت از قرار  
عبد الوفا ن سخته را که از این طس امر او و با مسکو کردید  
همه هر کاب آن پشه و دلاجه نموده لازم بود از هم میزانی  
و شرایط هند سکناری پر در دوازده روز و شبانه غمزه حکم است  
جها نیکو بر بنای ماه ه جهان آبا شستار در نهضت کرده

چهارشنبه هفتم ماه ربیع ثانیه که معرکه که عود که شسته روز در بارگاه  
توقف حضرت مهرت ه برای تدارک لازم همایون کردی شتر مهرت  
بگرد بر دراز شکر کردید در جمعه نهم ماه از رباع فروردین در غایت  
از ابتدای باغ تادرب دستسار عرض پش پش است  
پانزده ماهی قمر از روز شنبه که از نهاد اقمشه لیس که کارهای  
دقلعه را که از شمس طبع پشه مهرت بنیاش ه جهان در  
سلاطین باغ و میس هندوستان بود مقرر کرده در حرم هند  
نیز در مهال قلعه جای دادند در روز دوشنبه که مهرت  
سفره قنک که در بزم ضیافت کرده خدیو جهان در بزم از نصی  
مجلس بسجده آنحضرت پر در هفته فرمودند و موافق عهد در  
همه قرار یافته سلطنت هندوستان با بنی حضرت تیس دارد



آنچه شرط آمده در رسم و دلادست بمقتضای بطور کمال در  
الت ایستد کور کانیه بجز خولج که در هر شایه ملامت کریم و دیگر  
رین بیکرین عاقلست که تا ج خجی اعلی جان بخشی با قشمتی  
جواست خفته در نامه پانصد روز خایر سلاطین سلف که در دست  
سلطنت موجود بود و مقصود خت بمرض عرض در آورده است  
ایشان هر چند که ممت کمال ضمیمت بود ال خدیو سپهسالار  
و توجه بر آن کوز و خرایس بهر سماع خرایس سلاطین روی این با  
آن برابر میسر میفکنده در امان نیارند در از قهر آن در  
ابانار بر با نفع پانصد و الا جا ه ایستد این بدل نقش پذیرفته  
مستعدان این بصیرت خرایس بهر تاقیس فرمودند در ذکر  
دقایق قومی هر سال خیرت تخمیر هزار و صد و پنجاه

چون افواج خند روی شایه زرد چهره زستان با پیا  
عصه جهاند بهر ادرار سفید یا سفیدار کجی قران بر جان که در  
کله در طرف حسیار باز تول کرده بودند دست یا شایه شایه  
بمشجره در هم کشند در نود و با شش هفت در مملکت خیابان  
افلاجه سینه کلزار خنما کار چاک و کلان قیاس پس در آن  
عریان شایه از خیب غنچه میان زرد و در ندر شایه دهم خرد  
دستی سفید فاک بود خرد زریه هر بقصد دفع فتنه از خرد  
حوت بر لای غاص خرد سینه نوحه اسکال قیاز در قوار  
کران صبا و شمال به نهب غارت آن شهر غارت گزینی  
دیمه فرمان داده ثابت قرمان شجب را از غنچه دسه که هر که  
برگرفتند و صاحب کله های لاله کور از تاب غنچه خرد خرد







هنگام طلوع شام که قمران محترمو صبح هر از دل بر کوه  
بقصد مقام تنگ از نیام بر کشید خدیو شمع شام از کهن  
سر در برابر لباس رخ و شفق از کشته با چهره از درخشه و غن  
تا ناک برشت خند فلک بر لاله خضر و پهل با نیات خست  
سهمین بود از بران جهان پیمای خنجر کند از این نره از در و هم  
کیوان آثار ناله بدر کاب بهل بگشته تیسری ناز را  
بقدم قرص سجده خاص دعای ماست خشد در انکس از کوه  
حرکات در شینه از کرم نمک و چه جماعت صاور شمر بر از اوج کوه  
به پشه انور تیس از بقدر نخلت فرمودند کور محشره و از کوه  
فرع کرد درین شکر پدید آید انور در در دیوار عمارت زین  
سافها کرد دیدم کس صحبت و صفت خانه ز نور پدید

بنام

بنام و کس زور نشسته شرب ناله ناول است و جلاب فاده کوه  
دلنات سلسله مانند ز ماده ز بخیر شیون در کوفه سرانام  
طنینه بر قصور حنث نیرد بصد که کجا در بر بدن قصور است  
هر از چشمه رطافت کوز آب می خورد و فواره جوش خاش  
بماز از جوهران و صرافان رسته ناز و دو کایستار در آب  
مکنند دما می اسواق شکر ضعیفها در لکری قوت انورده غن  
چرا باش درون خود خنثند و از لیس دیو کس مانع چید  
او چشمه دار می کشند در شراره لیس شرارت و دوزخها  
بر لکه در کورده دلها بر محرم و کس چون معده دود خند سر  
کشیده امثال از در و زره امیر لم در ب سحر جامع چند کوه  
صغیر کپور اعرضه شمشیر شد نوز از مقام طلوع نیر اعظم تار



غروب زمانه این شده پشور و شیراز با نایر سید و در کند که  
در وقت در در وقت و نایب دیگر تقصیر ز شد مقام شام شصت  
ان سوره لکه کوب جزو قدر و شکر چهارم برق خرم زنده گاه  
از خرد و بزرگ شهر شده بود لایله آنها در مقام استیصال  
پشت و دلایله بود مطه نظم انگشت و سر این فصل در صدر است  
بر آمد و اتمام تشریح و غرضت پادشاه بر زلال عقود بخش  
فرست و فرمان در فرست راه برین کمال شکر تو برست و است  
در تصرف شکر یان بود تا استر داد و بایریش تسلیم کرد  
زمانه بدیع که در جسم بدو از سر لایله و کس لطیفه پسند خود  
و چون پادشاه رسیدن زلف و اما در قمر این فصل و شمس در  
در از اعظم بند بود بر سر فنی نه رفته مرکت قمر فیضان

در این فصل

در این فصل شده بود بدو در وقت نه فروره در خارج حصار  
سخت گشته بود بدو عظیم این حال و فولاد خال که از هیال که در کتایه  
بود بدو حکم دلالا مهور بر کوشش کشید موجی یه را با چهره  
امثال لغز کشفه بد باره است خضر کردند که بعضی عرضت یا کردند  
و از وقوع بخت افزا اینکه خمر ره سر راه کرده کور گانه  
بجهت نه زاده نصر الیه نیز خطیه کرده تهیه اسباب سرور را  
بر م سرور پر دل شکر در جو جمع می وی ایوان دیوان صاحب  
بچراغان مطیع صد نه زاید رویا تکلیف ایام وی و عشرت از  
روز نوروز و غیرت شکر فرس حبه هر روز فیضان که پیکر و گاه  
فیضان نظیر شیران از در جهات و بران صاحب  
بجنگ می انداختند در شیشه پیت و پنجم ماه زبر شهر زد



بدین شاه دلاجه رفقه لبر انقضای مین سواش ادب این  
 سلسله علیه تختان مردارید در مردی بجو افسر زور قات  
 شاهزاده و لالتا رو چند قطعه الماس نیز تصف و سه سحر فند  
 و مع اسب با سخت و یلاق مرصع برای براری شاه براده  
 جلگشیدند شب ششم ششم ماه فروردین معارفه سعید  
 شد امجد در عرض چند روز در ضابطان جنس این بیوت  
 از این شهر تفرق رخ شصت و سه در کان و ظروف زرین و سیر  
 و در لاده اسباب مرصع بجو اهرین اجناس نفیسه خندان  
 تقم کرده مسلمان او نام و در فریب ان فهم از حضرت  
 آن عجله نداد از آنجمله تخت ط و در بود که کنوز کجا در  
 دقیق نوع رونما بر جواهر آرایش است و در ایام سلاطین بقیه

مردان

هندوستان ذکر در جواهر که بصطلاح اهریندوستان  
 صدک و هر یک عیارت گزیند از رویه است صرف صحت  
 آن شرب بود و همچنین لاله غنطان الماس در خان که نظیر  
 در خزان یکم از ملوک سلف و سق و جوه در شت بخوانست  
 نادره شمشیر در املا در خزان دولت و اعیان در خندان  
 خورای در صوبه داران ممالک لرایی نیکر کرد و نادره و کلب از نفوذ  
 جواهر مرصع لالت و نفیس و اسباب برین ششم هدیه و کاه  
 حضور رختند و سعادت خان در آن اوقات یافت خوراز  
 محبت بصوبه لکنوز فرستاده یک کرد و زر که بصطلاح اهرین  
 پانصد هزار تان است با فیل که توان اسباب پیکران  
 صوبه فرود در متعلق سعادت خان بود بخواند عزمه ریزند



ایام توفیق از خیرین سلطنت پیش احوال و صوبه داران رود  
 مسدی نزهه کرد و سکه رها دیون تقال یافت از خیرین و جوهر  
 کار خیرات و امانه سلطنت مقدر خطیر که فزون از حوصله میسر  
 سرکار حسین پاشا بطریق کرد و سیر باشد بسر کار پاشا و دلا که  
 بان رسید درشت بروی بیوتات عامه که گرانیه بودند و بعضی  
 که مصدر خد مات شایسته بعد از آن مات یا غایب و عظم  
 و ملذذ مان خلفه قریب مسدی بود که از دیوان شایسته  
 در محنت کردند و بکنار آن راه رسیدی از آنکه بود  
 بقرار نظر صد روپیه و صفت دینه رسم نهاد شفقت کردند  
 و عامه راه رسید چشم و خورد و در رک برک نظر قریب هم که در آن  
 خود از خیرین جوهر و از خیرین خیرین و سپهسالار که خطی خیرین و در آن

حب دلمان از زر و سیم مال مال ساخت در قام هر مرقم  
 بهنگ ویلات ایمل غرض در پیش ناو حجت پارسله ایمل  
 تخفیف تفرز نمودند و در سه شنبه سیم ماه بهنگ اولاد خیرین که  
 خلع فاخر شمشیر و کار در صومع و اسب ناز نر از غایت حجت خیر  
 در آستین بدست ترک تار که حضرت مهرش ابراهیم سلطنت  
 و لشکر خاص بهره مند شد و شمشیر صومع زین ایمل از نوزده  
 بر درش بود که هر که این به چنانکه عادت سلاطین بودند  
 زینت و لذت و نیک پاشا هر چند دست نلک کال که خیرین و بعضی که  
 بوزار آنکه سر فخر سردار است استند که چون باطراف پاشا  
 در بارها حجت و شمشیر در میان سلاطین جهان فیر و خیر شد  
 نظرف است و در مای سندان قدرت و شمشیر حلاله هر که در بار



مخبط اتصال با بدیدون دلالت تته و بنا در قلعیات با نور چشم  
و بما که محو در فقا لا اطم م باید چون کشته محو کشته و با  
از قید غزین کار از تالی و هر که فرسان شده شد آنحضرت نیز قول  
ضمیمه که در قدرت خود نمودند و در میان مفسرین امر او را  
کور کاینه را آنچه مستند از روایات جلا فطره رس پادشاه و در ایام  
ترغیب و لالایش امور انصاف شفقانه به بکار راه است پیوند  
در رسم سلطنت رایش یاد آورنده گوش پذیرش باشد و در آن  
ساخته مقرر داشتند در در اوستان مندرستان تا از کله گوی  
وز این محو را که در دست راطعت نموده که خطبه که از آن  
بنام نامی شش هجری بر بود با هم محو هر چه زرب زند و حکام  
شعر بقیاد طاعت آنحضرت خطب بصورت در این طرف

و در اچهای کناف از موش ابع غرضد و ریاضه محو هر چه  
در این مکتب ولدند و جمعی از سروران و لاکب صنعت آمدند  
معدنست کاب همیون مقرر خستند روز شنبه دهم صفر  
باغ و نظرات به جهان لاکرایت مباحثت او چشمه باغ شسته را  
مقرر اولم سیر غرضه و فخر بزمه چینه باه و موقت در قورایا  
جهانکدشت به جهان آباد شفق شاه لوزر و صبر گو که همیون  
را بر آنحرف ساخته همه جا رودی بهای نسیب و نسیب  
از دهنه کوهستان که نسبت بایرا که سیلا قیامت دهنه موجه  
و در پیت و مقم ماه صفر که رودی نه چمناب مشهور روز را  
مضرب خیم سپهرین دگشته لوزر که نصف سپه در آن  
حول موسم برصات دشتت است بود و حوصیه هر طاعت



آن بحر زرف بر تاقه کینخت پس حکم داد که شسته <sup>ف</sup>  
جمع و افواج قاهره کبوتری بر در آغاه ز غمور غموره <sup>ف</sup>  
تو کب فیروز در انظار رود با نظره که شش خود نمود <sup>ف</sup>  
توقف اندخته در ششم ماه بهشت با ناعده لطف <sup>ف</sup>  
لیکن خود کشتی نشسته از آب گم شد با وصف آنکه <sup>ف</sup>  
تو کب انجم سگوه از دهنه که در اقع میشد با زکرمی <sup>ف</sup>  
اشد ادوشت که از شدت حرارت مرغ نفس از <sup>ف</sup>  
بار نیمنه در جوشن بهنسی در بر این نور فسیده <sup>ف</sup>  
صوبه دار لایم و متان تا سر رود و حسنات در کافری <sup>ف</sup>  
انتاب مولوم حکمت پر دهنه از انجا خصمت <sup>ف</sup>  
پیشنهاد ظاهر ترس آن بود که بفرج دست <sup>ف</sup>

در آن

برگستان و خوارزم که منبج قشنه و لثوب <sup>ف</sup>  
لهذا از آن جهان آبا بخارهای ما هر کشتی <sup>ف</sup>  
رودنه مع و مقور فرمودند که شسته های <sup>ف</sup>  
مرب و مهت سازند ریات جهشت دارد <sup>ف</sup>  
پادشاه بنی از شنیدل بنجر در بحر <sup>ف</sup>  
حالات تو کب می یون جهان تو <sup>ف</sup>  
از حد حزن بر بر با غرض <sup>ف</sup>  
دارد پیشگاه سپهر نمون <sup>ف</sup>  
از غلذمان در بار رفیق <sup>ف</sup>  
که آن سلطنت با حزن از خورده <sup>ف</sup>  
مکمل در خیریت مملکت <sup>ف</sup>



مقدر میشد هرگاه با اعلیٰ علم تو را این بقدم فرمایند  
 بنام دلال آنچه در شیت الله قرار گرفته باشد از قوه لغت خیر  
 دیگر و غیر از آن حس آلودگی محال است مگر در آن که در  
 امتیصال خیر فرموده است در لغت هر کس که توییست  
 ممالک روم در دست نموده در علم قرب جوار از جوهر لغت  
 رسیده بجهت پادشاهان ایشان اندیاز فرستاده مقارن  
 از جانب احمد پادشاه و این فرستاده بر دفاتر علم و دانش  
 اعلیٰ روم در سیوه هفتاد و هفت هزار و هشتاد و هفت  
 و هشتاد درگاه خلیفه میسر رسید لهذا جعفر خان  
 سول بهفارت دوم در سیوه و هشتاد و هفت هزار و هشتاد و هفت  
 بمالک روس فرستاد در روزده هزار تان جواهر مصلحت

این قدر

زنجیر بکسم از معانی بجهت پادشاه سکندر جهان روم و ممالک  
 برای پادشاه خورشید کلاهد روس فرستاد و در سیم ماه حرکت از  
 مقصد کشید از جانب ریجت انار بکنه در هر ماه غرضت هر چه  
 بنظر انور رسید که این اسرار در این خوارزم از حرکت  
 آگاه رسید از اهل حال تصور کرده جمعیت موفور از روز یکشنبه در یکشنبه  
 فرایم آورده بغرم تاخت سرحد است خراسان و از طرف  
 سرخس شده در دلال طرفین بیکدیگر برخورد و در آن روز  
 دستگیر از یکشنبه شده از روز تقریر گرفتار در رود بکشت هر دو  
 معلوم این اسرار خسته و کربانی حیرت پیش بگردش به نسبت  
 روزانه و قلعه مرمی کوه باغ خلد را که ما پس از آن سپور و  
 و بطرح بپوشش و فکندن شورش اسرافت کوه مبارک گرفتار



سوروشه سخته اگر چه ناله این در قلعه داری می کشید ندانایان  
دارند قلعه زبوره در پور در برلی خبر کسی حال قلعه کیان بایر  
نموده از لطفات در زانی کبر و در کرد و بی جمعیت در زبوره  
این رس در لنگه بهر سینه که کبک ش هزاره است که بس در دست  
بر فرق در تش غبار دافش اند سر سیمه ترک قلعه کبر کرده بایر  
بخوارزم برشته جمعی کشید از اوزر کیمه که بان نواحی دست لطف اول کرده  
بودند فرصت یافته که با در کیمه جمعیت خود می شوند در کن رود که در قلعه  
شمیر که در کشید پس ایات جهانبین مقصد شهر کیمه  
رودخانه که در این خبر بسته خود طفر نمود فوج از این رود رود  
کردند چون که هستان آن ناحیه بکن ران غنچه یوسف در حصار  
داشت و لطفانه صاحب جمعیت منور در صورت غیر محصور در رود

بینه

سابقه همیشه مصدر را نوع مش و شسر و پیمت نان سلف از پیمت  
بقصور بود در ای صحن آرا تا دیب پنج عشرت دیو سر شرت  
که در جزیره ممالک محروسه سنخ داشتند تعلق یافته از فلج قاهره را کرده  
بسا کن پش که جل آسمان بود در زانه فاعله که لطفانه  
بست سلسله پادشاه عمر و کردن عمر بکشتان هم لغزش رخ خسته  
بقیه زوب دسر کردگان در سیر خیلان بر راه آید که شد و در عین  
از لطف لطف بعد از ت کاب ظفر شتاب مهتاز یافته بود که بسایر  
از راه پیش و در ضمیر و جلال آید نهضت فرموده در غنچه های که در  
دارد در امکان کاب در نهایت تمام سر کردگان در خیلان غنچه  
انولایت شرف اندوخته سال استان سپهر نیان موردی  
کشید و همه جهه از ولایات سمت غرب است که بدولت غنچه در



خصاص است چهره سر از نظر لطیف فنش در روک  
و جماعت هزاره دبا تا ایلات کوه نشین در سنگ ملازمت  
داده روانه هرات دکن تیس فرمودند که در آنجا شهر سرزمین  
و یا سنج و استعداد انجمت بوده باشد تا ریا نضر  
وارد هرات شود و شش روز خطه کاه مضر بر سر ادق  
گشته به تظلم هم ام آن نوحی پرداختند و جواهر خانه خراب  
وزواید بباب سرکار خسته در حال ارضی همایون آباد  
و بونمانه بزرگ روانه هرات سخته صوبه دلار در کابل  
کی کان در باره مضرخان برقرار و در آب سمرقند  
و عی کر خفشار مامور است و نظام اندیکار کرده ایم  
سمت مذکور دیدند در میان حرکت موکب می

دارند

بجانب سند و گرفتاری خدایا رضی  
و وقایع از زمان میا من لطف ایزد سبحان  
خدا یا رضی عجب زمین داور سند در ایام توقف  
درمند و پنجه از نا در آما که طنطنه چناندار می دیده کشته  
انحضرت در اطلاق آفاق آشتی استوار دشت عیبه  
مع فرستاده آرزو و شجوه ای میزد در این لاکه مند و ستان  
مماک سند بعد از بعضی ایلات با حلت روز از اول  
بایت در سنگ کفر از دل از دلم جل فروریخته روی عقیه  
بقیبه جهانیان آرد از لاشا غلبه خوف و هراس هجوم  
تسلیش و سواس و خیالات است اس سطر راه  
از جهته که کریاس سپهر محاسن عالمیان مناصب بر نازند



د چون ممال سند از ولایات کرسیرو و بنازکا ضمیمه محاکمه  
خدیو کشور گیر گشته موسم زمستان نیز از فارس در دوازده <sup>قصدا</sup> <sub>ن</sub> <sup>ن</sup>  
سفر کرسیرو کرد و غنیمت نهمت پشیمان و خاطر خیر شد  
همایون بنفاد قهران یافت که مقرر خانی پیکر خانی فارس با قو  
فارس و کربل و کوه کیلیویه دنیا در ده کام ما پس که ما مقرر مقرب  
از راه خجسته تو گمانه و زوراید قشون با غلایات کشته و بیست و دو روز  
دریا وارد سند و تمام شدند پس ایات فیروز زاریات <sup>تجرب</sup>  
در هشتم ماه صیام از کام حرکت و با تو گمانه جلوار از کیش در زحمت  
روانه شدند و در کیش کیم و وزیر برای ضبط مدایع صیبه  
مقرر خانی و کرفش لازم و ملاحظه سال قشون او تبیین و باقی <sup>ن</sup>  
روانه پیش و فرمودند و همه جا کوب همایون بر رسم <sup>ن</sup>

از ولان

نور دلسه تی مقصد گشته با وصف اینکه تمامی آن شمشیر  
بر حفره کوه همتانات صعب بود لغایت اهل روز در <sup>نی</sup>  
همت نشنا اهل تو گمانه زار در حال سهولت از موضع <sup>ن</sup>  
در خیم شهر شال وارد دیزه ایما شیل خان کشید که ایما <sup>ن</sup>  
اولا بقلعه دار بر درخت ایچون شات در زخورا  
در برابر سطوت خدیو فریدون قهر دار از قید <sup>ن</sup>  
خس ما التهاب نیره دید و امانا انسر زین انند <sup>ن</sup>  
داس تنغ تبار یافته بار دوسا دیزه بدایره <sup>ن</sup>  
هر خنده ارکن رودیای اهر غنیمت نزد مقصد <sup>ن</sup>  
شش گشته زانبار ملاحظه خرم از نفع <sup>ن</sup>  
کوه توان کرده همسراه آورده بودند در حین <sup>ن</sup>



بیکدیگر اتصال است اما چون میره اسمی در آن نزدیکی است  
بود کشتهها بسیار جمع و غیاث که همراه بونیز بنام خود کشته  
و عملی و مستحقان توینانه را کشتهها از روی دریا در لوله و در لوله  
لاری جهش را بکتاب میره غازیان نصبت داد و در این  
ماه فروردین مذکور را در کوه دایره دولت ریختند غازیان  
و سرکشانند بار روی تیار بدگاه قلعه قتل در اردرده می  
قلعهات آن نواحی را در عرض راه که از سابق زمان است  
مسکود در مقام خود در اردرده استبداد بودند بقصد قتل داده  
کشته و غنای اسمی در آن و غازیان هر یک بدست  
بر این در اردرده و در جات خود قی زنده شمول غلظت  
شدند از آنجا که خدیو پهل از بدوی حال شیوه گرفته اند

که ساکها طسیر تو خصلت اول پنج اطاعت است  
بعد از تمام حجه به پیشه او در زند و او را از دست کشیدند  
دگاه سزند فرمان بخند ایا رضان صادر شد که در هر  
در بدر روی مای ملک را گرفتار و در طسیر کوروشن حمله  
توید بازوی نیارند می و همگر کردن امیدوار و بر بند  
سخته بدو گاه مع شتابد و در چهاردهم دلیقه مگر در کوه  
مخیم سر اوقات سلطنت کشته چون در آن حضور فرستند  
هر آن آینه نجات بکوش خند ایا رضان بنفاد و با همگرم  
خبر داده با غولار تو ولایت نفسا نسمت کجاست بند  
روی فرار نهاده به پیشه او تقسیم کشته نیند و غرق را اما هر  
در لار گاه که کشته خوی با نوحی از غازیان حربه و در



پست و یکم ماه فروردین اتفاق اینصورت که شهر را در پیامی  
و با لشکر پرداختند و صفی که طرف دریا می رسیدند  
و پیشه و صورت طرقتش فراره پیک اندیشه بود و بعد روزی  
این وقت بعد از راهی کرده وارد شهر را در کوشید و در آنجا  
پیش از آنکه خبر از حال بدرگاه جهان ناپدید شود  
که شهر در آن احوال پذیرفت و عمر کوتاهی که در آنجا  
و از ذوقه واقع و حکایت مشهور و سخن از آن است که  
موت جهان از در دین آن مکانی می فرود شد و از راه  
ابا دی داشت بکن فروردین قلع را پناه داشتند  
چنانچه روز ششم است و نام آن منصور است  
امر فرموده که صبح بلب لطف شهر را در پیامی

لده

نموده روز شنبه نهم ماه فروردین ساعت از روز گذشته  
بحواله عمر کوتاهی رسیدند و صفی که خبر از راه  
راخت نیز نیت قلع فروردین کشیدند می جولان در دین  
خود را در چاهای بسیار عمیق در طباب و هم شخص فروردین  
ان شهر رسیدند و در آنجا حسی فروردین  
برابر او با بود چون همیشه سر پنجه تا سیدت فروردین  
گرفتار کند تقدیر نموده خواهد بود که سید هر چه را  
قلعه فروردین حیرت محسوس غفلت گشته بود از آنکه در کوه  
عبار دیده مرادش گشته است تا او رود در راه عفت بر سر  
ماند مرغ پرکنند و طایر بال گشته از نفس قلع بر  
بام فروردین اغاز رفتند نمودن شب را از آنجا



شکار که پیشتر آن شهر جدت اثر بودند در خارج قلعه  
 باور رسیدند و او را منضمه پیشتر سال در سر راه است و خوار  
 بقعه رسیده و بعد از آنکه در صد چهل و پنج سال  
 با شیان این جنس خراج که در راه نجات بر آید  
 کمان کشنده چاره ندیده با روس دست بدست  
 زده با روس افسر سرافراز حمت دینی حرم  
 دشته لاله و گوهر که در روی این پیشانی در خطه  
 در کعبه چیه که در تخیل و تخیل کوز غایب  
 یافت پس بر کعبه های روزی هم نفعده از عرکات  
 کرده خدیار خانی هم بر صحن بهر هر کاب حضرت  
 کشته درش زده ماه جزو بتاید خدیار غفور باغ فرود در آید

شدند در وقوع محلی بیطرفی بوقل برار  
 صد و پنجاه و دو هجری سلطان زین العابدین  
 در جمعه بیست و یکم شهر جمادی الاخره ۱۱۵۲  
 باغ که از خند آبا و اجداد منزه است  
 حرمی مسجود با هزار ضمیمه کامله در اطراف باغ  
 ده خانه در حرمت دارالکلمه که در زمان مسکنت  
 سردار کردن از آنکه بر افراشت رسول هدیه بهار  
 از جانب دارای فریدون فرود رسد با وصول  
 کسود و دوران این محبت ترک زنی جنود قوا  
 خازین می که غارت کران صحیح و نیکو  
 بودند بر پوستان می کشید و در کفان ششم



بپاکی که کشیدند کلهای نافرمانی را بر خنجر تیار کردید  
صحنه‌های یاجین دسته دسته رود طاعت بر سلطان  
آوردند و سلطان با قوت فخر که بر تخت زمرق مکنگه زد  
بزم خمر شگفته طبع بر روی کمر خنجر کشان ارادگی و شوق  
دینار خورار بر روی شکر بر کشوده از خورده افت منتقل  
کردید و دست کزادار سس کلهای بند بر روی  
از اندر کار شمع عالم از روی صحت نادره از روی پند  
روشن در بر حجت جمال جهان ضیاء فلک گشته طریقه  
آنحضرت نسبت به هر یک از کردن فلان که با هر یک  
سر بر سر که بر آورده عاقبت بزور بازوی قاتل سردال  
پای در در کعبه نشاندند باز از عین حرمت دستگیر کرده

و لکن

جامید بند در این وقت که خدایا رخ خدایا که هر یک  
عاطفت خسران که در کام خنجر دست و شمر بر سر به است  
در لکن بکلم قنوت و ایات سند و بقا را سه قسم نفی م داده  
با بعضی از ایات سند بخدایا رخ مرگمت و در این مقصد  
و سر از زار خشد و کیمت سندر که بوجیان لصال  
بوجیان غایت و شکر پور را بعضی از ایات سند که در  
شده بود بخوانید و داد تو سپهره توفیق دقت با نیک  
نوارش و صطنع از آسند چون حیات لکن و هر دو در خان  
صوبه لامر و متان در سفرش به جهان آباد از طرفان  
و دل خود بصوبه داری متان فیض فرود نه متان گشته بود در  
بوجب از هم یون مگر و در لار که بنه نمت و الا کسند



نیز طریق مدد نیست پیوسته و در هر مرکب منصور از لاکانه غلام عمر گویند  
 فرمان بسیارین حضرت زکریا خان صمد اریش و در این اولی انصراف  
 مرکب هایون از عمر کوشش قشاک ذکر یافان بموجب حکم هرک  
 تلمیذ عمده سناک مشمول مسوالات و لاد و لدر از حضرت حمود در  
 موصول گشته در باب خبر تخریب کتبه است مگر که در بعضی  
 فرموده و در باب حیات یافان که استعدای غلام خدیو گویند غلام  
 در این روز فانی محراب فرموده حضرت نصر فزاد و در این  
 عریضه از جانب تفرقان بکلیج فارس رسیده که دل نماند تندر  
 و از دج کمران و از این ملک دنیا رحاکم ایما در مقام قلعه کسیر  
 فوج ابر سه قلعه را تعیین نموده براد سلط و لدر کتفه ظاهر کرده  
 بنا بر حسب طرز انحصار رسوم در این ملکات را از در در این

لا اله الا الله

بر گردین و خود در کج کمران توفیق دارد حکم و اکرام در این  
 کار سبب بر وجه اتم و کبر فیضیه قشون را هر خضر خسته  
 با متعجل دارد در گاه سپهر مثل شود و خضر در نظم همایون  
 و انبام امور فخر صبه سپهر ترین پرده خشد هر خنده کامیاب  
 چنانچه کعبه باغ کاملاً غرضه جهان در دست غایت  
 پیش این است چو وقت از لبرت لدر زرموده با لبرت در این  
 دیر بستن از مشیت نفع فارغ نمیشد اما چه خضر تندر  
 حطوط مرغوب طبع این خدیو کامیاب است شد از سر فو که  
 که خزره است رغبت تمام در این خفته در ایام و خضر فزاد  
 از کار یغیسی با هر است که فخر از لبر تندر غایت  
 بلا دست خزره بنمیداردی آمد و در او انان در ایات غایت



هندوستان بود از این دولت در مدت ده سال در جهان در هر جا  
در راه وسط یابی که پسر کران بر خزره با نهر آن نوم در پرا  
گشته چاشنی شکر دانه روز و یک بندگان در گاه بود در آن  
خوبت که پوسته خمر ریخت که طبع همایون نشد  
و چون این سخن نفهم شد پخته نه معلوم است و در آن گشته فرمایند  
اطلاف به آن نزراد در پیش خلم کاوان شمشیر خورشید  
رسیده قریب میگردانست خواجهی بگفته که هر چه بود  
دفعه مگر الا در سده فرستاده دالاه محرش و تخف و هدایا  
مغرب در اردو در گاه جهان ناکشته چون سمرزاده رخصت را  
نیز در خلد انیال به آن حتما زود واقع به آن بسیار از خزره  
برسم شکر نفا و خدمت فدوی کردن فله از نموده بود چند بار

که در آن

که تو آن باه است با شتر خزره با یک سر کار پادشاه دلاوه  
هندوستان ارسال شده فرستاده اند دولت را که خزره خفته  
انصرفت دادند

بمواز اینام کار هندو فراغ از نظم صحت ندید بی شکر که در آن  
فرای قضا این بیغایت در جمیع ممالک محدود است  
دلموس چه تیر شود بجهت غایب از آن نزار که سفر گشتن در  
هر است خضرینه چون سمرزاده رضایم خیرین است طریقی برود در آن  
بموجب امر افس در طرازی در مطهر است دفعه دهم است  
در این نهایت رنزد هم جمیع پذیر اینام کرد از مقرر شده سمرزاده  
خود در هر است مگر بک دلا پر گشته سمرزاده کامکار را بر اطلاق



هملا پاورد در سیر و هم حکم است بطریق پیوسته علم جهات مشرق و مغرب  
و سوره سلیم غار لاریکانه است که از زلزله سوری و درودش و قوی و طلال و حقیق  
عازم نام در لاریکانه در سوره صبح و عجم خوراکه در جلال نام در لاریکانه است  
عروش خستند و ایام بیخبر است از بند و ستان از یام و غم خستند ۱۱۵  
در در حرکت از نام در لاریکانه است در در لاریکانه است در حرکت که در لاریکانه  
تا در و بنا در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
بسیار بند و ستان در پیش و در خطیفان که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
بعضی در سینه از لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
در در کوب و لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
مسافت و غم خستند در در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
که که لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است

دخین

دخین و حقیق است که در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
از لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
نیز غم خستند و لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
از نام در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
در حرکت که در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
تا در و بنا در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
بسیار بند و ستان در پیش و در خطیفان که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
بعضی در سینه از لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
در در کوب و لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
مسافت و غم خستند در در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است  
که که لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است که در لاریکانه است



در بند دستن سطلین آنها با تمام ریزش بود بند از تخریب جهان آبادی  
همایون کشته بود لکن اهمیت بند نشانی هر دو در بند نه فکری را  
پست ترین در حیاتش خود میداشت بر آن تعلق قشود در درازای  
سیر در کوه خیمه در لایق آن تخت در شیشه قاشق شنبه هر دو در بند  
سنگید سحر بر او در دلاش هموار تر بود بند از حرکت از بند  
یکم میستادان صانع کار در حیات پیشین جواد بر کف بند در  
بهر آنها هم آن تخت خیمه که برایش بر چشمه مدت است که در راه  
بزرگتر است در زلال غلطی که کوه با رخشان هر یک در حلقه قلم بر  
در دریا صفا با کوه پست حلقه مایل رخشان فایده هر دو در بند  
ترتیب داده خیمه نیز در جوار سنگید بر او در بند که بر آن نقش بر بند  
سخته است تحت مار کاه در در کوه که در در کوه خیمه در بند است

نصف

نصب کرده چند مهندس طبر روی شهر کاهان از کشته جهای  
که آنها در بند ما در صبح بجا بر شمس که قزوین از حصد قس بخیر بود  
علا تا بر علقه خان علق و در استطنه هر دو کلاه کف خانه خان کوه  
ولید بر تیمور کور کاهان بود به نسبت منحنی قعر قوس صدفت جهای  
حیات و سنگه در الضرب هر دو کلاه نامی بنیاد است  
طی عقدت است کلاه کاهان کلامی را در بند هر بند در بند  
در هر است کس که در بند است ای هر دو است ال بدو در بند  
پس ریایات نصر ریایات در پست پنجم ما هر کور جواد در بند  
از حلقه ای که در استان حرکت و در کار کاهان از شرقات هر دو  
نزد در بند شنبه در پست است و در وقت است یا غیر کشید در روز  
مربک جهای در صفا میر را نیز با سپاه از کشته در در راه یا شنبه



تقتیل کاب قهرس بر یک کشته اشک قیامت از دست  
بسته جوته بجهت در حال کین سرد است و صفت بودید نظر  
کدشته خدمت هزاره کاکه ریح قهرس کاکه فیه مازند  
سرافلاری یافته جو اسفند و لاله شاه بر با کاکه که هر صفت  
که دید هر سه از برای ایام هم سپاه در منزل کش و از راه  
دچکند و از خود ریح می کشند در چشم صابر الاده موضع شهر بقوشانیه  
بخامضرب بر ادقات قبل کشت چون عزیز پند و از جواره  
خدا صفت قدرت خیرت در این است بود تر است در وقت شکر  
با خدای کیش لغت کلا حبه بود بعد از آن هر کس یک برادر در اول  
بخ بر بند بختاب خانه بر منده و فایر شده از خود را بگرد  
داد جواره غایت فکاهت در حکم و حال ولایت یافته در

ماه بر بویس با و عمارت از کشته شش طبع در مرم شملاده یاد  
بود چون باقی است از صبر فرو کشته هزار بار بار کشته  
سردار مع نامر سپهرن رتیر کاکه در روی آب آموه جسد و لاده  
کشته کشته هزار از غله و ذخیره پر کرده تو کما به کشته  
آن دیار شهر را با غله و ذخیره کشته از روی کشته  
لصرت آیات در لغت هم از نور حرکت کرده عا کشته  
از روی آب بمگیر کف رسیده و جی از غایان کشته از آب  
و ما کور شد مذم همه از نیت است صدی از هر سپهرن رله نورد  
داد می قصد شنند و در پست معتم ماه نزول کاکه عیض منزل کاکه  
میسرین کار بود اتفاق شاه در انما کاکه کیم به زمان کاکه از زمان  
اول عملی قران بویان کم حصا کاکه قریح و کمر در خطی



لطیف آینه و دارد دردی است شرف آسان بود فایز و کشته  
 بخل فخره و وزارتت حمص فرستند و از منزل برود در صفا  
 باشت هزار نفر از شیر فرودار تقی فرزند برسم نقد پیر <sup>شکر</sup>  
 در چو تو گفت ناید تا کوب بماند دارد شود و غنچه <sup>در</sup> آینه  
 بسمت شرف آینه ماکور خسته تفرود شده همه جا از کشته  
 مرحله پیکشته از ایدت ایالات است هرگز در تمام ایالات  
 در اید حیانت و تمدین آینه و سیت نیند بود از غم و غنچه  
 از آب برود هم از ایدت کردی بقدر ده طاعت و تقی <sup>نهاد</sup>  
 فوجی از جاده طاعت آنوقت در زیر عازم فرار از شیر <sup>رض</sup>  
 قتر نیند در آینه انفوج منصور با سیر و غنیمت فرود در <sup>در</sup>  
 کشته در صفا سیر از که بسمت چو ماکور بوجون کشته آن <sup>آینه</sup>

صفا

بوی آینه

پیش از وقت بسمت خازرم کوحید رفه بخرید از ایدت <sup>نقد</sup>  
 بدام شیر کفرا لک کشته زاده در نیمه در روز چهارشنبه <sup>ششم</sup> ماه <sup>در</sup>  
 خراج چو بسمت راه بر کسان پوشده حکم ولاد در عرض <sup>بدر</sup>  
 در آب آینه مرتب در فلاح قاهره آفرین بر کرده فوجی <sup>نقد</sup>  
 چو در حیانت بر جرحه ضبط و جمع محصولات آن <sup>نوا</sup> <sup>نقد</sup>  
 در چهارده ماه آنحضرت با غلطان و خایان شسته <sup>بدر</sup> آینه  
 ایالات و نیند شمشیر شمشیر و عمارت در حال <sup>صفا</sup>  
 ساخته مخصوص بکوب تقی بن نقاش و طلای پرده <sup>بدر</sup>  
 کشته از آب عبور و حکیم بلایان تقی در زیر و مدار <sup>بدر</sup>  
 بود با سیر از ایدت و شرف و ایدت بنما در <sup>در</sup> آینه  
 عود شرف و تقی شمشیر در خصیت کرد شرف <sup>بدر</sup>



فیه لوانه بهره مند گشته یک روز دیگر در آنکشت در روز بوی حکیم با  
 بارشای از خصم فرستادند که ابو الفیضان را مستظرف شوق  
 شش هفتاد بدرگاه سلطان سجده گاه آوردند و کوه  
 از راه مراکول کوچ بر کج عزم بنام آورد و شنبه نوزدهم ماه  
 چهار فرسخی بنام از ضرب سردقات جلد گشته چون <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>  
 وقت عصر روزه را از جو سوب و سه ترکانیه و او در کوه  
 در این مدت از قصر ممالک رگتس فرام آورده بود  
 جنب چیره در ترکوت شنبه هفتاد و شش فرسخ  
 چاه ندیده با حکیم با ابلق و تمامی خواص زادگان و عباد  
 و قضایه در ملاء عین و نحو همت تمام از باب <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>  
 روی پسید بدر بار سپهرش آورده در کوه سحر راه <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>

در روز شنبه

در روز شنبه نهم ماه طرف عصر از آن کرشن در حصه <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>  
 فیه لوانه رینگ ز در لوقه و تشریف طراو که دیدند و غیر از او  
 صمبر از روستا با رفاقه پیشک حضور آمد پس چهره سی  
 است که در آن نشانی گشته در خصم تصرف یافته  
 بخیمه در تاج برای ابو الفیضان و تبع او مرتزک گشته  
 مسدودت کردند و روز چهارشنبه نهم ماه <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>  
 غرضه از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی بنام از نیم حشم حکیم  
 و ابو الفیضان بخلع خنصره حاضر و با لاکو شتر طلدها  
 خنجر صمغ دسب تا از زاد با سخت یلق نیز طلدها  
 دو مملکت عین ازین فوطیای حضرت خصم فرشته و در راه بود  
 مرکب جهش با ابو الفیضان و او از هم همت فریاده او را <sup>نقصان</sup> <sub>الان</sub>



لازمه خدمت در برابر بود و تقدیم بر سید محمد کبیر از  
ایلات رخصانیه و دوزکینه بنام راد بر ممالک کورستان  
در آمد در آرد و نظر را در کوزینه بر طایفه بهر کوه کال  
در سنگ طلای رکاب حضرت تکیه می شد امر دلا  
شده است نادر از توجیه رایات بمهر کوه خورشید  
و چند نفر از پیکان عظیم و خولان را ماضی از نظر  
روان سر قد فرمودند از رخصانیه آن نواحی می برد  
رکاب ختم صحرای که از راه چارچورد در خورشید  
پست نیز از نظر رخصانیه و دوزکینه بنام راد سر قد و ما  
توران از کام بان خدمت رکاب شرف نادر از  
دره می نهند تکیه تکیه خمدان مومر شرد در چاه

نادر

تا ز که بر دوش او ایضاً خان بگفت با طایفه تیار  
و اعتبار و فرق و تشبیه که هر کف از زور شایسته خیار  
سمت شرف و رود آمویه و ماوراء النهر با و حرمت و چارچورد  
و باقی عمال جنوب و شمال آمویه را خیمه ممالک محدود کرده  
و به استوعاب دولات آن بدست نادریه متعلق باشد چون با کشت  
گرتن با عجب بخت با خصم بودند از نظر حکمت نادر  
او ایضاً خان را با شرف بر بند رخصانیه او ایضاً خان  
فرمودند حکم تمامی ولایات گرتن تکیه بر بود  
جمعه از روی شایسته بدرگاه سپهرین دامن متوجه خدمت  
بودند بار بستیا رخصانیه شایسته در حکم حکومت نادر  
و چون عیسی خان که شرف برادر نادر که حضرت بر روی



دشت در شهر از سوره تیز و زان حضرت ملا بود در خط هر خطی که کرد  
در دره از صد ف و پان چکنی سوزا در سکه از جرج او در لایو لایو  
اینمی از مایه بیانات دهنده بقهر و قهر سطننت در کاه و رسم در خط  
چیز نه بصره دستاں حصول پیوست و خردی که در جرمه غفای کبر  
حرم حرمت و بر پرده غنت سحر کبیر و در سوزی از فر زرم از پیکر  
در سکه پردی حرم حرم نظم ام دشت حرم حرم خرد و خرد که در  
بعض از خانه سها فرم از جالبه صوب پر دل که داشته اند لایو لایو  
چه که قری سید بر تیز پیوست بعبور در تیز سین و زان ختم سها سها  
شمال آب سها از حرم سها و سها و سها در سها سها سها سها  
و سها در سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
در افلاج قاره از غزبان بر لم مقام با در ماکر حرم فرمودند در از راه

قوس رخساره و اورنگه انبار که سر کردگان حلیف انبوهند انبار  
شد بفرمودند که در سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
آن نواحی پر دازد بصوبه داران که بر سینه و حکم از نواحی سها سها  
صا در سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
در ذکرین صوبه دار لایو لایو لایو لایو لایو لایو لایو لایو  
این طرف با هم رسم رعایت بطریق روشنت مسکوک داشته اند سها سها  
در تیان عظیمین سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
هر تیسیمت سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
چون در از سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
دپا مال تصادف سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها  
و قصد قصاص سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها سها



این سر داد ای اسما در غیبت مگر کیم بیام از کربان یادم بر آرد  
مهرم بگو خرم کز کشته بودیمت دلالت تیغ زنده بران ملک حال داشت  
بوزار طغیام و ام رگستان درش تو ام ماه حبیب مگر کیم فیروز از خلیج  
بنا را کج که منزل منزل غم فززم و بوزار درو کج چه قطع است  
فرغ مسافت و آستانها سختن بمع علی سید همی زنده خازان  
بر کرد که مگر علیان ایشق باور کیم از لطف کعبه محبت و استوار  
دارد شرف سخن چو جوشند خدیو بند خیر خود رسیدن بخیر خود  
مقرر خند که کج بر کج تعاقب روزه نشند و خود مایه محصور  
لوار در راه نورد دلادی این کشته از جسم شور در دریا کمر  
قاره در ناحیه چو جودت و روز دیگر است و یک ماه از او  
پشه پنج عمت اعدا را از خورشید کشته نمود از هزار

که عداست کرد سپه خوار زرم نمود در کشته خیر بهمان بگرد در بر بند  
و غازیان شیر بهاران و مقدر تبه ایس شکر نصرت اردو پسر و در  
بودند با نجابت در ادیکه شاد کلا از روی صر صر و حرم بدست  
تا آنحضرت بسر در شب سینه دستباز نراند به بر ما ز کاید  
حد و پهمال از قول ایس حید کشته با فوجی از کیم تا زان کین  
و جان با زان مگر کج ظفر قیر لغرم مقابله کف در این سر و صده  
کیم میدان آب ضلعه نام بود در حصار شات و در نظایه  
دیگر کشته به بولای لطمه سید زار پار در لید بر و صدمه در جوان  
شست یا سه روی بر کشته در لیل حرارت سید لاله در فرمان  
بتقاب ایشان پرد چشمه ارشاد کلا از لطف شمشیر تا ناک خن  
زندگان در گرفت و چو مرا حقه کند میدان بهم از غی در گرفت



دسوزن بسیار به پیشک ه عرض پوت بعد از آنکه تیغ در برایش  
کرده کثیر از سر و اگر بسیار بر او زنده دیا بر عزم خستد روزی که  
در میان نزل که تا چهار جوشش هفت فرس هفت است برای  
ملاحظه و خرم نه وقت در روزیم عطف حق کرده و در درازی  
همیون کشد چون قضایم زالیق دیدن نصرانی را بر او  
کاکه رخوه از شد و شالی هم در بر است وقت دهر فله و ملاقات  
در در طلب بود لکن هر گشته با عطف حقان روزی شکر است و زیارت  
جانش با عطف به شور و بقیه سپاه منصور بنه داغ و فراموشی و عطف به  
پنجره در کبودی و عطف و هزار رصه فرود کش که قهر بر کس  
دلا برای همه خوارزم تریب یافته بود به تو گمانه همیون و غله  
و دختره از صخره فلادان و خوار که دست در هم شوئی گشته از

روی آب آمویه روزانه خورد و خوارزم دو گوگبه و دلار و  
چشمه نیت دهم ماه کوچ بر کوچ عازم مقصد که بعد در  
ماه شعبان موضع شهر بدو به نوبت است در سموز خوارزم  
مضرب بر اوقات است گشته چون این سر و ایا  
خوارزم پیش از وقت ۱۲ روزگیه در گمانه دشت خوارزم  
دارالراجح و در قلعه هزار اسب و تادوه نوبت فرس  
دشت مستعد جنگ و حیات گشته دور در دوده و کوش  
دلق شده شاید این رس از قلعه پاره صده جنگ کند از در صورت  
گرفت خوارزم مختصر است دوده یونی را قورغان حش  
گشاید و دقایر زایم و داغ و دوق لاره را در نمرال که گشته روز  
ش نزدیم یکاب هزار اسب نهضت دینم فرسخی قلعه را



معاذ الله من رنجوی فرمودند بمسوم شده ایلیا سر با جلد و  
پس کشید بر قلعه کشیش آورده چون قلعه فرارده شتر بر جا کرد  
حکم و حصار استوار نگذارد آب امری خلاف اهل قلع دست  
یورش محل قلعه دور از خرم میسود لهند از خرد کور کیر لقا قلعه پرا  
روز دیگر لاری جهنم را بهمان خیره و سختی و دلاوت خواران  
و در وسط محلت بود نصبت دادند و نیز نمیزند چنان که  
ایلیا بر کوه و فرار از آنکه گوید مسود کنیزان حرکت کرده ایلیا سر  
از هزار اسب بر لند ارکن را گوید از نمت شد هر خند  
از استبداد خوف ارکن را گوید هر رشته حوت بقا گوید  
اما طایفه یوت و کت و باقی رحمانیه از ولایت هر از خرد بر  
سر ستاد بعضی بنام دست از پا حوت پیش گوید شد آنحضرت نیز

در مقدمه

میمنه میسر و قول را بهمان ترتیب که داشتند از زلف برانداختند  
خود با سگهای فوجی از جان نازان جلد دست پسته و شتر کشان  
درست اندیشه سر راه انجماعت گرفته بر بریا گرفتند  
بقیه از ضرب دست فانیان فرود در طراز و دیوان  
کردن فرار از خویش برگرفتند و با ایلیا سر میسود و از جنگ  
بلد مکت و در خور قلعه خفا که از قلعه و حمله خواران  
دما پس هزار اسب و خیره و قیمت برین لشکر خواران  
قلعه فرود آورده نصب خیمه اقامت کرده مگر همین  
انروز در همان چند گاه مکت در دزدی کرج صبح بر سر قلعه  
حکمت کرده سه ساعت از در گذر گشته حواله قلعه حواله  
اشتباه ترک زرد میسودان کشتن ایلیا سر نیز با شتر زانکه از خند



و جمع آورنده در کمانه دلو کمانه شست با چار در دست  
و از در آس غازیان مرکز طرفش با نجر حلقه  
بحمیت انکرده کتا در آن کشته بنیت حضرت فرید  
و قال نزد ال شاست و جهان در لطف لیه را از این بر داشته  
صبر از آن بلا بیدر شست بر ز دلنه دما را که در نطقه ایست  
و ایشان را در صحرای بود و در نطقه کشته از میان کله در آرزو  
نصرت نمودن ایشان را واقف نموده همیشه بر در شای  
که در موضع ملک در دوزخ بسیار آرزو هر که حشید و این  
بالد بر نیکه در قلعه متحصص کهنه دنیا و کان رکاب همایون  
از چهار طرف نامور بود کشته در انور تمام می خام دلو کمانه  
و اموال و خاتم ادربند و جمیع از سپاه و عیبت ایشان کلام در شای

فایده

خارج قلعه خمه شش و دند بست آورده و شرجی تهر و کوزه  
پس حوالهای اسماں وقت ترتیب از تو بهای رعد اوردی  
از در دمان و چاره های خست بر ز اش فاش شانه ز در بر  
خروج بر ضرب و تالان و خائن افروز قلعه کیان خستند با  
چاکر دست از خدج کتافش این حوضه ثقب بر خستند و او  
قلعه بضر ب تو بقلعه کوب و یکلان و ثقبها با برج و حصار و  
کشته غازیان جلد دست قرین و دیوان بر ام کس همب بر کوزه  
انما قلعه چون خور از اش حقه در در رطبه بلاد دیدند با کشته را از  
ادربند در آس در پست و چهارم ماه وارد در کاه جهنم پدید آمد  
با نصف اسکله کشته خور را با و در دولت خور بسیار سید  
باز با اموال خود در حالت صلوات تا در آس و در در زین



باش بر قمری شده ادر بار دسی او بر یک که با او شوق شد  
خوای شوای از قلعه در آورده در موش کلمت صخر خستید  
هر محبت شمشیر قصای غم و غم را کرده بهر ای تیغ نسی  
بر دشمن زبون و دانید است را چون در حیا تو شرف موکب  
در شمار اولیغض خان شایه فلا سیاب چه تو را حکم هر چند  
از تعبیر بود که را زود و لا مبرورست ده ادر باره است طاعت  
دعوت در حیا غنیمت موکب قمری سبب خوارزم از چو  
نیز در نظر از جگان اینها برای تمام حجت زود و لا مبرورست ده  
بودند مومی به یک موضع شمشیر یکا سخته بود لهند از فرمان  
بکرم عمل از در داد خوارزم در لیس ادر باره پانف از زود و لا مبرورست  
در جمع مولد هاست که از ای ف و لهند یاسار نیز زود و لا مبرورست

لطافون

بطافه خان نوده محمد خان چکنیر که با سلاطین تو را این  
بنی عم و از رفته سکن در این این دولت ابد تو ام بود عیانت  
و این حق مولد شمشیر بملکت تیس فرسودند و از سواد کرم  
اینکه با رحیف حکم نهب قلعه درین از رفته شسته فوجی از رفته  
و بر این سار و بی سیمون خود بر سبب قلعه شسته شمشیر  
خانق که گردن این ملایب مسلم را ای جهان از رفته شسته سلف از رفته  
در در بکشیم نه بکلم دلا گردن زودند چون سبب بر این ای سبب  
بقران از آل کس فرستاده استمدار کرده بود این خرفان و از رفته  
با فوجی از رفته و از رفته از آن یقینیه خوره در در املاک  
خوارزم شمشیر و از رفته چون حال بر این نوال بدید و نصیب  
شهر بر طار خند صندی بنده در فاق تصویب چند تر کن



روانه شدت ضعیف و آفاق و بعد از ارسال عریضه و اتمام خدمت  
 جسمه چون بخود سری در آمد بودند طاعت و فرمانداری  
 فوق طاقت از آنها بود و بس که نیز را همیشه از تصرف اقرار  
 مما لایطون رو بیا ب قزاق شمشیر بخرم بسم الله  
 رسید ریات جهات شصت و نهم حرکت نموده چون قلعه مزبور  
 مشهور در قلعه اورنگیه را در خیره جمعیت موفور بود از کشته  
 پیش از وقت تیردس کرده اطلاق قلعه را آب بسته و  
 خوار بر غازیان صلوات پروردگار در یای تیر و نزل  
 آب تند تر از ضرب سکه شد و دگر دگر بودند و بعد از  
 ضعیف گردید پس خارج قلعه مضرب خیمه پر حشمت  
 قلعه محصور و تیر شمشیر با هر کرده است را در قلعه بجا  
 س

ایمانی

انما بانجام سفار و اعمه همت بر میان زده در عرض  
 سه روز طرف قلعه را مانند کام و ملامت قلعه کن  
 بر آنجا شد چون لطفی خور را کمان است در حشر غنچه  
 دیدند منگام خصم طلس لمان با کلبه قلعه دارد درگاه  
 شده مورد غنچه و حاشا کشتند پس حضرت ظفر چو  
 اوز که کاری و جوانان حشیر قلاع غنچه خوارزم را  
 انتاب و ملزم رکاب نصر است حشیر حشیر  
 و محصلان شد از کس جلال تیس و تمامی است در  
 از دیات خرم به بود مذکور از انان جمع کرده  
 و اقربای ایشان و خبر بودند سپردند و همچنین بقا از  
 اوسیه گرفتار قید بر او در کشته شده به هر آن  
 حشیر



در حمله رودخانه خستند و عدد هزار و هشتاد و پنج  
از ده بنه را از شد از آن جمله چهار هزار نفر از آنها در  
خیوه میبودند حضرت طهرانی با کیش و اب ستم آن ستم  
و حیره و ماکر در وجه ایشان ستم ایشان را در ده خست  
در قلعه چهار فرسخ دور بود در موضع موبوم کشته شد  
و بمعمار ستم بلند در کار ستم از حمله خست  
شده بود کج داده قتلعه فرود را بخیره آباد موبوم کج  
نقطه موبوم خوارزم و تمام تمام اولایت پرده حمله چون  
کند شکر زینکه زد و لایحه شکر مکنه و انان شد لایحه  
تمام روسی خوارزم ستم تقهیم خدمت اولایت ستم  
لیا دایحه ستم کشته خدیو ستم لایحه ستم در در

در حمله

در هفدهم ماه صیام از خیوه حرکت صرف زینت  
فرجام کرده در چهارم شمال در ده روستا  
بدر از رودخانه خست بر کج حاکم لایحه ستم در رود  
شاه لایحه خست در از ستم لایحه ستم  
با غرضه ستم در در شرف لایحه تقسیم ستم  
ستم لایحه ستم خست لایحه ستم لایحه ستم  
یافت در از انکار ستم کج ستم لایحه ستم  
در مردی از خست لایحه ستم کج ستم لایحه ستم  
ایمکتک ستم لایحه ستم ستم لایحه ستم  
در لایحه ستم لایحه ستم لایحه ستم لایحه ستم  
لایحه ستم لایحه ستم لایحه ستم لایحه ستم



و بیابان کوهان در کس قریب حضرت است و مقصد  
 بوزار و در بکهدت هر چند بکفتم با یون صاحب عتبه  
 و این رفیع رتب یافته بود و کبریا طسح بازار و چهار کوه  
 در با طر انکس رتبه نشان یافته شد و کارکنان  
 تمام از این کسیر بطور زینند و از آنجا کسیر و حال بخوره  
 تعیین برای سیر از کسیر آنجا که شتر هر خسوه بود  
 سیر امور انولایت منظم فرمودند و از راه شترت با کوه  
 وارد درادگان چند روز سیر زنت سر از انکس رتبه در  
 ادوا خروال در دراض قریب شرف اند و در طو و سرت  
 مدی مطرف پیش کوه ولایت اما سرت از انکس رتبه  
 علی لیس موی ارض علیه علی را به سیرت و کسیرت در اول

رحمته

فتح هندوستان شد و مرصع سینا طعنه رفیع علی خرد  
 میرد و همچنین بوزار فتح و تسخیر تکتان فخر طکر که هر کس  
 مرصع بوجو شمس رتب یافته اند و در خصیه رفیع  
 رضوه کرده بودند وضع سیرت در کسیر مرصع له فرمودند  
**و از وقایع ایام توقف**  
 قید از در و دو کوه و الا با رض قریب است که از رتب  
 پایش و الا با ه سید دستن با خلاص نامه و سیرت  
 چند نخر قریب در دراض قریب توقف شهر بوزار  
 بار یافته شریف حضور و در ایاز از لفظ قریب کسیرت  
 لغوی سیرت جمال متعلقه بهت صورت کسیرت  
 دست شرت و جنوب در بار سیرت و در از رتب بقیه بوزار



کابستر بود در این طرفین و در آن طرفین  
 و دستیس مجرود و میس شد سر کت مزبور چون در  
 اکت در صوبه لاهور واقع بود سال این است بزور  
 حواله شد به فرار دست مزبور به نزد علی گور کاشی  
 و همچنین بعضی سر کت لظرف استعین تهمت رسید  
 بهر حال طشم صوبه کابستر در این لظرف سر کت ها  
 بهندستان عرض است عاقله سر کت متعلقه نصرت  
 بطریق بود و استمرار بدلت علیه در تیره فرار کسرس و سر کت  
 شش هم موقع قبضه و شش با نمانستند ان پاست . دلاجه  
 رسیده بود از آنکه آنحضرت نشاوه در دمان بزرگ  
 بود در از آن حقوق غایب از آنحضرت شش هم بر تیره

کابل

کور کابل بعمده بود این ستم شمرده بلای می استیم بصورت  
 لاهور رسد و تهمت فرمای نوشته تهمت بود مذکور است  
 مزبور که صد پست هزار تان تمام در ضریح است  
 از ویلا ت مندستان موضوع و بعد از تهمت و مند غیر  
 و هر حوزه قدرت شش هم ضمیمه مکتب حضرت طبرانی  
 و همچنین از طرف قمر لظرف خاں در این ستم و اولاد  
 و صوبه داران لاهور و شش ششهای یان بر کابستر  
 و تهمت کابل ایشان ایدر بار فک مدد حضرت بار داده  
 خدمت کرده و از کرده مخص لظرف کرد مذکور است  
 طبع سبغ جلدی سردار کابستر و کور بر فاش لظرف  
 بود عریضه لظرف کفان سده جلدی کعبه از کعبه







سقفه کشت در تمام سال سنه هزار و صد و پنجاه چهارم <sup>عجل</sup>  
خوشن ضرب الویه غرضش مجسم خیم پشتم کرد

شب ششم ماه محرم دراز  
تقاضای سه عرق خازنان کنجینه تقدیر بکم ماکد انکادیر  
جبر نه برای محبت تو خیر در کردن سیر در هر روز از هر روز  
انجم خیمت طیفه سیمین افلاک چیده و در پیش قضت  
از پیش همین از بار طالع در زرد صدر الوان کشتند  
سطلن سبارکان مرغ نشین در کز صحر کشته ترش از در  
بجوش زود حساب تجر کلر اما مال سید طرادت خست  
در حال نسیم بهار کلر که وجودت نشین سیر زرد نم

پای لاله را

چمن یعنی لاله را خمره از بندق شاه دریا شبه بودستیم و داد  
خدیو بکب رنمزم دختان لاله و شقایق مرکب صحر زرد  
صبا رلازر که سگوفه زین کرده در بیاچ پهر غن راندودی را  
در دلها نمونه بسره کشته بود زین غن خوشن نوزوی مر کشته  
شمال سردی که بزک دختان لاله زار بود یکی غن قدر ایش  
در فضای کسب خازن خازن خازن خازن خازن خازن خازن خازن  
اندرون لاله رن دی در دل بود که در هر طرفه شاربند  
کو که بکب رنیمه برداسن دشت کوکب رزده عمارم  
بهر از زرد بود سملق لفتلاب در خراج هموار در راه فست شع  
سایش و نیمه در این جسم سربسته بود لای رر کدش کرده  
اددقه و خنیره عین تر غلوف غلت باران کشته چوبل

سطلن



د علف پا از دلا صحر که کشید نزارع برای جنود سلیمان از آنجا  
مورد آنه دلام میگرد تا شهر که گریه و چشمتش نزل بود  
ه از ده روز غلی که شهر آب از کس از رخ ر بار نامش  
بسیار از اسباب هزاره در میانها جن غمور از راهها یاد  
از آنجا هر سه شد تا بار جان قریب هر خست از راهها در راه  
می شد بعد از درود چشمه که گریه دلامه صحرا چون در کشتن  
ببر ز سبزه دریاها در راهی همایون اافاقه چهار دانگ  
عسرت قصب همیشه هر روز خرد یافت قلم ناکت  
بیکفر سح دینم قرار داده تا غلی سفت کرده چند روز  
رود که کان سمت شهر خنیم طغف حتم کشت تا آب  
از کار نامه سال آمدند در آنجا غنیمت خور این سر کردگان

ه با کویا دت

که ما مور بسیار دلمه بود بنظر هر کس رسید شعر بر این که سرجه  
د باز روی قوی نیس روی سخت نیر دال خاقان سبیل لطف  
که شمال بیخ داده اباب ماه هلاک بر روی ایشان کشتن  
اینمقال آنکه لکریه جارو تبه تقیب تهور معروف بکف دایم  
موصوف نیش ایشان در سمت جنوبی ایسز در کشته دلال کوه  
از جبل شهر جهنم در بلندی سر کوب حج که در آن خورانی  
د سر کردگان بعد از آنکه از خوف لرزه خسته بودند باز دیدیم  
دارد کن رودخانه قایق شدند و نظایفه سه موضع را که بر بوم باد  
جانخ و آفری پر باشد بختام داده در سر کیم سر راه غزایان  
که شبهه بخند پر خستند در سکر اول که جای بود غزایان در آن گشته  
ناچار سم جوارش هد قاجان سمت شرد که در تصرف کنی



انطیفة تا ب تقادمت نیارده جارا خا و بناج رفته نری  
پرخاش که بشد تو از چند روز در خارج ممان با عطرست حکم کنی  
بوقوع پوست جمل از ایشان بقدر رسیدند و هم خود بسکرتیم هر روز  
واقع و صعب مواضع بود شیر شیر خندند آن مکان است  
صفت تمبر شده و جعفره ریالی که بقیق قشنگ یک از جعفره  
در شهور است بدنه افزون اگر سایه گرم رود خورشید در آن  
صعود نماید از سینه قرم سازد و اگر یک سرخ آید رفته آید از  
رودی کند خود را از درجه عتس را اندازد و در آن وقت آن  
و اولی کشته است که خنده شیر خند شیر ظفر از باشند در تمام  
طرح خند میکنند تا شام از طرفین هم عرض قدر در هر دو  
دعای مرتبی که آید علم بالا کند با عمر در جلدت غایب شود

در انطیفة

لکه لعل یطینیدن کند و انداختن تیسر و لعلند به قدر خنده  
و لیران باز روی پس نکرده پای جرت پس که بشد که صد نفر  
از دلاوران بدلاستقرال خرسند از کردید اما تا سید لهر و قوت  
شش هر سکر تصرف چون سمت شمالا کوه مسدود در  
فرار ایشان بسته بود جمل از انطیفة از غنیه هر اس سر سینه که کوه  
بمکان نشی اف دند و لقیه ایشان سیر و سیکر کردید مذکور  
ایشان از سینه بدر رفتند تمامی اماکن یک لطف لعل از سینه  
خود مسعودی لیس س فلما کشته نمونه قاضی ضفصفا ندر در شای  
از بانا که در آن حال با قاندر در این فرستح تمامان یک  
رویه هر مسدود هر روز بوده باشد بصیغه است موهبت  
در وجه غنیاں و سکر که کال غنایت در زمان سیر



عظایای محمد از موافق اعیان خطیب بس کردگان  
عرض در یافته با صد مده روز غرضه مکرر کردگان  
مربور رسید با لکنه چهار تله مجادله و مکرر در آن  
و ایشان اتانک آب سمور و سمور مقصود قمر حمور  
اشمشیر که زنده عیال و طفل ایشان از نقد اردو  
عرضه جاروته زاکه مسکن لفظی میسر و لکنه از خود  
پرداختند اما در همین جهت بگویم قضای و در حقیقت  
ردی داده قرب بر لکنه از زبان دریاں زود  
پس بر کج جانش ارکان رکاب حرکت کعبه وارد شرف  
دسه رود نمکین و بسیدر مهبط عرشه کعبه از ناز  
سواد کوه عارم مقصد کشید و از سواح حیرت افراشته

کلیله از آن

چون ولایت نازندان تمام حضرت ریشه در زمان پادشاه  
سلف حضرت ارشیده خیابان احد است کرده اند  
منحصر بهین خیابان است علیحضرت مشهور در اولاد  
و کارزار میسرود کثرت اوقات بقورق حرم محرم طی بنال فرزند  
جمعی از جمله سدرایان غلغان همیشه یغالی بقورق میسرود  
از در نظر بقی میسرود طی کرده و محال بود که از سرفند کرده  
زیر آب بهیچان دیگر قطعه اولاد که از موضع قریم در حقیقت  
مذکور است در شنبه نهم ششم صفر در مقابله شمس و قمر واقع  
قبل از آن قرآن نحس لیاق قها ده بود و سایر کشته شد  
درخت در کین کین نشسته در همین عبور ذات فرزند  
هدف کوله لکنه از جمله از حقیقت حرم خانه



لشکرش داداده از آنجا که حفظ الله در سبب حفظ جان  
 وجود پسر سال خسر و فتح فال میشد کلوه رود کشته زرنانی  
 رست نختر بقدر کثرت خورشید شش تیرت  
 از آنجا که در این خورده بس غلطید هراده خصم  
 در از روز در سواری حمله بود خواجه سرایان  
 کشتن کاب اخاروشان سر اسیمه و قاتر کوه  
 و کرد پیشه جنف سواره دیکه کرم سحر کشته تا خبر در  
 مفرمان کاب آن پیشه خود را این جنف کشته در  
 آن راه در دهنه کوه بسیار جنف و بنوه بود آری  
 از آنجا که مرید کار فرمای این کار خند او بدیقا  
 تا حال کمرین کوه جهام از دست تیر انداز شکاشفته

از آنجا

لطاف از روی از نخترت دو صحرایم قسم با با هوای  
 فادوس حیات حضرتت بجای غیبه بدام شمع جهان افزودا  
 مقدس نفش نده

اقصه از آنجا که شسته بوز از رود در قلمی زلفم میاش از کاب  
 افسر جنف دماور توفت طراش کشته تالی طحت از آن  
 سر کاشته او مقرر کردید پس بر کب های در اد کاشته  
 وارد کردی بسد از پانزده روز از قرعه دلغ و بر دعوا  
 قبله دار آنجا از راه شاه سداغی توجه مقصد کشتند در  
 عرض راه تمامی دست در سر کردگان طوایف لکنه که در  
 جبال بهر زو اماکن صعب المسک و غمتان دادا



شرف پاپوس شرف شده در صد طاعت و هزار  
در همه یک بستر انعام ملازم و پورع مال رسد خود در  
در غره جمادی الحسری قنوج شهای اغتال بود معرکه  
همایون کردید و از قضایای سخته در این حال بر خص  
اقتلاب رخ ارزم قنوج سخران الا انها بود کیفیت انوقه  
اینکه سابقا در همین توکف ایات جهشت در خوارزم هم در  
از بکینه طایفه ارال در سمت شمال خوارزم تصرف کردند  
از صد مات جویش طغنه شعار و از خستای نه بعد در اوقات  
نوع و لدر انجیر خال الا اولوق باطن لطفه شوق زین لایه قلع  
محصور بود از چندی بقلعه سلطه طغنه خوارزمی  
در دم از هوا خوارزمی دمان نیز در وقت قتل داده و اسیر کرده

از این

از استماع بخیر نصرانی بر زار با سمر از سر کردگان و افواج  
قاهره خراب بن پشه اشدر خوارزم دست در داد انکس قنوج  
صفر الدین خرابیات محمد علیان قرقور از در با سعید  
بیوات سرکارش هزارده حشه دستور انصاف و تقوی  
گورکش ا سلاطین و خواقین آفاق بیوات بود  
داده رولیه خرابی سر بود مذکبه تهیه و تدارک ان کرده  
در نور در حال در رکابش هزارده از چند عازم خوارزم  
یکماه سوکب همایون در قنوج مکت و خاص فرخ خرابان  
در خرابان قنوج احمد خرابی قرقیط قنوج  
و اما لایه اغتال در داره می مس شرف انصاف عقیله  
بره یاب غنیات شتاب بر موطی ضلع خرابه



دباب طلا بسای گشتند در ابتدای ماه حرم  
شبه سرکشان آوار که ساکنان در شهرهای مختلف  
در حدود هر کس قصه است عازم گردیدند صورت را  
دستی اماکن نجس است نه بگردن سبای مردی است  
طی لادی توصیف آن توان کرد و تمامی آن مرد دلم آرزو  
تا ششاد و دوازده روز است قطعه زمین سطح زمین  
و راهی که ده دوازده نفر سیاره پهلوی هم تو لغز  
بصورت پیدا شود و قطع لفظ از آن بکری سلاطین  
در تابستان قله جبال آن از برف خالیست و کوهها  
تستان آن زیستن جانهای مکرلاف مساوتند  
پانزده روز دیگر در آن بومی به سپه سرکشان در هر روز

دوازده

و از سواخ لفت و آینه که جبر از جبر چنان  
به شیشه زده لکریه ماکور بود و چون جراحی را  
همراه و بدرقه راه بود در وقت مناسب ما پس که رفت  
اغاز خند کرده جسمه از قیاس فریق و منجبت و فریق  
2 الشعر معترض هلاک در آمدند چون موسم عقب رفتند  
زول رفت باران شدت سرما مانع شد که شنه طایفه  
بر وجه بلین نمبر لکند از انزال حرکت عطف غنای  
نیر با کوچ و نه خود از قرق حرکت کرده در موکب های اول در  
کردند چون احمد خان اوسجی ادریس توجه موکب های اول  
بسیار آوار از قرق جسمه از غنای زمان ماکور کوچ شدند  
خانوار و ملازم لکریه قراقیطاق سخته روانه فرموده بودند







که از روی غایبان خانه از چوب درخت دوده  
اسب نستان دازند و از مویده اقبال که در  
او ان توقفت مویک ص و جلال روی او  
اینکه سابقا کفارش یافته بود که حضرت از دران  
بسیار همس انداخته بودند چون چند نفر از صحابه یعنی  
در آن اول مندر کرده بودند نظمه نرفت کسی  
و تکیه کردن آنها قیاس و فراریان بر بود در هرست  
اربه دشت خلدن گرفته بخضر آوردند مسلم شد که کفتم  
علم و لادرتائی باغرای لرد و لادرت در کاب فیر در  
عیب و مصدر بر حرکت شده بود لاف ترا و لرد و لادرت در  
صدور بخینت بمعرض سیت در لانه چون بایستد

ادراجال

ادراجال نخشی شده بود او را از هر دو چشم کور کردند  
و نیز در این اوقات آدم از زرد محرش پادشاه دلا  
انده تخت و هدایا جهت تسخیر توران خوارزم او  
بنیاد فقا را بر بلند گشته رخصت بصرف صهر نمود  
لطیف هندی خیم افندی نام که از دولت علیه عثمانی  
بصارت مامور و بلف و جانی لشکر که با پیروم  
از دربار عثمانی رخصت یافته در ماه دلفعه  
دارد در کا سپهر چشم دنا به پیش بکنند در راه رم را که  
قبول بنیب جنفری و ثولویس رکن رسند جو به حضرت  
سابق الذکر مرقم شده قه از اینکه پادشاه سلطان سلطانی  
رنگان خصاص و شرفی از همان دم و به دست



دختر حوزة مملکت لفظه بود بعد از آنکه قبضه تصرف بر سبط زارت  
بسد علیه صفویه منتال یافت در عهد سلطنت با توابع  
تصرف اوزک و کابریا توابع تصرف سلاطین  
دعوت دمار کرد بعضی از ممالک از باستان تصرف کردند  
در آن چنانکه بطول سیر و تاریخ باستان شجرت از غده حدود  
و فیما بین خاقان مغور بر تیمور در احدی دخله مکن این است  
قرار یافته مسلم شد و در خارج است که هر دو سلسله  
ایمان افشای منوی و سحر و جیم گشت که الله تعالی در همه زمینها  
موردی در تصرف سلاطین کنفت ابراهیم دست در  
کولی ممالک تصرفی روم بود الا حضرت یحیی علیه السلام  
و هم هرگاه صورت حصص پذیرد و هنوز هر دو چون عرض کردیم

در ممالک

در ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک  
و هرگاه ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک ممالک  
سایم در علم و سستی بر ادوی توقع داشتیم که او را همه را که  
حال سیدین حضرت یحیی علیه السلام بود و بدو همه را که  
چون این خود در عقده اشیاع ماندند که با کسی نه در کرد  
در ضمن حصر و کشفه ایم لطلب حرف نحوای روم و توحه  
و بوم میباشیم پس در کتب است که الله تعالی بود و در همه زمینها  
همان نواری از طرف قرین شهر اندر عقده او را همه در  
در خلد این احوال احمد بن اوسینی نیز خبر خود در ممالک  
صبا یا خجری بر پیش لبش چند نفر از کبر خدایان هرگاه  
و ساسکه کار دشمنان نزدیک تمام بود افندی ممالک خورشید



با جواب نامه روانه در بار عثمان فرمودند و از جمله  
 خاص خراب مالک همگام نزل حضرت نبین  
 خدیو پنجم سال آنکه چون حسین موسوم زنتی  
 و باران لحظه سر رشته ز در از دست نماند  
 لایق قطع تا رود رشته نمانی سفید دریا در فضای هوا  
 لبابی سیکر دار اطراف جملک محروسه غلظت  
 از روی مسیگر دند بقدر یکجهت تیرا که ز یاد از غم  
 دگر لاک در موک آسمان شکوه در در کاف نصرت  
 پیودند کفایت می نمود هر چند که در صحرائی نمانی  
 بسوق ذکر یافت مفاسد برفض نفیسم در حال  
 انالایران کرده ایشان نیز از جسمیم قلب خریدارین

بر زود

شده بودند باز در این اوقات برای مزید تاکید حکم کردند  
 و فرمان شد خطاب به کعبه پیکر یکسان عظم و کرم کرام  
 و سادات بیعت موم و علی و فضلای کرد و چشم و  
 انالای شریع پس در وقتان س که حق تعالی کلازرت  
 و که خدایان و رسا رسد کرد کال قاطعه قاسم  
 مکتوبین ممالک محروسه است هر مستظلم قصر و قصر  
 ابد مدت ظمیر الله از خود و در بند استنها بماند  
 پیش در صا در کعبه باین مضمون که چون بمحض صفر ۹۰۶  
 بحر خرمی که در بنا بر بر غراض نفی در سال ۱۱۳۲  
 قبح زناد و بر سر زانموده بنای برفض کمر است  
 و بیاید رسیده همه است نفی عظیمین پس المیسر کرده لوی



تفاق نزاع از وقت بگریم که کفره در عهد ایشان رخ کرده  
 فرج و دماء مسلمین بمرض تلف در آمدند از زور لای  
 صحرا لای همان در حینی که جمهور زمانم و کافه خاص و عام  
 از نوبت پهلوان استعدای امر پادشاه بر سر کردید باین  
 فرمودیم که در همه صورتی سؤال ایشان نیز مقبول بقیه خبر  
 ایشان از این فرض که از بد و ظهورش سبب صفر در  
 ایران شریع یافته از فرض نکول دست او در وقت  
 سخن ناظن جعفر صادق علیه السلام باشند ایشان نیز  
 حکم قوس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مستبدان  
 و تابع ملت جعفر کردیدند در از این نیز سیر بر در این  
 سیمت مانوس و ستمس ترین داده بقتل فرمودیم

مورد

خمس معهوده را با علی حضرت فکد فیت خاقان البرین سلطان  
 البحرین خادم الحسد میسر نشد پس ثانی آنکند زد و تقریب  
 اسلام پناه برادر دارا حثتم ام غنی سلطان ممالک و م  
 و آن سلطان بر در وقت شمول پذیرای خستام سیرم  
 بتاید تقریب محصول و در شرف انبج و دولت  
 در آن وقت در سحت در بند سطلع با سحر ریات فرزند  
 گو که آسمان بودند بود تحمید فرید است که از برای استقام  
 ان کار طریق خاطر حقانیت مدار از علامه التلمی لایع  
 دبا و علی که در رکاب ظفر تاب خضر بقتل او از  
 بودند در مجلس خلوات استقدم فرمودیم همان محلات تقریب  
 سر و رخ و اشبهت با عا هد بقتل بتاید ریای و



حکم شرف قهرس اع از موف غرذعلا شرف صدر و ربا  
نجو یکم قبل ازین مقرر داشته ام از نب و رض محرم شنبه غلامی  
فحاشی خلاصه انفضله لکرام میر محمد سعید یا بصهر لکرام  
محرور را بقطر رحمان کف فاقه در دانه فرمودم در مصانی علم  
بمکان دور نزدیک لغت ایشان نیز لیسع اذعان قهر صفت  
تکلف از مدلول از امور در خط و غضب شنبه شنبه  
دگر و قلع بیت سل مطبق ل بر صید و  
مع جبری شب چهارشنبه چهارم شهر محرم حمله  
اقاب عتاب برج حمل واقع گشته و سبی با اسم دی که  
بمیر نمک بر جنود ریاحین نکار گشته است یا شمشکول  
کلزار ازین بس در کن باری س حتمه بود از خط و خط

بهار با لکری برودت از دستان کوهسار در پیکر  
دقتند بر برگ نولای همس که در توران زین صحر  
از قربش اش خوی کلهای تاشین ضای دیده لولای  
استبداد فرشته بود از نجوم گو که قوای رسی و دل و پاست  
نموده روز چهارشنبه جشن نوزوزی در کمال هر روزی در  
اندوزی بتقدیم رسیده چون در نفس قهر سرشت  
مخمر و مسود بود که بجز از فراغ از امور محکمت روم و آق اصغ  
انمز و بوم سلطنت از راز کازن هشتاد کال کرام  
لقولرض و خود در کلدت که تسک قدیم هایلین است  
کوشه نشینی پاشا میر علی منبری رت از نیت مکرز  
لند اسراران چهارت پشه و همنند در نیش



در کاران سخت کوشش و کار که از آن صاحب <sup>تقسیم و نمودن</sup>   
 در کلمات عمارات عالیه و انبیه رفیعیه که در وقت   
 و اعتدال همدش ایوان سپهر برین طاق تعویض   
 هشتمین باشد یا بیوات و حمامات و دکا کین <sup>تخت</sup>   
 و آب انبارهای کوشش و در صفای و در که های   
 زخم مزاج سبیل از احد است و از طرف <sup>سید</sup>   
 ششای نفایس سباب و لطایف ائوب و فوا   
 اقمه و ذواخره متعه و از حسن ما یحتاج و هر نوع چیزی   
 که جنس سرکار عظیم بقدر را با آن حاجت قد زودی   
 می داند و درک ثقل آن زینت سرای جنت قرین و   
 خلد آیین که حصص حصیس جهان در کس کین عالم <sup>است</sup>

نمایند و کب نصرت اشمال و در خشنه بیت <sup>نیم</sup>   
 که در اسط جوزای نبال و هو را موسم <sup>بود</sup>   
 پشه اشتر لظیر سران اوج <sup>تخت</sup>   
 حرکت و آنچه لازم بود از تادیب <sup>نوب</sup>   
 و سکن و هر چند مزارع و محصول <sup>نظ</sup>   
 دیار و یاری از لانا دلا <sup>اشاری</sup>   
 بسیار مجال <sup>دخستان</sup>   
 و سفاق قلاع <sup>نظ</sup>   
 سبل در انبیه <sup>کردند</sup>   
 مگر مان <sup>کاب</sup>   
 نگرند <sup>لیکس</sup>



دشت و دشت بود بجهانت قلعه و مکان و بی  
سنگی  
سنگی کشته قلعه قریش در بالای کوه هفت سگوه و این طرف  
انگوه تمامی پشته و حصار و درخت و شتر و گاو و گوسفند  
بود و حصرت بعد از پشته مطیع گشت سرکش و در  
و نظم مهم آن نواحی و شیت امور آرد از  
قلعه او ستمی گشته سه روز در آن اسل زور خصم  
و دلا در آن شهر صولت صفت گس در سر آن قلعه  
جلادت فشرده بجملات شدید و صفت  
بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر پوشت و شداد ستمی  
ترک قلعه حصار و آید و دیار کرده فرار خست و آرد  
سمت آرد و قدم فرسی صحرای ابدار شد و

چون

قلعه کیان انا و قیط ق روی نیار بر کاخ خنوا  
آردده برای عذر خوار بی جبهه سی سوک شمشیر  
تقصیرت ایشان بنفوق کردن گشته تفر شد که آن قلعه  
که از سنگ و چهره در حاشه بود ندانم بلکه گوهر با خاک  
کردند چون با تمامت گرفتار یافت و بعد از تخریب خوار  
دشمنه ایل رسد لاس باقی موط مسرفین خشک خنوا  
تیس گشته سوک هایون غزم خراب کردید در امان تو  
سوک سود در دروغتان بعرض فرس رسید که شهر از راه  
دخوارزم بمطهرت از غزای و لبر ابو بخیر و انوار  
و افق آرتون انانق سه بجای لغت برداشته و بار  
صواب پردن که گشته طهر غن لار و شهر و لبر خنوا



بواسطه قبول کرده اند چون صد و سیصد حرکت از آنها  
خوارزم و آرا را با وصف مردت و غنیات و ارض  
اقدم شش هزار در این خیمه های ایام است  
که بطور پیوسته عین ناسی و کمال حق تا شب بود  
که تا آنکه حکم ممالک خراسان بود با فوج خراسان بود  
و استمداد کامل با مور به شمشیر و شمشیر خوارزم بود  
و نمودند که بعد از نوروز و زفر روز عازم نهند شود  
ارتوق ایناق با اهل و اعیان و رؤس و سرکردگان  
آرا را و خوارزم از توجه موبک شش هزاره خردار و  
باده سر کسی که در دس خمار و عقوبت شش هشتاد  
از روی خط سران نام و پشیمان و خائف و هراس

کافور

عازم خراسان شد در صده و دویست و شصت هزاره  
مستدعی غنوکانه و متعهد خدمت و سپردن لقب  
و دادن فوجی ملازم شده و شش هزاره در مردود  
و بعد از عرض و صبر کردن و رخصت از خدمت شش  
سیصدان خدمت بسبب آنکه پنجاه نفر از ذریه خوارزم در  
نصرت انت مشغول شدند که از روی کمال طریقی سزایی  
و جان سپار بودند از دربار شوکتدار قانای عراق  
خدمت که از روی ضعیف پادشاه ملاحظه باس نیازمندی  
ایشان تقصیرت لطیفه را با غناض عین غفورین و  
بر طبق مشول انجامت با اولاد و اولاد رس از  
کریان تحت لوای نصرت مدارت هزاره کافور



عنایت و ایتمرد و لای مزبور را با توفیق این حق عزوجل  
مزبور برادر خود را با جسم از رؤس روانه رکاب  
نموده مقرر فرمودند هشت هزاره و لای مزبور محض هشت  
روانه و محمد و افخمی شایسته برای خدمت رکاب  
از جوانان کارگزاران و خوارزم گرفته روانه درگاه  
و بقیه اسرار از منحص و مستنص حتمه خانوار  
در اولایت بدفع الوقت گذر آید مانده بر  
کوچنده روانه خراسان سازد و رؤسای نظایفه  
بروق فرمان لغت و در خدمت نصرت بخوارزم  
ش هزاره سکن خراسان منصرف در دست مردم  
دارد در رض فضا نشانی کردید در سال سیزدهم

در

در ویش فساد اندیش در آن مملکت با دعای سلطنت  
و مال کار را و از نوع امور این که برص اقدس سید  
در اواسط ماه ثوال شنبه مجهول الحال از ادیمات  
ادبه دست قتل در لباس درویش وارد اند خود را  
عازم می گشته در است نه مقدر شده مردان که  
ادعای امامت در اهل مجیزه ذکر است نموده  
از ترک تا حکیم بنی عصمت الهی قیام و بعد تر  
و کشته ریش سفیدان در ببالا و دیده در اندک  
ده و دوازده هزار نفر بر سر او جمع و از هر طرف  
از بیکه حتی نیاز خان و الا از غفلت خان از روی ساز  
در ویش مزبور رفته خاک قدمش با یکا رو ب مرگان



بعد از آنکه رفته رفته کار در دیش فریور بالا گرفت  
خالف شد همه بر سر او فرستاده چند قشده  
قشون طرف لاسکت یافته و کل باغ دریا به جوی  
مقبول و قشون از یک دست بجا در آورده در  
دردن شهر هر یک از مردم خراب و قتل شدند  
لقتل برسانیدند و لادراک مستحسن شد بعد از آن  
بخیر خمی از غزیاں سرحدت بسرداری مجرب  
چشمک پهلوی خورشان الله ویدی می در حاکم  
وقدو جمعی از خواین جبهه دفع این فتنه دینه در  
با تو نامه دستعدا و ما مورخ و تقارن آن تاریخ  
جمعه دوازدهم ذی حجه اممکلم خبر رسید در شام

یا از آن

باطل درویش دارونه مدد کرده عصمت الله زبور که از  
جانب درویش پادشاهی ترکستان نامزد او شده  
بگذرد لکن زخمی در ملاحظه این معنی ترزل در اجوا  
میدان است عتقا در له یافته فرار و درویش زبور  
در استانه شاه مردان بصورت مهر نایب عصمت الله  
بعد از دو روز راه سفر بکباب سقر شده بر له جنم ایلی  
دخول جبهت متوال استانه زبوره فرصت یافته با هم روز  
غزیاں درویش نامقید را مقید ساخته رود لادراک  
جمعیکه مانند هوای طهر بر سر او بود متفرق و از  
اشرار نیز فوجی که محرک سنده ف دیوید دستگیر شده  
بمعرض سیات در کندی لارها مونس صادر شده سردار



سابق سر رشته کار را از دست نداده بهمان ضابطه  
مقرر عازم مقصد و بالفاق و الایه شته شهر اردبیل  
در جنس امر پامیه هفت مصلحت کشته فتنه زنگنه اند  
شول و انکرده را تا در مصلحت نماید چون سحر که در کما  
احمد از سیر جانب او را در آرد آره کشته قلمت در کما  
با خاک یک در تمامی حال و غمتان قریبیه در کما  
پامال هم ستوران و لا در آن دست فرود لفظ  
غزبان کردید شمال و سرهای بزرگ و غمتان  
هم سرکش از غمشین و کاب و مترم و مترم  
گشت و تمامی حکم و اعظم قومان و لغای و کما  
مطیع و فرمانروای بنجه اند قلمده لغت و نحو که قلم

در ضلال این حال از جانب سلطان محمود خان پامال  
کنند رجاء روم نامه رسیده شهر را اینکه از جانب  
اندولت از قبول تصدیق بهر هفت جعفر رود اول  
رک کعبه شومعه که مخصوص نماز بهر ایران باشد عذر حجاب  
اطهار کرده بود که در زراعت این و مصلحت امری دیگر از  
انحضرت خویش شود در سال گذشته در سفر فتنه  
از دربار عثمانی برای عتذار همین نامه بودند کما  
ایش پامال کنند رجاء روم نوشته شده در این  
به بود از تمام امور و غمتان توجه روم و عازم نیز در کما  
خوایم شد در این وقت نیز در جواب فرود هم  
لغشته قلم تصریح در اعلان سر پامال و الا جاه روم را



از توجه بگو کجها کشا با آن هر دو بوم آگاه بخشدند  
پس محمد غنی فرقه را با مالیت در زند قلمین در جمعه روز  
باطاعت او ماکور سخته در بوم دوشنبه تروهم  
دیگجه الحکم سال زبور از نعمت و غستان لولای تو  
ببنا بسمان افو شد و بعد از آنکه مگو کس سمان  
بطرف سمان حرکت لولای آسمان کشوده بنفله ایام  
توقف که اهراد کمال خویش سکتت روف و مارا  
شدید شمع کرده لای قطع از پر دیزل آسمان بر  
سکان غر میسخت و قطرات سحاب برشته  
از شر احوال دست کریما از کف کسوفت کره  
گردش بسیار غنی چنین است <sup>فقط</sup> رود که در هر

الان

اینگونه آب کردی در کار از شدت باران و  
سپیل بمان رسید که انهار و ایا جبهه از کواکب سجا  
رود که کشان نامیداد و ساحت خاک عالم کشته  
لطمتش پهلور حرج خضر میرد و اب و هر سنا  
از کثرت کل و لای نزول برف و باران و شدت  
سرماعرضه اتفاق و تلافی از در بند ماگ کرد  
که در منزل بود در عرض چهار روز طی کرده در هر جور دارد  
کنار کشد در ذکر و قانع تنگ سوزن موش  
سال منار و صد و نمانه و شش سحری  
شب خسته است چهارم محرم الحکم بود بفرار از  
یازده ساعت و چهل و دو دقیقه و خلیفه شایس



عبارت شگام در برو کلیل فرقه از در سرده شستن  
سیرکان که از شدت برد در خیمه تو بر توی فلک زنی  
بود اقبال شده از نفع تمامه حوت بر کعبه  
سفیر بر لب ابر نسیم از جانب کشور ارای با رود در  
بارکشی تحف و هدایای عطر بارگشته و مان بر  
قوای نامیه اول اطوق مکرور در صحن حرم بر او نشاند  
شکر چاکر اردی بهشت تخیر مالک باغ ذراغ از خدا در  
بجهره حصون باین قلاع کوه سر برد خستند  
باش طبايع برای رفع غایله برودت که فماین  
بهم صولت شش با طود ارای کند حشمت امار  
بود در مصیبت و شمل را بر کنختند و اقدیال اغلام

الکون

سر و صورت بر لقطع نخل خلد و شوی بر شحر حرا  
و سادات بسز پوس شمس و سوسن و قضاة همگین  
سگوفه و نترن که صدر نشین ایوان بستند  
روضه فیض الاوار کز ارجل زینت و صفای بر کعبه  
پوشد و جوشن رخ شجوی کلهای سوری شوکت  
ستار که دشمن خانی گلشن مسودند نوک حشمت  
سکسبه حسن نوروزی ارسته کشته بود از نقض ابرام  
از بر حسرت جواد عمور و حسدی منان اقرارگاه که که منصور  
سخته پست یوم در آن مکان خیمه توفیق  
تا دو اب غازیان بسال لید حرکت و از چهار در  
عمور فرموده از راه مشرود و قول غنم روزانه شورش



پاپا لور با مالیت تیریز دسر داری آذینا میان سرزوا  
و شش هزار نفر لشکر فرود را در حوزة قدرت  
مقرر فرموده امرای بنفاد پیوست که پیکر یکین حکام  
در بند و شیردان و فشار و قراباغ و قلیس و ایردان  
باقوتها خود و حکام پاپا همی دستبرد بوده در حین صورت  
بمقتضای سه داران با عینت یکدیگر پرورند چون نصر همی  
که در ارض افراس قوف داشت مامور شده بود که با هر  
کامکارش بیخ نیز را در امانت میزبانی بر مملکت طویح داد  
در باره شش توند پست و چهارم ربع الا در منزل سران  
دارد و شرف اندوز قدرت همی شد و رفت  
پاکشاه و لاج همی دستن نیز با تخت و هر لیا کرانیا

در کتب

که از آنجمله یک باب قول حق چوب صندل بود  
که به صلاح همی بنده بنگه گویند است و ان ما هر در  
دفاع آن کمال تصنع و مهارت بکار برده بودند  
در موکب هزاره گان وارد و بنوارش تهنیتی  
بهره مند کردید و منزل منزل علم کیتی گشت  
در اچهار رهنی سنج شدند چون از بی حال غر  
مملکت روم از جانب بغداد در خطر همی نصیم  
بدانجه تقرر شد که توکمانه قطع گشت مع است توکمانه  
از راه همدان و لانه کرمانشاهان گشته در راه  
که حد بغداد است گشت نهاد احمد پاشا و لیا بغداد از  
اراده ضمیر همی در وقت و محمد آقا که ضد از خورا



با سپاه تازی نژاد و شکستهای لایق بدرگاه اسب سنج  
فرستاده معتد طاعت و عهد و در ماب  
قلعه بغداد تا انجام کار عسکر بر آرد در غنای  
تعیین شده استعمال کرد و بعد بوجه کشتن نژاد  
اوراق قبول فوجی از عساکر فیندوری تا اثر برای  
سوره دهنده و نخت شرف و کربلای معصوم و حکم در  
و توالیع کنایه و بانه و نواحی و توالیع تیس و قصبه  
شاهی بود عسکر را بر سرداری جانب نصره بر آرد  
با کلک چو حیزه و حکام شیراز و فیاض و سرودن  
دعای نسبت تخییر بصره مامور و سرور فرمودند  
که باغ امان در صحرای حیزه طیار شده از شرط

نور دانا

عبور و با نسیم هر مستقر و تخییر بصره پر در زند و از  
نژاد و کهنم جهانی الاخری نصره اندیز با ما  
وز ولید احوال و اقبال روانه نهند ان سخته و  
پادشاه و الایه هسند را نیز شامل نوازش خفا  
در خصت نصره از زلزله داشته سادی که  
هر یک صمطلاح ایران پنجاه ارتقا بوده باشد  
نفسه در صمطالات از جو هر خانه حضرت هر  
و با قصد یک بخیر فیل گوهر اندام برای هم چسبند  
مصحوب نیز از محسبش در هر شیشه زاده سعادت  
روان و هم از باب طریقه سنده در دست طریقه  
انتظام داشت چون در قاضی زند که قاضی نوازند







از تاب صد مات تو بهای قلعه شکر و خمب رمانی  
افکن چنان تو او را مستدعی مان شدند عفو خط  
قال از باب نوزش پذیری در لکنه رویش از سر  
پوش خلعت عفو بخشش حقه فوجی را هر از غار باب  
قلعه اریل که از قلعت معتبره اولات بود تقسیم فرمودند  
که آن نیز در کور و نضر کلوه تو قلعه کور  
خیم رمانی حال سوزن خطه نسیه در لکنه در کشودن خیم  
اعلام اشباح حمال اعرم تخت موصول و در  
آن زمان چون در حین که موبک جسدش در کور  
محرآق از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مسیبت  
مسوره و بنای مصالحه روانه است قبول شده منظور نظر فکر

ال بود که از کوک

آن بود که از کوک تبار نشود و در آنجا سواد فرمانده  
سکندر جبهه روم که بر طبق فتوای شیخ الاسلام  
عظم صدر شریک و بنظر خورشید از رسیدن شهر را  
و اسرار مال ایران عسرها مباح و مذنب است این صفت  
مذنب اسلام است اینی دولت عثمانی انقرمان  
مصوب عبداله هند بر بر صدف دست ده حسین پاشا  
جلبر اینر با همراز پاشا یان دعا کر عثمانی بمذمت او  
ختمید یعنی محرک غزم ثابت خسرو که گشته بود در  
دوم جیب لوائی نهضت سبب موصوفه فکفر چنانچه  
پست دهم ماه فروردین کوک طغر کوک در چهار روز  
سایه نزول انداخته قوج پاشای حاکم کوچ از غرض



قلعه بویا فوجی از سپاه روم مرکب تهور میدانی  
بمقابله پشیمانان موبک منصور بر آید سعی از پیش  
عرضه شمشیر کشته لقیه فرار دین ماس عاقبت تخریب شد  
شبه پرت و هشتم ماه نیم فرسخی شمس طلیعه بر شکست  
و جلالت و جوار عزت شریف حضرت یونس علی  
و علیه السلام مضرب سردقات اقامت گردید اول  
یکه و نفر علی موصول برای اقامت و فهم مدعی بر ما  
مع طلب فرمودند پشیمانان از فرستادن ایشان  
نموده قلعه داری پرداختند پس حکم ممالون صحرا  
قلعه صادر گشته فرمان پذیران از هر جانب قلعه سر  
پیو پذیرود خانه موصی بسته تو بهای اردماست

الانتهی

دو زخ لیب و جزایر چیاں کیواں کین جوادت حت فوج  
فوج آغا بخور کرده بسر انعام اسباب قلعه گیری  
و بردن سیه و حفر لقب شغال و ززیده بجز از آنکه  
دریای آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شعبان  
سحر لقب آتش زده کاری میگردند چندین شب  
بهین پنج نشنید تو بلفظ دستاره ز زخم  
اسمان آینه روز قیامت بر قلعه کین اشک گرد  
و بکلوه تو ب و خیمه ره دود از زلف و جانی کرد  
از بنیاد خانه نهایی ایشان بر آوردند بنیاد حیات  
قلعه کین از خدمات تو ب و خیمه ره زرزور  
و اسس شان در شوکت و شان نشان مظهر انوار



شائک هو الابریشد تا اینکه ما شان  
چون دیدند که عنزم قوی بنیاد خسروی از زیرین  
بیل مطب بار نخواهد گشت جمع از علمای اعلام و  
افندیان گرام و روسای اجاق را با اسباب  
نژاد کوه پیکر و گشای لایق بدر بار سپهر روان  
ستود گشتند که جمیع ابد با قیصر رودانه و لامر مهود  
بجو که در حاره قرست پس الدوتس صورت نم  
دهند از آنکه اطفاء شرر و لکین شده ضرر منظر  
پمود قبول این سؤل فیه بوده شان اسراء کور کت  
و شرف اندوز شریف عفو و طمینان ساختن شان  
نیز قضا و قضا صبر با چند نفر از روسا رودانه

نوده مرد

نموده بعرض حال پرداختند مقارن آن مجاز که  
که از جانب احمد پاشا بدر با عثمان زرقه بود خسرو  
که پلکته اسلام پناه روم اورا بحضور خود طلبیده  
فرمودند که در عالم دوستی این تو قرا انداشتی  
نادی از خرد و سوز تا در فرماند هرگاه مدعیان  
انجام مدعات در رس الحکومت خود گفتند  
سعود و یب بکصول خولهد شد سولای تخمین برب  
صدوت فتنه عام و موجب خستدل و لرت لرفضا  
مجرد در لفظ محاس در گذرند و در باب امر مصاحبه  
پاشا محشار و ما ذول است که پس الدوتس سزم ده  
لندا در دوم شهر رمضان عطف عنان شهب



بیب کر کوک فرمودند چون یارت اماکن بقصد  
مکنون ضمیر قهرس بود بعد از ورود بقرا تبه در جوی  
خانقرا تبه واره را که شسته با فوضی عازم عبات  
گردیدند و در منزل شهرهای سیمان یک که خدای تعالی  
و محمد آسمتسیرین دیگر از جناب احمد پاشا بکشید  
واردارکب همایون با عطفی که خمر مرصع و خلع  
و انعامات افزه رهین حاصل گشتند و محمد آقا را  
انصرف مویک همایون قبول امر مصالحه از جناب  
مجدد اروان در باقیصر کردید علیحضرت شش  
از زیارت مراد نموده کاظمین علیه السلام سعادت  
بکشید احمد پاشا در کمال زینت در کمال

داده بود

داده بود از آب عبور و نزار ابو حنیفه رفته عصر  
لقاب غرور و در دیگر از راه حله عازم  
گشتند چون تمامی افسان و ایران  
دو سربلای توران در رکاب قهرس حاضر بودند  
همب آنحضرت مصروف با تمام دین اسلام  
نزاع ازین نه امت حضرت سید الانام بود علی  
شهادت شریفین حله و تولد بعد از این خبر  
مقدسه علویه و عتبه هتمه و غزویه مجلس مذاکره  
انقاد و دادند طرفین با یکدیگر گفتگو نموده  
سندفج و جل مغیرت را منقطع سازند  
فریقین در اندرگاه عرش شهبان جمع گشته



بسیار و مقادیر بسیار که شرب غریب محمدی  
از لای شکوک و شبهات تصفیه دادند و مقصود  
چرا نموده را قلم حروف مرقوم و محسوس <sup>مضمون</sup> <sup>مضمون</sup>  
محموم کشته نشا از آن در خزانه مقصد غرض <sup>مضمون</sup>  
از عدال محمد محروسه سوادی از آن انفا <sup>مضمون</sup>  
شرح و تفسیر مزو این است که غرض از تحریر <sup>مضمون</sup>  
تسطیر این تفسیر است که چون بعد از رحلت حضرت  
خاتم النبیین بر یک از صحابه رسیدین در ترویج <sup>مضمون</sup>  
بذل نفوس و اموال مساعی مشکوره و جهادیت <sup>مضمون</sup>  
کرده سیرایه پوش آیه و السالقول الادلون  
المهاجرین و الاضرار کریدند و بجز

سیدالابرار جمیع صحابه که رینای خلافت بر خلیفه  
و بعد از آن نص خلیفه اول بر خلیفه ثانیه و بعد از آن شوری  
و اتفاق بر ذوالنورین و بعد از او باسد <sup>مضمون</sup>  
و الحنه رها لب علی ابن سبط لب عدله <sup>مضمون</sup>  
گرفت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود  
بناحی سابع التیام و ایلاف و معزازات <sup>مضمون</sup>  
رسم مصداقت مخطوطه حوزة ملت محمدیه از طرق <sup>مضمون</sup>  
مخفوظ سیداشته اند و بعد از نقضای این مدت که <sup>مضمون</sup>  
به بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت <sup>مضمون</sup>  
نیز بهین ملت و عقده باقی بود تا اینکه در سال <sup>مضمون</sup>  
شش هجری در فغان کشورستان شاه سید صفور <sup>مضمون</sup>



در معراج سلطنت عروج کرد بتعلیم عمداً لغت  
و کلمات تزیین لغت حقیقت خلفای ایشان و اله  
قلوب عوام از متابعت و مطابعت ایشان  
نموده بعلاوه آن سبب و فرض را شایع و در میان  
و مساجد از اینگونه اقوال اعلان و انواع فضاخ و  
فضایع کردند و سبب این معنی هر سنت و عادت  
آغاز معادلات و برک مصافحات که از نظر فتن  
باعث قتل و عارت فتنه و آشوب می باشد  
و اینفدته ایام دولت فاقان سفورث سبط  
متداول میبود تا اینکه رفته رفته ترکمانه داشت  
و دفاغنه قندار و درویشیه و روسیه از طرف خرد

بین الملل

بنیان ممالک ایران و اس سلطنت کرده مملکت  
دیران قطع و استیصال ایرانیان را از خود لایم داشته  
چون شست تا کنون مملکت ایران را بر سرش  
آن از پرده مکتوب حث شهود و در درجی هر کلمه  
ذات سهال نیز وجود سعادت شتال عقلمنت  
قرقررت کیوان جهات برین صلدت مملکت  
در مع الخواص فتنه و در مان رفیع فتنه  
برق فوس تو ترش کن جهل بتایدت بهمانه  
بخش بود که ممالک هند و توران ظهر حضرت  
ناور را از خلد اله مکه و سلطه نه بخو که در هند  
تقصیر حال خسته ماکش مذکور و سطور است از مطلع بود



آغا طلوع و بنیاد طوع کرده ظلمت زداری است  
ایران گشته همگانه تقاضای انقلاب و برطرف  
غیر در آینه بود بزور بازوی تاسد الله وقت پرخه  
شش هفت سزاع و کبریاں شوکت ارباب و  
وزراع نمودند تا اینکه در سال سزاد و صد و هشتاد  
در شورای کبری صحیحی معانی و عموم و خصوص در شورای  
حضار مجلس مشورت اتفاق دادند که آنجا عزم کردند  
که خواستند سلطنت ختم نمایند و بکار خود بگذارند  
انامه ایران دست بدست بدارند و الحاح زده عرض کردند  
که خداوند عالم پادشاه سیران حضرت آنحضرت را  
بر پایش هرگز است فرموده ما را اختیار در بر حکم است

و این سلطنت

و این سلطنت حق انتخاب است بنحویکه در روز قیامت  
احوال ما کرده عرض و نفوس مسلمانان از خشنودن  
قوی ناله دادند باز در مقام محاربت باشند و ما را  
دیگری نگذارند علیحضرت شش هفت فرمودند که هرگاه ما  
ایران سلطنت ما را غلبه آسایش خود را طلب باشند  
در صورتی که ما ایشان شش هفت قبول و مقبول و حصول خواهد  
که ب و رفض اگر من لفظ رده سلف کریم در آید  
عظام نواب همسایوں است تا رک بنهج امام حق طبق  
جفر صادق علیه السلام ما که و ملک باشندشان نیز از  
حقانیت بدون شبهه و رب متفق الازالین حکم هرگز  
بسمع از دعای صفاد و وثیقه برای تو کید غمناک شسته



بخرانه عماره سپردند علیحضرت شش هزار درازای  
ایچی رولنه دولت علیه عثمانیه کرده از حضرت سکنند  
حسنت با سلطان طالس و امان ناسریات این کتبه  
يَا أَيُّهَا الْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ سَلْطَانُ الْبَرِّينَ وَقَالَ  
خادم اگر این شریفین شاه اسکندریه بقرین داور دارا  
درایت کبخس و غلام کرد و او شکوه انجم حتم باشد  
ابد البقاء طالب پنج مطلب شد من مطلب اول  
هر ایران چون از عقاید بقره و رض نکول و بد  
جعفری که از مذاهب حق است قبول نمودند قضاة  
علم و فندیان کرلم روم از عااا کرده از اجاسر  
شمارد مطلب دوم اینکه چون در کعبه معظمه از کائنات

مسجد الحرام با نتمه مذاهب اربعه تعلق دارد و انتمه بد  
جعفری نیست در رکعت شفعی با ایشان شریک بوده  
علیه السلام با امام خود با این جعفری زکر کرده  
اینکه هر سه از طرف ایران ابرجی تفسیر شده  
ابر حاج مصره شوم در کمال عزت و احترام صحیح از ازا  
بکعبه مقصود در نیند در دولت علیه عثمانیه ابر حاج ارا  
عالم ابر حاج مصره شوم شد مطلب دوم اینکه هر  
دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق الفان و اولاد بود  
سبع و شش در ایشان و انا شد مطلب سوم اینکه کسی که  
در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتیں ابر و فی مقصد  
سیداده باشند که باین وسیله رفع اختلاف صورت مغز



از سانه است سید ایزد صل الله علیه و آله و سلم که شسته بود  
بمقتضای اینها المومنون اخوة رسم بوفت  
فیمایانای ایران در روم سلوک باشد اینی دولت  
ابد مدت عثمانی چند مطلب که عیارت انیسرا  
و طلاق اسرای جنس و بودن کسل در مقصد و استیون  
باشد قبول حقیقت مذنب جعفر را تصدیق کرده باشد  
مواد را بجا دیر کلیه موقوف ساخته بودند این  
دیشال در خصوص این مطلب از طرفین آمد و شد کرده است  
اقامه غدار و از اینجانب بر زده است در این  
حجج قطع القوادله را می شود چون در عرض نوشت  
این مقدمات با بد و شد صورت اینام می آید

ختمه قال

ختمه قال که شکر نهد موافق هزار و صد و سی و  
شش بجز بر بوده باشد گو که با آواز و زرقا  
بعزم اسکه خاک روم خال از مواری نفس است  
باب گفتگو آتش فتنه را منظر و مایه ف دوزخ را  
از سانه هر سلام منقح گرداند و از ترمی حاکم ایران  
و بلخ و سن را شیخ الاسلام و قضات کریم علی  
اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امور بموک منصور  
احضار و بر رسم همایه وارد انسرزهای گردیدند که  
معهوده را با مقدمه ملک سور و طای فرماید در این  
صحنه شرف علقه بوسی تقبیل تراب خسته  
غریبه فی زو شرف گردیدند بعضی از علی بن شرف



و کربلای سعادت و تواب پس در ادرا در حوزة  
کفکو حضرت حجة محمد و الامام سیدان بنفاد کتب  
که چون در مذنب اسلام سیکو قضاور در قضاوریت  
الاشیخ سب و رفض که از بد دولت صفور  
سیال است وقوع یافته عملی کرام که دعای کرام  
اسلامند با یکدیگر مجلس حمد و نذاکره ارسته  
سنت ملت بنویسند که از هجوم ختلاف امم سخته  
کل و لای شکوک و شبهات کشته است صفاد زلات  
حق در نشاء و ما و معین صفوت و سد ادناره و  
طفا دهند لحد اما مورین نهج متقرر در درگاه  
استباه حضرت یسوب این و امام ایتقین علی

علیه السلام

علیه السلام لطیف مقام و لات و انوار عطا مدردا  
باجری نهجی است که در مشهد شریف بشهادت  
کفارش میاید عقیده اسلامیة داعیان و  
نادیه علمای محالک ایران اینکه بوزار حله حضرت  
سید المرسلین خلافت با جمیع است بر خلیفه  
بوزار انص خلیفه اول و الشاق بر خلیفه ثانی و ولده  
و الشاق بر ذوالنورین و بعد با سید المرسلین  
و مطلوب کل طایفه این سبط علی السلام  
قرار گرفت بمودی آنه و لاف هدایه



دفتر ای آیه شریفه

و حدیث شریف

خلفای اربعه بر حق و در بطن رسالت فیما بین  
 ایشان بوده همه با یکدیگر رسم سوگند بر روی  
 سلوک پیدا شده اند و بعد می فیما بین ایشان  
 معنی بود که بعد از رحلت خلیفه اول و شاه از جانب  
 سوال حال ایشان کردند فرمودند که اما ما را  
 عیال کانا عیال الحق و خلیفه اول نیز در میان  
 سیکه  
 مکرگشته  
 و نظریه ای که حال صحابه  
 خلیفه ثانیه در حق  
 می

ایمان در آن

ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار است و در حدیث  
 شش بجز که شاه اسیر صفور خراج نموده آنچه در  
 نسبت بخلفای ثلاثه نموده نمی باشد با عیال ظهور فساد  
 نشاء نهیب اموال عباد کرده مورث منصف است  
 فیما بین اهل اسلام شد تا اینکه مقتضای

شاه

عالم پناه سپیدار لای تحت سلطنت گشته بود که در  
 فوق قلم شده در شورای کبیرای صحرای منال اری  
 استگ ف فرمودند ما نیز عرض عقاید اسلامیه  
 بودیم حال نیز که در روضه مقدسه علویه از دعای استغفار  
 نمودند عقاید اسلامیه در عیال بیخ مسطور است



و بر اثر اسحق بن عیسی که جناب قدومه اعلیاء الاصلین علیهم السلام  
و افتدیان عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق است  
جفری نموده اند مقدمه طریقه آنحضرت و باین عقیده است  
و ثابت قرم عیشیم و آنچه نعمت تحریر یافته از  
خلوص فواد و صمیم قلب و لشکر انبیا مصفا است  
عشق و قلب است هر گاه خلاف این عقیده از نظر  
از دین بگماند و مورد غضب خدای یگانه و سخط شده  
زمانه باشیم عقیده اول داعیان دولت عیسی علیها  
سجده شرف و کربلای معلی و حله و توابع فراد که  
امام جعفر علیه السلام در تیره رسول اکرم و ممدوح کرم و  
زود انچه ملل قبول و مسلم است و از قرار که علی برادر ایا

عرض و تحریر کرده نزد داعیان تحقیق یافته عقیده است  
اهل ایران صحیح و فرقه مزبور که بحقیقت خلفا کلمه و از  
دست سید الانام میباشند هر کس که بفرقه ظاهر است  
دین دولت گذار کسوت دین عاری و جزاد رسد و کار  
دین از دبری بوده در درون ممالک او با سلطان خضر  
سرای عقبا یا حصار شد لید بشرد و لغو حوله بود عقیده  
اول لدعاه علیی قبه الاسلام بنار او باینکه عقیده  
اسلامیه اما ایران بنحیث است که علیی فوق بیان  
در این فرقه و ضمیر اسلام و است حضرت خیر الامم  
میباشند هر کس که با نخبه عت اظهار عبادت نه  
خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت جبرئیل



در دنیا بازخواست آن پادشاه آفاق و درستی با  
شش شاه علی الاطلاق خلیفه بود و اختلاف که پیش  
عقاید مزبور در فروع است بائمه مذاهب اربعه  
سازد و سفار اسلام نیت و صحی ب اعتقاد  
از اهل اسلام قتل و نهب و هر فریقین که سید  
و است محمدیه و برادر دینیه اندر یکدیگر حرام است

چون قبل ازین حکم هایون تکیه  
عش سی بارک ناقه شده بود فرمان بدین  
دما مورین امر فتره را در کمال زیب و درود  
قبه سی یون حضرت شاه ولایت پناه را که

پایه اول

بر سپهر مقربین میزد از طلا کارر رشک دایره زر اندود  
مهر لور و شمشیر طشق و صرح خضر خستند و همه  
ده الف که مع دل سحر از تو مال بوده باشد خراج  
تیب کنند فلک است ب حساب در لید که  
از باشد آن صورت مناسب را گرفته حیات را  
محول ب حضرت شاه ولایت پناه نمودند و از سر کار  
اسیه سیرت کوهرش و سیم و لدرت هزاره کال می  
نصر الید بر او لانا مقع سرزانه صد هزار رومیه تحویل داد  
که صرف مرمت کاشگری دیوار صحن مقبرین  
و از سر کار لو اب حمد علی و فوجی از خرم سر ارف  
رضیه سلطان سیم نیت حقان مغفورش بسط نخیر



پست هزار ناری برای تمییز مسجد جامع شکر  
 تحویل کارکنان کردند و بعد از پنجاه روز امانت نصرت  
 از سمت سبب بمان بود از انقطاع یافت بزم  
 و اناب استحقاق اماکن شریفه ثلاثه ائمه اربعه علیهم السلام  
 و ائمه و ابوجنیفه یک لطف بصیغه مذکور و جوار از خزانه  
 احسان عطا و رحمت فرمودند احمد ماث مکرر  
 کوه سکر کرد و خرام و شکستهای لایق بدر با سهراب  
 فرستاده فرستادگان او همه جا حاضر و حاضر و اولاد  
 بقدریم رسانیدند و از طرف قرین اشرف شمشیر  
 آنچه حق جهان و بنده پروری و لازمه غیبت است  
 بود در باب او در فرستادگان او بطور رسید چون در

۴۰

عربستان بصره را در کمال شدت محصور و قتل  
 تصرف کرده بودند مقرر شد که چون امر مصیبه  
 جاری شد سرداران دست از محصره برداشته  
 اردو شوند و دسترس شد که قلعه کرکوک و اربل  
 و بایات که بضر بشمیر ابدار تصرف  
 خلا نموده تصرف کنان احمد پاش بدین  
 هایون از خطه فرزند حرکت و از خبر  
 بسته شده بود و شور و شهره باز از ضرب خیم  
 خستند

در ضمن که موبک هایون از



در بند بانب دوم توجه میکرد محمد عثمان قزو  
بایالت در بند تعیین و فوجیر امتعت او مانو  
و در حین درو در بنگان حیدر پناه رسر کرده چرخ  
بایالت شیردان خطاب خان سرافراز خند  
در پست دوم ماه شعبان در وقتی که حجت  
مضرب قبا غر و جابه بود خیر انقلاب شیردان  
بنمقال انکه بعد از سنج قضیه ظنیر لهر ل  
ابراهیمان که محمد علی پیک دلش با سم ادبوسوم و  
بایالت آذربایجان فیر کردید م نام مجهول ل  
و مجهول لنب لبر م حب سردار بر سر کشیده در  
آذربایجان بادعی شازاد که پ خاقان سفورته

سلطان حسن

سلطان حسن نموده بر ابراهیمان دماغ او قطع و در  
پیدا ماع کرده مرخص حخت و او بانب دختان  
پسر و ماں در میان لکرنه لبر لبر محمد لبر  
که در ایام توقف موکب منصور در داغت و سر ارا  
باز زده در ولایت آذربایجان بگو که جمعی متورای  
بود در این وقت که لولای فلک کفر را متوجه روم  
سام منی بریده که هستوز ناد تحت در دماغ دا  
از راه کوتاه منی و خط دماغ شخیصت که جمعیت  
منفرد حنه در مقام حکیم اما لاطیر سران و در  
در لده از آنها که عولم کالالفت م را ار کنه انور  
و غیر خیر از شر و نفع از ضرر نمیشد با خواهی از نفع از



هنگامه طلبان اندیاز فریفته گشته لوشماست با ایستاد  
از جانب ایشان آمدند میگردانانکه آنرا  
مهر عینان سردار در بند بعرض قهری برین چون قلعه  
در بند سرحدت دهرت در خان از خوف ابرام  
ما گور گشته بنا بر اینکه حالت اهل دغستان با قلع  
جوار بمردم شردان نیز سرایت کرده بود در میان  
دشبران حیدر خان اگر قومه محمود بود از حذر در  
در اموال او را غارت کرده محمد دله سرفای را با  
آوردند قلعه اقسور که مقر حکومت بود تصرف ایشان  
لاری حنا لغت افروختند و انا لاطهر سران ایشان  
طوی و کر با مقدر قلعه اطاعت شدند بجز بجز

دانش

دانشان تشنای شرفی که گیسو درین آید  
دلادرسینه داشتند که دیده از روی رود کار را  
یکدیگر دند و بختین جماعت معانی و خمره که ماکو  
بجای قلع قلع بر سر اجمال در بند نمودند  
که ایشان با مور بودند گشته قلعه قهر بر تصرف  
داده بخورد مطلق گشته مهر عینان نهر از نو هم  
رود دشوار در بند را با ملازمان معانی بنظر  
سرفت از حاکم حرم در شهر از حقوق است  
بودند که کرده روانه نمان ساخت خود با کما  
در روح در بند پرده حقیقت بر بعضی عاقلان  
رسید اگر چه عیال و خان یا پادشاه در آنجا که



ایردان سپردنیدن بخرماتیرم دشت رالی کهن  
شهرستان سردان پندار ما حجابی کنگر کعبه  
که در کمر وقت و شهرت حسرتی بقیه قریب از  
ایجاب بعضی قهرس سپید کمانش پیکار از دراز  
تدیر راه و کمان سفنات ماکور و فوجی از زین  
نیز بیدانت عیاشور خانی قهر فرموده هر ماه اول  
که در سیدق بهمان توخت دست غرضه از دست در بر  
در نزل سدان در شهر سوک ماه اول از کورک عبور و رسم  
بفراد بود شرف قبل ط قهرس فاکر شسته شصت  
حجر شاه و جهر از خوانین و مانعه نیز از نواز غزبان  
موتک شازاده فسر کرده رودان شمر و ان خستند

خوارزو

بعد از ورود تیه سیر خرب احکم می یون جسم بر سر کرد  
شصت خال رودان سخت که عیاشور خالی ملی شود و خود بر  
متموه مقصد کردید بعد از ورود شصت خال روز چهارشنبه  
ذی قعد به ام و اشهر از کنگر تیه سردان با توخت  
و فوجی عظیم از سفدان کنگر و سردان از روز که هر ماهی  
باع شاه است شب کنگر هم کار از کنگر شصت  
و عیاشور خالی نیز سر راه ریش کرده چند در پیوت  
باید کنگر سر پنجه قبل شش ماهی از همه تهور  
عانتاب توین جلد دیش شده از از نواز غزبان  
با علم و فتنه ره خانیان بر سر کنگر محدود سرف بر خند  
و باقیه کسب فرار نموده هم با معرود بر سر کنگر



که نخت پس دیران بصره قلعه ای بود در جهت دراز  
روزی قلعه تصرف همگش از کوهیه به هم نطفه  
دشمنان و سیکه کردند و همه احوال هم در میان دین  
مذکور خواهد شد در میان طغیان قتل شرار  
فارس و مال کار او چون در میان توقف بود که  
در حواله بدین کلبه خان کوه احمد لورفت را بر داری  
دقرا ز آبگه و ابایات فارسین در دانه خشد چون  
مدت در نیت بر برده کار است محمد کرده بودند این  
وقتی هر آخر با هم در سر ایچ کر بر در کشته در در کای  
بسر دار رئیس یکی پا بر در دانه و کلبه خان و قهر خان را  
سپهت در طغیان فخر لور در در محو حینان بهمان چو لور

توشه های او

توشه های فارس با خود متفق ساخته خالات طه  
پیشینا و خاطر سخت و همراز نه کردگان با خود  
بر سر کلبه خان نخت است و در دست در صد در کفان  
در لور مذکور حینان اینهمی واقف و مخالف کشته  
نشته خود در این صحنه وقت زین و از این شرار  
تقینان سید عازم شیراز است محو حینان خور  
کشید حقیقت حال هر دو خرد سپهت شال خشت تقینان  
دختر شیراز شده است عیال بر او فرخت  
همایون هم میباید است محو حینان و شته تقینان  
چند بر قلعه داری بر نخت و سیکه کعبه شیراز  
مورد نهب غارت و لیا که در سمرقند که لور قطع



الت رجولیت کرده از چشم گوگرد کرده بدرگاه سمع آوردند  
ولد ولد در ادراش که در صفین مسودند تقدر زین میگویند  
بر دفعی فرمان عمر کرده در وقت تمشک حضور زینند  
در میان شورش استر اباد نهضت مکرر نصرت  
بسیار آفرینان ریایات نصرت است  
در پارتو هم دی حجه الحکم از شهرهای بنام آذربایجان  
حرکت بود از دور و بحال امیدت که مانع مانع غرض  
رسید که همبر از رجال و جهل و اعیان قاجاریست  
سلوک مجر حین صفین حکم انساب با طایفه نبوت متفقند  
شده دلبر مجر حین صفین که از جانب پرنس بود فرارند  
بهبود صفین پوشش سردار است فرقه حکم سمع در باب است

بعضی از صفین

بعضی هم بسود صفین غرض در یافته مجر حین صفین  
از اردوی مسایون ماس امر ماکور کرد ما مجر حین صفین  
دستعداد بر سر استر اباد رفته بر هر احوالات تیرا و  
بر آنکه فیما بین بعضی از قاجار و مجر حین صفین غرض  
تحقق داشت لوازم قهر و کف دماغ و نهیب و عتاب  
از مجر حین صفین نسبت کناره کار و کینه انگیزه  
نیز با میال دست اندازاد کردید چون بوی شمشیر نظر  
سفر روم دسترداد دلا یا تا به بغداد است سلسله حکما  
دختر غمزد بودم میبود و وقوع این امر است شرارت از  
انای ایران باعث فتح غنیمت شمشیر و انبیا  
مصالحه فیما بین دولتیس و سعادت نصرت



از آنکه گویید بجز از رود و کوب های بون بکمانت های این  
 و لبر این است آن که نسبت برادر زادگان حضرت است  
 پس لایحه در دست آن درستان فیما بین و خوبی این  
 با در مکر و دست فرمودند در حد و در کشت های وقت  
 و از حد کردند تا انتها مرد لایت همه جا فلاح منصور <sup>شود</sup>  
 و سلیک بوده با پاشی غیر از کلام قرب <sup>شود</sup>  
 و بخوبی با بقا که کور شد نصرتی که در سال شش شوق  
 خوارزم بود بعد از رود و عمر در دوشی خوارزم در سر کرد  
 از آن وقت که ارتق این ق نزو شد از ده <sup>شود</sup>  
 دادن ملازم و کوچینیدن طایفه نموت شد نصرتی  
 ابوالمجد و لبر این سر را بوجوب هر قریب و بیکر توفیق

ارتق این ق

ارتق این ق را ایا مقصود است یا رکار کرده و در آن  
 نموده با دوت فرمودند بعد از چند بر بعضی از شهر خوارزم  
 یا میرت مشق و ارتق این ق را مقصد است از آنست که  
 اهرس رسیدن حال آنکه نسبت برادر زادگان حضرت است  
 پس لایحه خوارزم منصرف <sup>شود</sup> و در آنست که تدارک  
 دید در سال دیگر لغز تمبیه نموت عزم خوارزم شود و در آنست  
 لولای توجیه بی قطع و شکرا فراموش در ذکر و قلع <sup>شود</sup>  
 ۵۶۱ سلطان طرم چرم روز جمعه پنجم ماه صفر بود از تقصیر  
 شش ساعت شش دقیقه از منزل آمدت حوت <sup>شود</sup>  
 کوبه جلال کرده خدیو کوشکی بیار در سردشت در اینست  
 بر افروختن خاقان جهان لراری ریح از رعبه برادر <sup>شود</sup>



حدود و سرزمین آن را از طرف روم ببرد که در حد  
 بر شکر قاص می رسد هر کس که با او از در تباط در لیه سردار بود  
 بموجب فرمان عمر نموده بر شکر مبرور در جواب نوشته بود  
 که از تقدیمات صبح پیشتر خبر نیت و فرزندت عثمان با هم  
 صغیر تر از برده در ایران نمک زنی بعد از آنکه جواب شکر  
 معروض شد خدمت گردید اعلام شد که آمدن او بر حقیقت  
 میگرد و همان پزیر شدند غنیمت آیات همایون بشوق  
 ملاقات او صغیر تر از محمد دارد بخند و در خوارگی پدید آمدن  
 آیات تنصیب باین قاص از چشمه در عرض راه خبر گرفتاری  
 من که از حصار به شیردان فرار نموده بود رسید گوشت  
 آنکه بجهت که در طرفت است قبل مذکور شد مبرور و قیام

در حد

که شکست یافته نهنم کردید اراده داشت که نزد کوهها  
 که جی بحال که جستان بود و ظهورش فاضل مطلع شد در دوره  
 کلک بر راه بر او گرفته در پست چهارم و بقعه دورا  
 با چند تن زن و دسگیر و مقید کرده بقعه فاضل و قیام  
 اینها ببلوغ اقسوس رسید مقرر شد که یک چشم را  
 کور کرده در ابا چند تن از کفار را و میبندند در چاه  
 بر شکر قاص و خسته فرسود که چون صغیر تر از در زد  
 میشد برادران محکم میگردد دیدن نماند و بعد از ورود  
 نصرت آیات بحدود کور که جستان مقدمه شکست  
 معروض شد سینه اقسوس شد و حقیقت آن بر همه  
 مبرور از نیت اولی در است عثمان با نمک معروضی



شهبور صفتی سرزای یافت سر گرفت از جمله تدبیر که در کمال  
بکار بردند آنکه خزانه و هدایا بجهت احمد خاں اوسمی و محمد ولد  
سرفای و حکام آردار و حکمتی که خدایاں طبرستان  
در بندار سال نامه متعلقه بنسبید نوشته شد در این وقت  
دلدار صفتی سرزای نمودند یوسف پاشا دلا اخته از دولت عثمان  
مأمور بایصال خزانه دلا بلاغ و رایس کشته نمودند و در سجده  
کو در طهور شغال که در آن دلا کاخت بود باقی  
عینان قلیجه مکتوبه نقیص در آن نوحی در مرصد کین بود  
یوسف پاشا از راه چمتی طشت بکوه داده در میان حضرت  
سفتاق کرده حضرت را قست افکنند و عطا یاد بدار یاد  
با هم از سر راه رودند دغستان نموده خوانین نیزه بدار راه و

بیار

سپاهی و خرم بود پیش از وقت فوجیرا در سر راه  
داشته مأمورین لطف یغفر را فرصت عبور نموده مقرر  
از تیغ گذرند و فوجیرا که فرقه ها رسخته تمامی پادشاه  
و فرهای ابدست آوردند یوسف پاشا از استماع سخن فرقه  
دشت در پهن دشت گردید فرار و از غایت خوف  
در عرض راه چون نقش قدم از پا در آمد و فغان یافت  
بعد از آنکه چگونگی این مرتبه بعرض قندس رسید ظهورش غدا  
در از راه این نیکو خد متهم بود ایگر کار تیمر دار که میرزا  
یوسفی کاخت سرافراز شدند چون بعد از جهات پادشاهی  
امر می یابند بحضور ناصر الله میرزا صادر شده بودند  
نیز بیک دلا پیوسته پس آیات جهات از حد و تجاوز



عازم مقصد شد از سیاق کوه کجی در کوه شمشاد و در  
آریه چاه در موضع موسوم بنفرتی در غنچه و در کوه شمشاد  
نوردهسم جمله الاغز سوکب همیون بیکانب قاصد نصرت  
و در خارج قلعه قاصد با یچه ریامات نصرت ایات باج  
سمت برافزاشد سرعک و خد نصرت ایات میان بازدم  
پشت به دور قلعه رودی که چند آرد در بند بر رود در کوه شمشاد  
عثمانیه قسیر و سکیه کشته بقیه فرار در شمشاد در ارشدینه  
و غردق و حریم محترم نیز به همیون دره در دهم حریم دارد  
دره رسعک که دید پس در طرف قاصد قلیات و کوه با کوه  
بریتب یافته جمعی از غزایان را با تو بنامه به طرف نصرت  
چون احمد کفر بکنه تا به عریب امر و فرمان پادشاه بودم

از آن

از کوه به بیعت است سرعک بقاصد بود لکره کارا  
بدینمقال دیر شب بیات جمعی از قلعه بر لکره کارا کرد  
جمعی از غلامیه داران سر نصرت از فرار ایشان خبر  
بتعاقب ما سر کشته جمعی از ایشان از موضع هلاک خستند  
ایام محصره است داد و اختلال احوال سر کشته لکره  
بسیاری از لشکر رومیه اغاز فرار کردند سرعک از راه ضطره  
عبدالرحمن پادشاه نامی با احمد رفتند که در راه کوه نصرت  
قیصر بر تخت موسوم دار نصرت روم بود و حد نصرت  
سر کردگان و جاق با شکیسهای لایق بر بار کیوان برادر  
ستفید شد که مقصد خط فرار در بار عثمانی نصرت  
بعد از آمدن شد مکرر که این مسؤل در حضرت شد نصرت



سرعسكر احمد فندی کربلی را با چند نفر از رؤسا روانه  
 در بار عثمان نمود چون موسم زمستان نزدیک شد  
 سرمای قارص معلوم و توقف متعذر بود و غله داد و ده  
 در جانب ختعه و خجنگه دفر داشت لهذا او کس بی  
 در دویم رمضان ارقاص بکاتب اریه چنانچه نصبت نمود  
 و از آنجا توجه ختعه و ارج کلک گشته آنجا رسید  
 ختند تا تمامی چهار غلته اولایت بمصر فرستادند  
 چون نظر نظر آن بود که در برود قشلاق و قشودند  
 کس سعی تقییس گشته که در جوالا برود در یک سکه ار  
 آب و علف امتیاز داشت چند هزار دست خانه و سراسر  
 مرغوب از آن و چوب ترتیب دهند و خود از راه آه  
 قفله

دوازدهم

و قراق عازم کنجه و برود و در ابتدای دلیقه در  
 مقامی که برای قشلاق حتما رسیده بود کردند و روز  
 چند روز در دو آب آرامی گرفت چون شته لکره  
 نصب این صمیم بود با وصف آنکه زمستان شد  
 داشت در پست و دویم دلیقه با فوجی از غاریا  
 سببی بکاتب و غسان توجه فرموده از خبر جوالا  
 و همه جاد و منزل یکا کرده ایغا رنموده در ششم دیکه از  
 که نشسته غازیان چهار دسته کرده از چهار جانب  
 انداخته تمامی الف یفه را که با طینسان خاطر در آن  
 بودند و حرکت داد در آن فصیح که آب در شگمهای  
 سخمی بست و عیس شدت زمستان بود میان کیفیت



تصور نمیکردند تاخت و عذرت کرده در این غنای  
فزون از خراب و شمار بدست آوردند لکن از آنکه همه  
ردشغول کسب تاخت تا از طرف بودند تمامی  
و سر کردگان اغستان از درگاه سپهر بنیان پیرای  
پوش خضاع عفو و حسان کشید آری بخت هم عیب  
نشده خود را سپهر با آرام ن زنده از فرغ  
دقیق شوال برداشت تا پای در طریق طلب ننهند  
مجبوبه ملکه عیب در اغوش مراد توان کشید لکن  
عید اضحی حرکت ز نام بکباب در بند کرده امور بانها  
انظام دلداده از راه طبرستان عازم بروج و در حرم  
محمم دلداده دولت شدند پست و زدیگر بمن

لهیز

مضرب سر اوقات غرورشان شده چون علف  
سمت شمالا کرد کمال فور بود در پست و بخت  
باینه و اغرورق حرکت از کر عمو فرموده دلداده  
ارش کشید در ذکر وقایع از دین سل مطابق  
سال هزار و صد و پنجاه هشت هجری  
چون از دربار سلطن قضا رسید هفتاد ماه جزو  
شاه عزم ایران زمین چس کرده اطف رحمت  
سر عسکر رومی زاد برف اعلان اعین رویان تن  
مینمود دلداده در فلک سیر یعنی هر غیر بر شهب کرد  
بر آید بمده عسکر سر ما کم مر حله پیمان در در دولت  
صفیر با فلاح و می هر نقطه اعدال پسر من و کشته خورشید



قوای نامیه بعد از کرد و فرخنده ساز اسس شوکت بر دود <sup>عسکری</sup>  
که لولای جلادش در خفاں سیف تویش رسول بود <sup>نور</sup>  
عزیز فانی شد بر جای خویش سر در پیمه رویش <sup>نور</sup>  
خسر دل با سگوه سلطانی نظم و ترتیب قامت بران <sup>نور</sup>  
سر دران بخسلاغ زرتار زینت فزین یافته قرینه <sup>نور</sup>  
سیلاقت شام خیم سپهر چشم کردید در خیز <sup>نور</sup>  
از حد و دشتک دال با حی عطف خفاں کرده از زود که سمینت <sup>نور</sup>  
چین از راه میس کوه عازم که کیم سیلاق ایردانش <sup>نور</sup>  
در عرض راه عارضه شدید عارض ذات همی کشته <sup>نور</sup>  
چند نزل راه راه تخت روان طرفه نمودند با زنی <sup>نور</sup>  
ع الاطلاق از دار اشغالی و از دار مرضت <sup>نور</sup>

بغداد

شغالی جلال کر است کشته خنجر اهرس بقوت <sup>نور</sup>  
قرین در دوزخ دهم جهنم الا خبر جولا که کجه مقام خیم <sup>نور</sup>  
غزوتیکس کردید در میان مکاریه مکن محمد پاشا <sup>نور</sup>  
روم و مال کار سر عسکر چون تو از جنبه رسید که <sup>نور</sup>  
از دولت عثمانی مکن محمد پاشای وزیر اعظم <sup>نور</sup>  
منسوب به باغ سید پاشای دیدن دوده و پانزده نفر <sup>نور</sup>  
در کردگان دیگر جمعیت از دهام پیکر در نیت از زنده <sup>نور</sup>  
دقارص و عبداله پاشا رحیم پاشا احمد و لدر <sup>نور</sup>  
پیکر کچ اردلان که از این دولت و لاروی بر <sup>نور</sup>  
پیوسته بود و جسمی از پاشایان در قلع رود <sup>نور</sup>  
بکر و مرصه بقاعه و متفاته لعین شده هر یک <sup>نور</sup>



ماهور بن ابی ایلان می آیند لکن نصرانی میسر زار که از عرق  
بدر بار سپهر رواق طلبیده بود ندیده پشه رومیه هزار گشت  
دیوار کبری آمدند تقی و افواج منصوره که در سمت کربلا  
درستان و کردستان شمشیر سلاش بودند بمسکرت هزاره  
ماهور خشد چون کنون ضمیر قهرس آن بود که شیزده  
ارجمند را مقتضای سرزاد و بلاهت بیانی این از اسبجی و بوزار  
قضیه و لهرش این نام نامی و بخطاب اخوت سرافراز بود  
متأخر می آیند لکن احکام همایون شمشیر سلاش  
ناقصه چند روز بساط نشاط و بزم انبساط در میان کوی  
در آسند و بوزار تمام کار طرز تمام خستیا رخسار ابی ایلان  
و تظلم جهام معلق را با بر سینه تقوی نصر در هر راه

و...

شایسته در پنجم ماه حجب روانه مقصد و بنه و آخر وقت ماهور  
توقف در سیلا قات حدود شیردان نموده خود نیز در زوز  
بفرم مقابله سرعکرا ایت افراز لولای عسرم کشد و مرکز  
ضمیر لوز آن بود که در نواحی قاص و ارزنة الروم بر پهن گشته  
جمیعت سرعکرا شوند مقارن آن خبر رسید که در مقبره شی  
سرعکرا زده و در اخواهی نخواهی این سمت می آورد لکن کوه  
همیون در پنجم ماه غزبور از لیرولان عبور و حملاد تبه دو فرسخی  
ایر و از آنکه مقام چند عید الله پاشا رکور لادغ بود  
دولت ساحه یک محمد پاشای سرعکرا نیز با صد و پنجاه هزار  
و چند هزار سپاه لشکر و استعداد تمام بوزار از لیرولان فرسخی  
همیون دانسته که راه محل نزول سخت و خیم راه مسافت



باستقامت مکان را در پیش نظرین پرداخت پس روز  
چهارشنبه ما نزد هم از طرفین تسویه صفوف و تودیه اف  
نایره بلاد آتش طعن و ضرب اسلحی حرج منع گرفت لول  
معدلات متواتره بقدر خرد ارق در پشت لشکر عثمان  
چنانکه جمعی کشته از آنجا عت بقدر رسید بر عکس کسب جنت  
بسیب ظلمت شب ایات ظفر ایات نیز مستعد  
منصرف گشته بمهر از جویوش دریا خودش بمظلمت سیم قاف  
و طرف اردوی عسکر ما کور شده در راه آوردن خیزه  
و آذوقه لشکر عسکر مدد شد هر روز فوجی از لشکر مدینه  
در حوالا اردوی معاضع گشتند و همه همه عصر عسکر  
مستگشته دهنست شمشیر زنان از کوه میدان خصم گشتند

بیا...

بنابر اینکند ضابطه و نیک گشته هر روز بقدر ربع فرسخ  
با کوار و پیاده سکر و نظرین ترتیب داده دلیر گشته  
تا یکدیگر کوچ نیمه سحر اردوی معاضع رسیده هر است تو شکر  
همان شب جمعی از آن کشته خواهد باشد ره خدیو است  
برسم ششون بحوالا اردوی مدینه رفته و لوله و نقاب  
ایشان فکندند نشب تر زلزل بحوالا لشکر در راه یافته  
جمعی فرار کردند سر عسکر چون حال را دیدند بمیان  
لشکر عثمان طح مشورت فکندند تا که گشت که میان  
با کوار و پیاده باره بر میایون ششون آورد عصر از  
روز جمعیت و یک ماه فرور بود چار و در غرضه اردو  
نصر الله میز از رسید شمر را نیکه سر عسکر جانب دیار کرد



حاکم نسبت بیان شده زور فرستاده سلیم خان حاکم  
ادراختن برادره کوچ دین خود در قلعه سورد استنحتن حش  
خود باروش را گلا بدینست شهر لاده پیوسته از نظرف  
مربور با اصرار دلا اطله اگلا و بیسرا جمع و بیستون  
عازم بر صدر کشته از نظرف نیز ش هزاره بقصد مقابله  
غنیمت افراشته در حواله مصر طایه و قلعین واقع بمصر  
تا بمجموعه مسود شدت بر عسکر رومیه قلمبه همگشیر از جها  
قتیدر عسکر بالقه شیف کس طریق فرار کرد در مصر  
پیمال فی اسال به شکر خدای تعالی بر دلخه نوشته شد  
صوب کرا کرش را ان دینه میان سر عسکر و تده  
هنوز بشخصه در راه سر عسکر نشسته که سپه دار

مقبول

غیر شب که فوز غنیمت کشتن نموده مقارن  
انقلاب دلتوب در میان راه رومیه بهم رسید  
رفکایر کرد از غاصود نموده معلوم شد که سر عسکر  
که در حال قوت توان بود تا توان کشته شدت را  
دولع و باد سرد و ترک نزلع کرده عسکر رومیه  
میردند بدست داشته سر اسیمه پاکیزه رومیه  
قوتیانه در حلاف عسکر رومیه بودند از غنیمت  
جمعیه مقتدر و تمامی توانانه و بسیار انجاعت که در جها  
بسیطه ضبط تصرف در آوردند و حوالی از جنود نصرت نمود  
از جانب راهی همدان لغز تقاب است  
بر ایکنه مار به حلاله حایجان غنیمت که فوج فوج



فر بودند عشره شمشیر ساجده دوازده سواران  
 بخاک هلاک انداخته پنجاه نفر از پاشایان درویش  
 دستگیر کردند پس خدیو پسر سال شفاعت برد جستار  
 گرفتار از آنکه مجروح و ناتوان بودند باقی قیام کردند  
 در آن سرگردان و عظمی گرفتاران بود در آن وقت  
 چهار هزار نفر در آن طعمه آن همگن گشتار در آن سرگردان  
 چون قتل از آن در باب رکب کعبه سقظه زار الله شرفا و  
 در سندهب حضرت امام جعفر علیه السلام بدو مرتبه عیشی  
 این روز بعد از ابرام و چهارم معلوم شده و چهار روز  
 قبول آن کار بفرود رفت مسموم میبودند لهذا بعد از آن  
 سرعتره بنام لشکر روم نامه دست نه علفی پاش  
 ...

مکتوبه ام

سکن در جبهه روم نوشته چار و پنجاه هزاره بعد از آن  
 در بار عثمان و مودندینی بر این که هر چند ایلات بر کوه  
 و طوایف عجم که در ایلات توران سکن دارند فرمان فرما  
 شاهنشاهی بر سر زار خولای خود امیر تاج امرت هر سالی  
 اکابر حشده خدیو تیسیر در بنیان آن راه سخته هفت  
 اما تقایف از جانب امان ایلات باندست شده  
 عیدی اعلام و امان اندولت ابدا سرجم قتل از آنها  
 ایت حدیث و چهار روز در آن پشته بر حسن خور زرنی  
 فتنه تکبیری شد لهذا از آن تکلیف کنول و کوه  
 در مقصود و ممول ارکان دست عثمانی و مایه اترنج بود  
 با اعلیّه از نظر فیمبر آمد بر اسب سرجه و محبت  
 ...



استمرار و استقرار خواهد داشت پس هر کس همایون رود  
پنجشنبه بیست و هشتم ماه فروردین از مکه دته به مقر جدل بود  
چو رسد محمودی نصرت فرمودند و نیز در همان منزل  
ایچی معتبر از جانب پناه و دلاهی خشن تحف و هدایا  
دارد در گاه مسک کشته نامه و هدایا را از نظر قریب کز  
تیس نیم سال آنکه دو نفر از اولاد جنگ نرسیده  
سلطنت خطا و دیگر پادشاه هر خشن فرستاد در این  
چون آوازه عظمت و جودت و صیانت قدرت بطور  
در اطراف و کناف عالم پیچید و در مملکت نشانی  
یا فقه پادشاه فروردین مقام صیانت و دولت  
سه نفر از بهترین است خوار و فاسق راه مسک ده بود

نصف اول

مضمون نامه اینست که از امر سلطنت و پادشاهی این حکم  
ما که امکنه لم یزل بشق اشد بسیار خوشحالیم و شکر  
استاد و مکرله و رابطین از ایلات و در حوزه اقتدار ما  
هر قدر در کار باشد برادر خدمت اندوخت و صبر  
خواهد بود و ایچی نیز شفا با فرض هر کس برینند به نوح  
پس خشن در کستان وقت ایلات در آن سینه نشین  
خدمت و فرمان در زمینها چون خستار مملکت توران  
شاه شاهی از جانب نجاب فوجی تیس هر مکرتر  
متعلق توران زمین بود به وضع و تعلقات هر یک  
و کز از نده به غایبه اشتباه حدود نور رستین همین باشد  
هر کس همایون عازم خراسان بود در هر قریب نام قرار



چو بعد از ورود بخبرهای جمعیه آنچه انجام این آفرین در دیده  
پس حجت کبر شافع آنست که ه دلافا ه بزور قضا  
و نظیر در اسب شمشیر در اقیانوس طایفه باقی تعالیست  
دلافا ه مذکور در سال بی بی را در حضرت زهرا  
حیات فرمودند بقا کفرش یافت عطف خفا  
بسیب صدورنا فرمالی لطف بیعت خوارزم نامور شده  
انجاعت فرموده بودند حقیقت احوال عطف  
مشارالمیه اسکندری در دورد بخوارزم ابوالمخرفان <sup>توفیق</sup> عظیم  
دشرف خوارزم در احوال طریقی استقبال پیوده کلام  
خدمت تقسیم رسیده اند لکن جماعت بیعت با  
رکحانیه لطف جمیعت نموده در حواله کریم مقابله

لکره

شکت فاحش یافته همگن کثیر از ایشان مقتدر و مال بسیار  
از انجاعت بدست غریبان در لکه چون لطف یقه دیگر  
در اولایت نیافته اس که خور را عرضه نهند و عارت  
دیدند کوچ خور را در داشته نسبت کوه بنی در حواله اسرا  
و قوت فرار کردند عطف فاح چند نظام امور  
نواختر در احوال دلافا در مملکت خوارزم نگش داده بود  
همایون عطف فاح در اولاد که مویک فرزندان  
در بجهت توقف داشتند و در ارض فیض  
کریم پس حکم همایون لطف یقه عرصه در یافته مصلحت  
تعیین شده و فریاد بیعت به بنی آن کس که از فر  
از جوانان کار لکره خوارزم ملامت بر کافریه



بدتورس بر رتخانه در زمره ایلات بلو از م ایلیت  
 قیام نهند و الاستعد شمه میگرد باشند در ایالت  
 آیات از چورس و محمودی محمود و از راه همدان  
 فرامان و از آنجا نصر الله میرزا از راه نازندران  
 روانه ارض اقرس و خستند موک جهانش متوجه صفه  
 و در چهارم ذی حجه دارد و آن خطه ملویش کشید و تا در  
 موک ش هزاره بگرد و استر اباط ایقه موت نیز جو  
 و مان عمر نموده ملازمان مسترره را تدارک نسیم نمود  
 بودند پس آیات جهانش در دهم محرم <sup>۱۱۵۹</sup> هجری  
 هجره از صفهان نهضت و از راه اردکان و میان  
 طیس عازم ارض اقرس و کوچ کوچ طی مریضه در <sup>۱۱۵۹</sup>

صفحه دارد

صفه دارد و هفت مقدم کردید نذر ذکر و قایل  
 مطبق سال همدار و صد و پنجاه نهم ششم  
 مست و هفتم ماه صفر که پیش از آن زیرین بسرنجم با  
 فخلع غلیک اند بالولد المصدس طور بارینه  
 با تخمین از آن هفت سپهر و دانه هفت سیمین زیر دریم حکم  
 چیدند و هفت سکه از آن قضا و قریب طای کله و زبر و ستر  
 ایوان چرخ نیاشیدند و او رجب نزار خورشید لوز  
 انقضای ساعت و در ازده دقیقه برسم سگیر برجه  
 خزانه در آن قوا زمانیه در کلدت جهان ایلاب نمود  
 کسوده لرگو هسرها غلطان ششم و لایا ابرار قطرت سما  
 سلسله منظم و عقود منصور و بر طبق عرض کوشیدند و خورا



طبایع از لغوی با قوت لاله و شقایق زمره در دیده  
 و سه برکه آنچه در مکان مکان مکن بود بر حجت کلا  
 چیده از کلمه طلوع عرصه خاکر این در صحنه خستند  
 خسرو ف در طیف را دگر مردغ بود ترا از غوصه جان  
 کرده پسران چلاک دست چن را قلمت حار مصفا  
 دشت در اوراق گلزار مصالحه نامه گفتار شد نیدین  
 فلک در دال بر آرد بر راطف شکسته کانون در  
 شهرستان فصلین قطره زمان کشید جشن نوروز در در خیز  
 منقص شده چون سر قمریات کلدت و چهار بیت  
 در نقله خدا آفرین در شکست معمره روز زمیں صد شایه  
 مکنون ضمیر نور میبود در پست پنجم بیع الامار از در  
 عازم

عازم

عازم آن مکان و چند روز نهمس سرد و سرد و سرد  
 بعیش عشرت و تماشای آن زنت سر از نهم  
 امور انبیا در حجه کرد نمای نقد با صهر کج و کمان  
 چه محمود و شهروز از لایم جمان در آن مکان جمع کس  
 عرض در کس تجویز من رهوشیار و ستمه ان ذوالعشیا  
 مقرر در کوب همیون از کلدت عازم عراق بود  
 در و در بحال بر در و جلد و نصیب م لقا مت کرده  
 با بیچان پاسته دیکماه خلق مقرر فرموده بودند که  
 یکجه قرار داد صد و دو سوز ممالک خط و خلق توان  
 ما مورفایند بنابر ای همود فان چو پوشد چند از خوا  
 و سر کرد کار با با فوج قاهره سیمت بر نوره ما کور



و با تدارکات شایان دوازده رگستان فرمودند که  
رفته از این بصوب مقصدت بند بقاءت ذکر  
در صحرائی مغان بود از تصرف سلطنت مقصدت  
رکن کعبه معظمه و غیر مطالب که مذکور شد از آن حضرت  
پادشاه اسلام پناه روم خواستند و بر ذمت  
آسمان بودند لازم ساخته بودند مطالب فروردین  
استیام و تابش خورشید هم در خند بر سر است  
در هر صورت فیصد و مند و خدسال گریبان  
در دست کوی میبود و از کس از راه کدورت یعنی  
نخل و غور و سد خدوف لفظ ع یافت و هرگز  
فرزد زاریات جا به جلال بعزم استیام مطالب

مملکت

مملکت روم پرچم کش میگردید در ایلات قورقود  
در برج فتح غنیمت اینجانب میگردید تا آنکه لغز  
لیکن محمد پاشا آنحضرت از شرط لب مسوده که نشسته  
نمک فخر و بدلت عثمانی توسط جاران حملات اعلام  
پادشاه سکندر جا به روم این غنیمت تمخرده لطف پذیر  
در دغستان بدرگاه مسیح آمد بود جگر دایما پادشاه  
تحریر صحنی سه دینیس شرط سله در آن حضرت  
در حضور جبه جلیغ نصر خیم خوردشان بود با نایب  
از هر سیمایون و از جانب پادشاه سکندر جا به دقیقه  
این رت با داده شده بود پس لطف پذیر  
رخصت تصرف از راز داشتند بعد از دور بود



عشمان اعیان اند دولت احمد فندر که چار که در قهر  
از جانب سرعک بجزمت همس لیس بود پدیده در ارت  
دارده بسفارت ما سرودهد اما و تقالین بسیار رود  
اینان از طرف اعلیحضرت شمش هم منصفان  
و کاتب حروف را بسفارت تعیین و تحت طیلای  
بلا غلطان که عاصم علی تله در جیب و دامان است  
و نیمه زربفت که با حسیمه زرنگه سپهر برابر می نمود  
فیل رقا ص که از تکالیف و غرایب هندوستان بود  
برای پادشاه و الا جهه با نامه دوستانه از کمر است  
در دهم محرم الحکم سال هزار و صد و شصت و شصت  
بمابون از صفهان حرکت میکرد کمترین اباصفهان

ادامه

رودانه ساحت موکب و الا کبر و از راه یزد و کرمان  
عنان بجانب خراسان نموده صورت صلیبی  
که از نظر مرقم شده



اما بعد چون در شورای کبرای صحرائی نمایان گشت  
 ایران از نواب همایون با استدعی قبول سلطنت  
 بنا بر اینکه از بد و خروج شاه اسماعیل صفور سبب  
 در میان انانای ایران علانیه شریع و معادیت فیما بین  
 و ایملان باین تقریب ظهور و وقوع داشت نواب  
 که از سلطنت تمشک و بعد از آنکه امیر کور از آن کرده باشد  
 امر فرمودیم که هرگاه ترک سبب و رضی منحه در هر باب  
 مستعد طریقۀ امام سخی تا طلق حقیقه صادق علیه السلام گشت  
 بحصول استول و حصول نایل خواهند گشت که دیدن این حکم  
 اقدس و قیام و از حالات سبب نمکند کردند چون عدالت

قرقرت اعظم سلاطین جهان و انجم خواجه  
 خدیو سلیمان چشم خسر و خورشید علم خیر الاسلام و  
 قانع الکفار و لشکر کین خاقان البریس و قاناک بجز  
 خادم انگریزین اشیرافین شاه اسکندر در افراسیاب  
 جهان داد کرد و در بارگاه پادشاه اسلام نیا طهر الله  
 سلطان العناز سلطان محمود و خان بدله ظلال خلد  
 علی رؤس اهل الاسلام خلیفه اهل اسلام و فروغ شکر و دولت  
 در تخانیه بودند برای مزید لغت فیما بین انحصار بین  
 غایب شود و شمس ازین نه فریفتن نواب همایون  
 سطلاب خمره را که در دماقی سبب سطلاب  
 از پادشاه اسکندر جاه مامول و بعد از آنکه در



بتقریر صحیح

طرفین آنحضرت سه ماده را قبول و هر ماده را بمعا  
شرعیه و حی ذیر ملکیه سوگول ساخته جو اشمیت فرغ از  
کردند تا اگر چه نواب همایون با که بنا بر محبت  
از ناظر این مطلب ششم سوای رفع شاقص و دفع ضرر  
از راه عباد و از راه عین و منظور رسد ششم لیکن با حرا  
آن پست سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام کفایت  
مترک و طریق ملت سلوک داشته پس نوید آرا  
بخش بلا بنده و کفرش اعلام نمودیم اما چون بعضی  
و از دینان در از منتهای لفظ سلاطین ترکان تعلق  
که بسبب جهل و کفر ایشان همعید بود و عقیده عمیق  
یا فیه بود ضمناً از نظر شد هرگاه طبع پست سلیمان

شان در جواب

شاق و مخالف رسم وفاق نبوده باشد یکی از آن و  
مملکت بر رسم عطیه از آنحضرت بجزره ممالک محدود  
انضمام یابد و آنحضرت را از راه برادر در رد قبول  
مخبر ساخته بودیم و در نامه همایون با که از آن دولت  
مصوب ایچی را الا ما لطفیف افندی غرض حصول بخشد  
اندر اج یافته بود اگر چه لفظه با رشکوره و معنی کرده  
نادیده در امتناع سبب و فرض بطور پیوسته و تعلقین  
متحد میداریم لیکن بنابر بعضی جهات خاطر قدس  
در نحویکه ماده سابق منفع شد از این مطلب نیز برای  
افت و ایتیم اخلاص و خضاع و مصاحبه امام خدو  
خدا مملکت سلطان مملد فانی را در ممد و مد مض شود



در میان دولت عظمی و اخلاف کرام و رعایای عظیم  
نسلاً بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایداری بنابر آنکه  
که پادشاه اسلام پایه و عصبه ایگونه دوستی محمد و  
جبل محبت را بقصد مواشین مسدود فرمودند تا  
مراعات سنن نمودند تا بر ذمه خود واجب ساخته  
حاضر آنحضرت و از آنسر ملا در ااهم مطالب و عظیم  
شمرده بعد از صحن نامه مسکینه اشخاصه مامل ثانی  
اسلام را بحسن ارض مقبول و متمندی برای بنای امر  
مهور ختم فیما بین متمدان دولتی امر مصالحه  
و شرط و سه ماده و تبدیل بر این پنج قرار یافته است  
اساس صلح در زمان خاقان حسن و سلطان

دست

واقعه فیما بین دولتی مرعی و حدود دستور  
میان مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته فصل  
ارکان آن که نیاید شرط من بعد فتنه نام و  
دریام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقبول صلاح  
سمول و اموری که محبت هیچ کردت و منافع مصالح  
و سلمه مسالمة باشد از طرفین حستان و زینت  
این دوستی و سلامت و یکایک و محبت فیما بین  
عظمی و حفا و این دو خانواده کبری ما دام الی الی  
۱۰ یوم بقیم قائم و برقرار بوده باشد ماده  
صحیح لیکل و تو را که از زره بعد از دوشم  
باشند و لاه و حکم سر راه ایشان را محصل



و اینس بیکه مگر رتبه صیانت مال و معاملات احوال  
لازم دانند ماده ثانی از برای تاکید بودت و شوق  
محبت در سال شصت از اندولت در ایران و از برای  
بوده اخراجات ایشان از طرف فیس داده شود ماده  
اسرائیلی طسرفین مختص و مع دشرا ایشان در آن بوده هر  
که خوانند بطن خوروند محنت ایشان شود مثل  
حکام سرحدت از حرکات من در سیست حجت بر آن  
و هوای آن ایالات ایران از قبضه قطع اللسان بود  
مرتکب آن نگذرس بعد که کعبه معظمه و مدینه شریفه در  
ممالک آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجت مملکت  
و سایر بلاد اسلامیة با ایشان سلوک شده از ایشان جزئی

دوره اول

و وجه خلاف شرح گرفته نشود و همچنین در عقبات  
مادام که مال تجار در دست انجمن است نباشد حکام  
و باشیرین نبود بدین نحو اندر هر یک که مال تجارت  
داشته باشد مال حساب از ایشان چند شده زینکه بر طبق  
و از نظر غیر با تبار و امانا رومیه بهمین منوال عهد  
بعد ایوم از هر ایلیان بروم و از روم بایلیان منید  
نشده بوکلاء دولتس تسلیم شود ماینر محلات سطره  
داشته عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهد مشروطه  
همیشه ماس لهدتیس و اعتقاد و اخلاف موبد قوا  
و مصلحت و پایداری بوده مادام که از جانب اندر عظمی اری  
من لطف عهد و میثاق و وفای بطور رسد از نظر



فصل فی قصه تعداد اناه نیاید و من کت فاینک  
علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه فسوته حرا  
عظیما و حررد الکف فی شهر محرم الحکم ثلثه  
الف و مائه و ستیس من لهر لیسویه علی  
الاف لثیحه و السلام در ذکر وقایع تو شای  
مطابق سال بر زنده و ملال هزار و صد  
هجری شب شنبه نهم ربیع الاول بعد از تقصیر  
ساعت و سه دقیقه خورشید در کلاه افشاید در الاله  
حاصل نقل گویند جلال و عدول از ماده اعتدال نمود  
در ایام آغاز زنیاد که کرده موسم جوش و غور در  
پد مجنون سه بشورید که بر آرد و در بنویس خط دماغ فیت

در نیمه اول

و ششم از زکس عرق فیه کشید گل برای کرفا بر لیل  
هزار و نصد و بیست و پنج ایو چیاں سار و سار و سار  
تقریر برای سیدار ار سکوفه و نسرل کشودند و سخن  
هزار دستان از زر الفها باسم غنچه نوشد و در باس  
زکس و سنبل از روی و راق کل سخن و خلاف مید  
در حضرت سلطان ربیع لصد شاخ و برگ نسر نمودند  
کنگه در ان شجر رد مان کرا باشت غنچه و چوب خش  
بخون غنچه در اسان قوای نامیه بزرگان جن را  
بر فلک کشیدند و نسچیاں آذر تیم غوره های خورشید  
از دار او سخنند قمر را طوق و القرا به کردن  
و فاحه را بر خاکسرف نندند و درخت شسته



کردند و چشم نرگس از حقه بر آوردند و اشجار را سل  
 موج زنجیر بر پای نهادند و از سروهای بار در کله  
 در رسته بازار چمن ترتیب دادند پای دسته کلر احوال  
 بسند و درختان قوی سقا کنند بر باد و شمشیر  
 کلر نشسته اند و آل کهای آیش بر آتش سوختند  
 کل مریم را چون زمار از کوشیدند ساحت کلکت  
 کل محمدی اشکده نوبهار گشت و شعله ناله لاله آتش  
 انداخت و چار دست لظاول بر افراشت و نسیم کلاه  
 شکوه را بر بوده سر شاخه کلاه گدشت کمر در کمال  
 خواری برای خورده زرز را چوب آویخته شد و خون لاله  
 و شقایق در سدر گل زین ریخته اندام نفیسه از چوب چمن

کدک

کبود گشت جو یار را آب طاق از سر گدشت پدرا  
 خلاف گزید و کل رعنا دور و دور زید کردن فرازان باغ  
 یاعی گشته سر لبر کشی بر آوردند و قورچین صبا است  
 بخت کلر اینها بر دید خسر کوشش کلشن از سبزه و سیر  
 دشنه بر روی یکدیگر کشیدند و چمن پیرامان ب تین جوان  
 ریاحین و نوزاد کال کله را بدست خویش بر بریدند  
 در خارج شکر کرمان بدولت و قبل تقضیات  
 داز آنها مویک همایون عازم شکر مقرر کردید و چون  
 بخت ادارون و اوضاع را در کون یافت نظر از  
 دشت مرغ میزد اوقات شهر زادگان و جو هر خانه  
 اباب سلطنت اروضه بخمال لایمناها



ولایمتناهی لوب زولنه کلات و خود دارد  
ارض قس کشتیغ زهرا بکون پریمی بدجلاد جلا  
بیا عرکشی بنگد دما و بکن مان پرداختند در مان  
خاتمه کار خاقان غفران باب کیفیت  
قتل او با اولاد و عقاب خد یوسهل  
از بدو حال تنسکا میک از سفر خوارزم بر کشته عارم دان  
شد در امر سلطنت و جهانداری یکانه در راه و رسم قدرت  
فرزانه بودند اما ایران نیز از خورد و بزرگ و با حاکم کرد  
قدویانه نقد جان در راه او میا خشد بود از آنکه در غایت  
سیر که خدفت مصیر شد بنا بر استیلا و سا در دولت  
چند قوه ایس جهانداری و بگ بنا بر رضا قلیمیر زار که فرزند

همین و لمیحد و ارشد اولاد بود از نظر اندیشه و جهان  
او را از دنیا عاقل سخت از غصه و غم فرزند از عجب تویر  
آحوالش که یافته اشعه خلیج کشت و در خلل انجیل  
از محوم ایلیان که پرورده حقوق این دولت بودند اموری  
بظهور آید که پیشتر سبب تمیز عقیدت انضرب کشته در  
حسن سلوک را بر کرد اندازند از آنجمله در سفر خوارزم  
زمان غنیمت کرده عازم دغستان بود و چون که شت و خود  
شریفش را که باعث اس و امان جهان بود یکقدم نام  
غلام سپرد پای هد ف کلوه لشکر سخت شخص بود که  
چنین امر را ز خاں شنج بدون تحریک حضرتت و دیگر  
اولی که از در بند رایت افراز مملکت روم کشت مظهر است



که تا استنبول عثمان شهبهت عا نهمت کشیدند  
اما فارس و بنا در عموماً از دولت نادریه رود کردان و قفقاز  
شیرازی که از بزرگ تربیت آنحضرت از نازنین ما کبریا  
شیراز بر تبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز شد و ا  
نموده طبع خاں کوسه احمد لوی سر دارر که خا لوی هر کجا  
بقفل ریندرایت مخالفت بر فرشته پیمین اما سر دار  
حیدر خاں قشرا که خود مقتول شده محمد دکه خا لوی را  
با م نام مجبول احوال که کیفیت احوال او در طی وقایع  
سال قبل نکارش با و سلطنت بر داشته پیمین می  
قا جاریه استر اباد با ترک نه متفق گشته سر بسر کسی آورد  
این امر بدون تقریر شریسته داده و از طریق با شرف

ایک

آماده شده حرکات اینجاب از طبعی قلمه را  
مردت بسته باب ابواب کشور و بنظر ترقی و حال ملک  
که در محکم حساب خبری کردند و اندیشه روزی مقام  
مواخرا میام خبر و عمر در آمد بدو اینکه از جانب شهر  
یا دعای شگفتی واقع شده باشد اینجاست که در ولایات  
دستی بلکه ناخنی هم نداشد که فهای سر تو اند خا رید  
بر فکد کشیده از ناخس بدریگر و ند تا آن پکنایا دست  
گشته هر که لام ده الف دست لفت که هر لفر خور از آن  
از دست خوب با قلمی شسته پای خود میوشد بند  
ضرب و قویب رارایشان شدید بر کردند تا احوال  
و دستیاران خود قلم و هندایشان نیز ناهار آنچه از چو



دبشهری و سخا نه و دور و نزدیک در ترک و تاجیک و ایلات  
اسمش آهسته بودند شریف خود بقلم میدادند و کارهای  
که چند در بوم آن آشیان کرده بادی از هر مرد بوم عزت کردند  
آلاف الوف حواله فقیری میکردند که فقیر در بساط داشته  
از برای نیازی همیشه در رسم بود انعام رسید برینند و مسکن  
در سبکی در سفر لغویان حاکم حسیه میخند و در حضور باری  
بقصر با تاج چشم سفید میکرد و بلفها و لغویان اسم در میگردید  
اگر چه نام در مقام لغویان از قول آن کردن میخند لغوی  
طباب بگردش میخندند و اگر برای استشهاد با تاج  
و اسئل لغویه اللی کنایه دم نبرد در دم شهادت  
عدهش میفرستادند پس بایت از خوف جان در صدد

بیمار در فرغ

تسلیم بوده معترف بکنایان ما کرده باشد بعد از آنکه فقیر  
در دار بضر ب تقدیر سکه بر زرشد علی ای کوش  
و پستی است نلا قطع چشمهای ایشان اگر کرده محصل  
شدید برای تحصیل انوجه پوجه روانه چشمه محصل  
نیز در کوجه دشمن بر زنی و مردی که در پیشند در  
زر مطالبه میکردند سیمان تان اعلت لغویه قام بود  
از سبب نرسند و در خورشید طلعتان را بهمانه زرداری  
مانند آفتاب بر خاک میکشیدند هر کس که چون غمگی  
مشت زری میبردند بر یک کل جامه جانش را چنان  
و جمعی که بساں سردسرها بیک قای سزیدار کرد  
یک شاکس از به جفا از پایش در می آوردند و کمر سکاها

و حرف ۱۴



لشجاع العلاءه مال تسلیم نمودند بازمانده  
 برایشان پیشتر نوشته این حواله از ورثه ایشان مطالبه از  
 آنها بهسایه دارنمسیایه بجله دارنمسیایه شهر دارنمسیایه  
 دارنمسیایه بولالات و در دست بدست سرست میکرد  
 امحق کسی تا آن در را نمیدیدند تسلیم نمودند که بمرکت  
 و تا بنحیر خانه حتما بشراشاید همیکدر بنحیر عمل  
 نمیدانست که از چه سلسله است بهیانت این وجه  
 از کی بوجه مطلوب باشد چگونه بجهول است مصحح  
 غشقی تا بصبر بر بنزار فرستد بد از آنکه لا بد  
 وجوه معلوم را از عدالت پیرایشد چنانکه با کسی  
 از اهل نخورده هستند از چوب خورده بود و بهیانت

لمیصد و مساعی

لمیصد و مساعی صحیح و حقوق ثابت و مکتوبه بامای  
 چشم بنام بنابر عقیقت و لانه دیار عدم خستند  
 ایندغه نوبت بخصلا رسید به بهمت طمع دارنمسیایه  
 در غماض بمعرض مصادره در لکن نوبت ابوبه در فر  
 بام بنام ایشان کوفه شده پس وجه را از ایشان  
 ایشان نیز بهیمن دستور در زیر چوب همراه برای خورد  
 بزرگ بصد کونه شاخ در برک می آراشند و سه نفر از آنها  
 پنجه را سه پایه اوجاق گمواشان بر چوب زرک ایوان  
 مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان لجام بیان  
 و یا خاطر وحی ترجمانش میکند ثانی لغور زانها را  
 بتصدیق و تحسین مدح و توفیق کرده پس در کار



نغمه سراد نو ایرداز و با منطق عن الهوا ان هو  
وحي لويي يکشند و هرگاه عیاذ بالله قصور در  
در در امر علیه واقع میشد ایشان بیا در آنحضرت میمانند  
دخود را شاد ترفیع نموده بر خط و خال و جمال و لاری  
شاهد اعتقادش افزوده بر یک سهری در سیرت زین العابدین  
مع هذا از این مقصد بابت پیچیده طغای هر از غیظ تاقی  
شده تایره پیدا در ابعادی استند و داد که خدایند  
دار نمی و سمان را در میدان نقش جهان صفحان شکر  
افزوده بوجوشد و در دام محرم سینه هزار و صد و هشتاد  
که از صفحان حرکت کرده به جانب غرب می آمدند  
و دارد میشد بلکه منار را در شش و سواضعاً پرتی

پند

میافت در آن شانها استیانتی نرسد ز زمان که  
و احوال عبت نرسد و با علقه خالی که برادر زاده و برورد  
ظل تربیت او بود دست یکی شده طمس استغفار  
سر در کارها مامور به شبیه انجمت کردید مقارن  
عمل هر کارات که پای حجاب کند بودند از شش  
دشمن نادی در و غما بر هم سر شدند و صد لطف با علقه  
و پناه لطف با هم طمس استغفار او بود محصل  
مأمور و بر عت برق و شد برادر و گشته شد علقه  
میدانست که غمزد و گنار را در حیرت مظرنا در هر صفت  
و در شنیدن جلاب و تحقق صدق و کذب گارنه با  
تفق گشته لغا ز مخالفت نمود طمس استغفار نیز که از



هر که خیال خیانت پر امون خاطرش و شائبه شاق حواله  
باطن و طایفه سرش نمک شده بود هر چه در هر جا می انداخت از او  
صدق بر طبق خلدص که نوشته بر کار ناما در رسد از دست  
این پنجاه لهنه موحش گشته ادلا در مخالفت با عیلقه خاندان  
غرض اولین بود که دولت با یکی از اولاد جناب نادر بوده  
منقرض نشود عیلقه خاندان بدست روسه لار در صحت خستار شد  
دشمنه اسحال که از دوامی ضمیر عیلقه خاندان مطیع گشت چون دشمنند  
دمال اندیش بود دانست که کار او پیمایه است از ره روح در  
شومند چنین بود ولی که نوشته از بن در ریشه قطع خواهد نمود از گمان  
تخلف کرده در صد منع بصیحت او در آید چون عیلقه خاندان  
که کار رسد از سلطان و موحس ثمالا بود لضاخ خیر خاندان

طماستق خاندان بر طبع او گران آمده طماستق خاندان هموم  
رایت ابتدا در بر افراخت و در اعیه خورا با طرف ملک  
منتشر شده همگی که از بیم سلطت قاناسه بگریبان کن کشید  
کناره کرد و دادی مسامانه بودند با عملان تدرود احمد در مقام  
طیای در لند نذر از انجمله اگر از خویشان بودند که یکبار ترک عت  
کرده بنای سرگشی که اششد و اینچنان خاصه را که در قورق  
پسود تاخت کرده بودند پادشاه بود از زور و دبارض فیض نمود  
اگر از خویشان مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم صفر الای  
تل هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خویش  
مهر پیک قاجار را در لاند موسر پیک بهر لوی شاطره در قورق  
کنز لوی شاطره در می ناست بر عیلقه خاندان و همسایگان



وقلوی امپوری محمد قلی خان شاد رازومی کشیک بیگ شاهی  
همیشه کشیکان که پاسبان سرارده دولت بودند همیشه  
سرارده کشته پاشا هر وقت که از بزرگ در عرصه <sup>بمکن</sup> <sup>بمکن</sup> <sup>بمکن</sup>  
در میان اردو کوی بخت طفلان سختند حکمان که با  
اشار یافت اردوی همایون بسم برکنر طویف فغان  
دادند بقتل احمد خان ابدان که هر خواه دولت نادر  
پاس حقوق او جاق امر می داشته با افشار و شکرمان اردو  
انبارستیر کردند افشاریه بر حکمت منقدر حمله با فغان  
پرداخته ایشان را از پیش برداشته پس نماند در راه <sup>تیر کرده</sup>  
احمد خان چون تحس و کوشش پهن دید دست فغان  
برداشته از انبار و در نشاندند و افشاریه اردو <sup>حقیقت</sup>

علیق

علیق خان که از سیستان آمد در هرات نمود عرض کرد  
علیق خان چون میگردان مراد را در زیر ران خود دید <sup>عند درند</sup>  
و در دشت مقدس و سهراب نام غلام نهور را با طایفه <sup>سختی</sup>  
و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاد از لشکارت مستظرف <sup>جی</sup>  
از بروج کلات زردبان در خارج حصار کشته از انبار <sup>خو</sup>  
اب می آوردند عامل شده زردبان در همان مکان کشته  
از شب و روز قبل پخته بوده اند ما مورس با نمغبر <sup>لفظه</sup>  
بای مردمی مساج بهت بر شرفات گنجه مقصود نمود  
داخل کلات و حصص حصص و قلعه خدا فرین که از <sup>غرا</sup>  
اکنه روی زمین است تصرف نموده نصرانیه <sup>تیر</sup>  
با اتفاق شهنشاده با کمارش می نیر از امریک <sup>برای</sup>



و بجانب مردوزار نمودند کاظم مکر برادر علی قلی خان که در وقت  
در کلاست بود تا خارج کلاست بمعاقت هزار دکان پرداخت  
چون ایشان رسید بملاحت کرده دو ستم بجهت که پوششی نصرت  
بود تعاقب و حقوق بخند و مملعات ایشان منظور شد  
انصاف سرزاد و شمس خیز سرزاد از زنه فرسخی بر کردید و قربان  
خویش خود را بمعاقت نصراله سرزاد زنه و ستم با نفع در وضع  
مردوم بخواص کشید نصراله سرزاد چهار شده نصراله سرزاد  
بقربان زده در از زنه انداخته خود بد رفت هموار کرد  
مردی در راه نصراله سرزاد بر خورده او را گرفته کلاست آوردند  
رضایمیر زار ایاش زده نصراله سرزاد و خورده و در راه  
در کلاست نمودند بزادیه عدم فرستاده نصراله سرزاد را

باید  
باز

باشایرخ میرزا بارض اقدس آورده علی قلی خان چشم خندان  
و خلق پوشیده و پامس صله رحمی دینی عمی را منظور شد  
دو برادر را که هر یک کله سته از ریاض نصرت و شاهی  
در شهد مقدس شمشیر رحمی مقبول و شمس خیز سرزاد که در  
اوقات چهارده ساله بود مخفی در لارک مشهد مجوس حش  
خبر قتل او را شنیدند و این منظور شد اینکه اگر در پانزده  
یابد او را نیز در عقب دیگران روانه سازد و اگر اسیر  
پادشاهی او را قبول نموده از ولاد خان کشورستان  
باشد هزاره را که مرج البحرین ملتقیان سلیله  
نادیده و دو دمان علیه صفویه است برای سروری در دست  
داشته باشد در میان سلطنت علی قلی خان میرزا



و خاتمہ کاریش علیق فانی چون از تمام کارش را  
دل دیده فایز سخت در پست بهشم جلالش زین  
در ارض اقدس جلوس کرده خوراعی شاه و عادل باشد  
سکه خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کرد و یک  
که هر کردی پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد  
کلات موجود بود و ای جوهر خانه دباغی تحلیف  
که فزون از حد و حساب قیاس مهم و اندیشه چندین  
شکر گوهر توان حاصل و قدر سرشته آن بود عاقل  
شود در انوار و جوهر خانه نادیر از ازل و ازل  
مقدس نموده و در ضمن **اِنَّ السَّلَامَ لَاجِبُ الْمُؤْمِنِ**  
غافل گشته و فحوائی **اِنَّ السَّلَامَ لَاجِبُ الْمُؤْمِنِ**

ناشنیده انگاشته دست تیز و ابرو کشوده پمصر  
بویسع در شریف برفش زده نقره خام به بهای ششم  
شاهوار را بجای سکه و نفال بیخج داده و حسن  
با سهراب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت نموده  
و عشرت پر دخت ابرو اینچنان برادر خود را که از اردو  
دو برابر در آن دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب  
نموده باصفهان فرستاد و تمامی ایلات ارباب  
ایلات عراق لاذر با پیمان فارس و جماعت  
که خاقان کیتیستان کو چایه در محاکم خرابان  
داوده بود فرصت یافته کویچه رود نه اوطان خود  
و اگر از خویش ببد از آنکه مطایبای حرص از خود را



گرنار لغایس نمودند و از او تا قبه بنای خلیفه گشت  
بر سر جوشان رفته ایشان بطبع سخت بسخت و محظوظ  
خوبان از آنها عازم ماندند ان شد هفت ماه در ماندند  
توقف کرده و در آنها ایامه رفاه توخمی سر کرده از خانه  
مخط حال سر کرده از یکم که با قسومهای خود در سمت  
دشمن زور بود با صفهان که قشون را از ابراهیم بنی گشته  
خود سپارند و عیثه رفته خدمت او را سپردند و در آن  
مداریم و معتد علیه سر کارش هر بود حسیع یک وجود او را در  
سلطنت مختل کار خود میدانت تمهید بر رنجیده در راه ما  
سختند که در خدمت مدارسون سرگشی ابراهیم بنی نماید  
پیشیالات آورده او را قتل رینه فاخته داد و بیکه ایام

اول این

روا و سران که در نزد او بودند بداند زری حسن بدام کشید  
با خود متفق سخت و در مال بلند پروازی گشوده بفرست  
افا و سلیم خان قرقوری را که واحد این دنیا را حکم  
سید صاحب اختیار و راتقی فانی سر کار خود کرده عماد  
خطاب داده و دست توکل بدل کلمات شیعه را بر او کرده  
اجل گرفت و کلمات کز زده را او استمداد در امر سلطنت کرد  
شیعیان چهل سال سلطنت با و داده و آن خیف بصحن  
زرق آیزور قبول کرده از جان دل مرید و معتقد او گردید  
و در آن اول مهر صدخان قرقوری فاش راز جان  
بسر داری آذربایجان مامور و بنا بر بیض بوعث ارضیه بهم  
میو و ابراهیم بنی با او در ملاطفت بر آمد با خود سخن میزد



پرده از روی کاربرد داشت جمعی از متجنده را با باز غنچه  
ادز بکیمه که در صحنه ای بودند در سر کرمانشاهان فرستاده  
ولدیار پندیش مست در آن اوقات حکومت کرمانشاه  
ماور بود با قشون ابراهیمخان جنگ کرده مغلوب و دستگیر  
شهر کرمانشاه مانرا با تاجار روز دراری که در آنجا بودند عارت کرده  
با آن نواحی استیلا یافتند ابراهیمخان از صحنه ای هستند از پاره  
کرده عیث از نمنغنی اندیشه ناکشته از ما زنده را ان بفرم پند  
حرکت کرده ابراهیمخان هم ابر صله سخنان از زلزله بهمان  
کرده سپاه مستعد جمعیت خود را منقده ساخته مابین کرمان  
و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته فوجی از لشکر ابراهیمخان  
نفاق پیش گرفته در همان جنگ گاه از عیث جدا شد ابراهیمخان

قرارداد

ملحق گردید ببقیه قشون عیث شکست یافته ابریک سر خود بر گرفته  
متفرق شدند عیث شاه با نفعه از برادران خود و معدودی  
از خواص بطهران که نخت ابراهیمخان کس فرستاده عیث  
با برادران بدستاری میرزا محسن نام که از جانب عیث حکام  
و مند پرورده احسان او بود در جسر از راه دله و شمش طران  
آوردند ابراهیمخان چشم از برادری دو کوچ و بزرگ پوشید  
سلیم خان و احمد امین برادر همتر خود را که کرده ابر صله سخنان  
انجام کار عیث به جمعیت خود روانه تبسیر و ابراهیمخان روانه  
همدان گردید ابر صله سخنان را در نینت خستیاک ابر  
لاف استبداد و بزرگی میزد ابراهیمخان ابر همدان حرکت کرد  
مراغه با ابر صله سخنان جنگ کرده به دله فانی گشته ابر



برمنند کاظمخان قزلباشی و اعتمادی که بر دوستی او داشت  
خود را بکوستان قزلباشی دایع کشید در آنجا کاظم خان را  
دستگیر کرده نزد ابراهیمخان آورد و ابراهیمخان او را با سایر  
برادرش در تبریز مقبول ساخت بعد از این مقدمات ابراهیمخان  
اقدار کج بهم رسیده تمامی قشونهای قزلباشی کشورستان که در  
سرحدات همالک آذربایجان و کردستان لرستان و  
وفارس و بنا در کرمان بودند با طویلفغان و کوزلباش  
پوشه جمع بنیاد نهاد و در آنچه عهدت کرده اند  
پست برار رسید چون شمع دولت علیش برار چو کوز  
دولت ابراهیمخان رسیده بگریبان نشستی کشیده چو راجه قزلباش  
آغاز خانه روشنی و کوب تختش نیم صبحی مانند تار سیاهی

آغاز کرد

آغاز در خمیدن نمود حسین پیک برادر خوراسم دارد و صاحب  
خراسان کرده با اتفاق عیسی خان قزلباشی خود و محمد رضا خان قزلباشی  
بخراسان فرستاد شهرت داد که پادشاه هر بارش استحقاق  
مستحق حضرت شرح است و در این غنیمت از لطف و تقاضای  
مکمل حضرت برسد سلطنت منظور نیست شایسته  
عراق توجه نموده در این سلطنت با جلوس هما اول  
منظورش اینکه در این مجلس خند این مشهد مقدس  
نموده قلوب امان خراسان را بخود حاشه در تیم سلطنت  
باین حسیله بدست آورد خراسان اگر در وقت و عزم امان  
بعد از در حوض حسین پیک بخراسان جواب دادند که نهضت  
بمراقب نزد ابراهیمخان لزومی ندارد و در خراسان جلوس



خواهد شد او نیز اگر کفیه خود صادق باشد هر طریق تفت  
بسر و پس کما یمنعی همه استان شدت هزاره را از رازک  
بر آوردند شمسزاده از قبول سلطنت متخاصم کرده در معام  
اباد استماع در آن خوانین در روضه رضویه جمعیت نموده  
و پیمایز بقسم سواد حصه کما دست پیمت دادند شمسزاده  
نیز نایب مقتدا را پادشاه برگشته در نهم شهر شوال سنه هزاره  
صد و شصت یک به بحر در ارض سمنند مانوس بر تخت سلطنت مروز  
جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ جلوسش آید اینجای نیز فرزند  
استماع پنجم در مقدم ماه ذی حجه الحکم انال بیخفت  
بر خواسته بر و ساد سلطنت نشست و با لفظ قلب کینه  
بنام خورده چون برادرش انضمن صدق مقبول و لا

مکمل

تسطیما کل البسط فقط مدلو ما محسورا عدول حسته  
مانند نسیم در آفت نذل زرو سیم باد دستی کرده لوطی الی  
الوف هر پسر و پای شتابیه را پر مایه حصه ولین کیم  
او نیز بساط دیگر گسترده هر سرفله را نواله خور اسم و صد  
نشین پشت بام رعونت و حکم الی اس حصه صاحب منزل قوت  
کردانیده این ایتیف قلوب نام گذشت شعور  
علم سربا اصول صاحب پیرایه همچو نبر چهار حصه پاید  
از اذربایان جمعیت موفور بغرم معارضه عازم فرس  
گشته بنه و آن غرقت را با عیاشه کور که مقید هر سرفله  
به قلم فرستاده بود از زور و دینزل سر خه شناسان کور که  
هر روز کاسه لیس طرف نام و تیر بودند ز هر سو فایاد



کاسه اش کرده بعضی زردش برنج و برخی بادغان خوششند  
ابر ایتم شه با طایفه افن که بالاد موافقت و زین بود  
ناچار روانه قم شد مستحطان قم در درویش بشد اغنا  
بند شهر فرمان داده در کند کوب و رفت در وقت  
دلپذیر قصیر نموده قم را نموده شمسری خستد پس ابر ایتم  
برهنه با عمود غنا بقلعه قلابور رفته اسل قلابور را در سقید  
چگونگی را بد بارشای عرض داشتند حسب فرمانش در  
همانجا چشم کور و در عرض راه خرابان بهر شخر او را  
هلاک ساخته باید بنیاد روانه دیار عدم کرد عیث  
قم را نیز بارض مقدس برده در روز و در بقصر خول  
ش هزار دکان با دیده کور در زیر پای و در آن گرفت

برادران و او را کردید چون بر بنی اعمام خود رحم نموده قطع  
صله رحم نموده بود بمضمون اینکه شمسری دیدی که  
خون ناحق پرده شمع را چندان مان نداد که شب  
سحر کند ما صدق حاش کردید غرض از تحریر کتاب  
مجمعی انفضصل صادر است فحال کیفیت احوال ممکنه  
گیری و کشورستان خاقان جهان کیسه مغفور بود هر چند از  
ایام و کارهای آن چند بود جمعتش ماز هزار کی بود بسیار  
مردم قسم شسته رقم نخسته نهایت بر سپل ختم مصطفی  
امور آن خاقان سپهر قدرت از نگاشته فامه طلب کرده  
هر گاه صاحب با بهر سد مقدمات بود در آن نادر بود  
اثوب از زمان که از حد و خصر فسد و در تقریر آن







۵۴۷۱

بازرسی شد  
۱۶ - ۱۶